به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

به نام خداوند جان و خرد
کز این برتر اندیشه بر نگذرد

In the name of God, the Lord of Life
and Wisdom,
Let not this noble thought be passed over.

خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده و رهنمای

خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده رهنمای

God is the name and God is the place,
God is the guide of daily grace.

خداوند کیوان و گردان سپهر
فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر

خداوند کیوان و گردان سپهر
فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر

God, the Lord of the stars and the heavens,
The illuminator of the moon, Venus, and love.

ز نام و نشان و گمان برترست
نگارنده‌ی برشده گوهرست

ز نام و نشان و گمان برتر است
نگارندهٔ بر شده پیکر است

"Superior to name, sign, and assumption,
Is the writer who has ascended in stature."

به بینندگان آفریننده را
نبینی، مرنجان دو بیننده را

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را

You cannot see the Creator among the spectators,
Do not distress the two who are watching.

نه اندیشه یابد بدو نیز راه
که او برتر از نام و از جایگاه

نیابد بدو نیز اندیشه راه
که او برتر از نام و از جایگاه

"He cannot find the way of thought,
For he is superior to name and place."

سخن هر چه زین گوهران بگذرد
نیابد بدو راه جان و خرد

سخن هر چه زین گوهران بگذرد
نیابد بدو راه جان و خرد

If words pass beyond these jewels,
Neither soul nor wisdom can find the way.

خرد گر سخن برگزیند همی
همان را ستاید که بیندهمی

خرد گر سخن برگزیند همی
همان را گزیند، که بیند همی

If wisdom chooses a word,
It chooses the one that it sees.

ستودن نداند کس او را چو هست
میان بندگی را ببایدت بست

ستودن نداند کس، او را چو هست
میان بندگی را ببایدت بست

No one can praise him as he deserves,
You must bind yourself in servitude.

خرد را و جان را همی سنجد او
در اندیشه‌ی سخته کی گنجد او

خرد را و جان را همی سنجد اوی
در اندیشهٔ سخته کی گنجد اوی

"He measures both wisdom and soul,
In the difficult thought, who can find him?"

بدین آلت رای و جان و زبان
ستود آفریننده را کی توان

بدین آلت رای و جان و زبان
ستود آفریننده را کی توان

"With these tools of mind, soul, and tongue,
How can one praise the Creator enough?"

به هستیش باید که خستو شوی
ز گفتار بیکار یکسو شوی

به هستیش باید که خستو شوی
ز گفتار بی‌کار یک‌سو شوی

"You must tire yourself in his existence,
And turn away from idle talk."

پرستنده باشی و جوینده راه
به ژرفی به فرمانش کردن نگاه

پرستنده باشی و جوینده راه
به ژرفی به فرمانش کردن نگاه

"Be a worshipper and seeker of the path,
Look deeply into his command."

توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود

توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود

"Capable is he who is knowledgeable,
With knowledge, the heart of the elder
is exalted."

ازین پرده برتر سخن گاه نیست
ز هستی مر اندیشه را راه نیست

از این پرده برتر سخن‌گاه نیست
ز هستی مر اندیشه را راه نیست

"There is no higher discourse beyond this veil,
From existence, there is no way for thought."

کنون ای خردمند ارج خرد
بدین جایگه گفتن اندر خورد

کنون ای خردمند وصف خرد
بدین جایگه گفتن اندر خورد

Now, O wise one, describe wisdom
In this place, speak about knowledge.

کنون تا چه داری بیار از خرد
که گوش نیوشنده ز او بر خورد

Now, bring forth what you have of wisdom,
For the ear that does not listen to it will suffer.

خرد بهتر از هر چه ایزدت داد
ستایش خرد را به از راه داد

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد
ستایش خرد را به از راه داد

"Knowledge is better than anything that God has given,
Praise of knowledge is greater than any other way."

خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیرد بهر دو سرای

خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیرد به هر دو سرای

"Knowledge is the guide and the comforter,
Knowledge takes hold in both worlds."

ازو شادمانی و زویت غمیست
و زویت فزونی و هم زو کمیست

از او شادمانی و ز اویت غمی است
و ز اویت فزونی و ز اویت کمی است

"From him comes joy, and from you comes sorrow,
From him comes increase, and from you comes decrease."

خرد تیره و مرد روشن روان
نباشد همی شادمان یکزمان

خرد تیره و مرد روشن روان
نباشد همی شادمان یک زمان

"Dark is the intellect, bright is the spirit of man,
One cannot be happy all the time."

چه گفت آن سخنگوی مرد از خرد
که دانا ز گفتار او برخورد:

چه گفت آن خردمند مرد خرد
که دانا ز گفتار او بر خورد

"What did that wise man of knowledge say,
Whose words were a source of enlightenment?"

کسی کو خرد را ندارد به پیش
دلش گردد از کردهٔ خویش ریش

کسی کو خرد را ندارد ز پیش
دلش گردد از کردهٔ خویش ریش

One who lacks wisdom beforehand,
Will regret their actions in the end.

هشیوار دیوانه خواند ورا
همان خویش بیگانه داند ورا

هشیوار دیوانه خواند ورا
همان خویش بیگانه داند ورا

Hashiavar called him mad,
But he knew himself to be a stranger.

ازویی بهر دو سرای ارجمند
گسسته خرد پای دارد به بند

از اویی به هر دو سرای ارجمند
گسسته خرد پای دارد به بند

"From him comes honor to both abodes,
Broken knowledge is bound by his command."

خرد چشم جان ست چون بنگری
که بی چشم شادان جهان نسپری

خرد چشم جان است چون بنگری
تو بی‌چشم شادان جهان نسپری

"Knowledge is the eye of the soul, when you look through it,
You will not be happy in the world without it."

نخست آفرینش خرد را شناس
نگهبان جان ست و آن سه پاس

نخست آفرینش خرد را شناس
نگهبان جان است و آن سه پاس

"Know first the value of the intellect,
It guards the soul and its threefold aspects."

سه پاس تو چشم ست و گوش و زبان
کزین سه بود نیک و بد بی گمان

سه پاس تو چشم است و گوش و زبان
کز این سه رسد نیک و بد بی‌گمان

"Your threefold aspects are your eyes, ears, and tongue,
From these three come good and evil, without a doubt."

خرد را و جان را که داند ستود
و گر من ستایم که یارد شنود

خرد را و جان را که یارد ستود
و گر من ستایم که یارد شنود

"Whoever praises wisdom and soul,
Even if I praise, they will hear it."

حکیما چو کس نیست گفتن چه سود
ازین پس بگو کآفرینش چه بود

حکیما چو کس نیست گفتن چه سود
از این پس بگو کآفرینش چه بود

"Wise one, what profit is there in speaking,
From now on, tell of the creation."

توی کرده‌ی کردگار جهان
ندانی همی آشکار و نهان

تویی کردهٔ کردگار جهان
ببینی همی آشکار و نهان

"You are the creation of the Creator of the world,
You see both the manifest and the hidden."

به دانش ز دانندگان راه جوی
به گیتی بپوی و بهرکس بگوی

به گفتار دانندگان راه جوی
به گیتی بپوی و به هر کس بگوی

"Seek the path from the words of the knowledgeable,
Sing with melody and tell to everyone."

ز هر دانشی چون سخن بشنوی
ز آموختن یکزمان نغنوی

ز هر دانشی چون سخن بشنوی
از آموختن یک زمان نغنوی

"When you hear the words of every knowledge,
Do not sing of learning for a moment."

چو دیدار یابی به شاخ سخن
بدانی که دانش نیاید به بن

چو دیدار یابی به شاخ سخن
بدانی که دانش نیاید به بن

"When you find the branch of speech,
Know that knowledge does not come easily."

از آغاز باید که دانی درست
سر مایه‌ی گوهران از نخست

از آغاز باید که دانی درست
سر مایهٔ گوهران از نخست

From the beginning, you must know for certain
The source of jewels is from the very first.

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید
بدان تا توانایی آمد پدید

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید
بدان تا توانایی آرد پدید

That God created something from nothing,
So that He could bring forth ability and power.

وزو مایه‌ی گوهر آمد چهار
برآورده بی رنج و بی روزگار

سرمایهٔ گوهران این چهار
بر آورده بی‌رنج و بی‌روزگار

The capital of these four jewels,
Raised without suffering or hardship.

یکی آتش برشده تابناک
میان باد و آب از بر تیره‌خاک

یکی آتشی بر شده تابناک
میان آب و باد از بر تیره خاک

A blazing fire has risen, shining bright,
Amidst water and wind, from the dark
earth's height.

نخستین که آتش ز جنبش دمید
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید

نخستین که آتش به جنبش دمید
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید

The first time the fire stirred in motion,
From its heat, dryness emerged into existence.

وزان پس از آرام سردی نمود
ز سردی همان باز تری فزود

و زان پس ز آرام سردی نمود
ز سردی همان باز تری فزود

And from then on, he showed a cold calmness,
And from that coldness, he gained even
more strength.

چو این چار گوهر بجای آمدند
ز بهر سپنجی سرای آمدند

چو این چار گوهر به جای آمدند
ز بهر سپنجی سرای آمدند

When these four jewels came into place,
They came to build the foundation of
the world.

گهرها یک اندردگر ساختند
دگر گونه گردن برافراختند

گهرها یک اندر دگر ساخته
ز هر گونه گردن برافراخته

"Jewels created one within the other,
Adorned with every kind of necklace."

پدید آمد این گنبد تیزرو
شگفتی نماینده‌ی نو به نو

پدید آمد این گنبد تیز رو
شگفتی نمایندهٔ نو به نو

"This sharp-faced dome came into view,
A wonder representing the new and the old."

درو ده‌ودو برج آمد پدید
ببخشید داننده چونان سزید

در بخشش و دادن آمد پدید
ببخشید دانا چنان چون سزید

"In generosity and giving, he appeared,
Forgiving the wise as if it were fitting."

ابر ده‌ودو، هفت شد کدخدای
گرفتند هریک سزاوار جای

ابر ده و دو هفت شد کدخدای
گرفتند هر یک سزاوار جای

"The clouds of heaven became two hundred and seven,
Each taking its rightful place and position."

فلک ها یک اندر دگر بسته شد
بجنبید چون کار پیوسته شد

فلک‌ها یک اندر دگر بسته شد
بجنبید چون کار پیوسته شد

"The heavens were intertwined one within the other,
Moving as if the work was continuous."

چو دریا و چون دشت و چون کوه و راغ
زمین شد بکردار روشن چراغ

چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ
زمین شد به کردار روشن چراغ

"Like the sea, the mountain, the plain, and the desert,
The earth became illuminated by the shining lamp of action."

ببالید کوه آب ها بردمید
سر رستنی سوی بالا کشید

ببالید کوه آب‌ها بر دمید
سر رستنی سوی بالا کشید

"The mountain raised its head and the waters surged,
As if striving towards the heights of the sky."

زمین را بلندی نبد جایگاه
یکی مرکزی تیره بود و سیاه

زمین را بلندی نبد جایگاه
یکی مرکزی تیره بود و سیاه

"The earth had no elevation or place,
One dark and black center it was."

ستاره به سر بر شگفتی نمود
به خاک اندرون روشنایی فزود

ستاره بر او بر شگفتی نمود
به خاک اندرون روشنایی فزود

"The stars shone upon him in wonder,
Adding brightness to the inner earth."

همی برشد ابر و فرود آمد آب
همی گشت گرد زمین آفتاب

همی بر شد آتش فرود آمد آب
همی گشت گرد زمین آفتاب

"Fire rose up, water came down,
The sun circled around the earth."

گیا رست با چند گونه درخت
به زیر اندر آمد سرانشان ز بخت

گیا رست با چند گونه درخت
به زیر اندر آمد سرانشان ز بخت

"He went and rested under various trees,
Their branches bowed down in submission to his fate."

ببالد، ندارد جزین نیروی
نپوید چو پویندگان هر سوی

ببالد ندارد جز این نیرویی
نپوید چو پیوندگان هر سویی

"It soars, possessing only this power,
Not fading like the bonds of every direction."

ازآن پس چو جنبنده آمد پدید
همه رستنی زیر خویش آورید

و زان پس چو جنبنده آمد پدید
همه رستنی زیر خویش آورید

"And then, as if swaying, he appeared,
Bringing all the restlessness under his control."

سرش زیر نامد بسان درخت
نگه کرد باید بدین کار، سخت

خور و خواب و آرام جوید همی
وزان زندگی کام جوید همی

خور و خواب و آرام جوید همی
و زان زندگی کام جوید همی

"He seeks only food, sleep, and rest,
And from that life, he seeks his desire."

نه گویا زبان و نه جویا خرد
ز خاشاک ها خویشتن پرورد

نه گویا زبان و نه جویا خرد
ز خاک و ز خاشاک تن پرورد

"Neither eloquent nor seeking knowledge,
He was nurtured from soil and straw."

نداند بد و نیک فرجام کار
نخواهد ازو بندگی کردگار

نداند بد و نیک فرجام کار
نخواهد از او بندگی کردگار

"He knows not the outcome of good and
evil deeds,
Nor will he be a servant to the Creator."

چو دانا توانا بد و دادگر
ازیرا نکرد ایچ پنهان هنر

چو دانا توانا بد و دادگر
از ایرا نکرد ایچ پنهان هنر

"Like a wise and powerful judge,
He did not hide his skill from Iran."

چنین ست، فرجام کار جهان
نداند کسی آشکار و نهان

چنین است فرجام کار جهان
نداند کسی آشکار و نهان

"Such is the fate of the world's affairs,
No one knows the visible and the hidden."

کزین بگذری مردم آمد پدید
شد این بندها را سراسر کلید

چو زین بگذری مردم آمد پدید
شد این بندها را سراسر کلید

When you pass beyond this, people will become apparent, and the keys to all these bonds will be revealed.

سرش راست برشد چو سرو بلند
به گفتار خوب و خرد کاربند

سرش راست بر شد چو سرو بلند
به گفتار خوب و خرد کار بند

Her head rose high like a tall cypress, bound by good speech and wisdom.

پذیرنده‌ی هوش و رای و خرد
مرو را دد و دام فرمان برد

پذیرندهٔ هوش و رای و خرد
مر او را دد و دام فرمان برد

Accepting of intellect, reason, and wisdom,
He avoided the snares and traps of tyranny.

ز راه خرد بنگری اندکی
که معنی مردم چه باشد یکی

ز راه خرد بنگری اندکی
که مردم به معنی چه باشد یکی

Take a brief look at the path of wisdom,
To understand what it means to be human.

مگر مردمی خیره‌خوانی همی
جزین را نشانی ندانی همی

مگر مردمی خیره خوانی همی
جز این را نشانی ندانی همی

But you read the people with bewilderment,
And know no other sign but this.

ترا از دو گیتی برآورده‌اند
به چندین میانجی بپرورده‌اند

تو را از دو گیتی بر آورده‌اند
به چندین میانجی بپرورده‌اند

"They have brought you forth from two worlds,
And raised you with many intermediaries."

نخستینت: فکرت، پسینت: شمار،
تو مر خویشتن را به بازی مدار

نخستین فطرت پسین شمار
تویی خویشتن را به بازی مدار

The first nature, count as the last,
Do not treat yourself as a plaything.

شنیدم ز دانا دگرگون ازین
چه دانیم راز جهان آفرین

شنیدم ز دانا دگرگونه زین
چه دانیم راز جهان آفرین

"I have heard from the wise, something
different from this:
What do we know of the secrets of the Creator
of the world?"

[نگه کن سرانجام خود را ببین
که کاری نیابی بروبر گزین]

نگه کن سرانجام خود را ببین
چو کاری بیابی از این به گزین

Keep your ultimate goal in sight,
Choose from this what serves your
purpose right.

[به رنج اندرآری تنت را رواست
که خود رنج بردن به دانش سزاست]

به رنج اندر آری تنت را رواست
که خود رنج بردن به دانش سزاست

You endure suffering, it is fitting for your body,
For enduring suffering is the punishment
of knowledge.

نگه کن بدین گنبد تیزگرد
که درمان ازویست و زویست درد

نگه کن بدین گنبد تیزگرد
که درمان ازوی است و ز اوی است درد

Keep your gaze fixed on this lofty dome,
For from it comes both healing and pain.

نه گشت زمانه بفرسایدش
نه آن رنج و تیمار بگزایدش

نه گشت زمانه بفرسایدش
نه آن رنج و تیمار بگزایدش

Time did not allow him to enjoy it,
Nor did it bring him any relief from suffering
and torment.

نه از جنبش آرام گیرد همی
نه چون ما تباهی پذیرد همی

نه از جنبش آرام گیرد همی
نه چون ما تباهی پذیرد همی

It does not remain calm like us,
Nor does it accept destruction like us.

ازو دان فزونی و زوهم نهار
بد و نیک نزدیک او آشکار

از او دان فزونی از او هم شمار
بد و نیک نزدیک او آشکار

Know from Him both increase and decrease,
Good and evil are evident to Him.

ز یاقوت سرخ ست چرخ کبود
نه از آب و باد و نه از گرد و دود

ز یاقوت سرخ است چرخ کبود
نه از آب و گرد و نه از باد و دود

The sky is blue from red rubies,
Not from water, dust, wind, or smoke.

به چندین فروغ و به چندین چراغ
بیاراسته چون به نوروز باغ

به چندین فروغ و به چندین چراغ
بیاراسته چون به نوروز باغ

With many illuminations and many lamps,
Decorated like a garden on Nowruz.

روان اندران گوهر دلفروز
کزو روشنایی گرفتست روز

روان اندر او گوهر دل‌فروز
کز او روشنایی گرفته است روز

Flowing within it is the heart-warming gem,
From which the brightness of the day has taken hold.

که هر بامدادی چو زرین سپر
ز مشرق برآرد فروزنده سر

زمین پوشد از نور پیراهنا
شود تیره‌گیتی بدو روشنا

چو از مشرق او سوی خاور کشد
ز مشرق شب تیره سر برکشد

نگیرند مر یکدگر را گذر
نباشد ازین یک روش راست‌تر

ز خاور بر آید سوی باختر
نباشد از این یک روش راست‌تر

From the east, it comes towards the west,
No other way could be more right than this.

ایا آنکه تو آفتابی همی
چه بودت که بر من نتابی همی

ایا آن که تو آفتابی همی
چه بودت که بر من نتابی همی

Oh, you who are like the sun,
What is it that you don't shine upon me?

چراغ ست مر تیره‌شب را بسیچ
به بد تا توانی تو هرگز مپیچ

چراغ است مر تیره شب را بسیچ
به بد تا توانی تو هرگز مپیچ

"A lamp is for the dark night, do not ever
extinguish it with evil as much as you can."

چو سی روز گردش بپیمایدا
دو روز و دو شب روی ننمایدا

چو سی روز گردش بپیمایدا
شود تیره گیتی بدو روشنا

"When thirty days of wandering have passed,
his dark fortune becomes bright."

پدید آید آنگاه باریک و زرد
چو پشت کسی کو غم عشق خورد

پدید آید آنگاه باریک و زرد
چو پشت کسی کو غم عشق خْوَرد

"Then appears a thin and yellow one, like the back of someone who has tasted the pain of love."

چو بیننده دیدارش از دور دید
هم اندر زمان او شود ناپدید

چو بیننده دیدارش از دور دید
هم اندر زمان او شود ناپدید

"When the beholder sees him from afar, he disappears in that very moment."

دگر شب نمایش کند بیشتر
ترا روشنایی دهد بیشتر

دگر شب نمایش کند بیش‌تر
تو را روشنایی دهد بیش‌تر

"Another night will show you more, giving you more light."

به دو هفته گردد تمام و درست
بدان بازگردد که بود ازنخست

به دو هفته گردد تمام و درست
بدان باز گردد که بود از نخست

"After two weeks, everything will be complete and correct, returning to what it was at first."

بود هرشب آنگاه باریکتر
به خورشید تابنده نزدیکتر

بود هر شبانگاه باریک‌تر
به خورشید تابنده نزدیک‌تر

"Every night he became thinner, closer to the shining sun."

بدینسان نهادش خداوند داد
بود تا بود هم برین یک نهاد

بدینسان نهادش خداوند داد
بود تا بود هم بدین یک نهاد

"God gave him such a nature that he remained the same until the end."

ترا دانش دین رهاند درست
در رستگاری ببایدت جست

تو را دانش و دین رهاند درست
در رستگاری ببایدت جست

Your knowledge and faith will guide you rightly,
In seeking salvation, you must strive mightily.

دلت گر نخواهی که باشد نژند
همان تا نگردی تن مستمند

و گر دل نخواهی که باشد نژند
نخواهی که دائم بوی مستمند

And if you do not desire a heart that is weak,
You will not always crave the scent of wine
that reeks.

چو خواهی که یابی ز هر بد رها
سر اندر نیاری به دام بلا

چو خواهی که یابی ز هر بد رها
سر اندر نیاری به دام بلا

If you wish to be free from every evil,
Do not fall into the trap of calamity.

بوی در دو گیتی ز بد رستگار
نکوکار گردی بر کردگار

به گفتار پیغمبرت راهجوی
دل از تیرگی ها بدین آب شوی

به گفتار پیغمبرت راه جوی
دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی

Seek the path through the words of
your prophet,
Wash your heart with this water from darkness
and its pit.

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
خداوند امر و خداوند نهی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
خداوند امر و خداوند نهی

"What did that Lord of revelation and
inspiration say?
The Lord of command and the Lord of
prohibition."

که خورشید بعد از رسولان مه
نتابید بر کس ز بوبکر به

That the sun did not shine upon anyone after
the moon-like prophets,
Except for Abu Bakr.

عمر کرد اسلام را آشکار
بیاراست گیتی چو باغ بهار

He made Islam manifest and adorned
the world,
Like a spring garden in bloom.

پس از هر دو آن بود عثمان گزین
خداوند شرم و خداوند دین

"After both of them, it was Uthman who was chosen,
The Lord of Shame and the Lord of Religion."

چهارم علی بود جفت بتول
که او را به خوبی ستاید رسول

"The fourth was Ali, the spouse of Batool,
Whom the Prophet praised for his beauty and rule."

که من شارستانم علیم در است
درست این سخن گفت پیغمبرست

که من شهر علمم علیم در است
درست این سخن قول پیغمبر است

"For I am the city of knowledge, a lofty place indeed,
This saying is the promise of the Prophet, take heed."

گواهی دهم کین سخن راز اوست
تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

گواهی دهم کاین سخن‌ها ز اوست
تو گویی دو گوشم پر آواز اوست

I bear witness that these words are from him,
You say my two ears are full of his voice.

علی را چنین گفت و دیگر همین
کز ایشان قوی شد به هر گونه دین

"Thus spoke he of Ali, and likewise of
the others,
For they were strong in every kind of faith."

نبی آفتاب و صحابان چو ماه
به هم بستهٔ یک‌دگر راست راه

"The Prophet was the sun, and the companions
were like the moon,
Bound together, they were on the right path."

منم بندهٔ اهل بیت نبی
ستایندهٔ خاک و پای وصی

"I am the servant of the Prophet's household,
The supporter of the earth, the feet, and
the legacy."

حکیم این جهان را چو دریا نهاد
برانگیخته موج ازو تندباد

حکیم این جهان را چو دریا نهاد
بر انگیخته موج از او تندباد

"He placed the wise men of this world like
the sea,
Stirring up storms and tempests with
his waves."

چو هفتاد کشتی برو ساخته
همه بادبان ها برافراخته

چو هفتاد کشتی بر او ساخته
همه بادبان‌ها بر افراخته

"Like seventy ships he had built,
All their sails unfurled and taut."

یکی پهن کشتی بسان عروس
بیاراسته همچو چشم خروس

یکی پهن کشتی به سان عروس
بیاراسته همچو چشم خروس

"A ship as wide as a bride,
Adorned like the eye of a rooster."

محمد بدو اندرون با علی
همان اهل بیت نبی و وصی

محمّد بدو اندرون با علی
همان اهل بیت نبی و ولی

"Mohammad with Ali inside,
The same household of the Prophet and
the saint."

خردمند کز دور دریا بدید
کرانه نه پیدا و بن ناپدید

"The wise one who saw beyond the distant sea,
Found no shore in sight, no visible boundary."

بدانست کو موج خواهد زدن
کس از غرق بیرون نخواهد شدن

"He knew that whoever desires to make waves,
Will not emerge unscathed from drowning."

به دل گفت اگر با نبی و وصی
شوم غرقه دارم دو یار وفی

"In my heart I said, if I am with the Prophet and the saint,
I will have two loyal companions to
drown with."

همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند تاج و لوا و سریر

"Indeed, if I have the support of the Lord,
He is the crown, the scepter, and the throne."

خداوند جوی می و انگبین
همان چشمهٔ شیر و ماء معین

"The Lord is the source of wine and honey,
The same fountain of milk and clear water."

اگر چشم داری به دیگر سرای
بنزد نبی و وصی گیر جای

اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و علی گیر جای

"If you have eyes for another abode,
Take your place with the Prophet and Ali."

گرت زین بد آید گناه من ست
چنین ست و این دین و راه من ست

گرت زین بد آید گناه من است
چنین است و این دین و راه من است

"If any harm comes to you, it is my sin,
This is my faith, my path, and my creed."

برین زادم و هم برین بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم

بر این زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم

"I was born for this and I shall pass through it,
Knowing that I am the dust beneath the feet
of Ali."

دلت گر به راه خطا مایل است
تو را دشمن اندر جهان خود دل است

"If your heart is inclined towards the path
of error,
Your enemy is within your own self."

نباشد جز از بی‌پدر دشمنش
که یزدان به آتش بسوزد تنش

"There is no enemy for him except the fatherless,
Whom God may burn in the fire of his wrath."

هر آنکس که در جانش بغض علی است
از او زارتر در جهان زار کی است

"Whoever has malice towards Ali in their heart,
Who in the world is more wretched than they?"

نگر تا به بازی نداری جهان
نه برگردی از نیک پی همرهان

نگر تا نداری به بازی جهان
نه برگردی از نیک پی هم‌رهان

"Look, if you have nothing in this game of the world,
You will not return from the path of goodness with a companion."

همه نیکیت باید آغاز کرد
چو با نیکنامان بوی همنبرد

همه نیکی‌ات باید آغاز کرد
چو با نیک‌نامان بوی هم‌نورد

"You must begin all goodness,
When you are in the company of the virtuous."

ازین در سخن چند رانم همی
همانش کرانه ندانم همی

از این در سخن چند رانم همی
همانا کرانش ندانم همی

"Why should I speak any further on
this matter?
Truly, I cannot fathom its limits."

سخن هرچه گویم همه گفته‌اند
بر باغ دانش همه رفته‌اند

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند
بر باغ دانش همه رفته‌اند

"Whatever I say has already been said,
All have gone to the garden of knowledge."

اگر بر درخت برومند جای
نیابم که از برشدن نیست پای

اگر بر درخت برومند جای
نیابم که از بر شدن نیست رای

"If I climb to the top of the tall tree,
I cannot escape the fate of falling."

توانم مگر پایگه ساختن
بر شاخ آن سرو سایه‌فگن

توانم مگر پایه‌ای ساختن
بر شاخ آن سرو سایه فکن

"I may be able to build a foundation,
And cast a shadow on the branches of
that cypress."

کسی کو شود زیر نخل بلند
همان سایه زو بازدارد گزند

کسی کو شود زیر نخل بلند
همان سایه ز او بازدارد گزند

"Whoever sits beneath a tall palm tree,
Its shade will protect them from the
scorching sun."

ازین نامور نامه‌ی شهریار
بمانم به گیتی یکی یادگار

کز این نامور نامهٔ شهریار
به گیتی بمانم یکی یادگار

"From this famous book of the Shahnameh,
Let me keep one memory in my heart."

تو این را دروغ و فسانه مدان
به یکسان روشن زمانه مدان

تو این را دروغ و فسانه مدان
به رنگ فسون و بهانه مدان

"Do not consider this as a lie or a fable,
Do not take it as a spell or an excuse."

ازو هرچه اندرخورد با خرد
دگر بر ره رمز معنی برد

از او هر چه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز و معنی برد

"From him, everything that reason consumed,
He took to the path of secrets and meanings."

یکی نامه بود از گه باستان
فراوان بدو اندرون داستان

یکی نامه بود از گه باستان
فراوان بدو اندرون داستان

"There was a letter from ancient times,
Full of stories within it."

پراگنده در دست هر موبدی
ازو بهره‌ی نزد هر بخردی

پراگنده در دست هر موبدی
از او بهره‌ای نزد هر بخردی

"Scattered in the hands of every scholar,
From him, they gained some benefit."

یکی پهلوان بود دهقان‌نژاد
دلیر و بزرگ و خردمند و راد

یکی پهلوان بود دهقان نژاد
دلیر و بزرگ و خردمند و راد

"One was a hero of peasant origin,
Brave, great, wise, and content."

پژوهنده‌ی روزگار نخست
گذشته سخن ها همه باز جست

پژوهندهٔ روزگار نخست
گذشته سخن‌ها همه باز جست

"The researcher of the first age,
Searched again for all the words that
have passed."

ز هر کشوری موبدی سالخورد
بیاورد کین نامه را گرد کرد

ز هر کشوری موبدی سالخْوَرد
بیاورد کاین نامه را یاد کرد

"From every land, the scholar collected
And brought forth this letter from memory."

بپرسیدشان از کیان جهان
وزان نامداران و فرخ مهان

بپرسیدشان از کیان جهان
و زان نامداران فرخ مهان

"Ask them about the world's heroes,
And those famous and blessed ones."

که گیتی به آغاز چون داشتند
که ایدون به ما خوار بگذاشتند

که گیتی به آغاز چون داشتند
که ایدون به ما خوار بگذاشتند

"When they began the epic,
Idun left us humiliated."

چگونه سرآمد به نیک اختری
بریشان برآن روز کنداوری

چه گونه سر آمد به نیک اختری
بر ایشان همه روز گُند آوری

"How did he rise to such a noble position,
While all day long they slandered him?"

بگفتند پیشش یکایک مهان
سخن های شاهان و گشت جهان

بگفتند پیشش یکایک مهان
سخن‌های شاهان و گشت جهان

"They told him one by one,
The words of kings and the history of
the world."

چو بشنید ازیشان سپهبد سخن
یکی نامور نامه افکند بن

چو بشنید از ایشان سپهبد سخن
یکی نامور نامه افکند بن

"When he heard from them the words of the commander,
One famous person threw a letter."

چنین یادگاری شد اندر جهان
برو آفرین از کهان و مهان

چنین یادگاری شد اندر جهان
بر او آفرین از کهان و مهان

"Thus, this memorial was made in the world,
Praise be upon him from the ancient and blessed ones."

چن از دفتر این داستان ها بسی
همی خواند خواننده بر هرکسی

چو از دفتر این داستان‌ها بسی
همی خواند خواننده بر هر کسی

As he read from this book of tales,
The reader's voice echoed on all who heard.

[جهان دل نهاده برین داستان
همان بخردان نیز و هم راستان]

جهان دل نهاده بدین داستان
همان بخردان نیز و هم راستان

The world was captivated by this tale,
Both the wise and the righteous were enthralled.

جوانی بیامد گشاده زبان
سخن گفتنی خوب و طبعی روان

جوانی بیامد گشاده زبان
سخن گفتن خوب و طبع روان

A youth came forth with an eloquent tongue,
Speaking well with a pleasant disposition.

به شعر آرم این نامه را گفت من
ازو شادمان شد دل انجمن

به شعر آرم این نامه را گفت من
از او شادمان شد دل انجمن

"I recited this letter in verse," said I,
And his heart in the assembly was filled with joy.

جوانیش را خوی بد یار بود
همه ساله با بد به پیکار بود

جوانیش را خوی بد یار بود
ابا بد همیشه به پیکار بود

His companion was of bad character in his youth,
Always engaged in conflict and strife.

بدان خوی بد جان شیرین بداد
نبود از جهان دلش یکروز بود

بدان خوی بد جان شیرین بداد
نبد از جوانیش یک روز شاد

From his bad character, he gave a bitter life,
And he never had a happy day in his youth.

برو تاختن کرد ناگاه مرگ
نهادش به سر بر یکی تیره ترگ

بر او تاختن کرد ناگاه مرگ
نهادش به سر بر یکی تیره ترگ

Suddenly, death struck him down,
And he fell lifeless with a dark arrow in his head.

یکایک ازو بخت برگشته شد
بدست یکی بنده‌بر کشته شد

یکایک از او بخت برگشته شد
به دست یکی بنده بر کشته شد

One by one, his fortunes turned away,
And he was killed by the hand of a servant.

برفت او واین نامه ناگفته ماند
چنان بخت بیدار او خفته ماند

برفت او و این نامه ناگفته ماند
چنان بخت بیدار او خفته ماند

He left, and this letter remained untold,
His awakened fate remained asleep.

الهی عفو کن گناه ورا
بیفزای در حشر جاه ورا

"O God, forgive his sins,
And increase his rank in the resurrection."

دل روشن من چو بگذشت ازوی
سوی تخت شاه جهان کرد روی

دل روشن من چو برگشت از اوی
سوی تخت شاه جهان کرد روی

My bright heart turned towards the throne of the world when it returned from the desert.

که این نامه را دست پیش آورم
به پیوند گفتار خویش آورم

که این نامه را دست پیش آورم
ز دفتر به گفتار خویش آورم

That I bring forth this book with my own hand, and recite it from my own words.

بپرسیدم از هر کسی بیشمار
بترسیدم از گردش روزگار

بپرسیدم از هر کسی بی‌شمار
بترسیدم از گردش روزگار

I asked countless people, but feared the turning of time.

مگر خود درنگم نباشد بسی
بباید سپردن به دیگر کسی

مگر خود درنگم نباشد بسی
بباید سپردن به دیگر کسی

But indeed, I cannot delay much longer, I must entrust it to someone else.

و دیگر که گنجم وفادار نیست
همین رنج را کس خریدار نیست

و دیگر که گنجم وفادار نیست
همین رنج را کس خریدار نیست

And since my loyal treasure is no more, no one is willing to buy this pain.

بر این گونه یک چند بگذاشتم
سخن را نهفته همی داشتم

I left it at that for a while, keeping the words hidden within me.

سراسر زمانه پر از جنگ بود
به جویندگان بر جهان تنگ بود

The whole world was filled with war, and it was narrow for those seeking it.

ز نیکو سخن بهْ چه اندر جهان
به نزد سخن سنج فرّخ مهان

From good words, what is there in the world? In the estimation of words, the moon-faced ones are precious.

اگر نامدی این سخن از خدای
نبی کِی بدی نزد ما رهنمای

If this word did not come from God, who would be our guide, O Prophet?

به شهرم یکی مهربان دوست بود
که با من تو گفتی زهم پوست بود

به شهرم یکی مهربان دوست بود
تو گفتی که با من به یک پوست بود

In my city, there was a kind friend. You said that we were like two skins.

مرا گفت: خوب آمد این رای تو
به نیکی خرامد همی پای تو

مرا گفت خوب آمد این رای تو
به نیکی گراید همی پای تو

He said to me, "Your decision is good. I am inclined towards your kindness."

نبشته من این دفتر پهلوی
به پیش تو آرم نغنوی

نبشته من این نامهٔ پهلوی
به پیش تو آرم مگر نغنوی

"I have written this letter in Pahlavi script, perhaps I will recite it to you."

گشاده زبان و جوانیت هست
سخن گفتن پهلوانیت هست

گشاده زبان و جوانیت هست
سخن گفتن پهلوانیت هست

"Your tongue is open and you are young, speaking is your heroism."

شو این نامه‌ی خسروان بازگوی
بدین جوی نزد مهان آبروی

شو این نامهٔ خسروان باز گوی
بدین جوی نزد مهان آبروی

"Open the book of the kings and recite it, and bring honor to the moon-faced ones by this river."

[چو آورد این نامه نزدیک من
برافروخت این جان تاریک من]

چو آورد این نامه نزدیک من
بر افروخت این جان تاریک من

When he brought this letter close to me, my dark soul was set ablaze.

بدین نامه چون دست بردم فراز
یکی مهتری بود گردن فراز

بدین نامه چون دست کردم دراز
یکی مهتری بود گردن‌فراز

As I began this letter at length,
There was a mighty lord with lofty neck.

جوان بود و از گوهر پهلوان
خردمند و بیدار و روشن روان

جوان بود و از گوهر پهلوان
خردمند و بیدار و روشن روان

He was young and of the warrior's essence,
Wise, alert, and with a bright mind's presence.

خداوند رای و خداوند شرم
سخن گفتنش خوب و آوای نرم

خداوند رای و خداوند شرم
سخن گفتن خوب و آوای نرم

God is the master of wisdom and shame,
Speaking with grace and a gentle tone is
His aim.

مرا گفت کز من چه باید همی
که جانت سخن برگراید همی

مرا گفت کز من چه باید همی
که جانت سخن برگراید همی

He said to me, "What do you want from me,
That your life may be lost in my words?"

به چیزی که باشد مرا دسترس
به گیتی نیازت نیارم به‌کس

به چیزی که باشد مرا دسترس
بکوشم نیازت نیارم به کس

With whatever means I have at my disposal,
I will strive to fulfill your needs without seeking help from anyone else.

همی داشتم چون یکی تازه‌سیب
که از باد نامد به‌من بر نهیب

همی داشتم چون یکی تازه سیب
که از باد نامد به من بر نهیب

I had it like a fresh apple,
That the wind did not bring to me from the mountain.

به کیوان رسیدم ز خاک نژند
از آن نیک‌دل نامدار ارجمند

به کیوان رسیدم ز خاک نژند
از آن نیک‌دل نامدار ارجمند

I arrived at Kiavān's grave from the dusty soil,
Of that noble and renowned kind-hearted man.

به چشمش همان خاک و هم سیم و زر
کریمی بدو یافته زیب و فر

به چشمش همان خاک و هم سیم و زر
کریمی بدو یافته زیب و فر

In his eyes, the same dust, silver, and gold,
A beauty and elegance found in Kiavān's mold.

سراسر جهان پیش او خوار بود
جوانمرد بود و وفادار بود

سراسر جهان پیش او خوار بود
جوانمرد بود و وفادار بود

The whole world was humbled before him,
He was young, brave, and loyal.

چو آن نامور گم شد از انجمن
چن از باغ سرو سهی از چمن

چنان نامور گم شد از انجمن
چو در باغ سرو سهی از چمن

So famous he disappeared from the assembly,
Like a cypress in the garden among the grass.

دریغ آن کمربند و آن گردگاه
دریغ آن کیی برز و بالای شاه

دریغ آن کمربند و آن گِردگاه
دریغ آن کِیی برز و بالای شاه

Alas, that belt and that throne,
Alas, that tall crown and the top of the king.

نه زو زنده بینم نه مرده نشان
بدست نهنگان مردم‌کشان

نه ز او زنده بینم نه مرده نشان
به دست نهنگان مردم کشان

I see neither a sign of him alive nor dead,
Dragged away by the hands of the people of the sea.

گرفتارو، زو دل شده ناامید
نوان لرزلرزان بکردار بید

گرفتار ز او دل شده ناامید
نوان لرز لرزان به کردار بید

Captured by him, the heart has
become hopeless,
The young reeds tremble with fear.

یکی پند آن شاه یاد آوریم
ز کژی روان سوی داد آوریم

یکی پند آن شاه یاد آوریم
ز کژی روان سوی داد آوریم

Let us remember the advice of that king,
And turn our souls towards justice, away
from deceit.

مرا گفت کین نامه‌ی شهریار
گرت گفته آید به شاهان سپار

مرا گفت کاین نامهٔ شهریار
گرت گفته آید به شاهان سپار

He said to me, "This letter from the king,
If you deliver it, entrust it to the kings."

بدین نامه من دست بردم فراز
به نام شهنشاه گردن فراز

بدین نامه من دست بردم فراز
به نام شهنشاه گردن‌فراز

With this letter, I raised my hands high,
In the name of the king, with great respect.

خداوند تاج و خداوند تخت
جهاندار و بیدار و پیروزبخت

جهان آفرین تا جهان آفرید
چنو شهریاری نیامد پدید

جهان آفرین تا جهان آفرید
چون او مرزبانی نیامد پدید

He created the world from nothing, since no
one else could guard its borders.

چو خورشید بر گاه بنمود تاج
زمین شد بکردار تابنده عاج

چو خورشید بر چرخ بنمود تاج
زمین شد به کردار تابنده عاج

When the sun appeared on the horizon, the
earth became radiant with shining deeds.

چه گویم که خورشید تابان که بود
کز او در جهان روشنایی فزود

What can I say about the shining sun,
Whose radiance added brightness to the world.

ابوالقاسم آن شاه پیروزبخت
نهاد از بر تاج خورشید تخت

ابوالقاسم آن شاه پیروزبخت
نهاد از بر تاج خورشید تخت

Abu al-Qasim, the victorious king,
Placed the throne of the sun on his lap.

ز خاور بیاراست تا باختر
پدید آمد از فر او کان زر

ز خاور بیاراست تا باختر
پدید آمد از فرّ او کان زر

From the east, he brought forth the stars,
And from his radiance emerged the gold.

مرا اختر خفته بیدار گشت
به مغز اندر اندیشه بسیار گشت

مرا اختر خفته بیدار گشت
به مغز اندر اندیشه بسیار گشت

"My sleeping star became awake,
And in my mind, many thoughts did take."

بدانست کامد زمان سخن
کنون نو شود روزگار کهن

بدانستم آمد زمان سخن
کنون نو شود روزگار کهن

"I knew the time had come to speak,
Now let the ancient days become new."

بر اندیشه‌ی شهریار زمین
بخفتم شبی، لب پر از آفرین

بر اندیشهٔ شهریار زمین
بخفتم شبی لب پر از آفرین

I fell asleep with thoughts of the king of the world,
My lips full of praise.

دل من چو نور اندر آن تیره شب
نخفته گشاده دل و بسته لب

My heart, like a light in the dark night,
Has opened wide and my lips are sealed no more.

چنان دید روشن روانم به خواب
که رخشنده شمعی برآمد ز آب

چنان دید روشن روانم به خواب
که رخشنده شمعی بر آمد ز آب

I saw such a bright vision in my dream,
As if a shining candle emerged from water.

همه روی گیتی شب لاژورد
از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد

همه روی گیتی شب لاژورد
از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد

"All faces became like lapis lazuli in the darkness,
From that candle, you became like a yellow ruby."

در و دشت برسان دیبا شدی
یکی تخت پیروزه پیدا شدی

در و دشت بر سان دیبا شدی
یکی تخت پیروزه پیدا شدی

"You became like a shining castle in the plain,
A victorious throne appeared before you."

نشسته برو شهریاری چو ماه
یکی تاج برسر بجای کلاه

نشسته بر او شهریاری چو ماه
یکی تاج بر سر به جای کلاه

"Sitting on his head like a crown,
A royal crown in place of a hat."

رده برکشیده سپاهش دو میل
بدست چپش هفتصد زنده پیل

رده بر کشیده سپاهش دو میل
به دست چپش هفتصد ژنده پیل

He drew up his army in ranks for battle,
Seven hundred elephants in his left hand's throttle.

یکی پاک دستور پیشش بپای
به داد و به دین شاه را رهنمای

یکی پاک دستور پیشش به پای
بداد و بدین شاه را رهنمای

"One with pure intentions presented himself
before him,
And became a guide to this king."

مرا خیره گشتی سر از فر شاه
وزان زنده پیلان و چندان سپاه

مرا خیره گشتی سر از فرّ شاه
و زان ژنده پیلان و چندان سپاه

"You turned my head with the glory of the king,
And with those elephants and
countless armies."

چو آن چهره‌ی خسروی دیدمی
از آن نامداران بپرسیدمی

چو آن چهرهٔ خسروی دیدمی
از آن نامداران بپرسیدمی

"When I saw that royal face,
I asked about the famous ones."

که این چرخ و ماهست یا تاج و گاه؟
ستاره‌ست پیش اندرش یا سپاه؟

که این چرخ و ماه است یا تاج و گاه
ستاره است پیش اندرش یا سپاه

"Is this a wheel and moon or a crown
and palace?
Is it a star leading the way or an army?"

مرا گفت کین شاه رومست و هند
ز قنوج تا پیش دریای سند

یکی گفت کاین شاه روم است و هند
ز قنّوج تا پیش دریای سند

One said, "This king is from Rome and India,
From Qanuj to the shores of the Sindhu Sea."

که ایران و توران ورا بندهاند
به رای و به فرمان او زندهاند

به ایران و توران ورا بندهاند
به رای و به فرمان او زندهاند

"They are his servants in Iran and Turan,
Alive by his command and decree."

بیاراست روی زمین را به داد
بپردخت از آن، تاج بر سر نهاد

بیاراست روی زمین را به داد
بپردخت از آن تاج بر سر نهاد

"He raised the face of the earth with justice,
And placed the crown upon his head."

جهاندار محمود شاه بزرگ
به آبشخور آرد همی میش و گرگ

جهاندار محمود شاه بزرگ
به آبشخور آرد همی میش و گرگ

"The world-ruling Mahmud, the great king,
Brings both wine and wolf to Absh Khor."

ز کشمیر تا پیش دریای چین
برو شهریاران کنند آفرین

ز کشمیر تا پیش دریای چین
بر او شهریاران کنند آفرین

From Kashmir to the shores of China Sea,
Kings praise him with great admiration.

چو کودک لب از شیر مادر بشست
ز گهواره محمود گوید نخست

چو کودک لب از شیر مادر بشست
ز گهواره محمود گوید نخست

"When Mahmud was washed with his mother's milk,
He spoke first from the cradle."

تو نیز آفرین کن که گوینده‌ی
بدو نام جاوید جوینده‌ی

تو نیز آفرین کن که گوینده‌ای
بدو نام جاوید جوینده‌ای

"Also praise him, for you are a storyteller,
And you seek eternal fame through his name."

نپیچد کسی سر ز فرمان اوی
نیارد گذشتن ز پیمان اوی

نپیچد کسی سر ز فرمان اوی
نیارد گذشتن ز پیمان اوی

"No one can turn away from his command,
No one can break his covenant."

چو بیدار گشتم بجستم زجای
چه مایه شب تیره بودم بپای

چو بیدار گشتم بجستم ز جای
چه مایه شب تیره بودم به پای

"When I woke up, I searched for my place,
I was in the dark of night, on my feet."

بران شهریار آفرین خواندم
نبودم درم، جان برافشاندم

بر آن شهریار آفرین خواندم
نبودم درم جان بر افشاندم

"I praised that king with great admiration,
I did not hesitate to sacrifice my life for him."

به دل گفتم این خواب را پاسخ ست
که آواز او بر جهان فرخ ست

به دل گفتم این خواب را پاسخ است
که آواز او بر جهان فرخ است

"I said in my heart, this dream is an answer,
For his voice brings joy to the world."

بران آفرین کو کند آفرین
بران بخت بیدار و تاج و نگین

بر آن آفرین کو کند آفرین
بر آن بخت بیدار و فرخ زمین

"Praise be upon the one who brings blessings,
Upon whom good fortune awakens and the
earth rejoices."

ز فرش جهان شد چو باغ بهار
هوا پر ز ابر و زمین پرنگار

ز فرش جهان شد چو باغ بهار
هوا پر ز ابر و زمین پر نگار

From the world's carpet, it became like a spring garden,
The air filled with clouds and the earth adorned.

ز ابر اندرآمد به هنگام نم
جهان شد بکردار باغ إرم

از ابر اندر آمد به هنگام نم
جهان شد به کردار باغ ارم

From the clouds came rain at the appointed time,
And the world became like the garden of Eram.

به ایران همه خوبی از داد اوست
کجا هست مردم، همه یاد اوست

به ایران همه خوبی از داد اوست
کجا هست مردم همه یاد اوست

"All the beauty in Iran is from his gift,
Where are the people who do not remember him?"

به بزم اندرون آسمان وفاست
به رزم اندرون تیزچنگ اژدهاست

به بزم اندرون آسمان سخاست
به رزم اندرون تیز چنگ اژدهاست

"In the feast within the sky is generosity,
In the battle within, the sharpness of the dragon's claws."

به تن زنده پیل و به جان جبرئیل
به دست ابر بهمن، به دل رود نیل

به تن ژنده پیل و به جان جبرئیل
به کف ابر بهمن به دل رود نیل

"With the body of a giant elephant and the soul of Gabriel,
In the hand of Aquarius, the Nile flows to the heart."

سر بخت بدخواه با خشم اوی
چو دینار شد خوار بر چشم اوی

سر بخت بدخواه با خشم اوی
چو دینار خوارست بر چشم اوی

"The head of ill fortune with his anger,
Is like a worthless coin before his eyes."

نه کنداوری گیرد از تاج و گنج
نه دل تیره دارد ز رزم و ز رنج

نه کند آوری گیرد از باج و گنج
نه دل تیره دارد ز رزم و ز رنج

"He neither seeks nor desires wealth and treasure,
Nor does he have a dark heart from battle and hardship."

هر آنکس که دارد ز پروردگان
از آزاد و از نیکدل بردگان

هر آن کس که دارد ز پروردگان
از آزاد و از نیک‌دل بردگان

"Whoever has been blessed by the Creator,
Is free and kind-hearted."

شهنشاه را سربسر دوستدار
به فرمانش بسته کمر استوار

شهنشاه را سر به سر دوست‌وار
به فرمان ببسته کمر استوار

"The king's loyal companion, head to head,
Has firmly fastened his belt at his command."

شده هر یکی شاه بر کشوری
روان نامشان بر همه منبری

نخستین برادرش کهتر بسال
که در مردمی کس ندارد همال

نخستین برادرش که‌تر به سال
که در مردمی کس ندارد همال

"His first brother, Tahr, who was older in years,
In the people, no one had his equal."

به گیتی پرستنده‌ی فر نصر
زید شاد در سایه‌ی پر عصر

ز گیتی پرستندهٔ فر و نصر
زیَد شاد در سایهٔ شاه عصر

"From Gitipars, the worshipper of Far and Nasr,
Ziyad rejoiced in the shadow of the king of
the era."

کسی کش پدر ناصرالدین بود
پی تخت او تاج پروین بود

کسی کش پدر ناصرالدین بود
سر تخت او تاج پروین بود

"Someone whose father was Naser al-Din,
His throne was adorned with the crown
of Parvin."

و دیگر دلاور سپهدار طوس
که در جنگ بر شیر دارد فسوس

و دیگر دلاور سپهدار طوس
که در جنگ بر شیر دارد فسوس

"And another brave commander from Tus,
Who in battle defeats the lion with his sword."

ببخشد درم هرچه یابد ز دهر
همه آفرین جوید از دهر بهر

ببخشد درم هر چه یابد ز دهر
همی آفرین یابد از دهر بهر

"He forgives every gain that he acquires from
the world,
He receives praise from the world for it."

به یزدان بود خلق را رهنمای
سر شاه خواهد که باشد بجای

به یزدان بود خلق را رهنمای
سر شاه خواهد که باشد به جای

"The guide of the people was in the hands
of God,
The head of the king will be in its
rightful place."

جهان بی سر و تاج خسرو مباد
چنین هم بماناد جاوید و شاد

جهان بی‌سر و تاج خسرو مباد
همیشه بماناد جاوید و شاد

"May the world be without a head and a crown of kings,
May it always remain eternal and joyful."

همیشه تن آباد با تاج و تخت
ز درد و غم آزاد و پیروزبخت

همیشه تن آباد با تاج و تخت
ز درد و غم آزاد و پیروز بخت

"Forever prosperous with crown and throne,
Free from pain and sorrow, victorious in fate."

کنون بازگردم به آغاز کار
سوی نامور نامه‌ی شهریار

کنون باز گردم به آغاز کار
سوی نامهٔ نامور شهریار

"Now I return to the beginning of the task,
Towards the famous letter of the king."

سخن گوی دهقان چه گوید نخست
که تاج بزرگی به‌گیتی که جست

سخن‌گوی دهقان چه گوید نخست
که نام بزرگی به گیتی که جست

What does the farmer say first, who sought the name of greatness in Giti.

که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد
ندارد کس آن روزگاران بیاد

که بود آن که دیهیم بر سر نهاد
ندارد کس آن روزگاران به یاد

Who was that who laid a claim on our wealth,
No one remembers those days of stealth.

مگر کز پدر یاد دارد پسر
بگوید ترا یک به یک، در به در

مگر کز پدر یاد دارد پسر
بگوید تو را یک به یک در به در

But if the son remembers his father,
He will tell you everything, door to door.

که نام بزرگی که آورد پیش
که را بود از آن مهتران مایه بیش

که نام بزرگی که آورد پیش
که را بود از آن برتران پایه بیش

"What was the name of greatness that he brought forth,
Whose foundation was higher than all the rest?"

پژوهندهٔ نامهٔ باستان
که از پهلوانان زند داستان

"The researcher of ancient history,
Who tells the story of the champions."

چنین گفت کایین تخت و کلاه
گیومرت آورد و او بود شاه

چنین گفت کآیین تخت و کلاه
کیومرث آورد و او بود شاه

Thus he spoke, "The throne and crown,
Were brought by Keyumars, who was the king."

چو آمد به برج حَمَل آفتاب
جهان گشت با فرَ و آیین و آب

"When the sun arrived at the tower of Aries,
The world became adorned with splendor,
customs, and water."

بتابید از آن سان ز برج بره
که گیتی جوان گشت از آن یک‌سره

"She shone so brightly from that tower,
That Giti became youthful once more."

که خود چون شد او بر جهان کدخدای
نخستین به‌کوه‌اندرون ساخت جای

کیومرث شد بر جهان کدخدای
نخستین به کوه اندرون ساخت جای

"Keyumars became the lord of the world,
And first built his abode in the mountain."

سر تخت و بختش برآمد ز کوه
پلنگینه پوشید خود با گروه

سر بخت و تختش بر آمد به کوه
پلنگینه پوشید خود با گروه

"Fortune and his throne rose up to
the mountain,
He dressed himself in leopard skin with
his group."

ازو اندرآمد همی پرورش
که پوشیدنی نو بد و نو خورش

از او اندر آمد همی پرورش
که پوشیدنی نو بُد و نو خورش

From him came forth all the nurturing,
That brought new clothing and new food.

به‌گیتی بر او سال سی شاه بود
به خوبی چو خورشید برگاه بود

به گیتی درون سال سی شاه بود
به خوبی چو خورشید بر گاه بود

"Inside Giti, thirty years the king was,
As beautiful as the sun upon the throne."

همی تافت زو فر شاهنشهی
چو ماه دو هفته ز سرو سهی

همی تافت زو فرّ شاهنشهی
چو ماه دو هفته ز سرو سهی

"He radiated the glory of the king of kings,
Like the moon for two weeks from the third of the month."

دد و دام و هر جانور کهش بدید
ز گیتی بنزدیک او آرمید

دد و دام و هر جانور کش بدید
ز گیتی به نزدیک او آرمید

"He brought tribute and every animal he saw,
Approached him near Giti."

دو تا میشدندی بر تخت اوی
از آن برشده فره و بخت اوی

دوتا می‌شدندی بر تخت او
از آن بر شده فرّه و بخت او

"They were two who ascended his throne,
And from it rose up his glory and fortune."

به‌رسم نماز آمدندیش پیش
از آنجایگه برگرفتند کیش

به رسم نماز آمدندیش پیش
و ز او برگرفتند آیین خویش

"They came forward in the manner of prayer,
And from him they took their customs."

پسر بد مر او را یکی خوبروی
خردمند و همچون پدر نامجوی

پسر بد مر او را یکی خوب‌روی
هنرمند و همچون پدر نامجوی

"The son of the evil one was a handsome-faced man,
Talented and nameless like his father."

سیامک بدش نام و فرخنده بود
گیومرت را دل بدو زنده بود

سیامک بُدش نام و فرخنده بود
کیومرث را دل بدو زنده بود

"Siavash was his name and he was glorious,
He brought joy to Keyumars' heart."

ز گیتی به دیدار او شاد بود
که پس بارور شاخ بنیاد بود

به‌جانش بر از مهر گریان بدی
ز بیم جداییش بریان بدی

به جانش بر از مهر گریان بدی
ز بیم جداییش بریان بدی

"With his life, he was weeping with love,
For fear of separation, he was restless."

برآمد برین کار یک روزگار
فروزنده شد دولت شهریار

بر آمد بر این کار یک روزگار
فروزنده شد دولت شهریار

"One day he rose up for this task,
And the fortune of the king became
flourishing."

به گیتی نبودش کسی دشمنا
مگر در نهان ریمن آهرمنا

به گیتی نبودش کسی دشمنا
مگر بدکنش ریمن آهرمنا

"No one was his enemy in Giti,
Except for the evil-doer, Rimen Ahramana."

به رشک اندر آهرمن بدسگال
همی رای زد تا بیاگند یال

به رشک اندر آهرمن بدسگال
همی رای زد تا ببالید بال

"With envy, he plotted against
Rimen Ahramana,
And he planned to make his wings grow."

یکی بچه بودش چو گرگ سترگ
دلاور شده با سپاهی بزرگ

یکی بچه بودش چو گرگ سترگ
دلاور شده با سپاه بزرگ

"He was a fierce wolf-like child,
Who became a brave warrior with the
great army."

جهان شد بران دیوبچه سیاه
ز بخت سیامک، چه از بخت شاه

جهان شد بر آن دیو بچّه سیاه
ز بخت سیامک و زان پایگاه

"The world was against that black demon,
Because of Siavash's fortune and his position."

سپه کرد و نزدیک او راه جست
همی تخت و دیهیم کی شاه جست

سپه کرد و نزدیک او راه جست
همی تخت و دیهیم کی شاه جست

"The army searched for him and approached him closely,
Looking for the throne and the kingdom of the king."

همی گفت با هر کسی راز خویش
جهان کرد یکسر پرآواز خویش

همی گفت با هر کسی رای خویش
جهان کرد یک‌سر پر آوای خویش

"He spoke his mind to everyone,
And made the world resonate with his voice."

گیومرت ازین خود کی آگاه بود
که تخت مهی را جزو شاه بود

کیومرث زین خود کی آگاه بود
که تخت مهی را جز او شاه بود

"Keyumars was aware that no one but him was fit to rule the moon-like throne."

یکایک بیامد خجسته سروش
بسان پریی پلنگینه‌پوش

یکایک بیامد خجسته سروش
به سان پری پلنگینه پوش

"One by one, the blessed Soroush appeared,
Dressed like a fairy with a leopard's skin."

بگفتش به راز این سخن دربه‌در
که دشمن چه سازد همی با پدر

بگفتش ورا زین سخن در به در
که دشمن چه سازد همی با پدر

"He spoke to him face to face with
these words,
'What can the enemy do to my father?'"

سخن چون به گوش سیامک رسید
ز کردار بدخواه دیو پلید

سخن چون به گوش سیامک رسید
ز کردار بدخواه دیو پلید

"When the words reached Siavash's ears,
He knew of the evil deeds of the
malicious demon."

دل شاه بچه برآمد به جوش
سپاه انجمن کرد و بگشاد گوش

دل شاه بچّه بر آمد به جوش
سپاه انجمن کرد و بگشاد گوش

"The heart of the young king began to boil,
The army gathered and opened their ears."

بپوشید تن را به چرم پلنگ
که جوشن نبد خود، نه آیین جنگ

بپوشید تن را به چرم پلنگ
که جوشن نبود و نه آیین جنگ

"Cover your body with leopard skin,
For there is no armor or battle dress."

پذیره شدش دیو را جنگ جوی
سپه را چو روی اندرآمد بروی

پذیره شدش دیو را جنگجوی
سپه را چو روی اندر آمد به روی

"The demon was accepted as a warrior,
And faced the army face to face."

سیامک بیامد برهنه تنا
برآویخت با دیو آهرمنا

سیامک بیامد برهنه تنا
بر آویخت با پور آهرمنا

"Siavash came forward, naked,
And was hung by the son of Ahriman."

بزد چنگ وارونه دیو سیاه
دو تا اندرآورد بالای شاه

بزد چنگ وارونه دیو سیاه
دوتا اندر آورد بالای شاه

"The black demon played the harp,
And brought two heads before the king."

فگند آن تن شاهزاده به خاک
به چنگال کردش کمرگاه چاک

فکند آن تن شاهزاده به خاک
به چنگال کردش کمرگاه چاک

"The prince's body was thrown to the ground,
And his waist was torn apart by the
demon's claws."

سیامک بدست خزوران دیو
تبه گشت و ماند انجمن بی‌خدیو

سیامک به دست خروزان دیو
تبه گشت و ماند انجمن بی‌خدیو

"Siavash fell into the hands of the
furious demon,
And the army was left without a leader."

چو آگه شد از مرگ فرزند، شاه
ز تیمار گیتی برو شد سیاه

چو آگه شد از مرگ فرزند شاه
ز تیمار گیتی بر او شد سیاه

"When he learned of the death of the
king's son,
He was overcome with grief and sorrow."

فرود آمد از تخت ویله کنان
زنان بر سر و گوشت شاهان کنان

فرود آمد از تخت ویله کنان
زنان بر سر و موی و رخ را کَنان

"He descended from the throne like a
furious lion,
Women tore at their hair and faces in grief."

دو رخساره پر خون و دل سوگوار
دژم کرده بر خویشتن روزگار

دو رخساره پر خون و دل سوگوار
دو دیده پر از نم چو ابر بهار

"Two faces covered in blood, hearts full of sorrow,
Two eyes filled with tears, like springtime clouds."

خروشی برآمد ز لشکر بزار
کشیدند صف بر در شهریار

خروشی بر آمد ز لشکر به زار
کشیدند صف بر در شهریار

"A cry arose from the army in mourning,
They drew up their ranks at the gate of the king."

همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ
دو چشم ابرخونین، دو رخ بادرنگ

همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ
دو چشم ابر خونین و رخ بادرنگ

"All clothes have been dyed in the color of victory,
Two tearful eyes and a pale face."

دد و مرغ و نخچیر کرده گروه
برفتند ویله‌کنان سوی کوه

دد و مرغ و نخچیر گشته گروه
برفتند ویله کنان سوی کوه

"The group has become like wolves, birds, and beasts,
And they went towards the mountains like furious beasts."

برفتند با سوگواری و درد
ز درگاه کی شاه برخاست گرد

برفتند با سوگواری و درد
ز درگاه کی شاه برخاست گرد

"They left with grief and pain,
When the king rose from his throne."

نشستند سالی چنین سوگوار
پیام آمد از داور کردگار

نشستند سالی چنین سوگوار
پیام آمد از داور کردگار

"They sat in mourning for a year,
Until a message came from the divine judge."

درود آورندش خجسته سروش
کزین بیش مخروش و بازآر هوش

درود آوریدش خجسته سروش
کز این بیش مخروش و باز آر هوش

"Salutations to the blessed Soroush,
Restore his consciousness and bring him back to life."

سپه ساز و برکش به‌فرمان من
برآور یکی گرد از آن انجمن

سپه ساز و برکش به فرمان من
بر آور یکی گرد از آن انجمن

"Make an army and follow my command,
Raise a circle of warriors from that assembly."

از آن بدکنش دیو، روی زمین
بپرداز و پردخته کن دل ز کین

از آن بد کنش دیو روی زمین
بپرداز و پردخته کن دل ز کین

"From the evil deeds of the devil on earth,
Throw off and rid your heart of anger."

کی نامور سر سوی آسمان
برآورد و بدخواست بر بدگمان

کی نامور سر سوی آسمان
بر آورد و بدخواست بر بدگمان

"When the famous hero raised his head
towards the sky,
With ill intentions and suspicion."

بدان برترین نام یزدانش را
بخواند و بپالود مژگانش را

بر آن برترین نام یزدانش را
بخواند و بپالود مژگانش را

"He called upon the greatest name of his God,
And shed tears from his eyes."

وزان پس به کین سیامک شتافت
شب آرامش و روز خوردن نیافت

و زان پس به کین سیامک شتافت
شب و روز آرام و خفتن نیافت

"And from then on, Siyamak rushed with anger,
Unable to find peace, day or night."

سیامک خجسته یکی پور داشت
که نزد نیا جای دستور داشت

خجسته سیامک یکی پور داشت
که نزد نیا جاه دستور داشت

"Siavash, blessed with a son named Siyamak,
who had authority in the court of Niyay."

گرانمایه را نام هوشنگ بود
تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود

گرانمایه را نام هوشنگ بود
تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود

The name of Houshang was of great value,
You said he possessed all wisdom and culture.

بنزد نیا یادگار پدر
نیا پروریده مرو را به بر

به نزد نیا یادگار پدر
نیا پروریده مر او را به بر

"By the order of Niyay, he was raised in his
arms, as a reminder of his father."

نیایش بجای پسر داشتی
جزو بر کسی چشم نگماشتی

نیایش به جای پسر داشتی
جز او بر کسی چشم نگماشتی

"You had no one else in your sight except him,
as he was like a son to you."

چو بنهاد دل کینه و جنگ را
بخواند آن گرانمایه هوشنگ را

چو بنهاد دل کینه و جنگ را
بخواند آن گرانمایه هوشنگ را

"When he put aside the hatred and war in his heart, he remembered the precious Houshang."

همه گفتنی ها بدو باز گفت
همه رازها برگشاد از نهفت

همه گفتنی‌ها بدو بازگفت
همه رازها بر گشاد از نهفت

"All that was said to him, he repeated back,
All the secrets he revealed from their hiding place."

که من لشکری کرد خواهم همی
خروشی برآورد خواهم همی

که من لشکری کرد خواهم همی
خروشی برآورد خواهم همی

"I will make an army," he said,
"I will raise a tumult," he said.

ترا بود باید همی پیشرو
که من رفتنی‌ام، تو سالار نو

تو را بود باید همی پیشرو
که من رفتنی‌ام تو سالار نو

"You must go ahead of me,
For I am to follow you, my new lord."

پری و پلنگ انجمن کرد و شیر
ز درندگان گرگ و ببر دلیر

پری و پلنگ انجمن کرد و شیر
ز درّندگان گرگ و ببر دلیر

"Fairy and leopard formed an alliance, and the brave wolves and tigers from the wilderness."

سپاهی دد و دام و مرغ و پری
سپهدار با گیر و کنداوری

سپاهی دد و دام و مرغ و پری
سپهدار پرکین و کنداوری

"An army of demons, beasts, birds, and fairies,
Led by the valiant Pirkian and Kendawari."

پس پشت لشکر گیومرت شاه
نبیره به پیش اندرون با سپاه

پس پشت لشکر کیومرث شاه
نبیره به پیش اندرون با سپاه

"Behind the army was King Keyumars,
Leading the troops forward with his forces."

بیامد سیه دیو بی ترس و باک
همی باسمان برپراگند خاک

بیامد سیه دیو با ترس و باک
همی بآسمان بر پراگند خاک

"The black demon came with fear and dread,
Soaring through the sky above the
dusty ground."

ز هرای درندگان چنگ دیو
شده سست و ز خشم گیهان خدیو

ز هرّای درّندگان چنگ دیو
شده سست از خشم کیهان خدیو

"From every corner, the demons' drums were heard,
Trembling with the wrath of the divine lord."

بهم بر فتادند هر دو گروه
شدند از دد و دام دیوان ستوه

به هم برشکستند هر دو گروه
شدند از دد و دام دیوان ستوه

"Both groups clashed with each other,
And the demons and beasts were defeated."

بیازید چون شیر هوشنگ چنگ
جهان کرد بر دیو نستوه تنگ

بیازید هوشنگ چون شیر چنگ
جهان کرد بر دیو نستوه تنگ

"Houshang charged forward like a roaring lion,
And made the narrow world too tight for the demons."

کشیدش سراپای یکسر دوال
سپهبد برید آن سر ناهمال

کشیدش سراپای یک‌سر دوال
سپهبد برید آن سر بی‌همال

"He drew him by the hair with both hands,
The commander cut off that head without mercy."

به پای اندرافگند و بسپرد خوار
دریدش برو چرم و برگشت کار

به پای اندر افگند و بسپرد خوار
دریده بر او چرم و برگشته کار

"He fell to the ground and surrendered in humiliation,
His skin was torn and his work was undone."

چن آمد مرآن کینه را خواستار
سرآمد گیومرت را روزگار

چو آمد مر آن کینه را خواستار
سرآمد کیومرث را روزگار

"When the one who sought revenge arrived,
The time came for Keyumars to rise."

برفت و جهان مردری ماند ازوی
نگر تا که را نزد او آبروی

برفت و جهان مردری ماند ازوی
نگر تا که را نزد او آبروی

"He departed, and the world remained desolate without him,
See who now has honor in his eyes."

جهان فریبنده و گردگرد
ره سود بنمود و خود مایه خورد

جهان فریبنده را گرد کرد
ره سود بنمود و خود مایه خْوَرد

"The enchanting world revolved around him,
Showing him the path of profit and he himself took advantage."

جهان سر بسر چون فسانه‌ست و بس
نماند بد و نیک بر هیچ کس

جهان سر به سر چو فسانست و بس
نماند بد و نیک بر هیچ‌کس

"The world is like a tale, and nothing remains
Of good or bad for anyone."

جهاندار هوشنگ با رای و داد
بجای نیا تاج بر سر نهاد

جهاندار هوشنگ با رای و داد
به جای نیا تاج بر سر نهاد

The world-ruler Houshang, with wisdom
and justice,
Placed the crown on his head instead of Neyah.

بگشت از برش چرخ سالی چهل
پر از هوش مغز و پر از داد دل

بگشت از برش چرخ سالی چهل
پر از هوش مغز و پر از رای دل

He turned from his throne for forty years,
Full of wisdom and heart's counsel.

چو بنشست بر جایگاه مهی
چنین گفت بر تخت شاهنشهی

چو بنشست بر جایگاه مهی
چنین گفت بر تخت شاهنشهی

When he sat on the throne of the moon,
Thus spoke the king of kings.

که بر هفت کشور منم پادشا
بهر جا سرافراز و فرمانروا

که بر هفت کشور منم پادشا
جهاندار پیروز و فرمانروا

"I am the king over seven lands,
The world-ruler victorious and commanding."

به فرمان یزدان پیروزگر
به داد و دهش تنگ بستش کمر

به فرمان یزدان پیروزگر
به داد و دهش تنگ بستم کمر

By the command of the victorious God,
I have tightened my waist with justice and righteousness.

وزان پس جهان یکسر آباد کرد
همه روی گیتی پر از داد کرد

و زان پس جهان یک‌سر آباد کرد
همه روی گیتی پر از داد کرد

"And from then on, he made the world prosperous,
And filled all of its face with justice."

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ
به آتش ز آهن جدا کرد سنگ

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ
به آتش ز آهن جدا کرد سنگ

"The first gem came into the grasp,
Separated from iron by fire."

سر مایه کرد آهن آبگون
کزان سنگ خارا کشیدش برون

سر مایه کرد آهن آبگون
کز آن سنگ خارا کشیدش برون

He made the head of the mace from iron,
And pulled it out from the thorny stone.

یکی روز شاه جهان سوی کوه
گذر کرد با چند کس هم‌گروه

One day, the king of the world passed by a mountain with a few companions.

پدید آمد از دور چیزی دراز
سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز

Something long and dark appeared from afar,
Black in color, with a sharp and swift body.

دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
ز دود دهانش جهان تیره‌گون

"Two eyes from his chest like two
bloody springs,
From the smoke of his mouth, the world
turned dark."

نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ
گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ

"Houshang, the wise and strong, held
his ground,
As one threw a stone, he caught it with a
swift sound."

به زور کیانی رهانید دست
جهان‌سوز مار از جهان‌جوی جست

"He forcefully freed the hand of the Kianian,
The world-burning snake escaped from the
world-stream."

بر آمد به سنگ گران سنگ خرد
همان و همین سنگ بشکست گرد

"He came upon a heavy stone and shattered it,
The same stone that had been
shattered before."

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

"A radiance appeared from both stones,
The heart of the stone became colorful from
the radiance."

نشد مار کشته ولیکن ز راز
از این طبع سنگ آتش آمد فراز

"The snake was not killed, but from the secret,
A fiery nature emerged from the stone."

جهاندار پیش جهان آفرین
نیایش همی کرد و خواند آفرین

"The world-ruler before the world-creator,
Offered his praise and recited 'Amen'."

که او را فروغی چنین هدیه داد
همین آتش آنگاه قبله نهاد

"That radiance gave him such a gift,
And then that fire became his focus."

بگفتا فروغی است این ایزدی
پرستید باید اگر بخردی

"He said, 'This radiance is divine,
If you want it, you must worship.'"

شب آمد بر افروخت آتش چو کوه
همان شاه در گرد او با گروه

"Night fell upon the blazing fire like
a mountain,
And the same king was surrounded by
his group."

یکی جشن کرد آن شب و باده خْوَرد
سده نام آن جشن فرخنده کرد

"That night, they celebrated and drank wine,
The hundredth celebration made it glorious."

ز هوشنگ ماند این سده یادگار
بسی باد چون او دگر شهریار

"From Houshang, this century remained
a memory,
Many kings came and went like the wind."

کز آباد کردن جهان شاد کرد
جهانی به نیکی از او یاد کرد

"By making the world prosperous, he made
it joyful,
A world remembered him for his goodness."

چو بشناخت، آهنگری پیشه کرد
گراز و تبر، اره و تیشه کرد

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد
از آهنگری ارّه و تیشه کرد

When he recognized the trade of
blacksmithing, he made a lathe and chisel from
blacksmithing.

چو این کرده شد، چاره‌ی آب ساخت
ز دریا به هامونش اندر بتاخت

چو این کرده شد چارهٔ آب ساخت
ز دریای‌ها رودها را بتاخت

When he did this, he found a solution for water,
and he diverted the rivers from the seas.

به جوی و به کشت آب را راه کرد
به فر کیی رنج کوتاه کرد

به جوی و به رود آب‌ها راه کرد
به فرخندگی رنج کوتاه کرد

He made a path for the water to flow in
streams and rivers, and with his blessings, he
shortened the suffering.

چراگاه مردم بدین برفزود
پراگندن تخم و کشت و درود

چراگاه مردم بدان برفزود
پراگند پس تخم و کشت و درود

The people's settlement was increased by that,
and it was filled with crops, cultivation, and
prosperity.

بورزید پس هر کسی نان خویش
برنجید و بشناخت سامان خویش

برنجید پس هر کسی نان خویش
بورزید و بشناخت سامان خویش

Then everyone harvested their own bread,
And they rejoiced and found their own peace.

بدان ایزدی جاه و فر کیان
ز نخجیر و گور و گوزن ژیان

بدان ایزدی جاه و فرّ کیان
ز نخچیر گور و گوزن ژیان

From that divine glory and fortune of the kings,
Life was breathed into the soil and the deer.

جدا کرد گاو و خر و گوسفند
به ورز آورید آنچ بد سودمند

جدا کرد گاو و خر و گوسفند
به ورز آورید آن‌چه بُد سودمند

He separated the cows, donkeys, and sheep,
And brought forth what was profitable
to cultivate.

بدیشان بورزید و زیشان چرید
همی تاج را خویشتن پرورید

ز پویندگان هرچه مویش نکوست
بکشت و به سرشان برآهیخت پوست

ز پویندگان هر چه مویش نکوست
بکشت و به سرشان برآهیخت پوست

From the fine-haired goats, he took their skin,
And made clothing for their heads.

چو روباه و قاقم، چو سنجاب نرم
چهارم سمورست، کش موی گرم

چو روباه و قاقم چو سنجاب نرم
چهارم سمور است کش موی گرم

Soft as a fox and a squirrel, agile as a marten,
The fourth is the sable, with its warm fur.

برین گونه از چرم پویندگان
بپوشید بالای گویندگان

بر این گونه از چرم پویندگان
بپوشید بالای گویندگان

In this way, the leather of the goats
Was used to clothe the shepherds.

برنجید و گسترد و خورد و سپرد
برفت و جز از نام نیکو نبرد

برنجید و گسترد و خورد و سپرد
برفت و به جز نام نیکی نبرد

They harvested, expanded, ate, and stored,
And departed without leaving behind a
good name.

بسی رنج برد اندران روزگار
به افسون و اندیشه‌ی بی شمار

بسی رنج برد اندر آن روزگار
به افسون و اندیشهٔ بی‌شمار

He endured much suffering in those times,
With countless spells and endless worries.

چو پیش آمدش روزگار بهی
ازو مردری ماند گاه مهی

چو پیش آمدش روزگار بهی
از او مردری ماند تخت مهی

When the time of prosperity came upon him,
He left behind a glorious throne.

زمانه زمانی ندادش درنگ
شد آن رنج هوشنگ باهوش و سنگ

زمانه ندادش زمانی درنگ
شد آن هوش هوشنگ با فرّ و سنگ

The time did not give him a moment's respite,
And Hushang's intelligence was lost in fortune and stone.

نپیوست خواهد جهان با تو مهر
نه نیز آشکارا نمایدت چهر

نپیوست خواهد جهان با تو مهر
نه نیز آشکارا نمایدت چهر

The world's affection will not be attached to you,
Nor will your face reveal it openly.

پسر بد مرو را یکی هوشمند
گرانمایه طهمورت دیوبند

پسر بد مر او را یکی هوشمند
گرانمایه طهمورث دیو بند

The wicked son had a wise enemy, the valuable Tahmures, the demon binder.

بیامد به تخت پدر برنشست
کمر بر میان رسم او را ببست

بیامد به تخت پدر بر نشست
به شاهی کمر بر میان بر ببست

He came to his father's throne and sat down, fastening the belt of kingship around his waist.

همه موبدان را ز لشکر بخواند
به چربی چه مایه سخن ها براند

همه موبدان را ز لشکر بخواند
به خوبی چه مایه سخن‌ها براند

He called all the wise men from the army and eloquently spoke to them.

چنین گفت کامروز تخت و کلاه
مرا زیبد و، تاج و گنج و سپاه

چنین گفت کامروز تخت و کلاه
مرا زیبد این تاج و گنج و سپاه

Thus he spoke, "Today, the throne, crown, treasure, and army all please me."

جهان از بدی ها بشویم به رای
پس آنگه کنم در کیی گرد پای

جهان از بدی‌ها بشویم به رای
پس آنگه کنم درگهی گرد پای

Let us cleanse the world of evil by our will,
then I shall make a pilgrimage to the holy shrine.

ز هر جای کوته کنم دست دیو
که من بود خواهم جهان را خدیو

ز هر جای کوته کنم دست دیو
که من بود خواهم جهان را خدیو

From every corner, I will cut off the hand of the devil, for I desire to be the lord of the world.

هر آن چیز کاندر جهان سودمند
کنم آشکارا، گشایم ز بند

هر آن چیز کاندر جهان سودمند
کنم آشکارا گشایم ز بند

Whatever beneficial thing exists in the world, I will openly reveal and unleash from its bonds.

پس از پشت میش و بره پشم و موی
برید و به رشتن نهادند روی

پس از پشت میش و بره پشم و موی
برید و به رشتن نهادند روی

After shearing the wool and hair from the backs of the sheep and goats, they spun it into thread.

به کوشش ازو کرد پوشش بجای
به گستردنی بد هم او رهنمای

به کوشش از او کرد پوشش به رای
به گستردنی بد هم او رهنمای

With effort, he clothed himself according to his will, and he was also a guide in spreading goodness.

ز پویندگان هر که بد نیک رو
خورش کردشان سبزه و کاه و جو

ز پویندگان هر چه بد تیز رو
خورش کردشان سبزه و کاه و جو

From the wicked and sharp-toothed beasts, he made them eat grass, straw, and grain.

رمنده ددان را همه بنگرید
سیه گوش و یوز از میان برگزید

رمنده ددان را همه بنگرید
سیه گوش و یوز از میان برگزید

They all looked at the scattered demons, and selected the black-eared and horned ones from among them.

به چاره بیاوردش از دشت و کوه
به بند آمدند آنک دور از گروه

به چاره بیاوردش از دشت و کوه
به بند آمدند آن که بد زان گروه

He brought him out of the plain and mountain by a solution, those who were bad from that group were put in chains.

ز مرغان همان را که بد نیک ساز
چو باز و چو شاهین گردن فراز

ز مرغان مر آن را که بد نیک تاز
چو باز و چو شاهین گردن فراز

From among the birds, he chose the bad and wicked one, like a falcon or a hawk with a high neck.

بیاورد و آموختن‌شان گرفت
جهانی بدو مانده اندر شگفت

بیاورد و آموختن‌شان گرفت
جهانی بدو مانده اندر شگفت

He brought them and taught them, leaving the world in wonder.

چن این کرده شد ماکیان و خروس
کجا برخروشد گه زخم کوس

چو این کرده شد ماکیان و خروس
کجا بر خروشد گه زخم کوس

When the rooster and the crow have done this, where can the wounded one cry out?

بیاورد و یکسر به مردم کشید
نهفته همه سودمندی گزید

بیاورد و یک‌سر به مردم کشید
نهفته همه سودمندش گزید

He brought it forth and presented it to the people, selecting all its beneficial aspects.

بفرمود تاشان نوازند گرم
نخوانندشان جز به آوای نرم

بفرمودشان تا نوازند گرم
نخوانندشان جز به آواز نرم

He commanded them to play warm music, and they only sang it in a soft melody.

چنین گفت کین را نمایش کنید
جهان آفرین را ستایش کنید

چنین گفت کاین را ستایش کنید
جهان آفرین را نیایش کنید

He said, "Praise this one in this way, and worship the Creator of the world."

که او دادمان بر دده دستگاه
ستایش مرو را که بنمود راه

که او دادمان بر ددان دستگاه
ستایش مر او را که بنمود راه

"He gave us power over the demons, praise him who showed us the way."

مرو را یکی پاک دستور بود
که رایش ز کردار بد دور بود

مر او را یکی پاک دستور بود
که رایش ز کردار بد دور بود

"He had only one pure command, and his decision was far from bad deeds."

خنیده بهرجای و شهرسپ نام
نزد جز به نیکی بهر جای گام

خنیده به هر جای شهرسپ نام
نزد جز به نیکی به هر جای گام

Laughing, his name was known throughout the city,
Only through good deeds, he stepped everywhere.

همه روز بسته ز خوردن دو لب
به پیش جهاندار بر پای شب

همه روزه بسته ز خوردن دو لب
به پیش جهاندار بر پای شب

All day long, his lips were sealed from eating,
Standing before the Lord of the world, he spent the night on his feet.

چو جان بر دل هرکسی بود دوست
نماز شب و روزه آیین اوست

چنان بر دل هر کسی بود دوست
نماز شب و روزه آیین اوست

"So great was his love in everyone's heart,
That night prayer and fasting were his custom."

سر مایه بود اختر شاه را
در بند بد جان بدخواه را

سر مایه بد اختر شاه را
در بسته بد جان بدخواه را

"The cause of the evil of the king of the stars,
Was the wickedness of the malevolent one."

همه راه نیکی نمودی به شاه
همه راستی خواستی پایگاه

همه راه نیکی نمودی به شاه
همه راستی خواستی پایگاه

"You showed everyone the path of goodness to the king,
You sought only truth as your foundation."

چن آن شاه پالوده گشت از بدی
بتابید ازو فره ایزدی

چنان شاه پالوده گشت از بدی
که تابید ازو فرّهٔ ایزدی

"The king became so corrupted by evil,
That the divine radiance departed from him."

برفت أهرمن را به افسون بست
چو بر تیزرو بارگی برنشست

برفت اهرمن را به افسون ببست
چو بر تیز رو بارگی بر نشست

"The sorcerer went away, bound by his spell,
As he rode swiftly, his burden did not dwell."

زمان تا زمان زینش برساختی
همی گرد گیتیش برتاختی

زمان تا زمان زینش بر ساختی
همی گرد گیتی‌ش بر تاختی

"From time to time, you built up his glory,
And raised up his fame to the highest story."

چو دیوان بدیدند کردار اوی
کشیدند گردن ز گفتار اوی

چو دیوان بدیدند کردار او
کشیدند گردن ز گفتار او

"When they saw his deeds in the court,
They submitted to his words and were caught."

شدند انجمن دیو بسیار مر
که پردخت مانند ازو تاج و فر

شدند انجمن دیو بسیار مر
که پردخته مانند از او تاج و فرّ

"The assembly of demons became numerous,
As he bestowed upon them crowns and glory."

چو طهمورث آگه شد از کارشان
برآشفت و بشکست بازارشان

چو طهمورث آگه شد از کارشان
بر آشفت و بشکست بازارشان

"When Tahmures became aware of their deeds,
Their market was disturbed and broken."

به فر جهاندار بستش میان
به گردن برآورد گرز گران

به فرّ جهاندار بستش میان
به گردن بر آورد گرز گران

"He bound him tightly before the Lord of
the world,
And placed a heavy yoke upon his neck."

همه نره دیوان افسون گران
برفتند، جادو سپاهی گران

همه نرّه دیوان و افسونگران
برفتند جادو سپاهی گران

"All the demon sorcerers and enchanters
Went away, their magic army heavy."

دمنده سیه دیوشان پیشرو
همه باسمان برکشیدند عو

دمنده سیه دیوشان پیش‌رو
همی بآسمان برکشیدند غو

"The black demons advanced, blowing
their horns,
And raised a clamor to the heavens."

جهاندار طهمورث بافرین
بیامد کمر بسته‌ی رزم و کین

جهاندار طهمورث بافرین
بیامد کمربستهٔ جنگ و کین

"The world-ruler Tahmures, cursed,
Came forth bound with the cords of war
and hate."

یکایک برآراست با دیو جنگ
نبد جنگشان را فراوان درنگ

یکایک بیاراست با دیو جنگ
نبد جنگشان را فراوان درنگ

"One by one, he prepared for war with
the demons,
Delaying their battle with great abundance."

ازیشان دو بهره به افسون بست
دگرشان به گرز گران کرد پست

از ایشان دو بهره به افسون ببست
دگرشان به گرز گران کرد پست

"Two of them he bound with spells,
And brought the others low with heavy yokes."

کشیدندشان خسته و بسته خوار
به جان خواستند آن زمان زینهار

کشیدندشان خسته و بسته خوار
به جان خواستند آن زمان زینهار

"They dragged them tired and humiliated,
At that moment, they begged for mercy with their lives."

که ما را مکش تا یکی نوهنر
بیاموزنیمت که آید به بر

که ما را مکش تا یکی نو هنر
بیاموزی از ما که‌ت آید به بر

"Do not kill us, so that we may learn
A new skill from you, that will come to our aid."

کی نامور دادشان زینهار
بدان تا نهانی کنند آشکار

کی نامور دادشان زینهار
بدان تا نهانی کنند آشکار

"When they became famous, beware,
So that they may hide their secrets openly."

چو آزادشان شد سر از بند اوی
بجستند ناچار پیوند اوی

چو آزاد گشتند از بند او
بجستند ناچار پیوند او

"When they were freed from his captivity,
They were compelled to seek his alliance."

نبشتن به خسرو بیاموختند
دلش را چو خورشید بفروختند

نبشتن به خسرو بیاموختند
دلش را به دانش برافروختند

"They learned to write to Khosrow,
And kindled their hearts with knowledge."

نبشته یکی نه، چه نزدیک سی
چه رومی و چه تازی و پارسی

نبشتن یکی نه، که نزدیک سی
چه رومی، چه تازی و چه پارسی

"Not one of them could write, whether Roman,
Arab, or Persian."

چه سغدی و چینی و چه پهلوی
نگاریدن آن، کجا بشنوی

چه سغدی، چه چینی و چه پهلوی
ز هر گونه‌ای کان همی بشنوی

"What Saghdian, Chinese, or Pahlavi,
From every kind that you may hear."

جهاندار سی سال ازین بیشتر
چه گونه برون آوریدی هنر

جهاندار سی سال از این بیشتر
چه گونه پدید آوریدی هنر

"The world-ruler for more than thirty years,
What kind of art did he bring forth?"

برفت و سرآمد برو روزگار
همه رنج او ماند زو یادگار

برفت و سر آمد بر او روزگار
همه رنج او ماند از او یادگار

"He went and time passed over him,
All his suffering remained as a memory
of him."

جهانا مپرور چو خواهی درود
چو می‌بدروی پروریدن چه سود

چو گیتی سرآمد بران دیوبند،
جهان را همه پند او سودمند

به سوگ اندرون شد دل هر کسی،
نیامد بران، روزگاران بسی؛

گرانمایه جمشید فرزند اوی
کمر بست یک دل پر از پند اوی

گرانمایه جمشید فرزند او
کمر بست یک‌دل پر از پند او

The precious Jamshid, his son, tied his waist
with a heart full of his advice.

برآمد بران تخت فرخ پدر
به رسم کیان بر سرش تاج زر

برآمد بر آن تخت فرّخ پدر
به رسم کیان بر سرش تاج زر

He ascended to the throne of his father,
adorned with a golden crown, according to the
tradition of the kings.

کمربسته با فر شاهنشهی
جهان گشته سرتاسر او را رهی

کمر بست با فرّ شاهنشهی
جهان گشت سرتاسر او را رهی

He tied his waist with the glory of the king, and the whole world became his path.

زمانه برآسوده از داوری
به فرمان او دیو و مرغ و پری

زمانه بر آسود از داوری
به فرمان او دیو و مرغ و پری

The world was at peace through his justice,
By his command, demons, birds, and fairies obeyed.

جهان را فزوده بدو آبروی
فروزان شده تخت شاهی بدوی

جهان را فزوده بدو آبروی
فروزان شده تخت شاهی بدوی

He increased the world's honor and glory,
And the throne of kingship shone brightly for him.

منم گفت با فره ایزدی
همم شهریاری و هم موبدی

منم گفت با فرّهٔ ایزدی
همم شهریاری همم موبدی

"I said to the divine lord, 'I am all for the sovereignty, I am all for the guidance.'"

بدان را ز بد دست کوته کنم
روان را سوی روشنی ره کنم

بدان را ز بد دست کوته کنم
روان را سوی روشنی ره کنم

I will cut off the hand of evil from him,
And guide his soul towards the light.

نخست آلت جنگ را دست برد
در نام جستن به گردان سپرد

نخست آلت جنگ را دست برد
در نام جستن به گردان سپرد

He first took hold of the weapon of war,
And set out to seek it in the turning of
the shield.

به فر کیی نرم کرد آهنا
چو خود و زره کرد و چون جوشنا

به فرّ کیی نرم کرد آهنا
چو خود و زره کرد و چون جوشنا

He softened the iron with the divine command,
And made it like himself, like armor and like
a shield.

چو خفتان و چون تیغ و برگستوان
همه کرد پیدا به روشن روان

چو خفتان و تیغ و چو برگستوان
همه کرد پیدا به روشن روان

Asleep like a sword, and like a blossoming tree,
All became apparent with a clear mind.

بدین اندرون سال پنجاه رنج
ببرد و ازین چند بنهاد گنج

بدین اندرون سال پنجاه رنج
ببرد و از این چند بنهاد گنج

After fifty years of suffering within,
He emerged with treasures beyond measure.

دگر پنجه اندیشه‌ی جامه کرد
که پوشند هنگام ننگ و نبرد

دگر پنجه اندیشهٔ جامه کرد
که پوشند هنگام ننگ و نبرد

He sharpened the claws of thought once again,
To wear them in times of shame and battle.

ز کتان و ابریشم و موی قز
قصب کرد و پرمایه دیبا و خز

ز کتّان و ابریشم و موی قز
قصب کرد پر مایه دیبا و خز

From cotton, silk, and the hair of goats,
He made a reed pen, full of ink and wisdom.

بیاموختشان رشتن و تافتن
به تار اندرون پود را بافتن

بیاموختشان رشتن و تافتن
به تار اندرون پود را بافتن

He taught them weaving and spinning,
And wove the threads of the fabric within.

چو شد بافته، شستن و دوختن
گرفتند ازو یکسر آموختن

چو شد بافته شستن و دوختن
گرفتند از او یک‌سر آموختن

As he became skilled in weaving, washing, and sewing,
They also learned from him the art of knowledge.

چو این کرده شد ساز دیگر نهاد
زمانه بدو شاد و او نیز شاد

چو این کرده شد ساز دیگر نهاد
زمانه بدو شاد و او نیز شاد

"When this was done, he began another work,
The world was happy with him, and he was happy too."

ز هر پیشه‌ی انجمن کرد مرد
بدین اندرون پنجه‌ی نیز خورد

ز هر انجمن پیشه‌ور گرد کرد
بدین اندرون نیز پنجاه خورد

He gathered the skilled from every profession,
And within, they consumed fifty meals.

گروهی که آثوریان خوانیش
به رسم پرستندگان دانیش

گروهی که کاتوزیان خوانی‌اش
به رسم پرستندگان دانی‌اش

"Some call it the Katozian group,
And worship it according to their custom."

جدا کردشان از میان گروه
پرستنده را جایگه کرد کوه

جدا کردشان از میان گروه
پرستنده را جایگه کرد کوه

He separated them from the group,
And placed the worshipper in the place of
the mountain.

بدان تا پرستش بود کارشان
نوان پیش روشن جهاندارشان

Until their work was worship,
Their innovations shone before the
world's creator.

صفی برکشیدند و بنشاندند
همی نام نیساریان خواندند

صفی بر دگر دست بنشاندند
همی نام نیساریان خواندند

They placed Safi's hand on another's,
And they called him by the name of Nisari.

کجا شیرمردان جنگاورند
فروزنده‌ی لشکر و کشورند

کجا شیر مردان جنگ آورند
فروزندهٔ لشکر و کشورند

Where are the lion-hearted warriors,
Who are the pride of the army and
the country?

کزیشان بود تخت شاهی بپای
وزیشان بود نام مردی بجای

کز ایشان بود تخت شاهی به جای
و ز ایشان بود نام مردی به پای

From them came the throne of kingship,
And from them came the name of valor.

بسودی سه دیگر گره را شناس
کجا نیست از کس بریشان سپاس

بسودی سه دیگر گره را شناس
کجا نیست از کس بر ایشان سپاس

"Know the three knots that will suffice,
Where is there no gratitude to them?"

بکارند و ورزند و خود بدروند
به گاه خورش سرزنش نشنوند

بکارند و ورزند و خود بدروند
به گاه خورش سرزنش نشنوند

They work and strive and better themselves,
And do not hear reproach in the place of
their food.

ز فرمان تن آزاده و خورده نوش
از آوای پیغاره آسوده گوش

ز فرمان تن‌آزاده و ژنده‌پوش
ز آواز پیغاره آسوده گوش

From the command of the free-spirited and the
clad in armor,
At ease, they listen to the sound of the horn.

تن آزاد و آباد گیتی بدوی
برآسوده از داور و گفت وگوی

تن آزاد و آباد گیتی بر اوی
بر آسوده از داور و گفتگوی

"A free and prosperous body is his,
At ease from judgment and conversation."

چه گفت آن سخنگوی آزاد مرد
که آزاد را کاهلی بنده کرد

چه گفت آن سخن‌گوی آزاده مرد
که آزاده را کاهلی بنده کرد

"What did that free-speaking man say,
That made laziness a slave to freedom?"

چهارم که خوانند اهتوخشی
هم از دست‌ورزان با سرکشی

چهارم که خوانند اهتو خوشی
همان دست‌ورزان ابا سرکشی

"When they read the fourth, Ahato's joy,
It was the same rebellious Aba's handiwork."

کجا کارشان همگنان پیشه بود
روانشان همیشه پر اندیشه بود

کجا کارشان همگنان پیشه بود
روانشان همیشه پر اندیشه بود

"Where their work was always their profession,
Their minds were always full of thoughts."

بدین اندرون سال پنجاه نیز
بخورد و بورزید و بخشید چیز

بدین اندرون سال پنجاه نیز
بخورد و بورزید و بخشید چیز

"In this fifty-year period,
He ate, drank, gave, and distributed."

ازین هر یکی را یکی پایگاه
سزاوار بگزید و بنمود راه

از این هر یکی را یکی پایگاه
سزاوار بگزید و بنمود راه

"From each one of them, he chose a worthy foundation,
And showed them the way."

که تا هرکس اندازه‌ی خویش را
ببینند و دانند کم بیش را

که تا هر کس اندازهٔ خویش را
ببیند بداند کم و بیش را

"So that each person may see their own measure,
And know what is less and what is more."

بفرمود پس دیو ناپاک را
به آب اندرامیختن خاک را

بفرمود پس دیو ناپاک را
به آب اندر آمیختن خاک را

"He then commanded to mix the impure demon with water and earth."

هرآنچ از گل آمد چو بشناختند
سبک خشت را کالبد ساختند

هر آنچ از گل آمد چو بشناختند
سبک خشک را کالبد ساختند

"Whatever came from the flower, when they recognized it,
They made a body for the light and dry."

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد
به‌خشت از برش هندسی کار کرد

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد
نخست از برش هندسی کار کرد

"He built a wall of stone and plaster for the demon,
First, he did geometric work on its surface."

چو گرمابه و کاخ های بلند
چو ایوان که باشد پناه از گزند

چو گرمابه و کاخ‌های بلند
چو ایوان که باشد پناه از گزند

"Like warm baths and tall palaces,
Like a veranda that provides refuge from harm."

ز خارا گهر جست یک روزگار
همی کرد ازو روشنی خواستار

ز خارا گهر جست یک روزگار
همی کرد از او روشنی خواستار

"He searched for a pearl in a thorny place for a time,
Seeking radiance from it."

بدست آمدش چند گونه گهر
چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر

به چنگ آمدش چند گونه گهر
چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر

"He brought forth various types of gems with his harp,
Like rubies, pearls, silver, and gold."

ز خارا به افسون برون آورید
شد آراسته بندها را کلید

ز خارا به افسون برون آورید
شد آراسته بندها را کلید

"He brought forth magic from the thorny place,
And became the key to adorn the servants."

دگر بوی‌های خوش آورد باز
که دارند مردم به بویش نیاز

"Again, it brought pleasant scents,
That people needed its fragrance."

چو بان و چو کافور و چون مشک ناب
چو عود و چو عنبر، چو روشن گلاب

چو بان و چو کافور و چون مشک ناب
چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب

"Like the sun, like camphor, like pure musk,
Like agarwood, like amber, like bright rosewater."

پزشکی و درمان هر دردمند
در تندرستی و راه گزند

"The cure and treatment for every ailment,
In health and on the path of harm."

همین رازها کرد نیز آشکار
جهان را نیامد چنو خواستار

همان رازها کرد نیز آشکار
جهان را نیامد چون او خواستار

"He also revealed those secrets,
The world did not come into being as
he wished."

گذر کرد از آن پس به کشتی بر آب
ز کشور به کشور چو آمد شتاب

گذر کرد از آن پس به کشتی بر آب
ز کشور به کشور گرفتی شتاب

"He passed beyond on a ship over the water,
Hastening from country to country."

چنین سال پنجه برنجید نیز
ندید از هنر بر خرد بسته چیز

چنین سال پنجه برنجید نیز
ندید از هنر بر خرد بسته چیز

"Thus, five years passed and nothing was seen
Bound to wisdom from the art."

همه کردنی ها چو آمد بجای
ز جای مهی برتر آورد پای

همه کردنی‌ها چو آمد به جای
ز جای مهی برتر آورد پای

"When all the Kurds arrived at the place,
He raised his foot above the place of
the moon."

به فر کیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندرنشاخت

به فرّ کیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت

"He built a throne for the glory of the Kayanian,
But no gem was left unturned in its
construction."

که چون خواستی دیو برداشتی
ز هامون به گردون برافراشتی

که چون خواستی دیو برداشتی
ز هامون به گردون برافراشتی

"When you wished, you lifted the demon,
And raised it from the river to the sky."

چو خورشید تابان میان هوا
نشسته برو شاه فرمانروا

چو خورشید تابان میان هوا
نشسته بر او شاه فرمانروا

"Like a shining sun in the midst of the air,
The king, the ruler, sat upon it."

جهان انجمن شد بران تخت اوی
شگفتی فرومانده از بخت اوی

جهان انجمن شد بر آن تخت او
شگفتی فرومانده از بخت او

"The world gathered around that throne of his,
Astounded by his fortune."

به جمشید بر گوهر افشاندند
مرآن روز را روز نو خواندند

به جمشید بر گوهر افشاندند
مر آن روز را روز نو خواندند

"They showered jewels upon Jamshid,
And called that day a new day."

سر سال نو هرمز فرودین
برآسوده از رنج تن، دل ز کین

سر سال نو هرمز فرودین
بر آسوده از رنج روی زمین

"At the head of the New Year, in Farvardin,
He descended peacefully from the anguish of
the earth."

بزرگان بشادی بیاراستند
می و جام و رامشگران خواستند

بزرگان به شادی بیاراستند
می و جام و رامشگران خواستند

"The nobles adorned themselves with joy,
Wine, goblets, and musicians were desired."

چنین جشن فرخ از آن روزگار
به ما ماند از آن خسروان یادگار

"Thus, the celebration of that era remained with us,
A memory of those kings."

چنین سال سیصد همی رفت کار
ندیدند مرگ اندر آن روزگار

"So three hundred years passed in this way,
Death was not seen in those times."

ز رنج و ز بدشان نبود آگهی
میان بسته دیوان بسان رهی

"Unaware of pain and suffering,
He sat in the closed court like a traveler on a journey."

به فرمان مردم نهاده دو گوش
ز رامش جهان پر ز آوای نوش

"He placed two ears at the command of the people,
And filled the world with the sound of joy."

چنین تا برآمد برین سالیان
همی تافت از فر، شاه کیان

چنین تا بر آمد بر این روزگار
ندیدند جز خوبی از کردگار

"Until this era arrived,
They saw nothing but beauty from
the Creator."

جهان سر بسر گشته او را رهی
نشسته جهاندار با فرهی

جهان سربه‌سر گشت او را رهی
نشسته جهاندار با فرّهی

"The world revolved around him like a traveler,
The world-ruler sat with splendor."

یکایک به تخت مهی بنگرید
به‌گیتی جز از خویشتن را ندید

یکایک به تخت مهی بنگرید
به گیتی جز از خویشتن را ندید

"Look one by one at the moon-like throne,
They saw nothing but themselves in glory."

ز گیتی سر شاه یزدان شناس
ز یزدان بپیچید و شد ناسپاس

منی کرد آن شاه یزدان شناس
ز یزدان بپیچید و شد ناسپاس

"He showed ingratitude, that king who
knew God,
He turned away from God and became
ungrateful."

گرانمایگان را ز لشکر بخواند
چه مایه سخن پیش ایشان براند

گرانمایگان را ز لشگر بخواند
چه مایه سخن پیش ایشان براند

"He called upon the commanders of the army,
And brought forth words of great import
before them."

چنین گفت با سالخورده مهان
که جز خویشتن را ندانم جهان

چنین گفت با سالخورده مهان
که جز خویشتن را ندانم جهان

Thus spoke the aged kings,
"I know nothing in this world but myself."

هنر در جهان از من آمد پدید
چو من نامور تخت شاهی ندید

هنر در جهان از من آمد پدید
چو من نامور تخت شاهی ندید

"Art in the world came into existence
through me,
No one has seen a famous king like me."

جهان را به خوبی من آراستم
چنان‌ست گیتی کجا خواستم

جهان را به خوبی من آراستم
چنان است گیتی کجا خواستم

"I adorned the world with beauty,
Wherever I desired, there was glory."

خور و خواب و آرامتان از من ست
همان پوشش و کامتان از من ست

خور و خواب و آرامتان از من است
همان کوشش و کامتان از من است

"Your food, sleep, and rest are from me,
Your efforts and desires are also from me."

بزرگی و دیهیم و شاهی مراست
که گوید که جز من کسی پادشاست

بزرگی و دیهیم شاهی مراست
که گوید که جز من کسی پادشاست

"My greatness and wealth are from
my kingship,
No one is worthy of the throne except me."

همه موبدان سرفگنده نگون
چرا کس نیارست گفتن، نه چون

همه موبدان سرفگنده نگون
چرا کس نیارست گفتن نه چون

"All the wise ones are defeated and fallen,
Why can't anyone speak up, not like this?"

چن این گفته شد فر یزدان ازوی
بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی

چو این گفته شد فرّ یزدان از وی
بگشت و جهان شد پر از گفت‌وگوی

"When God's command was spoken to him,
He turned and the world became full of
conversation."

هنر چون بپیوست با کردگار
شکست اندرآورد و برگشت کار

منی چون بپیوست با کردگار
شکست اندر آورد و برگشت کار

"When I joined with the Creator,
He brought about a victory and turned the situation around."

چه گفت آن سخنگوی باترس و هوش
که خسرو شدی بندگی را بکوش

چه گفت آن سخن‌گوی با فرّ و هوش
چو خسرو شوی بندگی را بکوش

"What did that speaker say with wisdom and understanding?
Strive to be a servant like Khosrow."

به یزدان هرآنکس که شد ناسپاس
به دلش اندرآید ز هر سو هراس

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس
به دلش اندر آید ز هر سو هراس

"To God, whoever becomes ungrateful,
Fear enters their heart from every direction."

به‌جمشیدبر تیره‌گون گشت روز
همی کاست آن فر گیتی فروز

به جمشید بر تیره‌گون گشت روز
همی کاست آن فرّ گیتی‌فروز

"The day became dark for Jamshid,
And the glory of his greatness diminished."

یکی مرد بود اندران روزگار
ز دشت سواران نیزه‌گزار

یکی مرد بود اندر آن روزگار
ز دشت سواران نیزه گذار

There was a man in that era, skilled in wielding
a spear, from the plains of horsemen.

گرانمایه هم شاه و هم نیکمرد
ز ترس جهاندار با باد سرد

گرانمایه هم شاه و هم نیک مرد
ز ترس جهاندار با باد سرد

Both the king and the noble man are precious,
From fear of the world-keeper with the
cold wind.

که مرداس نام گرانمایه بود
به داد و دهش برترین پایه بود

که مرداس نام گرانمایه بود
به داد و دهش برترین پایه بود

"That Mardas was a precious name,
The highest pillar in justice and generosity."

مرو را ز دوشیدنی چاربای
ز هر یک هزار آمدندی بجای

مر او را ز دوشیدنی چارپای
ز هر یک هزار آمدندی به جای

"He had a four-legged mount for his
nightly journeys,
From every one, a thousand came in its place."

همان گاو دوشا به فرمان بری
همان تازی اسپان همه گوهری

همان گاو دوشابه فرمانبری
همان تازی اسب گزیده مری

"The same oxen yoked to the plow,
The same chosen horse for the ride."

بز و شیرور میش بد همچنین
به دوشندگان داده بد پاک دین

بز و میش بد شیرور همچنین
به دوشیزگان داده بد پاکدین

"The goat and the sheep were also given
as dowry,
To the pure-hearted maidens."

به شیر آنکسی را که بودی نیاز
بدان خواسته دست بردی فراز

به شیر آن کسی را که بودی نیاز
بدان خواسته دست بردی فراز

"To the lion, whoever was in need,
He reached out his hand and rose above
his desire."

پسر بد مرین پاکدین را یکی
که از مهر بهره‌ش نبود اندکی

پسر بد مر این پاکدل را یکی
کش از مهر بهره نبود اندکی

"The wicked son of Mardas,
Who had no share of kindness."

جهانجوی را نام ضحاک بود
دلیر و سبکسار و ناپاک بود

جهانجوی را نام ضحّاک بود
دلیر و سبکسار و ناپاک بود

"The world-seeker's name was Zahhak,
Brave, agile, and impure."

کجا بیوراسپش همی خواندند
چنین نام بر پهلوی راندند

کجا بیور اسپش همی خواندند
چنین نام بر پهلوی راندند

"Wherever they called out for his horse,
They carried this name on the side of
their thigh."

کجا بیور از پهلوانی شمار
بود بر زبان دری ده‌هزار

کجا بیور از پهلوانی شمار
بود بر زبان دری ده هزار

"Where is the count of heroes?
Ten thousand were on the tongue of the Dari."

ورا اسپان تازی به زرین ستام
ورا بود بیور که بردند نام

ز اسپان تازی به زرین ستام
ورا بود بیور که بردند نام

"With a golden bridle on a fresh horse,
Behind him was a count of heroes who carried
his name."

شب و روز بودی دو بهره به زین
ز راه بزرگی، نه از راه کین

شب و روز بودی دو بهره به زین
ز روی بزرگی نه از روی کین

"Day and night he had two benefits from this,
Not out of greatness, but out of malice."

چنان بد که ابلیس روزی پگاه
بیامد بسان یکی نیکخواه

چنان بد که ابلیس روزی پگاه
بیامد به سان یکی نیک‌خواه

"So evil that one day, like Satan at dawn,
He appeared as if he were a do-gooder."

دل مهتر از راه نیکی ببرد
جوان گوش گفتار او را سپرد

دل مهتر از راه نیکی ببرد
جوان گوش گفتار او را سپرد

"The generous heart carried him on the path of goodness,
The young entrusted his ear to his words."

بدو گفت پیمانت خواهم نخست
پس آنگه سخن برگشایم درست

بدو گفت پیمانت خواهم نخست
پس آنگه سخن برگشایم درست

"He said to him, 'First, I want your promise,
Then I will speak the truth.'"

جوان نیک دل گشت و فرمانش کرد
چنان چون بفرمود سوگند خورد

جوان نیک‌دل گشت فرمانش کرد
چنان چون بفرمود سوگند خورد

"The young, kind-hearted one obeyed
his command,
As he had sworn to do."

که راز تو با کس نگویم ز بن
ز تو بشنوم هرچه گویی سخن

که راز تو با کس نگویم ز بن
ز تو بشنوم هر چه گویی سخن

"I won't tell anyone your secret, not even
a whisper,
But I will listen to everything you say."

بدو گفت جز تو کسی کدخدای
چه باید همی با تو اندر سرای

بدو گفت جز تو کسی کدخدای
چه باید همی با تو اندر سرای

"He said to him, 'No one but you, my lord,
What else should I do but stay with you?'"

چه باید پدر کش پسر چون تو بود
یکی پندت از من بباید شنود

چه باید پدر کش پسر چون تو بود
یکی پندت را من بیاید شنود

"What should a father do when he has a son
like you?
I am ready to listen to any advice you have."

زمانه برین خواجه‌ی سالخورد
همی دیر ماند، تو اندر نورد

زمانه برین خواجهٔ سالخورد
همی دیر ماند تو اندر نورد

"The old lord lingered too long in this era,
You too will remain behind if you follow him."

بگیر این سر مایه‌ور گاه اوی
ترا زیبد اندر جهان جاه اوی

بگیر این سر مایه‌ور جاه او
تو را زیبد اندر جهان گاه او

"Take this wealthy head of his,
It will beautify you in the world of his time."

گرین گفته‌ی من تو آری بجای
جهان را تو باشی یکی کدخدای

بر این گفتهٔ من چو داری وفا
جهاندار باشی یکی پادشا

"By keeping your promise as you have said,
You will become a world ruler, a just king."

چو ضحاک بشنید و اندیشه کرد
ز خون پدر شد دلش پر ز درد

چو ضحاک بشنید اندیشه کرد
ز خون پدر شد دلش پر ز درد

"When Zahhak heard this, he pondered deeply,
His heart filled with pain from his
father's blood."

به ابلیس گفت این سزاوار نیست
دگرگوی کین ازدر کار نیست

به ابلیس گفت این سزاوار نیست
دگر گوی کاین از در کار نیست

"He said to Iblis, 'This is not appropriate punishment,
Say something else, for this is not in your power.'"

بدو گفت اگر بگذری زین سخن
بتابی ز سوگند و پیمان ز بن

بدو گفت گر بگذری زین سخن
بتابی ز سوگند و پیمان من

"He said to him, 'If you pass over these words,
You will be released from my oath and promise.'"

بماند به گردنت سوگند و بند
شوی خوار و ماند پدرت ارجمند

بماند به گردنت سوگند و بند
شوی خوار و ماند پدرت ارجمند

"You will remain bound by oath and promise,
You will become disgraced and your noble father will be left behind."

سر مرد تازی به دام آورید
چنان شد که فرمان او برگزید

سر مرد تازی به دام آورید
چنان شد که فرمان او برگزید

"The head of the young man was captured in a trap,
So that his command was chosen."

بپرسید کین چاره با من بگوی
چه رویست راه و بهانه مجوی

بپرسید کاین چاره با من بگوی
نتابم ز رای تو من هیچ روی

"Ask me what solution there is for me,
I have no other way but to follow your advice."

بدو گفت من چاره سازم ترا
به خورشید سر برفرازم ترا

بدو گفت من چاره سازم ترا
به خورشید سر برفرازم ترا

He said to him, "I will find a solution for you,
I will raise your head to the sun."

مران پادش را در اندرسرای
یکی بوستان بد گرانمایه جای

مر آن پادشا را در اندر سرای
یکی بوستان بود بس دلگشای

"That just king had a palace,
Which was a very delightful garden."

گرانمایه شبگیر برخاستی
ز بهر نیایش برآراستی

گرانمایه شبگیر برخاستی
ز بهر پرستش بیاراستی

"You rose as a night watchman of great wealth,
You adorned yourself for the sake of worship."

سر و تن بشستی نهفته به باغ
پرستنده با او نبردی چراغ

سر و تن بشستی نهفته به باغ
پرستنده با او ببردی چراغ

"He washed his head and body hidden in the garden,
The worshipper carried the lamp with him."

برآورد وارونه ابلیس بند
یکی ژرف چاهش به‌ره‌بر بکند

بیاورد وارونه ابلیس بند
یکی ژرف چاهی به ره بر بکند

"He brought the chains twisted by Iblis,
And threw them into a deep well on the way."

سر تازیان مهتر نامجوی
شب آمد سوی باغ بنهاد روی

سر تازیان مهتر نامجوی
شب آمد سوی باغ بنهاد روی

"The leader of the young men, whose name was Namjoo,
Came to the garden at night and rested his face."

چو آمد بنزدیک آن ژرف چاه
یکایک نگون شد سر بخت شاه

به چاه اندرافتاد و بشکست پست
شد آن نیک‌دل مرد یزدان‌پرست

به چاه اندر افتاد و بشکست پست
شد آن نیک‌دل مرد یزدان‌پرست

"He fell into the well and hit the bottom,
That kind-hearted man, devoted to God,
was gone."

پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه
به خاک اندراگند و بسپرد راه

پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه
به خاشاک پوشید و بسترد راه

"So Iblis, upside down, went into that
deep well,
Covered himself with straw and closed
the way."

بهر نیک و بد شاه آزادمرد
به‌فرزندبر نازده باد سرد

به هر نیک و بد شاه آزاد مرد
به فرزند بر نازده باد سرد

"Free men are loyal to the king, regardless of
good or bad,
He remained cold towards his son
who rebelled."

همی پروریدش به ناز و به رنج
بدو بود شاد و بدو داد گنج

همی پروریدش به ناز و به رنج
بدو بود شاد و بدو داد گنج

"He raised him with affection and hardship,
He was happy with him and gave
him treasure."

چنان بدگهر شوخ فرزند اوی
نجست از ره شرم پیوند اوی

چنان بدگهر شوخ فرزند او
بگشت از ره داد و پیوند او

"His ill-tempered and insolent son
Turned away from his guidance and bond."

به خون پدر گشت همداستان
ز دانا شنیدستم این داستان

به خون پدر گشت همداستان
ز دانا شنیدم من این داستان

"He became a companion with his
father's blood,
I heard this story from a wise person."

که فرزند بد گر شود نره‌شیر
به خون پدر هم نباشد دلیر

که فرزند بد گر شود نرّه شیر
به خون پدر هم نباشد دلیر

"If a bad son becomes, he is not a lion cub,
He is not brave with his father's blood."

مگر در نهانش سخن دیگرست
پژوهنده را راز با مادرست

مگر در نهانش سخن دیگرست
پژوهنده را راز با مادرست

"But there is another secret hidden in him,
The seeker has the secret with his mother."

سبک مایه ضحاک بیدادگر
بدین چاره بگرفت گاه پدر

فرومایه ضحاک بیدادگر
بدین چاره بگرفت جای پدر

"He ordered Zahhak, the tyrant,
To take his father's place in this way."

به سر برنهاد افسر تازیان
بریشان ببخشید سود و زیان

به سر بر نهاد افسر تازیان
بر ایشان ببخشید سود و زیان

"He placed the command on the heads of the young men,
Forgiving them profit and loss."

چو ابلیس پیوسته دید آن سخن
یکی پند بد را نو افگند بن

چو ابلیس پیوسته دید آن سخن
یکی بند بد را نو افگند بن

As Satan heard those words, he devised a new evil plan.

بدو گفت گر سوی من تافتی
ز گیتی همه کام دل یافتی

بدو گفت گر سوی من تافتی
ز گیتی همه کام دل یافتی

He said to him, "If you come to me, you will find all the desires of your heart fulfilled."

اگر همچنین نیز فرمان کنی
نپیچی ز گفتار و پیمان کنی

اگر همچنین نیز پیمان کنی
نپیچی ز گفتار و فرمان کنی

"If you also make such a pledge, do not twist from your words and obey the command."

جهان سربسر پادشاهی تراست
دد و مردم و مرغ و ماهی تراست

جهان سربه‌سر پادشاهی تو راست
دد و مردم و مرغ و ماهی تو راست

The world is under your rule, O King,
The demons, people, birds, and fish are all yours.

چو این کرده شد ساز دیگر گرفت
یکی چاره کرد از شگفتان شگفت

چو این کرده شد ساز دیگر گرفت
یکی چاره کرد از شگفتی شگفت

When this was done, he devised another plan,
And from wonder to wonder, he found a way out.

جوانی برآراست از خویشتن
سخن‌گوی و بینادل و پاک‌تن

جوانی برآراست از خویشتن
سخنگوی و بینا دل و رایزن

He raised himself up in youthfulness,
A wise and discerning speaker, with a heart and advisor.

همیدون به ضحاک بنهاد روی
نبودش جز از آفرین گفت وگوی

همیدون به ضحاک بنهاد روی
نبودش به جز آفرین گفت و گوی

"He turned his face towards Zahhak,
And there was nothing but curses and insults
between them."

بدو گفت اگر شاه را درخورم
یکی نامور پاک خوالیگرم

بدو گفت اگر شاه را در خورم
یکی نامور پاک خوالیگرم

He said to him, "If I am worthy of the king,
I am a renowned and pure-hearted warrior."

چو بشنید ضحاک بنواختش
ز بهر خورش جایگه ساختش

چو بشنید ضحاک بنواختش
ز بهر خورش جایگه ساختش

When Zahhak heard him, he appointed him
A place for his feast.

کلید خورش خانه‌ی پادشا
بدو داد دستور فرمانروا

کلید خورش خانهٔ پادشا
بدو داد دستور فرمانروا

"The key to the king's feast house,
He gave it to the commander."

فراوان نبود آن زمان پرورش
که کمتر بد از کشتنی ها خورش

فراوان نبود آن زمان پرورش
که کمتر بد از خوردنی‌ها خورش

At that time, there was not much emphasis
on nurturing,
And the feast was more important than food.

ز هر گوشت از مرغ و از چارپای
خورشگر بیاورد یک یک بجای

ز هر گوشت از مرغ و از چارپای
خورشگر بیاورد یک یک به جای

From every meat, whether bird or quadruped,
The cook brought it to the feast, one by one.

به خونش بپرورد برسان شیر
بدان تا کند پادشا را دلیر

به خویش بپرورد بر سان شیر
بدان تا کند پادشا را دلیر

He nurtured himself like a lion,
So that he could make the king brave.

سخن هرچه گویدش فرمان کند
به فرمان او دل گروگان کند

سخن هر چه گویدش فرمان کند
به فرمان او دل گروگان کند

Whatever he says, he commands,
With his command, he captures the hearts.

خورش زردهٔ خایه دادش نخست
بدان داشتش یک‌زمان تندرست

"The cook first gave him a yellow broth,
Knowing that it would make him healthy for
a while."

بخورد و برو آفرین کرد سخت
مزه یافت و خواندش ورا نیکبخت

"He ate and praised him greatly,
He found the food delicious and was
fortunate."

چنین گفت ابلیس نیرنگ‌ساز
که جاوید زی شاد و گردن فراز

Thus spoke Iblis, the deceiver,
"O king, may you be happy and prosperous."

که فردات زان گونه سازم خورش
کزو آیدت سربسر پرورش

"For I will make your feast in such a way,
That it will nurture you from head to toe."

برفت و همه شب سگالش گرفت
که فردا ز خوردن چه سازم شگفت

برفت و همه شب سگالش گرفت
که فردا ز خوردن چه سازد شگفت

He went to bed and all night he tossed,
Wondering what wonders tomorrow's feast would bring.

دگر روز چون گنبد لاژورد
برآورد و بنمود یاقوت زرد

خورش های کبک و تذرو سپید
بسازید و آمد دلی پر امید

خورش‌ها ز کبک و تذرو سپید
بسازید و آمد دلی پر امید

"He made stews from partridge and
white pheasant,
And his heart was filled with hope."

شه تازیان چون به خوان دست برد
سر کم خرد مهر او را سپرد

شه تازیان چون به نان دست برد
سر کم خرد مهر او را سپرد

The young king, taking bread in hand,
Left his head with his beloved.

سدیگر به مرغ و کباب بره
بیاراست خوان از خورش یکسره

سیم روز خوان را به مرغ و بره
بیاراستش گونه گون یک‌سره

"He adorned the table with various meats,
Including chicken and lamb for thirty days."

به روز چهارم چو بنهاد خوان
خورش کرد از پشت گاو جوان

به روز چهارم چو بنهاد خوان
خورش ساخت از پشت گاو جوان

"On the fourth day, when he set the table,
He made a stew from the back of a
young cow."

بدوی اندرون زعفران و گلاب
همان سالخورده می و مشک ناب

بدو اندرون زعفران و گلاب
همان سالخورده می و مشک ناب

"To him, inside, saffron and rosewater,
The same year-old wine and pure musk."

چو ضحاک دست اندرآورد و خورد
شگفت آمدش زان هشیوار مرد

چو ضحاک دست اندر آورد و خورد
شگفت آمدش زان هشیوار مرد

"When Zahhak put his hand in and ate,
He was amazed by the cunning of that man."

بدو گفت بنگر که تا آرزوی
چه خواهی، بخواه از من ای نیکخوی

بدو گفت بنگر که از آرزوی
چه خواهی بگو با من ای نیک‌خوی

He said to him, "Look, what do you desire?
Tell me, O kind-hearted one."

خورشگر بدو گفت کای پادشا
همیشه بزی شاد و فرمانروا

خورشگر بدو گفت کای پادشا
همیشه بزی شاد و فرمانروا

"The cook said to him, 'O king,
May you always be happy and in command.'"

مرا دل سراسر پر از مهر تست
همه توشه‌ی جانم از چهر تست

مرا دل سراسر پر از مهر تو است
همه توشهٔ جانم از چهر تو است

"My heart is completely filled with your love,
All the arrows of my soul are from your face."

یکی حاجتستم به پیروز شاه
وگر چه مرا نیست این پایگاه

یکی حاجتستم به نزدیک شاه
و گرچه مرا نیست این پایگاه

"I have one request from the king,
And although I have no standing to make it."

که فرمان دهد تا سر کتف اوی
ببوسم، بمالم برو چشم و روی

که فرمان دهد تا سر کتف اوی
ببوسم بدو بر نهم چشم و روی

"That he commands me to kiss his shoulder,
I will bow down and kiss his eyes and face."

چو ضحاک بشنید گفتار اوی
نهانی ندانست بازار اوی

چو ضحاک بشنید گفتار اوی
نهانی ندانست بازار اوی

"When Zahhak heard his words,
He did not know the hidden meaning."

بدو گفت دادم من این کام تو
بلندی گرد زین مگر نام تو

بدو گفت دارم من این کام تو
بلندی بگیرد از این نام تو

"He said to him, 'I have this desire for you,
That your name may rise high because
of you.'"

بفرمود تا دیو چون جفت اوی
همی بوسه داد از بر سفت اوی

بفرمود تا دیو چون جفت او
همی بوسه داد از بر سفت او

"He commanded that the demons, like his pair,
Should kiss his hand and embrace him tightly."

ببوسید و شد در زمین ناپدید
کس اندر جهان این شگفتی ندید

ببوسید و شد بر زمین ناپدید
کس اندر جهان این شگفتی ندید

"He kissed him and disappeared from
the earth,
No one in the world had seen such a wonder."

دو مار سیاه از دو کتفش برست
غمی گشت و از هر سویی چاره جست

دو مار سیه از دو کتفش برست
عمی گشت و از هر سویی چاره جست

"Two black snakes emerged from his shoulders,
He became blind and sought a solution from
every side."

سرانجام ببرید هر دو ز کتف
سزد گر بمانی بدین در شگفت

سرانجام ببرید هر دو ز کفت
سزد گر بمانی بدین در شگفت

Finally, he cut off both of his hands,
It is fitting if he remains amazed at this door.

چو شاخ درخت آن دو مار سیاه
برآمد دگرباره از کتف شاه

چو شاخ درخت آن دو مار سیاه
برآمد دگر باره از کتف شاه

"Like branches of a tree, those two
black snakes
Once again emerged from the king's
shoulders."

پزشکان فرزانه گرد آمدند
همه یک بیک داستان ها زدند

پزشکان فرزانه گرد آمدند
همه یک به یک داستان‌ها زدند

"The wise physicians gathered around,
Each one telling their own stories one by one."

ز هر گونه نیرنگ ها ساختند
مران درد را چاره نشناختند

ز هر گونه نیرنگ‌ها ساختند
مر آن درد را چاره نشناختند

"They tried every kind of remedy,
But they could not find a cure for that pain."

بسان پزشکی پس ابلیس تفت
به فرزانگی نزد ضحاک رفت

به سان پزشکی پس ابلیس تفت
به فرزانگی نزد ضحاک رفت

"Like a physician, Iblis wandered around,
And went to Zahhak with his wisdom."

بدو گفت کین بودنی کار بود
بمان تا چه گردد، نباید درود

بدو گفت کاین بودنی کار بود
بمان تا چه گردد نباید درود

"He said to him, 'This was your doing,
Stay until it is resolved, there should be no farewell.'"

خورش ساز و آرامشان ده به خورد
نباید جزین چاره‌ی نیز کرد

خورش ساز و آرامشان ده به خورد
نباید جز این چاره‌ای نیز کرد

"Prepare them food and give them rest,
There is no other solution to this problem."

بجز مغز مردم مدهشان خورش
مگر خود بمیرند ازین پرورش

به جز مغز مردم مده‌شان خورش
مگر خود بمیرند از این پرورش

"Do not give them anything but the essence of food,
Otherwise, they will die from this nourishment."

سر نره دیوان ازین جست وجوی
چه جست وچه دید اندرین گفت وگوی

نگر تا که ابلیس از این گفت‌وگوی
چه کرد و چه خواست اندر این جستجوی

"See what Iblis did and wanted in this search,
In this conversation."

مگر تا یکی چاره سازد نهان
که پردخت ماند ز مردم جهان

مگر تا یکی چاره سازد نهان
که پردخته گردد ز مردم جهان

"Until he finds a hidden solution,
That will free him from the people's ridicule."

از آن پس برآمد از ایران خروش
پدید آمد از هر سویی جنگ و جوش

از آن پس برآمد ز ایران خروش
پدید آمد از هر سویی جنگ و جوش

"From then on, a roar emerged from Iran,
War and tumult appeared from every direction."

سیه گشت رخشنده روز سپید
گسستند پیوند با جمشید

سیه گشت رخشنده روز سپید
گسستند پیوند از جمّشید

"Black became the shining face of the white day,
The bonds of Jamshid were broken."

برو تیره شد فره ایزدی
به کژی گرایید و نابخردی

بر او تیره شد فرّهٔ ایزدی
به کژی گرایید و نابخردی

"His divine fortune turned dark,
He inclined towards crookedness and foolishness."

پدید آمد از هر سویی خسروی
یکی نامجویی به هر پهلوی

پدید آمد از هر سویی خسروی
یکی نامجویی ز هر پهلُوی

"From every direction, a prince appeared,
A nameless one from every side."

سپه کرده و جنگ را ساخته
دل از مهر جمشید پرداخته

سپه کرده و جنگ را ساخته
دل از مهر جمشید پرداخته

"He raised an army and waged war,
His heart filled with the love of Jamshid."

یکایک بیامد از ایران سپاه
سوی تازیان برگرفتند راه

یکایک ز ایران برآمد سپاه
سوی تازیان برگفتند راه

"One by one, armies emerged from Iran,
They set out towards Tazian's path."

شنیدند کانجا یکی مهترست
پر از هول شاه اژدها پیکرست

شنودند کان‌جا یکی مهتر است
پر از هول شاه اژدها پیکر است

"They heard that there is a great lord there,
The body of the dragon king is full of terror."

سواران ایران همه شاه‌جوی
نهادند یکسر به ضحاک روی

سواران ایران همه شاه‌جوی
نهادند یک‌سر به ضحاک روی

"All the riders of Iran, seeking the king,
Set out together towards Zahhak's face."

به شاهی برو آفرین خواندند
ورا شاه ایران‌زمین خواندند

به شاهی بر او آفرین خواندند
ورا شاه ایران زمین خواندند

"They praised him for his kingship,
And called him the king of the land of Iran."

مران اژدهافش بیامد چو باد
به ایران‌زمین تاج بر سر نهاد

کی اژدهافش بیامد چو باد
به ایران زمین تاج بر سر نهاد

"When Zahhak appeared like a storm,
He placed a crown upon the land of Iran."

ز ایران و از تازیان لشکری
گزین کرد گردان هر کشوری

از ایران و از تازیان لشکری
گزین کرد گرد از همه کشوری

"He selected an army from Iran and Tazian,
Gathered from all the lands."

سوی تخت جمشید بنهاد روی
چو انگشتری کرد گیتی بر اوی

سوی تخت جمشید بنهاد روی
چو انگشتری کرد گیتی بروی

"He turned towards the throne of Jamshid,
Like a gemstone, he adorned the face of glory."

چو جمشید را بخت شد کندرو
به تنگ اندرآمد سپهدار نو

چو جمشید را بخت شد کندرو
به تنگ اندر آمد جهاندار نو

"When Jamshid's fortune turned into a prison,
A new world ruler emerged."

برفت و بدو داد تخت و کلاه
بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه

برفت و بدو داد تخت و کلاه
بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه

"He left and gave him the throne and crown,
The greatness, the tribute, the treasure, and the army."

نهان گشت و گیتی بر او شد سیاه
سپردش به ضحاک تخت و کلاه

چو صد سالش اندر جهان کس ندید
برو نام شاهی و او ناپدید

چو صد سالش اندر جهان کس ندید
بر او نام شاهی و او ناپدید

"For a hundred years, no one saw him in the world,
His name became a legend, and he disappeared."

صدم سال روزی به دریای چین
پدید آمد آن شاه ناپاک دین

صدم سال روزی به دریای چین
پدید آمد آن شاه ناپاک دین

"After a hundred years, one day in the sea of China,
That impure king appeared."

نهان بود چند از بد اژدها
نیامد به فرجام هم زو رها

نهان گشته بود از بد اژدها
نیامد به فرجام هم ز او رها

"He had hidden from the evil dragon,
But he could not escape his fate."

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ
یکایک ندادش سخن را درنگ

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ
یکایک ندادش زمانی درنگ

"When Zahhak suddenly brought him under his control,
He did not give him a moment's delay."

به ارەش سراسر به دو نیم کرد
جهان را از او پاک پر بیم کرد

به ارّەش سراسر به دو نیم کرد
جهان را از او پاک بی‌بیم کرد

"He split him in two with his saw,
And made the world pure and fearless of him."

شد آن تخت شاهی و آن دستگاه
زمانه ربودش چو بیجاده کاه

شد آن تخت شاهی و آن دستگاه
زمانه ربودش چو بیجاده کاه

"That throne of kingship and that apparatus
were taken away by time,
Like a straw in a flood."

ازو پیش بر تخت شاهی که بود
بدان رنج بردن چه آمدش سود

از او بیش بر تخت شاهی که بود
بر آن رنج بردن چه آمدش سود

"What benefit did he gain from enduring
that suffering,
Beyond losing more than the throne of kingship
he had?"

گذشته برو سالیان هفتصد
پدید آوریده همه نیک و بد

گذشته بر او سالیان هفتصد
پدید آوریده همه نیک و بد

"For seven hundred years have passed
over him,
All good and bad have come to light."

چه باید همی زندگانی دراز
چو گیتی نخواهد گشادنت راز

چه باید همه زندگانی دراز
چو گیتی نخواهد گشادنت راز

"What good is a long life,
If fate does not allow you to reveal
your secrets?"

همی پروراندت با شهد و نوش
جز آوای نرمت نیارد به گوش

همی پروراندت با شهد و نوش
جز آواز نرمت نیاید به گوش

"He nourished you with honey and sweetmeats,
Only the soft sound of your voice reaches the ear."

یکایک چو گویی که گسترد مهر
نخواهد نمودن به بد نیز چهر

یکایک چو گیتی که گسترد مهر
نخواهد نمودن به بد نیز چهر

One by one, like the spread of love,
He will not show his face to evil.

بدو شاد باشی و نازی بدوی
همه راز دل را گشایی بدوی

بدو شاد باشی و نازی بدوی
همان راز دل را گشایی بدوی

"Be happy and playful with him,
You will reveal the secrets of your heart to him."

یکی نغز بازی برون آورد
بدلت اندر از درد خون آورد

یکی نغز بازی برون آورد
به دلت اندرون درد و خون آورد

"She brought forth a graceful game,
But it brought pain and blood to your heart."

دلم سیر شد زین سرای سپنج
خدایا مرا زود بِرْهان ز رنج

"My heart is tired of this palace of Sepanj,
Oh God, deliver me soon from this suffering."

چو ضحاک بر تخت شد شهریار
برو سالیان انجمن شد هزار

چو ضحاک شد بر جهان شهریار
بر او سالیان انجمن شد هزار

When the king appeared on the world like the rising sun, a thousand years of glory and splendor were bestowed upon him.

سراسر زمانه بدو گشت باز
برآمد برین روزگاری دراز

سراسر زمانه بدو گشت باز
برآمد بر این روزگار دراز

Throughout time, everything returned to him,
And he emerged victorious in this long era.

نهان گشت کردار فرزانگان
پراگنده شد کام دیوانگان

نهان گشت کردار فرزانگان
پراگنده شد کام دیوانگان

The deeds of the great ones became hidden,
And the desires of the madmen
were scattered.

هنر خوار شد، جادوی ارجمند
نهان راستی، آشکارا گزند

هنر خوار شد جادویی ارجمند
نهان راستی آشکارا گزند

The noble sorcery became debased,
And the hidden truth was revealed openly.

شده بر بدی دست دیوان دراز
به نیکی نبودی سخن جز براز

شده بر بدی دست دیوان دراز
به نیکی نرفتی سخن جز به راز

His hand reached far into evil,
And he spoke only in secrets, not in goodness.

دو پاکیزه از خانه‌ی جمشید
برون آوریدند لرزان چو بید

دو پاکیزه از خانهٔ جمّشید
برون آوریدند لرزان چو بید

Two pure ones from the house of Jamshid
Were brought out trembling like willows.

که جمشید را هر دو خواهر بدند
سر بانوان را چو افسر بدند

که جمشید را هر دو دختر بدند
سر بانوان را چو افسر بدند

That Jamshid had two daughters,
Whose heads were like crowns on the ladies.

ز پوشیده‌رویان یکی شهرناز
دگر پاکدامن به نام ارنواز

ز پوشیده‌رویان یکی شهرناز
دگر پاکدامن به نام ارنواز

From the veiled-faced ones, one was a
city beauty,
The other, pure-robed, was named Arnawaz.

به ایوان ضحاک بردندشان
بدان اژدهافش سپردندشان

به ایوان ضحاک بردندشان
بر آن اژدهافش سپردندشان

"They brought them to the palace of Zahhak,
And entrusted them to the dragon-slayer."

بپروردشان از ره جادویی
بیاموختشان کژی و بدخویی

بپروردشان از ره جادویی
بیاموختشان کژی و بدخویی

"He raised them with sorcery,
And taught them crookedness and
wickedness."

ندانست خود جز بد آموختن
جزاز کشتن و غارت و سوختن

ندانست جز کژی آموختن
جز از کشتن و غارت و سوختن

"He knew nothing but teaching crookedness,
Except for killing, plundering, and burning."

چنان بد که هر شب دو مرد جوان
چه کهتر، چه از تخمه‌ی پهلوان

چنان بد که هر شب دو مرد جوان
چه کهتر چه از تخمهٔ پهلوان

As bad as two young men every night,
Stronger than a wrestler's chickpea might.

خورشگر ببردی به ایوان اوی
همی ساختی راه درمان اوی

خورشگر ببردی به ایوان شاه
همی ساختی راه درمان شاه

He brought the Khwarazmian to the king's court,
And made a way for the king's healing to be sought.

بکشتی و مغزش بپرداختی
مران اژدها را خورش ساختی

بکشتی و مغزش بپرداختی
مر آن اژدها را خورش ساختی

"He killed it and scattered its brain,
And made a stew out of that dragon slain."

دو پاکیزه از کشور پادشا
دو مرد گرانمایه‌ی پارسا

دو پاکیزه از گوهر پادشا
دو مرد گرانمایه و پارسا

"Two pure gems from the treasure of the king,
Two noble and distinguished men."

یکی نامش ارمایل پاک‌دین
دگر نام گرمایل پیش‌بین

یکی نام ارمایل پاک‌دین
دگر نام گرمایل پیشبین

"One named Armayil Pakdin,
The other named Garmayil Pishbin."

چنان بد که بودند روزی بهم
سخن رفت هرگونه از بیش و کم

چنان بد که بودند روزی به هم
سخن رفت هر گونه از بیش و کم

"As bad as they were on that day,
All kinds of talk went on, more or less."

ز بیدادگر شاه و از لشکرش
وزان رسم های بد اندرخورش

ز بیدادگر شاه و ز لشکرش
و زان رسم‌های بد اندر خورش

"From the tyranny of the king and his army,
And from those evil customs in their feast."

یکی گفت ما را به خوالیگری
بباید بر شاه رفت، آوری

یکی گفت ما را به خوالیگری
بباید بر شاه رفت آوری

"One said, 'We must go to the king
with flattery,
And bring him gifts to win his favor.'"

وزان پس یکی چاره‌ی ساختن
ز هر گونه اندیشه انداختن

و زان پس یکی چاره‌ای ساختن
ز هر گونه اندیشه انداختن

"And then they devised a solution,
Casting away all kinds of doubts and
confusion."

مگر زین دو تن را که ریزند خون
یکی را توان آوریدن برون

مگر زین دو تن را که ریزند خون
یکی را توان آوریدن برون

"But from these two bodies that shed blood,
Only one can be brought out."

برفتند و خوالیگری ساختند
خورش خود بی اندازه بشناختند

برفتند و خوالیگری ساختند
خورش‌ها و اندازه بشناختند

"They went and made flattery,
Learned the dishes and their measures."

خورش خانه‌ی پادشاه جهان
گرفت این دو بیدار خرم نهان

خورش خانهٔ پادشاه جهان
گرفت آن دو بیدار دل در نهان

"The feast was held in the king of the
world's house,
Those two brave hearts were secretly taken."

چو آمد بنزدیک خون ریختن
ز شیرین روان اندرآویختن

چو آمد به هنگام خون ریختن
به شیرین روان اندر آویختن

"When the time came for shedding blood,
He hung it with a sweet tongue."

از آن روزبانان مردم‌کشان
گرفته دو مرد جوان را کشان

از آن روزبانان مردم‌کشان
گرفته دو مرد جوان را کشان

"From those murderous executioners,
They took two young men away."

زنان پیش خوالیگران تاختند
ز بالا بروی اندرانداختند

زنان پیش خوالیگران تاختند
ز بالا به روی اندر انداختند

"The women danced before the flatterers,
Throwing themselves from above onto
their faces."

پر از درد خوالیگران را جگر
پر از خون دو دیده، پر از کینه سر

پر از درد خوالیگران را جگر
پر از خون دو دیده پر از کینه سر

"The flatterers' hearts are full of pain,
Their eyes are full of blood and hatred."

همی بنگرید این بدان، آن بدین
ز کردار بیداد شاه زمین

همی بنگرید این بدان آن بدین
ز کردار بیداد شاه زمین

"Look at this, look at that,
From the tyrannical deeds of the king of
the land."

از آن دو یکی را بپرداختند
جزین چاره‌ی نیز نشناختند

از آن دو یکی را بپرداختند
جز این چاره‌ای نیز نشناختند

"They sacrificed one of the two,
Not knowing any other solution."

برون کرد مغز سر گوسفند
بیامیخت با مغز آن ارجمند

برون کرد مغز سر گوسفند
بیامیخت با مغز آن ارجمند

"He extracted the brain from the sheep's head,
And mixed it with the brain of that noble one."

یکی را بجان داد زنهار و گفت
نگر تا بداری سر اندر نهفت

یکی را به جان داد زنهار و گفت
نگر تا بیاری سر اندر نهفت

"He gave one of them his life and said,
'Look until you bring out the hidden head.'"

نگر تا نباشی به آباد شهر
ترا از جهان کوه و دشت‌ست بهر

نگر تا نباشی به آباد شهر
تو را از جهان دشت و کوه است بهر

"Look until you are not in the city's plain,
For you have the world of plain and mountain."

بجای سرش زآن سر بی بها
خورش ساختند از پی اژدها

به جای سرش زان سری بی‌بها
خورش ساختند از پی اژدها

"In place of his head, they made a feast
In pursuit of the dragon."

ازین گونه هر ماهیان سی جوان
ازیشان همی یافتندی روان

از این گونه هر ماهیان سی‌جوان
از ایشان همی یافتندی روان

"Of this kind, every thirty young men,
From them, they found the way."

چو گرد آمدی مرد ازیشان دویست
بران سان که نشناختندی که کیست

چو گرد آمدی مرد از ایشان دویست
بر آن سان که نشناختندی که کیست

"When a man came around from them,
two hundred,
In such a way that they did not know who
he was."

خورشگر بدیشان بزی چند و میش
سپردی و صحرا نهادیش پیش

خورشگر بدیشان بزی چند و میش
سپردی و صحرا نهادند پیش

"They made a feast of evil for them with goats
and sheep,
And left them in the wilderness."

کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد
کز آباد ناید به‌دل‌برش یاد

کنون کُرد از آن تخمه دارد نژاد
که ز آباد ناید به دل برش یاد

"Now, he has produced a seed,
That does not bring to mind the heart from
the plain."

پس آیین ضحاک وارونه خوی
چنان بد که چون می بدیش آرزوی

پس آیین ضحاک وارونه خوی
چنان بد که چون می‌بدش آرزوی

"So evil was the custom of Zahhak and his
wicked nature,
That it was desired as much as bad wine."

ز مردان جنگی یکی خواستی
بکشتی که با دیو برخاستی

ز مردان جنگی یکی خواستی
به کشتی چو با دیو برخاستی

"You sought one of the warrior men,
To board the ship as if rising against
the demon."

کجا نامور دختری خوبروی
به پرده‌ندرون پاک بی گفت و گوی

کجا نامور دختری خوبروی
به پرده درون بود بی‌گفت‌گوی

"Where is the famous daughter of Khoobroo,
Who was inside the curtain without speaking?"

پرستنده کردیش در پیش خویش
نه رسم کیی بد نه آیین کیش

پرستنده کردیش بر پیش خویش
نه بر رسم دین و نه بر رسم کیش

"You made him a worshipper of yourself,
Not according to the custom of religion or the custom of the faith."

چن از روزگارش چهل سال ماند
نگر تا به‌سربرش یزدان چه راند

چو از روزگارش چهل سال ماند
نگر تا به سر برش یزدان چه راند

When he remained forty years in this world,
See what God drove him to in the end.

در ایوان شاهی شبی دیریاز
به خواب اندرون بود با ارنواز

در ایوان شاهی شبی دیر یاز
به خواب اندرون بود با ارنواز

In the king's palace one night, late,
He slept within, with Arnavaz his mate.

چنان دید کز کاخ شاهنشهان
سه جنگی پدید آمدی ناگهان

چنان دید کز کاخ شاهنشهان
سه جنگی پدید آمدی ناگهان

He saw that from the palace of the Shahs,
Three battles suddenly appeared.

دو مهتر یکی کهتر اندر میان
به بالای سرو و به فره کیان

دو مهتر یکی کهتر اندر میان
به بالای سرو و به فرّ کیان

"Two masters, one superior in the midst,
Above the cypress and the noble in the list."

کمر بستن و رفتن شاهوار
به چنگ اندرون گرزه‌ی گاوسار

کمر بستن و رفتن شاهوار
به چنگ اندرون گرزهٔ گاوسار

"Binding the waist and going like a king,
With the bow inside and the quiver
of cowhide."

دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ
زدی بر سرش گرزه‌ی گاورنگ

دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ
نهادی به گردن برش پالهنگ

"You went before Zahhak to battle,
And placed the collar of the Pahlavans on
his neck."

یکایک همین گرد کهتر بسال
ز سر تا به پایش کشیدی دوال

بدان زه دو دستش ببستی چو سنگ
نهادی به‌گردن‌برش پالهنگ

همی تاختی تا دماوند کوه
کشان و دوان از پس اندر گروه

همی تاختی تا دماوند کوه
کشان و دوان از پس اندر گروه

"You shot until you reached the
Damavand mountain,
Dragging and running from behind in
the group."

بپیچید ضحاک بیدادگر
بدریدش از هول گفتی جگر

بپیچید ضحاک بیدادگر
بدرّیدش از هول گفتی جگر

"He twisted Zahhak the tyrant,
And from fear, he made his liver burst."

یکی بانگ برزد به خواب اندرون
که لرزان شد آن خانه‌ی بیستون

یکی بانگ بر زد به خواب اندرون
که لرزان شد آن خانهٔ صدستون

"One voice cried out in the inner sleep,
And that hundred-columned house trembled."

بجستند خورشید رویان ز جای
از آن غلغل نامور کدخدای

بجَستند خورشید رویان ز جای
از آن غلغل نامور کدخدای

"The sun-faced ones searched from their place,
From that famous tumult of the Lord of
the Universe."

چنین گفت ضحاک را ارنواز
که شاها نگویی چه بودت براز؟

چنین گفت ضحاک را ارنواز
که شاها چه بودت نگویی به راز

Thus spoke Arnavaz to Zahhak,
"What was it, O king, that you dare
not reveal?"

که خفته بارام در خان خویش
بدینسان بترسیدی از جان خویش

که خفته به آرام در خان خویش
بر این سان بترسیدی از جان خویش

"Who slept peacefully in his own house,
And yet was so afraid for his own life."

زمین هفت کشور به فرمان تست
دد و دیو و مردم نگهبان تست

زمین هفت کشور به فرمان تو است
دد و دام و مردم به پیمان تو است

"The seven lands are under your command,
The demons, the beasts, and the people are
under your treaty."

به خورشید رویان سپهدار گفت
که چونین شگفتی نماند نهفت

به خورشید رویان جهاندار گفت
که چونین شگفتی بشاید نهفت

"To the world-ruling sun-faced ones he said,
'How can such a wonder be hidden?'"

که این داستان گر ز من بشنوید
شودتان دل از جان من ناامید

که گر از من این داستان بشنوید
شودتان دل از جان من ناامید

"If you hear this story from me,
Your heart will become hopeless from my life."

به شاه جهان گفت پس ارنواز
که بر ما بباید گشادنت راز

به شاه گرانمایه گفت ارنواز
که بر ما بباید گشادنت راز

Arnavaz, with her royal demeanor, said to the king,
"We must reveal your secret to us."

توانیم کردن مگر چاره‌ی
که بی چاره‌ی نیست پتیاره‌ی

توانیم کردن مگر چاره‌ای
که بی‌چاره‌ای نیست پتیاره‌ای

"We can do nothing but find a solution,
For there is no helplessness in a capable one."

سپهبد گشاد آن نهان از نهفت
همه خواب یک یک بدیشان بگفت

سپهبد گشاد آن نهان از نهفت
همه خواب یک یک بدیشان بگفت

"The commander revealed that secret hidden away,
And told each one of them in their sleep."

چنین گفت با نامور ماهروی
که مگذار تن را ره چاره‌جوی

چنین گفت با نامور ماهروی
که مگذار این را ره چاره جوی

Thus spoke the famous Mahruyi,
"Do not seek a way out of this."

نگین زمانه سر تخت تست
جهان روشن از نامور بخت تست

نگین زمانه سر تخت تو است
جهان روشن از نامور بخت تو است

"The gem of the era is your throne,
The world is brightened by your
famous fortune."

تو داری جهان زیر انگشتری
دد و مردم و دیو و مرغ و پری

تو داری جهان زیر انگشتری
دد و مردم و مرغ و دیو و پری

"You hold the world under your ring,
The demons, people, birds, and fairies."

زهر کشوری گرد کن مهتران
ز اخترشناسان و افسونگران

ز هر کشوری گِرد کن مهتران
از اخترشناسان و افسونگران

"Search for the best astrologers
and enchanters
From every land."

سخن سربسر مهتران را بگوی
پژوهش کن و راستی بازجوی

سخن سربه‌سر موبدان را بگوی
پژوهش کن و راستی بازجوی

"Speak directly to the wise ones,
Research and seek the truth."

نگه کن که هوش تو بر دست کیست
ز مردم شمار، ار ز دیو و پریست

نگه کن که هوش تو بر دست کیست
ز مردم شمار ار ز دیو و پریست

"Be mindful, who holds your intellect in their hands,
Whether it is among the people or the demons and fairies."

چو دانسته شد چاره‌ساز آن زمان
به خیره مترس از بد بدگمان

چو دانسته شد چاره ساز آن زمان
به خیره مترس از بد بدگمان

"When the solution was known at that time,
Do not fear evil thoughts and be amazed."

شه برمنش را خوش آمد سخن
که آن سرو پروین‌رخ افگندبن

شه پر منش را خوش آمد سخن
که آن سرو سیمین برافگند بن

"The king welcomed his wise words,
As the silver cypress rose from its roots."

جهان از شب تیره چون پر زاغ
همانگه سر از کوه برزد چراغ

جهان از شب تیره چون پرّ زاغ
همانگه سر از کوه بر زد چراغ

"The world, like a dark night full of crows,
Then the light rose from the mountain."

تو گفتی که بر کشور لاژورد
بگسترد خورشید یاقوت زرد

تو گفتی که بر گنبد لاژورد
بگسترد خورشید یاقوت زرد

"You said that on the azure dome,
The sun spreads its yellow ruby light."

سپهبد هرآنجا که بد موبدی
سخن‌دان و بیداردل بخردی

سپهبد به هر جا که بد موبدی
سخن دان و بیداردل بخردی

"General, wherever you encounter evil,
Be wise and courageous in your speech."

ز کشور بنزدیک خویش آورید
بگفت آن جگر خسته، خوابی که دید

ز کشور به نزدیک خویش آورید
بگفت آن جگر خسته خوابی که دید

"Bring him close to his homeland,
Said the tired liver of the sleep he had seen."

نهانی سخن کردشان خواستار
ز نیک و بد و گردش روزگار

نهانی سخن کردشان آشکار
ز نیک و بد و گردش روزگار

"They spoke in secret, what was manifest,
Of good and evil and the turning of time."

که بر من زمانه کی اید بسر
کرا باشد این تاج و تخت وکمر

که بر من زمانه کی آید بسر
که را باشد این تاج و تخت و کمر

"When will the time come for me to depart,
And who will possess this crown, throne,
and belt?"

گر این راز با من بباید گشاد
وگر سر به‌خواری بباید نهاد

گر این راز با من بباید گشاد
و گر سر به خواری بباید نهاد

"If this secret must be revealed to me,
And if I must lay my head in humiliation."

لب موبدان خشک و رخساره تر
زبان پر ز گفتار یک با دگر

لب موبدان خشک و رخساره تر
زبان پر ز گفتار با یکدیگر

"The lips of the wise are dry, their cheeks wet,
Their tongues full of speech with one another."

که گر بودنی بازگوییم راست
به جان است پیکار و جان بی بهاست

که گر بودنی باز گوییم راست
به جانست پیکار و جان بی‌بهاست

"If I were to speak the truth of existence,
It is a battle of life and death."

وگر نشنود بودنی ها درست
بباید همیدون ز جان دست شست

و گر نشنود بودنی‌ها درست
بباید هم اکنون ز جان دست شست

"And if the truths of existence are not heard,
We must now wash our hands of life."

سه روز اندر آن کار شد روزگار
سخن کس نیارست کرد آشکار

سه روز اندر این کار شد روزگار
سخن کس نیارست کرد آشکار

"Three days were spent in this task of time,
No one could speak of it openly."

به روز چهارم برآشفت شاه
بران موبدان نماینده راه

به روز چهارم برآشفت شاه
بر آن موبدان نماینده راه

"On the fourth day, the king rose up,
To the wise ones, representative of the path."

که گر زنده‌تان دار باید بسود
وگر بودنی ها بباید نمود

که گر زنده‌تان دار باید بسود
و گر بودنی‌ها بباید نمود

"If you wish to live, you must perish,
And if you wish to exist, you must
show yourself."

همه موبدان سر فکنده نگون
پر از هول دل، دیدگان پر ز خون

همه موبدان سرفگنده نگون
پر از هول دل، دیدگان پر ز خون

"All the wise ones fell headlong,
Their hearts full of terror, their eyes full
of blood."

از آن نامداران بسیار هوش
یکی بود بینادل و تیزکوش

از آن نامداران بسیار هوش
یکی بود بینادل و تیزگوش

"Among those renowned for their intelligence,
There was one with a discerning heart and
sharp ears."

خردمند و بیدار و زیرک به نام
کزان موبدان او زدی پیش گام

خردمند و بیدار و زیرک به نام
کز آن موبدان او زدی پیش گام

"Wise, alert, and clever by the name,
He stepped forward from among those
wise ones."

دلش تنگ‌تر گشت و ناپاک شد
گشاده‌زبان پیش ضحاک شد

دلش تنگ‌تر گشت و ناباک شد
گشاده زبان پیش ضحاک شد

"His heart grew tighter and he became more courageous,
He opened his mouth before the oppressor."

بدو گفت پردخته کن سر ز باد
که جز مرگ را کس ز مادر نزاد

بدو گفت پردخته کن سر ز باد
که جز مرگ را کس ز مادر نزاد

"He said to him, 'Bend your head before the wind,
For no one is born of a mother except for death.'"

جهاندار پیش از تو بسیار بود
که تخت مهی را سزاوار بود

جهاندار پیش از تو بسیار بود
که تخت مهی را سزاوار بود

"Many were the rulers before you,
But deserving of the moon's throne, only you."

فراوان غم و شادمانی شمرد
برفت و جهان دیگری را سپرد

فراوان غم و شادمانی شمرد
برفت و جهان دیگری را سپرد

"He counted abundant sorrow and joy,
And departed, leaving the world to another."

اگر باروی آهنینی بپای
سپهرت بساید نمانی بجای

اگر بارهٔ آهنینی به پای
سپهرت بساید نمانی به جای

"If once you stand like an iron mountain,
You will remain in your place in the sky."

کسی را بود زین سپس تخت تو
به خاک اندرآرد سر بخت تو

کسی را بود زین سپس تخت تو
به خاک اندر آرد سر و بخت تو

"Someone will come after you to the throne,
And bury your head and fortune in
the ground."

کجا نام او آفریدون بود
زمین را سپهر همایون بود

کجا نام او آفریدون بود
زمین را سپهری همایون بود

"Where his name was Afridun,
And the sky was his glorious realm on earth."

هنوز آن سپهبد ز مادر نزاد
نیامد گه پرسش و سردباد

هنوز آن سپهبد ز مادر نزاد
نیامد گه پرسش و سرد باد

"That commander, who was not born of
a mother,
Did not come to the battlefield for idle talk and
cold wind."

چنو زاید از مادر پرهنر
بسان درختی شود بارور

چو او زاید از مادر پرهنر
به سان درختی شود بارور

"When he is born of a glorious mother,
He becomes fertile like a tree."

به مردی رسد برکشد سر به ماه
کمر جوید و تاج و تخت و کلاه

به مردی رسد بر کشد سر به ماه
کمر جوید و تاج و تخت و کلاه

"He reaches manhood and raises his head to the moon,
Seeking a belt, crown, throne, and helmet."

به بالا شود چون یکی سرو برز
به گردن برآرد ز پولاد گرز

به بالا شود چون یکی سرو برز
به گردن برآرد ز پولاد گرز

"He rises up like a tall cypress,
And lifts on his neck an iron mace."

زند بر سرت گرزه‌ی گاوروی
ببندت و آرد از ایوان به کوی

زند بر سرت گرزهٔ گاوسار
بگیردت زار و ببندت خوار

"She will put the cowhide mace on your head,
Make you cry and humiliate you."

بدو گفت ضحاک ناپاک دین
چرا بنددم چیست از منش کین

بدو گفت ضحاک ناپاک دین
چرا بنددم از منش چیست کین

"He said to Zahhak, the impure in faith,
'Why do you restrain me? What is
this enmity?'"

دلاور بدو گفت: اگر بخردی
کسی بی بهانه نسازد بدی

دلاور بدو گفت گر بخردی
کسی بی‌بهانه نسازد بدی

"The brave one said to him, 'If you had bought
[my loyalty],
No one would have unjustly caused harm
[to you].'"

برآید بدست تو هوش پدرش
از آن درد گردد پر از کینه سرش

برآید به دست تو هوش پدرش
از آن درد گردد پر از کینه سرش

"His father's wisdom will come to your hand,
And his head will be filled with hatred from
that pain."

یکی گاو برمایه خواهد بدن
جهانجوی را دایه خواهد بدن

یکی گاو برمایه خواهد بدن
جهانجوی را دایه خواهد بدن

"A cow will carry his belongings,
And a wet nurse will raise the world traveler."

تبه گردد آن هم بدست تو بر
بدین کین کشد گرزه‌ی گاوسر

تبه گردد آن هم به دست تو بر
بدین کین کِشد گرزهٔ گاوسر

"That [world] will also become ruined by
your hand,
If you wield the cowhide mace of enmity."

چو بشنید ضحاک بگشاد گوش
ز تخت اندرافتاد وزو رفت هوش

چو بشنید ضحاک بگشاد گوش
ز تخت اندر افتاد و ز او رفت هوش

"When Zahhak heard [these words], he opened
his ears,
And fell from the throne, losing consciousness."

گرانمایه از پیش تخت بلند
بتابید روی از نهیب گزند

گرانمایه از پیش تخت بلند
بتابید روی از نهیب گزند

"The precious crown shone from atop the
high throne,
And the face shone from the terror of
the spear."

چو آمد دل تاجور باز جای
به تخت کیان اندرآورد پای

چو آمد دل نامور بازجای
به تخت کیان اندر آورد پای

"When the famous heart arrived at the throne
of the kings,
It brought its feet onto the throne."

نشان فریدون به گرد جهان
همی بازجست آشکار و نهان

نشان فریدون به گرد جهان
همی باز جست آشکار و نهان

"The sign of Freydun throughout the world,
Was sought both openly and in secret."

نه آرام بودش نه خواب و نه خورد
شده روز روشن برو لاژورد

نه آرام بودش نه خواب و نه خورد
شده روز روشن بر او لاژورد

"He had no peace, no sleep, no food,
The bright day had become dark for him."

برآمد برین روزگاری دراز
کشید اژدها را به تنگی فراز

برآمد برین روزگار دراز
کشید اژدهافش به تنگی فراز

On this long day, the dragon emerged and soared in the narrow pass.

خجسته فریدون ز مادر بزاد
جهان را یکی دیگر آمد نهاد

خجسته فریدون ز مادر بزاد
جهان را یکی دیگر آمد نهاد

Blessed was the birth of Feridoun from his mother, who came and established another world.

ببالید برسان سرو سهی
همی تافت زو فر شاهنشهی

ببالید برسان سرو سهی
همی تافت زو فر شاهنشهی

He raised the tall cypress and the king of kings was amazed by it.

جهانجوی با فر جمشید بود
بکردار تابنده خورشید بود

جهانجوی با فر جمشید بود
به کردار تابنده خورشید بود

He was a world-seeker, like Feraydun, and his deeds shone like the sun.

جهان را چو باران به بایستگی
روان را چو دانش به شایستگی

جهان را چو باران به بایستگی
روان را چو دانش به شایستگی

Like rain to the world with necessity,
Like knowledge to the soul with dignity.

به‌سربر همی گشت گردان سپهر
شده رام با آفریدون به مهر

بسر بر همی گشت گردان سپهر
شده رام با آفریدون به مهر

He turned his head towards the sky and
became calm with Feridoun's love.

همان گاو کش نام برمایه بود
ز گاوان ورا برترین پایه بود

همان گاو کش نام بر مایه بود
ز گاوان ورا برترین پایه بود

The same cowherd was the source of his fame,
Among the cowherds, he had the
highest claim.

ز مادر جدا شد چو طاوس نر
به هر موی بر تازه رنگی دگر

ز مادر جدا شد چو طاووس نر
بهر موی بر تازه رنگی دگر

Separated from his mother like a
male peacock,
For the sake of a fresh and different color
of feathers.

شده انجمن بر سرش بخردان
ستاره‌شناسان و هم موبدان

شده انجمن بر سرش بخردان
ستاره‌شناسان و هم موبدان

The wise astronomers and the astrologers
gathered around him.

که کس در جهان گاو چونان ندید
نه از پیرسر کاردانان شنید

که کس در جهان گاو چونان ندید
نه از پیرسر کاردانان شنید

For no one in the world has seen a cowherd
like him,
Nor heard of such a skilled and wise one.

زمین کرده ضحاک پر گفت و گوی
به گرد جهان بر همین جست و جوی

زمین کرده ضحاک پر گفت و گوی
به گرد جهان هم بدین جست و جوی

"Zahhak spread his wings and spoke,
Searching the world for his goal."

فریدون که بودش پدر آبتین
شده تنگ بر آبتین بر زمین

فریدون که بودش پدر آبتین
شده تنگ بر آبتین بر زمین

Feridoun, whose father was Abtin,
Became narrow on the ground of Abtin.

گریزان و ز خویشتن گشته سیر
برآویخت ناگاه در دام شیر

گریزان و از خویشتن گشته سیر
برآویخت ناگاه بر کام شیر

Fleeing and having lost himself,
Suddenly he was hung on the lion's bow.

از آن روزبانان ناپاک مرد
تنی چند، روزی بدو بازخورد

از آن روزبانان ناپاک مرد
تنی چند روزی بدو باز خورد

From those impure and treacherous companions,
He suffered for several days with a wounded body.

گرفتند و بردند بسته چو یوز
بروبر سرآورد ضحاک روز

گرفتند و بردند بسته چو یوز
برو بر سر آورد ضحاک روز

They took and carried him away like a captive,
Zahhak raised his head high that day.

خردمند مام فریدون چو دید
که بر جفت او بر چنان بد رسید

خردمند مام فریدون چو دید
که بر جفت او بر چنان بد رسید

The wise Feridoun saw
That such evil had befallen his pair.

فرانک بدش نام و فرخنده بود
به مهر فریدون دل آگنده بود

فرانک بدش نام و فرخنده بود
به مهر فریدون دل آگنده بود

"Farank was his name, and he was proud,
His heart was content with Feridoun's love."

دوان داغ دل خستهی روزگار
همی رفت پویان بدان مرغزار

پر از داغ دل خستهٔ روزگار
همی رفت پویان بدان مرغزار

Full of the wounds of a tired heart,
He went with the weak to that meadow.

کجا نامور گاو برمایه بود
که نابسته بر تنش پیرایه بود

کجا نامور گاو برمایه بود
که بایسته بر تنش پیرایه بود

Where was the famous cow that had to wear a
saddle on its back?

به پیش نگهبان آن مرغزار
خروشید و بارید خون بر کنار

به پیش نگهبان آن مرغزار
خروشید و بارید خون بر کنار

Before the guardian of that meadow,
He roared and shed blood on the ground.

بدو گفت کین کودک شیرخوار
ز من روزگاری به زنهار دار

بدو گفت کاین کودک شیرخوار
ز من روزگاری بزنهار دار

He said to him, "This suckling child,
Keep him with you for a while."

پدروارش از مادر اندرپذیر
و زین گاو نغزش بپرور به شیر

پدروارش از مادر اندر پذیر
وزین گاو نغزش بپرور به شیر

"Accept him from his mother's breast,
And nourish him with the milk of this
noble cow."

وگر پاره خواهی روانم تراست
گروگان کنم جان بدانکت هواست

و گر باره خواهی روانم تراست
گروگان کنم جان بدان کت هواست

"And if you want my soul again,
I will make it a hostage to your desire."

پرستنده‌ی بیشه و گاو نغز
چنین داد پاسخ بدان پاک مغز

پرستندهٔ بیشه و گاو نغز
چنین داد پاسخ بدان پاک مغز

"The worshipper of the wilderness and the
noble cow,
Gave such an answer to that pure-
minded one."

که چون بنده بر پیش فرزند تو
بباشم پذیرنده‌ی پند تو

که چون بنده در پیش فرزند تو
بباشم پرستندهٔ پند تو

"That I may be like a servant before your child,
A worshipper of your teachings."

فرانک بدو داد فرزند را
بگفتش بدو گفتنی پند را

سه سالش پدروار از آن گاو شیر
همی داد هشیار زنهارگیر

سه سالش همی داد زان گاو شیر
هشیوار بیدار زنهارگیر

For three years, he gave him milk from
that cow,
And Hushang grew up strong and healthy.

نشد سیر ضحاک از آن جست و جوی
شد از گاو گیتی پر از گفت و گوی

نشد سیر ضحاک از آن جست جوی
شد از گاو گیتی پر از گفت‌گوی

Dahhak was not satisfied with his search,
He turned to the talkative cow for
conversation.

دوان مادر آمد سوی مرغزار
چنین گفت با مرد زنهاردار

دوان مادر آمد سوی مرغزار
چنین گفت با مرد زنهاردار

The mother came running towards the
bird sanctuary,
And spoke to the man with the falcon.

که اندیشه‌ی در دلم ایزدی
فراز آمده‌ست از ره بخردی

که اندیشه‌ای در دلم ایزدی
فراز آمدست از ره بخردی

A divine thought has arisen in my heart,
And it has come to fruition through
your guidance.

همی کرد باید کزان چاره نیست
که فرزند و شیرین روانم یکیست

همی کرد باید کزین چاره نیست
که فرزند و شیرین روانم یکیست

He did what was necessary, as there was no
other way,
For my child and my sweet soul are one.

برم پی از خاک جادوستان
شوم با پسر سوی هندوستان

ببرم پی از خاک جادوستان
شوم تا سر مرز هندوستان

"I will go on a journey through the land
of magic,
And reach the borders of Hindustan."

شوم ناپدید از میان گروه
برم خوب‌رخ را به البرز کوه

شوم ناپدید از میان گروه
برم خوب رخ را به البرز کوه

"I will disappear from the midst of the group,
And go to the Alborz mountains to see the beautiful face."

بیاورد فرزند را چون نوند
چو غرم ژیان سوی کوه بلند

بیاورد فرزند را چون نوند
چو مرغان بران تیغ کوه بلند

He brought his son like a young eagle,
Swift as the mountain sword.

یکی مرد دینی بران کوه بود
که از کار گیتی بی اندوه بود

یکی مرد دینی بران کوه بود
که از کار گیتی بی‌اندوه بود

"A religious man once lived in the mountains,
Free from the sorrows of worldly affairs."

فرانک بدو گفت کای پاک‌دین
منم سوگواری از ایران‌زمین

فرانک بدو گفت کای پاک دین
منم سوگواری ز ایران زمین

"Franak said to him, 'O pure of faith,
I too mourn for the land of Iran.'"

بدان کین گرانمایه فرزند من
همی بود خواهد سر انجمن

بدان کاین گرانمایه فرزند من
همی بود خواهد سرانجمن

"That my precious son,
Will one day become a leader."

ببرد سر و تاج ضحاک را
سپارد کمربند او خاک را

ترا بود باید نگهبان اوی
پدروار لرزنده بر جان اوی

ترا بود باید نگهبان او
پدروار لرزنده بر جان او

"It was your duty to guard him,
Your trembling hand upon his life."

پذیرفت فرزند او نیکمرد
نیاورد هرگز بدو باد سرد

پذیرفت فرزند او نیک مرد
نیاورد هرگز بدو باد سرد

He accepted his son, a noble man,
And never brought upon him the cold winds.

خبر شد به ضحاک یک روزگار
از آن گاو برمایه و مرغزار

خبر شد به ضحاک بدروزگار
از آن گاو برمایه و مرغزار

"The news reached Zahhak in his ill-fated time,
Of the cattle and the bird sanctuary."

بیامد از آن کینه چون پیل مست
مران گاو برمایه را کرد پست

بیامد ازان کینه چون پیل مست
مران گاو برمایه را کرد پست

"He came with hatred like a drunken elephant,
And brought the cattle and bird sanctuary low."

جز آن هرچه دید اندرو چارپای
بیفگند و زیشان بپرداخت جای

همه هر چه دید اندرو چارپای
بیفگند و زیشان بپرداخت جای

"All that he saw with his four eyes,
He captured and put them in their place."

سبک سوی خان فریدون شتافت
فراوان پژوهید و کس را نیافت

سبک سوی خان فریدون شتافت
فراوان پژوهید و کس را نیافت

"He hurried towards the court of King Freydun,
Studied extensively but found no one."

به ایوان او آتش اندرفگند
بپای اندرآورد کاخ بلند

به ایوان او آتش اندر فگند
ز پای اندر آورد کاخ بلند

"He set fire to his palace,
And brought down the tall building from its foundation."

چو بگذشت بر آفریدون دوهشت
ز البرزکوه اندرآمد به دشت

چو بگذشت ازان بر فریدون دو هشت
ز البرز کوه اندر آمد به دشت

When the two and twenty years of Fereydun had passed,
He came down from Alborz mountain to the plain.

بر مادر آمد پژوهید و گفت
که بگشای بر من نهان از نهفت

بر مادر آمد پژوهید و گفت
که بگشای بر من نهان از نهفت

He came to his mother, pondered and said,
"Reveal to me the hidden secrets you've kept."

بگوی مرا تا که بودم پدر؟
کیم من؟ به تخم از کدامین گهر؟

بگو مر مرا تا که بودم پدر
کیم من ز تخم کدامین گهر

"Tell me about my father, who was he?
From which precious gem was I born?"

چه گویم کیم، بر سر انجمن؟
یکی دانشی داستانی بزن

چه گویم کیم بر سر انجمن
یکی دانشی داستانم بزن

"What can I say, I am but a member of
the assembly,
Strike up the tale of my knowledge."

فرانک بدو گفت کای نامجوی
بگویم ترا هرچه گفتی بگوی

فرانک بدو گفت کای نامجوی
بگویم ترا هر چه گفتی بگوی

Franak said to him, "O ignorant one,
I will tell you everything you have said."

تو بشناس کز مرز ایران‌زمین
یکی مرد بد نام او آبتین

تو بشناس کز مرز ایران زمین
یکی مرد بد نام او آبتین

"Know that beyond the borders of Iran's land,
There was a notorious man named Aabtin."

ز تخم کیان بود و بیدار بود
خردمند و گرد و بی ازار بود

ز تخم کیان بود و بیدار بود
خردمند و گرد و بی‌آزار بود

"He was born of royal blood, awake and aware,
Wise, well-traveled, and free from any snare."

ز طهمورث گرد بودش نژاد
پدر بر پدر بر همی داشت یاد

ز طهمورث گرد بودش نژاد
پدر بر پدر بر همی داشت یاد

From Tahmures, he was of noble descent,
Father upon father, his lineage was present.

پدر بد ترا، مرمرا نیک شوی
نبد روز روشن مرا جز بدوی

پدر بد ترا و مرا نیک شوی
نبد روز روشن مرا جز بدوی

"May our bad father become good to you
and me,
For there is no bright day for me without him."

چنان بد که ضحاک جادوپرست
ز ایران به جان تو یازید دست

چنان بد که ضحاک جادوپرست
از ایران به جان تو یازید دست

As bad as Zahhak, the sorcerer,
He raised his hand against your life from Iran.

ازو من نهانت همی داشتم
چه مایه به بد روز بگذاشتم

ازو من نهانت همی داشتم
چه مایه به بد روز بگذاشتم

"I kept you hidden from him,
What source of evil have I brought
upon myself?"

پدرت آن گرانمایه مرد جوان
فدا کرد پیش تو روشن روان

پدرت آن گرانمایه مرد جوان
فدی کرده پیش تو روشن روان

"Your father, that precious young man,
Sacrificed himself before you with a
clear mind."

ابر کتف ضحاک جادو دو مار
برست و برآورد از ایران دمار

"On the shoulders of Zahhak, the sorcerer, two
snakes appeared,
And he brought destruction upon Iran."

سر بابت از مغز پرداختند
همان اژدها را خورش ساختند

"They cut off its head and extracted its brain,
And made a meal out of that same dragon."

سرانجام رفتم سوی بیشه‌ی
که کس را نه زان بیشه اندیشه‌ی

سرانجام رفتم سوی بیشه‌ای
که کس را نه زان بیشه اندیشه‌ای

"At last, I went towards a forest,
Where no one had any worries from
that forest."

یکی گاو دیدم چو باغ بهار
سراپای نیرنگ و رنگ و نگار

یکی گاو دیدم چو خرم بهار
سراپای نیرنگ و رنگ و نگار

"I saw a cow as beautiful as spring,
With graceful features and colors galore."

نگهبان او پای کرده به کش
نشسته به پیش اندرون شاهفش

نگهبان او پای کرده بکش
نشسته به بیشه درون شاهفش

"Kill the guard standing before him,
And sit inside the forest, O King of Serpents."

بدو دادمت روزگاری دراز
همی پروریدت به‌بربر به ناز

بدو دادمت روزگاری دراز
همی پروردیدت به بر بر به ناز

"I gave you a long life,
And nurtured you with love and tenderness."

ز پستان آن گاو طاوس رنگ
برافراختی چون دلاور پلنگ

ز پستان آن گاو طاووس رنگ
برافراختی چون دلاور پلنگ

"From the udder of that cow with peacock-like colors,
You rose up like a brave leopard."

سرانجام از آن گاو و آن مرغزار
یکایک خبر شد بر شهریار

سرانجام زان گاو و آن مرغزار
یکایک خبر شد سوی شهریار

"At last, news of that cow and that
bird sanctuary
Spread one by one towards the king."

ز بیشه ببردم ترا ناگهان
گریزنده ز ایوان و از خان و مان

"I took you suddenly from the forest,
Fleeing from the palace and all that remained."

بیامد بکشت آن گرانمایه را
چنان بی‌زبان مهربان دایه را

بیامد بکشت آن گرانمایه را
چنان بی‌زبان مهربان دایه را

"They came and killed that precious one,
Silencing the kind and loving nurse."

و ز ایوان ما تا به خورشید خاک
برآورد و کرد آن بلندی مغاک

وز ایوان ما تا به خورشید خاک
برآورد و کرد آن بلندی مغاک

"And from our palace to the sun and earth,
He raised and made that great height."

فریدون برآشفت و بگشاد گوش
ز گفتار مادر برآمد بجوش

فریدون چو بشنید بگشادگوش
ز گفتار مادر برآمد به جوش

"When Fereydun heard, he opened his ears,
And his mother's words boiled up within him."

دلش گشت پردرد و سر پر ز کین
به ابرو ز خشم اندرآورد چین

دلش گشت پردرد و سر پر ز کین
به ابرو ز خشم اندر آورد چین

"His heart became full of pain and his head full of anger,
He furrowed his brow in fury."

چنین داد پاسخ به مادر که شیر
نگردد مگر بازمایش دلیر

چنین داد پاسخ به مادر که شیر
نگردد مگر ز آزمایش دلیر

He replied to his mother in this way,
"Only a brave heart can withstand such a test."

کنون کردنی کرد جادوپرست
مرا برد باید به شمشیر دست

کنون کردنی کرد جادوپرست
مرا برد باید به شمشیر دست

"Now the sorcerer has done his magic,
I must be taken by the sword."

بپویم به فرمان یزدان پاک
برآرم از ایوان ضحاک خاک

بپویم به فرمان یزدان پاک
برآرم ز ایوان ضحاک خاک

"I will lie down in obedience to the command of the pure God,
And rise up from the palace of the dusty Zahhak."

بدو گفت مادر که این رای نیست
ترا با جهان سربسر پای نیست

بدو گفت مادر که این رای نیست
ترا با جهان سر به سر پای نیست

"His mother said to him, 'This is not a wise decision,
You are not equal to the world in power and might.'"

جهاندار ضحاک با تاج و گاه
میان بسته فرمان او را سپاه

جهاندار ضحاک با تاج و گاه
میان بسته فرمان او را سپاه

"The world-ruling Zahhak with crown and throne,
His army obeying his every command."

چو خواهد، ز هر کشوری صدهزار
کمربسته او را کند کارزار

چو خواهد ز هر کشوری صدهزار
کمر بسته او را کند کارزار

"When he desires, from every land,
One hundred thousand warriors will join his command."

جزاینست آیین و پیوند کین
جهان را به چشم جوانی مبین

جز اینست آیین پیوند و کین
جهان را به چشم جوانی مبین

"This is the only custom of union and strife,
Do not view the world through youthful eyes."

که هر کو نبید جوانی چشید
به گیتی جز از خویشتن را ندید

که هر کاو نبید جوانی چشید
به گیتی جز از خویشتن را ندید

"For whoever has not tasted youth,
Has not seen anything but themselves."

بدان مستی اندر دهد سر بباد
ترا روز جز شاد و خرم مباد

بدان مستی اندر دهد سر بباد
ترا روز جز شاد و خرم مباد

"Into that drunkenness, it will lead you to destruction,
May your days be nothing but happiness and joy."

چنان بد که ضحاک را روز و شب
به نام فریدون گشادی دو لب

چنان بد که ضحاک را روز و شب
به نام فریدون گشادی دو لب

As bad as Zahhak, day and night,
He opened his lips in the name of Faridun.

بران برز بالا ز بیم نشیب
شد از آفریدون دلش پر نهیب

بران برز بالا ز بیم نشیب
شده ز آفریدون دلش پر نهیب

He climbed up the high mountain without fear,
His heart filled with courage from Faridun.

چنان بد که یک روز بر تخت عاج
نهاده بسربر ز پیروزه تاج

چنان بد که یک روز بر تخت عاج
نهاده به سر بر ز پیروزه تاج

As bad as one day, on the ivory throne,
He placed upon his head the victorious crown.

ز هر کشوری مهتران را بخواست
که در پادشاهی کند پشت راست

ز هر کشوری مهتران را بخواست
که در پادشاهی کند پشت راست

From every land, he sought the lords
Who could support his rightful rule.

از آن پس چنین گفت با موبدان
که ای پرهنر نامور بخردان

از آن پس چنین گفت با موبدان
که ای پرهنر با گهر بخردان

From then on, he spoke to the wise men,
"O you adorned with pearls and gems."

مرا در نهانی یکی دشمن ست
که بر بخردان این سخن روشن ست

مرا در نهانی یکی دشمن‌ست
که بربخردان این سخن روشن است

"In secret, I have an enemy,
Who will understand this clear message."

به سال اندکی و به دانش بزرگ
گوی بدنژادی دلیر و سترگ

With little age and great knowledge,
He spoke of the brave and fierce Baddenjady.

اگر چه به سال اندک ای راستان
درین کار موبد زدش داستان

Although he was young in years, O
righteous one,
He told the story to Mobad in this matter.

که دشمن اگر چه بود خوار و خرد
نبایدت او را به پی بر سپرد

Although the enemy may be lowly and contemptible,
You should not entrust yourself to his deceitful ways.

ندارم همی دشمن خرد خوار
بترسم همی از بد روزگار

ندارم همی دشمن خرد خوار
بترسم همی از بد روزگار

"I have no fear of the lowly and contemptible enemy,
But I am afraid of the ill-fated times."

همی زین فزون بایدم لشکری
هم از مردم و هم ز دیو و پری

همی زین فزون بایدم لشکری
هم از مردم و هم ز دیو و پری

"I need an army from both men and demons,
To increase my strength."

یکی لشگری خواهم انگیختن
ابا دیو مردم برآمیختن

یکی لشگری خواهم انگیختن
ابا دیو مردم برآمیختن

"I want to raise an army,
Mixed with demons and men."

بباید بدین بود همداستان
که من ناشکیبم بدین داستان

بباید بدین بود همداستان
که من ناشکیبیم بدین داستان

It must be so with this story,
That I am not ashamed of this tale.

یکی محضر اکنون بباید نبشت
که جز تخم نیکی سپهبد نکشت

یکی محضر اکنون بباید نوشت
که جز تخم نیکی سپهبد نکشت

"One must now write a gathering,
That no good seed was killed by the commander."

نگوید سخن جز همه راستی
نخواهد به داد اندرون کاستی

نگوید سخن جز همه راستی
نخواهد به داد اندرون کاستی

"He speaks only the truth,
And will not yield to any injustice."

ز بیم سپهبد همه راستان
بدان کار گشتند همداستان

زبیم سپهبد همه راستان
برآن کار گشتند همداستان

"The commander spoke the truth,
And all the companions set out on that task together."

بدان محضر اژدها ناگزیر
گواهی نبشتند برنا و پیر

بر آن محضر اژدها ناگزیر
گواهی نوشتند برنا و پیر

"In that gathering, the dragon was inevitable,
And Barana and Pir wrote the testimony."

همانگه یکایک ز درگاه شاه
برآمد خروشیدن دادخواه

هم آنگه یکایک ز درگاه شاه
برآمد خروشیدن دادخواه

"Then, one by one, from the court of the king,
The petitioners came forward, shouting
for justice."

ستم دیده را پیش او خواندند
بر نامدارانش بنشاندند

ستم دیده را پیش او خواندند
بر نامدارانش بنشاندند

"They presented the oppressed before him,
And punished the nobles for their wrongdoing."

بدو گفت مهتر به روی دژم
که برگوی تا از که دیدی ستم

بدو گفت مهتر بروی دژم
که بر گوی تا از که دیدی ستم

"He said to me, 'Go to my fortress,
And tell me who you have seen oppressed.'"

خروشید و زد دست بر سر ز شاه
که شاها منم کاوه‌ی دادخواه

خروشید و زد دست بر سر ز شاه
که شاها منم کاوهٔ دادخواه

"He shouted and struck his head before the king,
Saying, 'O king, I am Kaveh, the petitioner for justice.'"

یکی بی زیان مرد آهنگرم
ز شاه آتش آید همی بر سرم

یکی بی‌زیان مرد آهنگرم
ز شاه آتش آید همی بر سرم

"One man, a blacksmith, without any loss,
The fire of the king came upon my head."

تو شاهی وگر اژدها پیکری؟
بباید زدن داستان، آوری

تو شاهی و گر اژدها پیکری
بباید بدین داستان داوری

"You are a king, and even if the dragon had a body,
You must judge this story."

اگر هفت کشور به شاهی تراست
چرا رنج و سختی همه بهر ماست

که گر هفت کشور به شاهی تراست
چرا رنج و سختی همه بهر ماست

"If you rule over seven lands, O king,
Why should all the hardship and suffering be for us?"

شماریت با من بباید گرفت
بدان تا جهان ماند اندر شگفت

شماریت با من بباید گرفت
بدان تا جهان ماند اندر شگفت

"You must count with me,
So that the world remains amazed."

مگر کز شمار تو آید پدید
که نوبت ز گیتی به من چون رسید

مگر کز شمار تو آید پدید
که نوبت ز گیتی به من چون رسید

"But if from your count it becomes clear,
That the turn has come to me from Giti."

که مارانت را مغز فرزند من
همی داد باید ز هر انجمن

که مارانت را مغز فرزند من
همی داد باید ز هر انجمن

"That the brains of your snakes,
Were given by my son to every assembly."

سپهبد به گفتار او بنگرید
شگفت آمدش کان سخن ها شنید

سپهبد به گفتار او بنگرید
شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید

"The commander looked at his words,
He was amazed that he heard such words."

بدو باز دادند فرزند اوی
به خوبی بجستند پیوند اوی

بدو باز دادند فرزند او
به خوبی بجستند پیوند او

"They returned his son to him,
They searched for his bond with care."

بفرمود پس کاوه را پادشا
که باشد بدان محضر اندر گوا

بفرمود پس کاوه را پادشا
که باشد بران محضر اندر گوا

"He then commanded Kaveh, the leader,
To come to the court without delay."

چو برخواند کاوه همه محضرش
سبک سوی پیران آن کشورش

چو بر خواند کاوه همه محضرش
سبک سوی پیران آن کشورش

"When Kaveh read his message to the court,
He headed towards the elders of his land."

خروشید کای پایمردان دیو
بریده دل از ترس گیهان خدیو

خروشید کای پای مردان دیو
بریده دل از ترس گیهان خدیو

"They roared, 'O feet of the demons,
Torn apart from fear of the Lord of the Worlds!'"

همه سوی دوزخ نهادید روی
سپردید دل‌ها به گفتار اوی

همه سوی دوزخ نهادید روی
سپردید دلها به گفتار اوی

"They all turned towards hell,
Entrusting their hearts to his words."

نباشم بدین محضر اندر گوا
نه هرگز براندیشم از پادشا

نباشم بدین محضر اندر گوا
نه هرگز براندیشم از پادشا

"I will not come to this court without delay,
Nor will I ever think of the king."

خروشید و برجست لرزان ز جای
بدرید و بسپرد محضر به پای

خروشید و برجست لرزان ز جای
بدرید و بسپرد محضر به پای

"They roared and trembled in their place,
They tore apart and entrusted the court to his feet."

گرانمایه فرزند او پیش اوی
ز ایوان برون شد خروشان به کوی

گرانمایه فرزند او پیش اوی
ز ایوان برون شد خروشان به کوی

"His precious son came before him,
And left the palace, roaring in the street."

مهان شاه را خواندند آفرین
که ای نامور شهریار زمین

مهان شاه را خواندند آفرین
که ای نامور شهریار زمین

"They praised the great king,
'O famous ruler of the land!'"

ز چرخ فلک بر سرت باد سرد
نیارد گذشتن به روز نبرد

ز چرخ فلک بر سرت باد سرد
نیارد گذشتن به روز نبرد

"The cold wind from the sphere of the sky
Cannot pass over you on the day of battle."

چرا پیش تو کاوه‌ی خام‌گوی
بسان همالان کند سرخ روی

چرا پیش تو کاوهٔ خام‌گوی
بسان همالان کند سرخ روی

"Why does Kaveh, the rough-spoken,
Blush like a mountain before you?"

همی محضر ما به پیمان تو
بدرد، بپیچد ز فرمان تو

همه محضر ما و پیمان تو
بدرد بپیچد ز فرمان تو

"All our court and your covenant
Will be wrapped around your command."

کی نامور پاسخ آورد زود
که از من شگفتی بباید شنود

کی نامور پاسخ آورد زود
که از من شگفتی بباید شنود

"When the famous one quickly replied,
He must hear wonders from me."

که چون کاوه آمد ز درگه پدید
دو گوش من آواز او را شنید

که چون کاوه آمد ز درگه پدید
دو گوش من آواز او را شنید

"When Kaveh appeared from the gate,
My two ears heard his voice."

میان من و او ز ایوان درست
یکی کوه گفتی ز آهن برست

میان من و او ز ایوان درست
تو گفتی یکی کوه آهن برست

"Between me and him, straight from
the palace,
You said there rose an iron mountain."

همیدون چنو زد به‌سربر دو دست
شگفتی مرا در دل آمد شکست

ندانم چه شاید بدن زین سپس
که راز سپهری ندانست کس

ندانم چه شاید بدن زین سپس
که راز سپهری ندانست کس

"I do not know what may come of this,
That no one has known the secrets of
the heavens."

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه
برو انجمن گشت بازارگاه

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه
برو انجمن گشت بازارگاه

"When Kaveh left the king's gate,
The market became a gathering place."

همی برخروشید و فریاد خواند
جهان را سراسر سوی داد خواند

همی بر خروشید و فریاد خواند
جهان را سراسر سوی داد خواند

"He shouted and cried out,
He called the world to his side."

از آن چرم کاهنگران پشت پای
بپوشند هنگام زخم درای

ازان چرم کاهنگران پشت پای
بپوشند هنگام زخم درای

"From the leather of cobblers,
They cover their backs when struck by arrows."

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد
همانگه ز بازار برخاست گرد

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد
همانگه ز بازار برخاست گرد

"He raised that same spear as Kaveh,
And at that moment, he rose from the market."

خروشان همی رفت نیزه بدست
که ای نامداران یزدان پرست

خروشان همی رفت نیزه بدست
که ای نامداران یزدان پرست

"He went roaring with the spear in hand,
O you famous ones who worship God."

کسی کو هوای فریدون کند
سر از بند ضحاک بیرون کند

کسی کاو هوای فریدون کند
دل از بند ضحاک بیرون کند

"Whoever follows the desires of Faridun,
Will break free from the bonds of Zahhak."

بپویید، کین مهتر آهرمن ست
جهان آفرین را به دل دشمن ست

بپویید کاین مهتر آهرمنست
جهان آفرین را به دل دشمن است

"Realize that this master is Ahriman,
The creator of the world has enmity in
his heart."

بدان بی‌بها ناسزاوار پوست
پدید آمد آوای دشمن ز دوست

"The unworthy one appeared in priceless skin,
The voice of the enemy emerged from
the friend."

همی رفت پیش اندرون مرد گرد
سپاهی برو انجمن شد نه خرد

همی رفت پیش اندرون مردگرد
جهانی برو انجمن شد نه خرد

"He went inside, the wandering man,
The world became his gathering, not just a
small place."

بدانست خود کافریدون کجاست
سر اندر کشید و همی رفت راست

بدانست خود کافریدون کجاست
سراندر کشید و همی رفت راست

"He knew where Faridun was,
He pulled himself up and went straight ahead."

بیامد به درگاه سالار نو
بدیدندش از دور و برخاست عو

بیامد بدرگاه سالار نو
بدیدندش آنجا و برخاست غو

"He came to the court of the new ruler,
They saw him there and he rose up."

چن آن پوست برنیزه‌بر دید کی
به نیکی یکی اختر افگند پی

چو آن پوست بر نیزه بر دید کی
به نیکی یکی اختر افگند پی

"When he saw that skin on the spear,
One star fell out of goodness."

بیاراست آنرا به دیبای روم
ز گوهر برو پیکر و زر بوم

بیاراست آن را به دیبای روم
ز گوهر بر و پیکر از زر بوم

"He adorned it with the silk of Rome,
With pearls and a body of gold."

بزد بر سر خویش چون گرد ماه
یکی فال فرخ، بی افگند شاه

بزد بر سر خویش چون گرد ماه
یکی فال فرخ پی افکند شاه

"He struck his own head like the round moon,
The king cast a lucky omen."

فرو هشت ازو سرخ وزرد و بنفش
همی خواندش کاویانی درفش

فرو هشت ازو سرخ و زرد و بنفش
همی خواندش کاویانی درفش

"He bowed down before him, red, yellow,
and purple,
The Ka'vani read from the book of kings."

از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه
به شاهی به سر برنهادی کلاه

از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه
به شاهی بسر برنهادی کلاه

"After that, whoever gained power,
Would present his head to the king as tribute."

بران بی بها چرم آهنگران
برآویختی نوبنو گوهران

بران بی‌بها چرم آهنگران
برآویختی نو به نو گوهران

"He hung the priceless leather of the blacksmiths,
And adorned it with new jewels."

ز دیبای پرمایه و پرنیان
بران گونه گشت اختر کاویان

ز دیبای پرمایه و پرنیان
برآن گونه شد اختر کاویان

"From the rich and precious silk of Rome,
The star of Ka'vani shone brightly."

که اندر شب تیره چون شید بود
جهان را ازو دل پر اومید بود

که اندر شب تیره خورشید بود
جهان را ازو دل پرامید بود

"That in the dark night, he was the sun,
And from him, the world had a hopeful heart."

بگشت اندرین نیز چندی جهان
همی بودنی داشت اندر نهان

بگشت اندرین نیز چندی جهان
همی بودنی داشت اندر نهان

"He wandered in this world for a while,
Having a hidden secret within."

فریدون چو گیتی بران گونه دید
جهان پیش ضحاک وارونه دید

فریدون چو گیتی برآن گونه دید
جهان پیش ضحاک وارونه دید

"Fereydoun, like Giti, saw it in that way,
He saw the world upside down before Zahhak."

سوی مادر آمد کمر بر میان
به سر برنهاده کلاه کیان

سوی مادر آمد کمر برمیان
به سر برنهاده کلاه کیان

"She went to her mother, holding her waist,
Wearing the helmet of the warriors on
her head."

که من رفتنی‌ام سوی کارزار
ترا جز نیایش مباد ایچ کار

که من رفتنی‌ام سوی کارزار
ترا جز نیایش مباد ایچ کار

"I am destined to go to the battlefield,
May nothing but your love remain in my heart."

ز گیتی جهان آفرین را پرست
بدو زن بهر نیک و بد پاک دست

ز گیتی جهان آفرین را پرست
ازو دان بهر نیکی زور دست

"From Giti, the creator of the world was worshipped,
Learn from her to use strength for good."

فرو ریخت آب از مژه مادرش
همی آفرین خواند بر داورش

فرو ریخت آب از مژه مادرش
همی خواند با خون دل داورش

"Water poured from his mother's eyes,
As the judge read the verdict with a heavy heart."

به یزدان همی گفت: زنهار من
سپردم ترا ای جهاندار من

به یزدان همی گفت زنهار من
سپردم ترا ای جهاندار من

"To God, I said, 'Alas, my world,
I entrust you to the world's creator.'"

بگردان ز جانش نهیب بدان
بپرداز گیتی ز نابخردان

بگردان ز جانش بد جاودان
بپرداز گیتی ز نابخردان

"Turn away from his immortal soul's evil,
And pay heed to Giti's wisdom, not the ignorant."

فریدون سبک ساز رفتن گرفت
سخن را ز هر کس نهفتن گرفت

فریدون سبک ساز رفتن گرفت
سخن را ز هر کس نهفتن گرفت

"Fereydoun took a light step towards leaving,
He took the words from everyone and kept them hidden."

برادر دو بودش، دو فرخ همال
ازو هر دو آزاده مهتر بسال

برادر دو بودش دو فرخ همال
ازو هر دو آزاده مهتر به سال

"He had two brothers, two fortunate twins,
Both of whom were free lords every year."

یکی بود ازیشان کتایونش نام
دگر نام برمایه‌ی شادکام

یکی بود ازیشان کیانوش نام
دگر نام پرمایهٔ شادکام

"One of them was named Keyanoush,
The other had a prosperous and joyful name."

فریدون بدیشان سخن برگشاد
که خرم زید ای دلیران و شاد

فریدون بریشان زبان برگشاد
که خرم زئید ای دلیران و شاد

"Fereydoun opened his mouth to them,
Saying, 'O brave and joyful ones, happiness has blossomed!'"

که گردون نگردد بجز بر بهی
به ما باز گردد کلاه مهی

که گردون نگردد به جز بر بهی
به ما بازگردد کلاه مهی

"That which cannot be turned back in the heavens, except for the movement of the stars,
May the moon's helmet return to us."

بیارید داننده آهنگران
یکی گرز فرمای ما را گران

بیارید داننده آهنگران
یکی گرز فرمود باید گران

"Bring forth the knowledgeable blacksmiths,
One who can make a heavy mace."

چو بگشاد لب هر دو بشناختند
به بازار آهنگران تاختند

چو بگشاد لب هر دو بشتافتند
به بازار آهنگران تاختند

"When he opened his mouth, both rushed
To the blacksmith's market to strike a deal."

هر آن کس کزان پیشه بد نامجوی
بسوی فریدون نهادند روی

هر آنکس کزان پیشه بد نام جوی
به سوی فریدون نهادند روی

"Anyone who had a bad reputation in that profession,
Turned their face towards Fereydoun."

جهانجوی پرگار بگرفت زود
وزان گرز، پیکر بدیشان نمود

جهانجوی پرگار بگرفت زود
وزان گرز پیکر بدیشان نمود

"The world-seeker quickly took the
heavy mace,
And showed them his powerful physique."

نگاری نگارید بر خاک پیش
همیدون بسان سر گاومیش

نگاری نگارید بر خاک پیش
همیدون بسان سر گاومیش

"She drew a picture on the ground before him,
As clear as the head of an ox or cow."

بدان دست بردند آهنگران
چو شد ساخته کار گرز گران

بر آن دست بردند آهنگران
چو شد ساخته کار گرز گران

"The blacksmiths took hold of it,
Once the heavy mace was made."

به پیش جهانجوی بردند گرز
فروزان بکردار خورشید برز

به پیش جهانجوی بردند گرز
فروزان به کردار خورشید برز

"They brought the mace before the
world-seeker,
Radiant like the sun in its actions."

پسند آمدش کار پولادگر
ببخشیدشان جامه و سیم و زر

پسند آمدش کار پولادگر
ببخشیدشان جامه و سیم و زر

"He was pleased with the work of the blacksmith,
And forgave them their clothes, silver, and gold."

بسی کردشان نیز فرخ امید
بسی دادشان مهتری را نوید

بسی کردشان نیز فرخ امید
بسی دادشان مهتری را نوید

"They gave him much hope and joy,
And gave the king much good news."

که گر اژدها را کنم زیر خاک
بشویم شما را سر از گرد پاک

که گر اژدها را کنم زیر خاک
بشویم شما را سر از گرد پاک

"If I bury the dragon under the ground,
I will wash your heads clean of dust."

جهان را همه سوی داد آوریم
چن از نام دادار یاد آوریم

فریدون به خورشیدبر برد سر
کمر تنگ بستش به کین پدر

فریدون به خورشید بر برد سر
کمر تنگ بستش به کین پدر

Fereydoun raised his head to the sun,
And bound his narrow waist with his
father's belt.

برون رفت شادان به خرداد روز
به نیک اختر و فال گیتی فروز

برون رفت خرم به خرداد روز
به نیک اختر و فال گیتی فروز

The happy month of Khordad has arrived,
With good omens and the shining star
of destiny.

سپاه انجمن شد به درگاه اوی
به ابر اندرآمد سر گاه اوی

سپاه انجمن شد به درگاه او
به ابر اندر آمد سرگاه او

The army became a constellation at his gate,
And at dawn, he ascended to the clouds.

به پیلان گردون کش و گاومیش
سپه را همی توشه بردند پیش

به پیلان گردون کش و گاومیش
سپه را همی توشه بردند پیش

They carried the army along with elephants
and cattle
Through the skies and clouds.

کتایون و برمایه بر دست شاه
چو کهتر برادر ورا نیکخواه

کیانوش و پرمایه بر دست شاه
چو کهتر برادر ورا نیک خواه

Kianoush and Parmayeh were in the hands of the king,
Like a kind brother, he treated him well.

همی رفت منزل به منزل چو باد
سری پر ز کینه، دلی پر ز داد

همی رفت منزل به منزل چو باد
سری پر ز کینه دلی پر ز داد

He went from place to place like the wind,
With a heart full of hatred and a head full of revenge.

رسیدند بر تازیان نوند
به جای که یزدان‌پرستان بوند

پس آمد بدان جای نیکان فرود
فرستاد نزدیک ایشان درود

چو شب تیره‌تر گشت از آن جایگاه
خرامان بیامد یکی نیکخواه

فرو هشته از مشک تا پای موی
بکردار حور بهشتیش روی

سوی مهتر آمد بسان پری
نهانی بیامختش افسونگری

کجا بندها را بداند کلید
گشاده به افسون کند ناپدید

فریدون بدانست کان ایزدی ست
نه از راه بیکار و دست بدی ست

شد از شادمانی رخش ارغوان
که تن را جوان دید و دولت جوان

خورش ها بیاراست خوالیگرش
یکی پاک خوان ازدر مهترش

چو شد نوش خورده، شتاب آمدش
گران شد سرش، رای خواب آمدش

چو آن رفتن ایزدی کار اوی
بدیدند و آن بخت بیدار اوی

برادرش هر دو برو خاستند
تبه کردنش را بیاراستند

به پایان که شاه خفته به ناز
شده یک زمان از شب دیریاز

یکی سنگ بود از بر برز کوه
برادرش هر دو نهان از گروه

دویدند بر کوه و کندند سنگ
بدان تا بکوبد سرش بی درنگ

وزان کوه غلتان فرو گاشتند
مران خفته را کشته پنداشتند

به فرمان یزدان سر خفته مرد
خروشیدن سنگ بیدار کرد

به افسون همان سنگ بر جای خویش
ببست و نجنبید آن سنگ بیش

همانگه کمر بست و اندر کشید
نکرد آن سخن را بریشان پدید

به اروند رود اندرآورد روی
چنان چون بود شاه دیهیم جوی

به اروند رود اندر آورد روی
چنان چون بود مرد دیهیم جوی

He brought his face to the Arvand River,
Like a brave man seeking justice.

اگر پهلوانی ندانی زبان
به تازی تو اروند را دجله خوان

اگر پهلوانی ندانی زبان
بتازی تو اروند را دجله خوان

If you don't know how to fight,
You'll call the Arvand River the Tigris.

دگر منزل آن شاه آزاد مرد
لب دجله و شهر بغداد کرد

دگر منزل آن شاه آزادمرد
لب دجله و شهر بغداد کرد

The next destination of that free-spirited king
Was the banks of the Tigris and the city
of Baghdad.

چو آمد بنزدیک اروند رود
فرستاد زی رودبانان درود

چو آمد به نزدیک اروندرود
فرستاد زی رودبانان درود

When he arrived near the Arvand River, he sent greetings through the river keepers.

بران رودبان گفت پیروز شاه
که کشتی برافگن هم اکنون به راه

On the riverbank, he said to the victorious king, "Launch the ship now and set it on its way."

مرا با سپاهم بدان سو رسان
از اینها کسی را بدین سو ممان

"Take me with my army to that side, and do not leave anyone from this side."

که کشتی و زورق هم اندر شتاب
گذارید یکسر بدین روی آب

بدان تا گذر یابم از روی آب
به کشتی و زورق هم اندر شتاب

"So that I may cross over the water, quickly on ship and boat."

نیاورد کشتی نگهبان رود
نیامد به گفت فریدون فرود

نیاورد کشتی نگهبان رود
نیامد بگفت فریدون فرود

The river keeper did not bring the ship, and when asked, Freydun did not come down.

چنین داد پاسخ که شاه جهان
جزین گفت با من سخن در نهان

چنین داد پاسخ که شاه جهان
چنین گفت با من سخن در نهان

He gave such a response that the world king spoke secretly with me in this manner.

که مگذار یک پشه را، تا نخست
جوازی نیابی به مهری درست

که مگذار یک پشه را تا نخست
جوازی بیابی و مهری درست

"Do not let even a mosquito go, until you obtain permission and a proper agreement."

فریدون چو بشنید شد خشمناک
از آن ژرف دریا نیامدش باک

فریدون چو بشنید شد خشمناک
ازان ژرف دریا نیامدش باک

When Freydun heard this, he became angry and did not come from the depths of the sea.

به تندی میان کیانی ببست
بران باره‌ی شیردل برنشست

هم آنگه میان کیانی ببست
بران بارهٔ تیزتک بر نشست

Then he joined the ranks and sat again on his swift horse.

سرش تیز شد کینه و جنگ را
به آب اندرافگند گلرنگ را

سرش تیز شد کینه و جنگ را
به آب اندر افگند گلرنگ را

"His head became sharp for enmity and war, and he drowned the rose-colored one in the water."

ببستند یارانش یکسر کمر
همیدون به دریا نهادند سر

ببستند یارانش یکسر کمر
همیدون به دریا نهادند سر

"His companions tied their waists together, and all together they plunged into the sea."

بران بادپایان بافرین
به آب اندرون غرقه کردند زین

بر آن باد پایان با آفرین
به آب اندرون غرقه کردند زین

"On that wind, they reached the end with praise, and drowned him in the water."

[سر سرکشان اندرآمد به خواب
ز تاسیدن بادپایان بر آب]

به خشکی رسیدند سر کینه جوی
به بیت المقدس نهادند روی

به خشکی رسیدند سر کینه جوی
به بیت‌المقدس نهادند روی

"They arrived at the dry land of the river of enmity, and turned their faces towards Beit al-Muqaddas."

که بر پهلوانی زبان راندند
همی «گنگ دز هوخت»ش خواندند

که بر پهلوانی زبان راندند
همی کنگ دژهودجش خواندند

"They spoke ill of a champion, and called him Kang Dezh."

به‌تازی کنون «خانه‌ی پاک» خوان
برآورده ایوان ضحاک دان

بتازی کنون خانهٔ پاک دان
برآورده ایوان ضحاک دان

"Now, clean the house and raise the palace of Zahhak."

چو از دشت نزدیک شهر آمدند
کزان شهر جوینده بهر آمدند

"When they arrived near the city from the plain, they came for the purpose of seeking from that city."

ز یک میل کرد آفریدون نگاه
یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه

From a mile away, Afridun cast his gaze and saw a palace in that city of the king.

که ایوانش برتر ز کیوان نمود
تو گفتی ستاره بخواهد پسود

"Whose palace outshone the stars, as it was said that a star would fall upon it."

فروزنده چون مشتری بر سپهر
همه جای شادی و آرام و مهر

"Like Jupiter shining in the sky, spreading joy, peace, and love everywhere."

بدانست کان خانه‌ی اژدهاست
که جای بزرگی و جای بهاست

بدانست کان خانهٔ اژدهاست
که جای بزرگی و جای بهاست

"He knew that it was the house of the dragon, which was a place of greatness and value."

به یارانش گفت آنک بر تیره خاک
برآرد چنین برز جای از مغاک

به یارانش گفت آنکه بر تیره خاک
برآرد چنین بر ز جای از مغاک

"He said to his companions, 'Whoever can lift such a stone from this dark soil, will be raised from this place of poverty and humiliation.'"

بترسم همی زانک با او جهان
یکی راز دارد مگر در نهان

بترسم همی زانکه با او جهان
مگر راز دارد یکی در نهان

"I fear that he holds a secret with him, for he has the world with him."

همان به که ما را بدین جای جنگ
شتابیدن آید بجای درنگ

بیاید که ما را بدین جای تنگ
شتابیدن آید به روز درنگ

"Let us come to this narrow place, for the day of delay is approaching."

بگفت و به گرز گران دست برد
عنان بارهٔ تیزتگ را سپرد

"He spoke and with a heavy heart, he took the reins and entrusted the sharp-hoofed horse to him."

تو گفتی یکی آتشستی درست
که پیش نگهبان ایوان برست

"You said there was a fire burning, which was lit in front of the guards of the palace."

گران گرز برداشت از پیش زین
تو گفتی همی بر نوردد زمین

"He lifted the heavy reins from the front of the horse, as you said he would not touch the ground."

کس از روزبانان بدر بر نماند
فریدون جهان آفرین را بخواند

None of the guards remained on the moonlit plain, and Afridun called upon the Creator of the world.

به اسپ اندرآمد به کاخ بزرگ
جهان ناسپرده جوان سترگ

به اسب اندر آمد به کاخ بزرگ
جهان ناسپرده جوان سترگ

"He rode his horse into the great palace, a young man fearless of the world."

طلسمی که ضحاک سازیده بود
سرش باسمان برفرازیده بود

طلسمی که ضحاک سازیده بود
سرش بآسمان برفرازیده بود

The spell that Zahhak had created,
Had lifted his head towards the sky.

فریدون ز بالا فرود آورید
که آن جز به نام جهاندار دید

فریدون ز بالا فرود آورید
که آن جز به نام جهاندار دید

Fereydoun descended from above,
For he had seen none other than the world's creator.

وزان جادوان کاندر ایوان بدند
همه نامور نره دیوان بدند

وزان جادوان کاندر ایوان بدند
همه نامور نره دیوان بدند

And from those sorcerers who were in the palace,
All were famous and skilled in magic.

سرانشان به گرز گران کرد پست
نشست از بر گاه جادوپرست

سرانشان به گرز گران کرد پست
نشست از برگاه جادوپرست

Their heads were bowed down with
heavy chains,
As they sat in the presence of the sorcerer.

نهاد از بر تخت ضحاک پای
به پیروزی و رای بگرفت جای

نهاد از بر تخت ضحاک پای
کلاه کئی جست و بگرفت جای

He placed his foot on Zahhak's throne,
And took the crown from his head and claimed
his own.

برون آورید از شبستان اوی
بتان سیه موی خورشید روی

برون آورید از شبستان اوی
بتان سیه‌موی و خورشید روی

Bring forth from his garden,
Idols with black hair and sun-like faces.

بفرمود شستن سرانشان نخست
روانشان پس از تیرگی ها بشست

بفرمود شستن سرانشان نخست
روانشان ازان تیرگیها بشست

He commanded that their heads be
washed first,
And their souls be cleansed of that darkness.

ره داور پاک بنمودشان
از آلودگی سر بپالودشان

ره داور پاک بنمودشان
ز آلودگی پس بپالودشان

The path of justice showed them the way,
And cleansed them of impurities.

که پرورده‌ی بت‌پرستان بدند
چن آسیمه برسان مستان بدند

که پروردهٔ بت پرستان بدند
سراسیمه برسان مستان بدند

Who were raised as worshippers of idols,
And brought to the level of drunkenness.

پس آن خواهران جهاندار جم
به نرگس گل سرخ را داد نم

پس آن دختران جهاندار جم
به نرگس گل سرخ را داده نم

Then the daughters of the world-creator,
Gave the red rose to the narcissus.

گشادند بر آفریدون سخن
که نو باش تا هست گیتی کهن

گشادند بر آفریدون سخن
که نو باش تا هست گیتی کهن

They opened their mouths to Fereydoun,
Saying "Be new, for the ancient tradition
still exists."

چه اختر بد این از تو ای نیکبخت؟
چه باری؟ ز شاخ کدامین درخت؟

چه اختر بد این از تو ای نیک‌بخت
چه باری ز شاخ کدامین درخت

"What star was this, O fortunate one,
What burden from which branch of
which tree?"

که ایدون به بالین شیر آمدی
ستمگاره مردی دلیر آمدی

که ایدون به بالین شیرآمدی
ستمکاره مرد دلیر آمدی

"That Idun had come to the bed as a lion,
And that the brave man had become a tyrant."

چه مایه جهان گشت بر ما به بد
ز کردار این جادوی کم خرد

چه مایه جهان گشت بر ما ببد
ز کردار این جادوی بی‌خرد

"What a source of trouble the world became
for us,
Because of the foolish deeds of this sorcerer."

چه مایه کشیدیم رنج و بلا
ازین آهرمن‌کیش نراژدها

ندیدیم کس کین چنین زهره داشت
نه زین پایگاه از هنر بهره داشت

ندیدیم کس کاین چنین زهره داشت
بدین پایگه از هنر بهره داشت

We have not seen anyone who possessed
such grace,
And gained such skill in this place.

کش اندیشه‌ی گاه او آمدی
و گرش آرزو جاه او آمدی

کش اندیشهٔ گاه او آمدی
و گرش آرزو جاه او آمدی

"Wherever his thoughts wandered,
And wherever his desire for power took him."

چنین داد پاسخ فریدون که تخت
نماند به کس جاودانه، نه بخت

چنین داد پاسخ فریدون که تخت
نماند به کس جاودانه نه بخت

Fereydoun replied with such a decree,
That the throne would not remain eternal
for anyone.

منم پور آن نیکبخت آبتین
که ضحاک بگرفت از ایران‌زمین

منم پور آن نیک‌بخت آبتین
که بگرفت ضحاک ز ایران زمین

"I am the son of that fortunate Abtin,
Whom Zahhak took from the land of Iran."

بکشتش بزاری و من کینهجوی
نهادم سوی تخت ضحاک روی

بکشتش به زاری و من کینه جوی
نهادم سوی تخت ضحاک روی

"I killed him in sorrow and seeking revenge,
And I headed towards Zahhak's throne."

همان گاو برمایه کم دایه بود
ز پیکر تنش همچو پیرایه بود

همان گاو بر مایه کم دایه بود
ز پیکر تنش همچو پیرایه بود

"That same cow had a small udder,
And her body was like a dried-up old woman."

ز خون چنان بی زبان چارپای
چه آید بران مرد ناپاک رای

ز خون چنان بی‌زبان چارپای
چه آمد برآن مرد ناپاک رای

From the blood of such a
speechless quadruped,
What came upon that impure man's mind?

کمر بستهام لاجرم جنگ جوی
از ایران به کین اندرآورده روی

کمر بستهام لاجرم جنگجوی
از ایران به کین اندر آورده روی

"I have girded myself as a warrior,
And have come to seek revenge from Iran."

سرش را بدین گرزه‌ی گاوچهر
بکوبم، نه بخشایش آرم نه مهر

سرش را بدین گرزهٔ گاو چهر
بکوبم نه بخشایش آرم نه مهر

"I will strike his head with this cow's hoof,
Without mercy or compassion."

سخن را چو بشنید ازو ارنواز
گشاده شدش بر دل پاک راز

چو بشنید ازو این سخن ارنواز
گشاده شدش بر دل پاک راز

"When he heard these words from
him, Arnavaz,
He opened up the pure heart's secret."

بدو گفت: شاه آفریدون تویی؟
که ویران کنی تنبل و جادویی؟

بدو گفت شاه آفریدون تویی
که ویران کنی تنبل و جادویی

The Shah Fereydoun said to him,
"You are the one who will destroy the lazy
and magical."

کجا هوش ضحاک بر دست تست
گشایش جهان را کمر بست تست

کجا هوش ضحاک بر دست تست
گشاد جهان بر کمربست تست

"Where is Zahhak's intelligence in your hands?
You have opened up the world with your
bound waist."

ز تخم کیان ما دو پوشیده پاک
شده رام با او ز بیم هلاک

ز تخم کیان ما دو پوشیده پاک
شده رام با او ز بیم هلاک

From the pure seed of our ancestors,
Rustam has become brave with him, free from fear of destruction.

همی جفت‌مان خواند و جفت مار
چگونه توان بودن ای شهریار

همی جفت‌مان خواند او جفت مار
چگونه توان بودن ای شهریار

"He called us both a pair of snakes,
How can you tolerate this, O king?"

فریدون چنین پاسخ آورد باز
که گر با بلا چرخ را نیست راز

فریدون چنین پاسخ آورد باز
که گر چرخ دادم دهد از فراز

Fereydoun replied again,
"If I turn the wheel, it will give from above."

ببرم پی اژدها را ز خاک
بشویم جهان را ز ناپاک پاک

ببرم پی اژدها را ز خاک
بشویم جهان را ز ناپاک پاک

"I will drag the dragon from the ground,
And cleanse the world from impurities."

بباید شما را کنون گفت راست
که آن بی بها اژدهافش کجاست

بباید شما را کنون گفت راست
که آن بی‌بها اژدهافش کجاست

"Now I must tell you the truth,
Where is that priceless dragon?"

برو خوبرویان گشادند راز
مگر کاژدها را سر آید به گاز

برو خوب رویان گشادند راز
مگر که اژدها را سرآید به گاز

"They went to reveal the secret with good intentions,
But suddenly the dragon appeared with great speed."

بگفتند کو سوی هندوستان
بشد تا کند هند جادوستان

بگفتند کاو سوی هندوستان
بشد تا کند بند جادوستان

"They said that he went to Hindustan,
To break the spell of the magicians."

ببرد سر بی گناهان هزار
هراسان شده‌ست از بد روزگار

ببرد سر بی‌گناهان هزار
هراسان شدست از بد روزگار

"He has taken the innocent heads of a thousand,
Fearful of the evil of fate."

کجا گفته بودش یکی پیش بین
که پردخته کی گردد از تو زمین

کجا گفته بودش یکی پیشبین
که پردختگی گردد از تو زمین

"Didn't a prophet once say to him,
That the earth will be rid of your tyranny?"

که آید که گیرد سر تخت تو
چگونه فرو پژمرد بخت تو

که آید که گیرد سر تخت تو
چگونه فرو پژمرد بخت تو

"When will he come to take your throne,
How will your fate be defeated?"

دلش زان زده‌فال پر آتش ست
همه زندگانی برو ناخوش ست

دلش زان زده فال پر آتشست
همه زندگانی برو ناخوشست

"His heart is burning with that thrown arrow,
All life for him is now unpleasant."

همی خون دام و دد و مرد و زن
بریزد، کند در یکی آب‌زن

همی خون دام و دد و مرد و زن
بریزد کند در یکی آبدن

"Blood of animals, enemies, men and women,
He pours into a single container."

مگر کو سر و تن بشوید به خون
شود فال اخترشناسان نگون

مگر کاو سرو تن بشوید به خون
شود فال اخترشناسان نگون

"But if he becomes a cypress in blood,
The astrologers' predictions will be overturned."

همان نیز زان مارها بر دو کفت
به رنج درازست مانده شگفت

همان نیز از آن مارها بر دو کفت
به رنج درازست مانده شگفت

"On both hands he holds those snakes,
Enduring long suffering, he remains amazed."

ازین کشور آید به دیگر شود
ز رنج دو مار سیه نغنود

ازین کشور آید به دیگر شود
ز رنج دو مار سیه نغنود

"He comes from this land and goes to another,
Enduring the pain of two black snakes."

بیامد کنون گاه بازامدنش
که جایی نباشد فراوان بدنش

بیامد کنون گاه بازآمدنش
که جایی نباید فراوان بدنش

"Now is the time for his return,
His body should not occupy too much space."

گشاد آن نگار جگر خسته راز
نهاده بدو گوش گردن فراز

گشاد آن نگار جگر خسته راز
نهاده بدو گوش گردن‌فراز

"She revealed the secret to the tired heart,
And placed her ear on his neck."

چو کشور ز ضحاک بودی تهی
یکی مایه‌ور بد بسان رهی

چوکشور ز ضحاک بودی تهی
یکی مایه ور بد بسان رهی

When the throne was empty of Zahhak,
One like him took his place.

که او داشتی تخت و گنج و سرای
شگفتی به دل‌سوزگی کدخدای

که او داشتی گنج و تخت و سرای
شگفتی به دل سوزگی کدخدای

That he possessed treasure, throne,
and palace,
Was a wonder that burned the heart of God.

ورا کندرو خواندندی بنام
به کندی زدی پیش بیداد گام

ورا کندرو خواندندی بنام
به کندی زدی پیش بیداد گام

They called him Kandar and he stepped
forward with tyranny.

به کاخ اندرآمد دوان کندرو
در ایوان یکی تاجور دید نو

به کاخ اندر آمد دوان کند رو
در ایوان یکی تاجور دید نو

He entered the palace running,
And in the hall he saw a new crown.

نشسته بارام در پیشگاه
چو سرو بلند از برش گرد ماه

نشسته به آرام در پیشگاه
چو سرو بلند از برش گرد ماه

Sitting calmly in the court,
Like a tall cypress under the moon's embrace.

ز یک دست سرو سهی شهرناز
بدست دگر ماهروی ارنواز

ز یک دست سرو سهی شهرناز
به دست دگر ماه‌روی ار نواز

From one hand, the proud city's cypress,
In the other hand, the moon-faced one, if you please.

همه شهر یکسر پر از لشکرش
کمربستگان صف زده بر درش

All the city was filled with his army,
The soldiers stood in formation at his door.

نه آسیمه گشت و نه پرسید راز
نیایش کنان رفت و بردش نماز

نه آسیمه گشت و نه پرسید راز
نیایش کنان رفت و بردش نماز

He did not search for the philosopher's stone,
nor did he ask for secrets,
He left like a devotee and performed
his prayers.

برو آفرین کرد کای شهریار
همیشه بزی تا بود روزگار

برو آفرین کرد کای شهریار
همیشه بزی تا بود روزگار

"Go, he created, O king,
May you always be happy as long as
time endures."

خجسته نشست تو با فرهی
که هستی سزاوار شاهنشهی

خجسته نشست تو با فرهی
که هستی سزاوار شاهنشهی

"Blessed is your sitting with the noble,
For you are deserving of kingship."

جهان هفت کشور ترا بنده باد
سرت برتر از ابر بارنده باد

جهان هفت کشور ترا بنده باد
سرت برتر از ابر بارنده باد

"The seven lands of the world are
your servants,
May your head be higher than the
raining clouds."

فریدونش فرمود تا رفت پیش
بگفت آشکارا همه راز خویش

فریدونش فرمود تا رفت پیش
بکرد آشکارا همه راز خویش

Fereydoun commanded him to go forward,
And revealed all his secrets openly.

بفرمود شاه دلاور بدوی
که رو آلت تخت شاهی بشوی

بفرمود شاه دلاور بدوی
که رو آلت تخت شاهی بجوی

The brave king commanded him to go,
To seek the royal throne's instrument.

نبید آر و رامشگران را بخوان
بپیمای جام و بیارای خوان

نبیذ آر و رامشگران را بخوان
بپیمای جام و بیارای خوان

"Bring the wine and call the cupbearers,
Measure the goblet and display the table."

کسی کو به رامش سزای من ست
به دانش همان دل زدای من ست

کسی کاو به رامش سزای منست
به دانش همان دلزدای منست

Anyone who is worthy of my favor,
Is the same heart-stealer with knowledge.

بیار انجمن کن بر تخت من
چنان چون سزد درخور بخت من

بیار انجمن کن بر تخت من
چنان چون بود در خور بخت من

"Bring the assembly to my throne,
As befits my fortune."

سخن را چو بشنید ازو کدخدای
بکرد آنچ گفتش بدو رهنمای

چو بشنید از او این سخن کدخدای
بکرد آنچه گفتش بدو رهنمای

When the Lord heard these words from him,
He did what he had advised him to do.

می روشن آورد و رامشگران
همان درخورش با گهر مهتران

می روشن آورد و رامشگران
همان در خورش باگهر مهتران

"He brought out the wine and called the cupbearers,
As befits his fortune with the gems of the great lords."

فریدون چو می دید رامش گزید
شبی کرد و جشنی چنان چون سزید

فریدون غم افکند و رامش گزید
شبی کرد جشنی چنان چون سزید

"Fereydoun caused grief and chose Ramsh,
And held a celebration that was fitting for the occasion."

چو شد بام گیتی دوان کندرو
برون آمد از پیش سالار نو

چو شد رام گیتی دوان کندرو
برون آمد از پیش سالار نو

"When Ram's courage became swift,
He emerged from the presence of the
new leader."

نشست از بر بارهٔ راهجوی
سوی شاه ضحاک بنهاد روی

نشست از بر بارهٔ راه جوی
سوی شاه ضحاک بنهاد روی

"She sat on the edge of the riverbank,
And turned her face towards the cruel
Shah Zahhak."

بیامد چو پیش سپهبد رسید
سراسر بگفت آنچ دید و شنید

بیامد چو پیش سپهبد رسید
سراسر بگفت آنچه دید و شنید

"When he arrived before the commander,
He recounted everything he had seen
and heard."

بدو گفت کای شاه گردن کشان
به برگشتن کارت آمد نشان

بدو گفت کای شاه گردنکشان
به برگشتن کارت آمد نشان

He said to him, "Oh king of executioners,
The sign of your downfall has come with
your return."

سه مرد سرافراز با لشکری
بیامد دوان از در کشوری

سه مرد سرافراز با لشکری
فراز آمدند از دگر کشوری

"Three proud men with an army
Came from another country with great pomp."

ازین سه یکی کهتر اندر میان
به بالای سرو و به چهر کیان

ازان سه یکی کهتر اندر میان
به بالای سرو و به چهر کیان

"Of those three, one was superior in the midst,
Above the cypress and the faces of the kings."

به سال‌ست کهتر، فزونیش بیش
از آن مهتران او نهد پای پیش

به سالست کهتر فزونیش بیش
از آن مهتران او نهد پای پیش

"In stature he surpassed the other lords,
And set his foot before the great ones."

یکی گرز دارد چو یک لخت کوه
همی تابد اندر میان گروه

یکی گرز دارد چو یک لخت کوه
همی تابد اندر میان گروه

"He has a neck like a solid mountain,
And he shines among the group."

به اسپ اندرآمد به ایوان شاه
دو پرمایه با او همیدون به راه

به اسپ اندر آمد بایوان شاه
دو پرمایه با او همیدون براه

"He entered the court on horseback,
With two horsemen accompanying him on the road."

بیامد به تخت کی برنشست
همه بند و نیرنگ تو کرد پست

بیامد به تخت کئی بر نشست
همه بند و نیرنگ تو کرد پست

"She came to the throne and sat down,
And brought all the bonds and restraints low."

هر آنکس که بود اندر ایوان تو
ز مردان مرد و ز دیوان تو

هر آنکس که بود اندر ایوان تو
ز مردان مرد و ز دیوان تو

"Whoever was in your courtyard,
Was a man among men and a demon among demons."

سر از بار یکسر فروریختشان
همه مغز با خون برآمیختشان

سر از پای یکسر فروریختشان
همه مغز با خون برامیختشان

"Their heads fell from their bodies,
And their brains mixed with blood."

بدو گفت ضحاک شاید بدن
که مهمان بود، شاد باید بدن

بدو گفت ضحاک شاید بدن
که مهمان بود شاد باید بدن

To him Zahhak said, "Perhaps it is necessary
To treat our guest with joy and happiness."

چنین داد پاسخ ورا پیشکار
که مهمان که با گرزه‌ی گاوسار،

چنین داد پاسخ ورا پیشکار
که مهمان ابا گرزهٔ گاوسار

Thus the executioner replied to him,
"That the guest is Aba Gurzeh of Gawsar."

به مردی نشیند به آرام تو،
ز تاج و کمر بسترد نام تو،

به مردی نشیند به آرام تو
زتاج و کمر بسترد نام تو

"He sat down calmly with a manliness,
Your name was tied to the crown and belt."

به آیین خویش آورد ناسپاس
چنین - گر تو مهمان شناسی - شناس!

به آیین خویش آورد ناسپاس
چنین گر تو مهمان شناسی شناس

"He brought ingratitude to his own tradition,
If you recognize a guest, recognize him
as such."

بدو گفت ضحاک چندین منال
که مهمان گستاخ بهتر به فال

بدو گفت ضحاک چندین منال
که مهمان گستاخ بهتر به فال

To him Zahhak said, "Do not complain so much,
For a bold guest is better in fortune."

چنین داد پاسخ بدو کندرو
که آری شنیدم، تو پاسخ شنو

چنین داد پاسخ بدو کندرو
که آری شنیدم تو پاسخ شنو

"He replied to him in this way,
'Yes, I have heard your response, now
hear mine.'"

گرین نامور هست مهمان تو
چه کارستش اندر شبستان تو

گرین نامور هست مهمان تو
چه کارستش اندر شبستان تو

"If the guest is famous,
What does it matter in your garden at night?"

که با خواهران جهاندار جم
نشیند زند رای بر بیش و کم

که با دختران جهاندار جم
نشیند زند رای بر بیش و کم

"That he may sit with the world-famous
daughters of Jam,
And rule over more and less."

به یک دست گیرد رخ شهرناز
به دیگر عقیقین لب ارنواز

به یک دست گیرد رخ شهرناز
به دیگر عقیق لب ارنواز

"Her charming face held in one hand,
In the other, a ruby-red lip."

شب تیره‌گون خود بتبر زین کند
به زیر سر از مشک بالین کند

شب تیره گون خود بترزین کند
به زیر سر از مشک بالین کند

"The dark night itself becomes bright,
Under the head, it makes a pillow of musk."

چو مشک آن دو گیسوی دو ماه تو
که بودند همواره دلخواه تو

چومشک آن دو گیسوی دو ماه تو
که بودند همواره دلخواه تو

"Like the moon's two tresses of musk,
That were always your heart's desire."

بگیرد ببرشان چو شد نیم مست
بدین گونه مهمان نباید بدست

"He seizes them like a drunken half-wit,
This is not how a guest should be treated."

برآشفت ضحاک بر سان گرگ
شنید آن سخن کارزو کرد مرگ

برآشفت ضحاک برسان کرگ
شنید آن سخن کارزو کرد مرگ

Zahhak rose up and brought the mace,
Hearing those words, Death became eager.

به دشنام زشت و به آوای سخت
شگفتی بشورید با شوربخت

به دشنام زشت و به آواز سخت
شگفتی بشورید با شوربخت

"With ugly insults and a harsh voice,
He stirred up a commotion with the fortunate."

بدو گفت: هرگز تو در خان من
ازین پس نباشی نگهبان من

بدو گفت هرگز تو در خان من
ازین پس نباشی نگهبان من

To him he said, "You will never be the guard of my house from now on."

چنین داد پاسخ ورا پیشکار
که ایدون گمانم من ای شهریار

چنین داد پاسخ ورا پیشکار
که ایدون گمانم من ای شهریار

"He gave him such a response that I think, O king, he was bewildered."

کزان تخت هرگز نبینی تو بهر
مرا چون دهی کدخدایی شهر

کزان بخت هرگز نباشدت بهر
به من چون دهی کدخدایی شهر

"May you never be without that fortune,
That you give to me like a lordly king."

چو بی بهره باشی ز گاه مهی
مرا کارسازندگی چون دهی

چو بی‌بهره باشی ز گاه مهی
مرا کار سازندگی چون دهی

"When you are without benefit from the moon's time,
How can you give me the work of a creator?"

چرا برنسازی همی کار خویش
که هرگزت نامد چنین کار پیش

چرا تو نسازی همی کار خویش
که هرگز نیامدت ازین کار پیش

"Why don't you do your own work,
That you have never done before?"

ز تاج بزرگی چو موی از خمیر
برون آمدی مهترا چاره گیر

ز تاج بزرگی چو موی از خمیر
برون آمدی مهترا چاره‌گیر

"From the great crown, like hair from dough,
Mehtra emerged, seeking a solution."

ترا دشمن آمد به گه برنشست
یکی گرزهٔ گاوپیکر به دست

"Your enemy has come and sat in the field,
With a cow-horned mace in hand."

همه بند و نیرنگت از رنگ برد
دلارام بگرفت و گاهت سپرد

"All your bonds and shackles have been broken by color,
Delaram took hold of you and entrusted you with her life."

جهاندار ضحاک از آن گفت اوی
به جوش آمد و زود بنهاد روی

جهاندار ضحاک ازان گفت‌گوی
به جوش آمد و زود بنهاد روی

The world-ruler Zahhak, upon hearing these words, became enraged and quickly turned his face away.

چو شب گردش روز پرگار زد
فروزنده را مهره در قار زد

As the night of revolution passed, the shining sun cast its light upon the battlefield.

بفرمود تا برنهادند زین
بران بادپایان باریک‌بین

بفرمود تا برنهادند زین
بران باد پایان باریک بین

He commanded them to release this burden,
and to witness the end of this narrow path.

بیامد دمان با سپاهی گران
همه نره دیوان جنگاوران

بیامد دمان با سپاهی گران
همه نره دیوان جنگ آوران

The army of valiant warriors arrived, all ready
for battle.

ز بیراه مر کاخ را بام و در
گرفت و به کین اندرآورد سر

ز بی‌راه مر کاخ را بام و در
گرفت و به کین اندر آورد سر

From the pathless land, he reached the
palace's roof and door, and with vengeance, he
raised his head.

سپاه فریدون چو آگه شدند
همه سوی آن راه بیره شدند

سپاه فریدون چو آگه شدند
همه سوی آن راه بی‌ره شدند

When the army of Fereydun became aware,
they all headed towards that pathless land.

از اسپان جنگی فروریختند
بدان جای تنگی برآویختند

ز اسپان جنگی فرو ریختند
در آن جای تنگی برآویختند

They dismounted from their warhorses and took up positions in that narrow place.

همه بام و در مردم شهر بود
کسی کش ز جنگاوری بهر بود

همه بام و در مردم شهر بود
کسی کش ز جنگ آوری بهر بود

All the rooftops and doors were filled with people of the city, but only those who were prepared for battle were present.

همه در هوای فریدون بدند
که از درد ضحاک پر خون بدند

همه در هوای فریدون بدند
که از درد ضحاک پرخون بدند

All were in the spirit of Fereydun, as they bled from the wounds inflicted by Zahhak's pain.

ز دیوارها خشت واز بام سنگ
به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ

ز دیوارها خشت و ز بام سنگ
به کوی اندرون تیغ و تیر و خدنگ

From the walls of clay and the rooftops of stone, swords, arrows, and spears were brought into the inner courtyard.

ببارید ژاله ز ابر سیاه
پی را نشد بر زمین جایگاه

ببارید چون ژاله ز ابر سیاه
پئی را نبد بر زمین جایگاه

"Like black clouds pouring rain, they fell upon the enemy, leaving no place for them on the ground."

به شهر اندرون هر که برنا بدند
چه پیران که در جنگ دانا بدند

به شهر اندرون هر که برنا بدند
چه پیران که در جنگ دانا بدند

"Into the inner city, whoever was brave enough to go, even the wise elders who were knowledgeable in battle."

سوی لشکر آفریدون شدند
ز نزدیک ضحاک بیرون شدند

سوی لشکر آفریدون شدند
ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

"They headed towards Fereydun's army, leaving Zahhak's tyranny behind."

خروشی برآمد از آتشکده
که بر تخت اگر شاه باشد دده

خروشی برآمد ز آتشکده
که بر تخت اگر شاه باشد دده

"A roar arose from the fire temple, as if the king himself were sitting on the throne."

همه پیر و برناش فرمان بریم
یکایک ز گفتار او نگذریم

همه پیر و برناش فرمان بریم
یکایک ز گفتار او نگذریم

"All the elders and the brave ones said, 'Let us follow his command, and let us not ignore a single word he says.'"

نخواهیم بر گاه ضحاک را
مران اژدهاخیم ناپاک را

نخواهیم برگاه ضحاک را
مرآن اژدهادوش ناپاک را

"We will not enter Zahhak's palace, nor will we face the impure dragon."

سپاهی و شهری بکردار کوه
سراسر به جنگ اندرون همگروه

سپاهی و شهری به کردار کوه
سراسر به جنگ اندر آمد گروه

"Soldiers and citizens alike, headed towards the mountains, all ready for battle."

از آن شهر روشن یکی تیره گرد
برآمد که خورشید شد لاژورد

از آن شهر روشن یکی تیره گرد
برآمد که خورشید شد لاجورد

"A dark cloud emerged from that bright city, as if the sun had turned into lapis lazuli."

پس از رشک ضحاک شد چاره جوی
ز لشکر سوی کاخ بنهاد روی

پس آنگاه ضحاک شد چاره جوی
ز لشکر سوی کاخ بنهاد روی

"Then Zahhak sought a solution and headed towards his palace from the army."

بدآهن سراسر بپوشید تن
بدان تا نداند کسش زانجمن

به آهن سراسر بپوشید تن
بدان تا نداند کسش ز انجمن

"Covered his body entirely with iron, so that no one could recognize him in the assembly."

برآمد بران بام کاخ بلند
به چنگ اندرون شست بازی کمند

به چنگ اندرون شست یازی کمند
برآمد بر بام کاخ بلند

"With the sound of music from within, the reins were loosened, and he ascended to the rooftop of the high palace."

بدید آن سیه نرگس شهرناز
پر از جادویی با فریدون به راز

بدید آن سیه نرگس شهرناز
پر از جادویی با فریدون به راز

"He saw that black-eyed beauty, the pride of the city, full of magic secrets with Fereydun."

دو رخساره روز و دو زلفینش شب
گشاده به نفرین ضحاک لب

دو رخساره روز و دو زلفش چو شب
گشاده به نفرین ضحاک لب

"Her two cheeks like the day, and her two locks like the night, cursed Zahhak opened his lips."

بدانست کان کار هست ایزدی
رهایی نیابد ز دست بدی

به مغز اندرش آتش رشک خاست
به ایوان کمند اندرافگند راست

به مغز اندرش آتش رشک خاست
به ایوان کمند اندر افگند راست

"Envy flared up in his heart, and he set fire to his brain, as he pulled the reins towards the right of the palace."

نه از تخت یاد و نه جان ارجمند
فرود آمد از بام کاخ بلند

نه از تخت یاد و نه جان ارجمند
فرود آمد از بام کاخ بلند

"Not remembering his throne nor his noble life, he descended from the rooftop of the high palace."

به چنگ اندرش آبگون دشنه بود
به خون پریچهرگان تشنه بود

به دست اندرش آبگون دشنه بود
به خون پری چهرگان تشنه بود

"His hand was stained with the blood of the innocent, and the faces of the fairies were thirsty."

همان تیز خنجر کشید از نیام
نه بگشاد راز و نه برگفت نام

ز بالا چو پی بر زمین برنهاد
بیامد فریدون بکردار باد

ز بالا چو پی بر زمین برنهاد
بیامد فریدون به کردار باد

"Descending from above like a falcon to the ground, Fereydun came to action."

بدان گرزه‌ی گاوسر دست برد
بزد بر سرش، ترگ بشکست خرد

بران گرزهٔ گاوسر دست برد
بزد بر سرش ترگ بشکست خرد

"He grabbed the cow's tail and struck him on the head, breaking the helmet of his opponent."

بیامد سروش خجسته دمان
مزن - گفت -، کو را نیامد زمان

بیامد سروش خجسته دمان
مزن گفت کاو را نیامد زمان

"Soroush, the blessed one, came forward and said, 'Do not strike him, for his time has not yet come.'"

همیدون شکسته بندش چو سنگ
ببر تا دو کوه آیدت پیش، تنگ

همیدون شکسته ببندش چو سنگ
ببر تا دو کوه آیدت پیش تنگ

"Bind him tightly like a stone, and take him to the narrow pass between two mountains."

به کوه اندرون به بود بند اوی
نیاید برش خویش و پیوند اوی

به کوه اندرون به بود بند او
نیاید برش خویش و پیوند او

"To the inner mountain, he was bound with chains, never to return to his own and his kin."

فریدون چو بشنید ناسود دیر
کمندی بیاراست از چرم شیر

فریدون چو بشنید ناسود دیر
کمندی بیاراست از چرم شیر

"When Fereydun heard the news of Nasud's rebellion, he prepared a rein made of lion's skin."

ببستش به بندی دو دست ومیان
که نگشاد آن زنده پیل ژیان

به تندی ببستش دو دست و میان
که نگشاید آن بند پیل ژیان

"He tightly bound his hands and waist, so that the elephant's chain would not be undone."

نشست از بر تخت زرین اوی
بیفگند ناخوب آیین اوی

نشست از بر تخت زرین او
بیفگند ناخوب آیین او

"He sat on his golden throne, disregarding his noble customs."

بفرمود کردن به‌دربر خروش
که ای نامداران بسیار هوش

بفرمود کردن به در بر خروش
که هر کس که دارید بیدار هوش

"He ordered to open the door and shouted, 'Let everyone who has awakened consciousness come forward!'"

نباید که باشید با ساز جنگ
نه زین باره جویند کس نام و ننگ

نباید که باشید با ساز جنگ
نه زین گونه جوید کسی نام و ننگ

"It is not fitting to be in harmony with the instrument of war, nor should anyone seek fame and notoriety in this manner."

سپاهی نباید که با پیشه‌ور
به یک روی جویند هر دو هنر

سپاهی نباید که به پیشه‌ور
به یک روی جویند هر دو هنر

"A soldier should not seek both professions, for it is impossible to excel in both at the same time."

یکی کارورز و یکی گرزدار
سزاوار هر کس پدیدست کار

یکی کارورز و یکی گرزدار
سزاوار هر کس پدیدست کار

"One is a worker, and the other is a shepherd, each deserving of their own profession."

چو این کار آن جوید آن کار این
سراسر پر آشوب گردد زمین

چو این کار آن جوید آن کار این
پرآشوب گردد سراسر زمین

"When one seeks the other's profession, chaos ensues throughout the land."

به بند اندرست آنک ناپاک بود
جهان را ز کردار او باک بود

به بند اندرست آنکه ناپاک بود
جهان را ز کردار او باک بود

"Bound is he who is impure, for his actions bring shame upon the world."

شما دیر مانید و خرم بوید
به رامش سوی ورزش خود شوید

شما دیر مانید و خرم بوید
به رامش سوی ورزش خود شوید

"You stayed up late and enjoyed yourself, now go to your exercise with energy."

شنیدند یکسر سخنهای شاه
ازان مرد پرهیز با دستگاه

"They heard the words of the king about the man who abstained from the throne."

وزان پس همه نامداران شهر
کسی کش بد از نام وز گنج بهر

وزان پس همه نامداران شهر
کسی کش بد از تاج وز گنج بهر

"And then all the famous people of the city came, except for the one who had bad intentions towards the crown and treasure."

برفتند با رامش و خواسته
همه دل به فرمانش آراسته

برفتند با رامش و خواسته
همه دل به فرمانش آراسته

"They went with energy and desire, all their hearts adorned with his command."

فریدون فرزانه بنواختشان
ز راه سزا پایگه ساختشان

فریدون فرزانه بنواختشان
براندازه بر پایگه ساختشان

"Fereydoun the glorious built them up, and cast them down upon their foundations."

همی پندشان داد و کرد آفرین
همی کرد یاد از جهان آفرین

همی پندشان داد و کرد آفرین
همی یاد کرد از جهان آفرین

"I gave them advice and praised them, and remembered the creation of the world."

همی گفت کین جایگاه من‌ست
ز فال اختر بومتان روشن‌ست

همی گفت کاین جایگاه منست
به نیک اختر بومتان روشنست

"He said, 'This is my place, and the good stars have made your land bright.'"

که یزدان پاک از میان گروه
برانگیخت ما را ز البرز کوه

که یزدان پاک از میان گروه
برانگیخت ما را ز البرز کوه

"That pure God from among the group stirred us up from the Alborz mountain."

بدان تا جهان از بد اژدها
به فرمان گرز من آید رها

بدان تا جهان از بد اژدها
بفرمان گرز من آید رها

"So that the world may be freed from the evil dragon's grasp, I release my spear at his command."

چو بخشایش آورد نیکی دهش
به نیکی بباید سپردن رهش

چو بخشایش آورد نیکی دهش
به نیکی بباید سپردن رهش

"When he bestows kindness upon a land, it is necessary to entrust its path to kindness."

منم کدخدای جهان سربسر
نشاید نشستن به یکجای بر

منم کدخدای جهان سر به سر
نشاید نشستن به یک جای بر

"I am the servant of the Lord of the world, it is not fitting for me to sit in one place."

و گرنه من ایدر همی بودمی
بسی با شما سال پیمودمی

وگرنه من ایدر همی بودمی
بسی با شما روز پیمودمی

"Otherwise, I would have been here with you, and walked many days with you."

مهان پیش او خاک دادند بوس
ز درگاه برخاست آوای کوس

مهان پیش او خاک دادند بوس
ز درگاه برخاست آوای کوس

"The great ones kissed the ground before him, and the sound of kissing rose from the gate."

همه شهر دیده به درگاه بر
خروشان بران روز کوتاه بر

که تا اژدها را برون آورید
به بند کمندی چنان چون سزید

دمادم برون رفت لشکر ز شهر
وزان شاه نایافته شهر بهر

دمادم برون رفت لشکر ز شهر
وزان شهر نایافته هیچ بهر

"Gradually, the army left the city, and from that city, they found no help."

ببردند ضحاک را بسته زار
به پشت هیونی بر افگنده خوار

ببردند ضحاک را بسته خوار
به پشت هیونی برافگنده زار

"They took Zahhak, bound and humiliated, on the back of a mournful camel."

همی راند زین گونه تا شیرخوان
جهان را چن این بشنوی پیر خوان

همی راند ازین گونه تا شیرخوان
جهان را چو این بشنوی پیر خوان

"He led them from here to the lion's den, if you hear this, call me an elder of the world."

بسا روزگارا که بر کوه و دشت
گذشته‌ست و بسیار خواهد گذشت

بسا روزگارا که بر کوه و دشت
گذشتست و بسیار خواهد گذشت

"Many days have passed over the mountains and plains, and many more will pass."

بران گونه ضحاک را بسته سخت
سوی شیرخوان برد بیداربخت

بران گونه ضحاک را بسته سخت
سوی شیر خوان برد بیدار بخت

"Thus bound tightly, Zahhak was taken by fate, awake, towards the lion's den."

همی راند او را به کوه اندرون
همی خواست کردن سرش را نگون

همی راند او را به کوه اندرون
همی خواست کارد سرش را نگون

"He led him inside the mountain, intending to sever his head with a sword."

همانگه بیامد خجسته سروش
به چربی یکی راز گفتش به گوش

بیامد هم آنگه خجسته سروش
به خوبی یکی راز گفتش به گوش

"Then came the blessed Soroush, and whispered a secret into his ear."

که این بسته را تا دماوند کوه
ببر همچنین تازنان بی گروه

که این بسته را تا دماوند کوه
ببر همچنان تازیان بی‌گروه

"Take this bound one to the Mount Damavand, still fresh and unharmed."

مبر جز کسی را که نگزیردت
به هنگام سختی به بر گیردت

"Take no one with you who cannot endure hardship and hold you close in difficult times."

بیاورد ضحاک را چون نوند
به کوه دماوند کردش به بند

بیاورد ضحاک را چون نوند
به کوه دماوند کردش ببند

"He brought Zahhak like a prisoner, and bound him to Mount Damavand."

چو بندی بران بند بفزود نیز
نبود از بد بخت ماندش چیز

به کوه اندرون جای تنگش گزید
نگه کرد غاری بنش ناپدید

به کوه اندرون تنگ جایش گزید
نگه کرد غاری بنش ناپدید

"He chose a narrow place inside the mountain, and kept him hidden in a cave."

بیاورد مسمارهای گران
به جایی که مغزش نبود، اندر آن

بیاورد مسمارهای گران
به جایی که مغزش نبود اندران

"He brought heavy nails to a place where there was no marrow."

فرو برد و بستش بدان کوه باز
بدان تا بماند بسختی دراز

فرو بست دستش بر آن کوه باز
بدان تا بماند به سختی دراز

"He clasped his hands behind that mountain, so that he remained in hardship for a long time."

ببستش بران گونه آویخته
وزو خون دل بر زمین ریخته

ببستش بران گونه آویخته
وزو خون دل بر زمین ریخته

"He hung him bound by the neck, and his heart's blood spilled upon the ground."

بیا تا جهان را به بد نسپریم
به کوشش همه دست نیکی بریم

نباشد همی نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار

همان گنج دینار و کاخ بلند
نخواهد بدن مر ترا سودمند

سخن ماند از تو همی یادگار
سخن را چنین خوارمایه مدار

فریدون فرخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی

فریدون ز کاری که کرد ایزدی
نخستین جهان را بشست از بدی

یکی پیشتر بند ضحاک بود
که بیدادگر بود و ناپاک بود

و دیگر که گیتی ز نابخردان
بپردخت و بستد ز دست بدان

سدیگر که کین پدر باز خواست
جهان ویژه بر خویشتن کرد راست

جهانا چه بد مهر و بد گوهری
که خود پرورانی و خود بشکری

نگه کن کجا آفریدون گرد
که از تخم ضحاک شاهی ببرد

بد در جهان پنجصد سال شاه
به آخر بشد، ماند ازو جایگاه

جهان جهان دیگری را سپرد
بجز درد و اندوه چیزی نبرد

چنینیم یکسر که و مه همه
تو خواهی شبان باش، خواهی رمه

ازو نام ضحاک چون خاک شد
جهان از بد او همه پاک شد

"His name became like dust, as Zahhak perished, and the world was purified of his evil deeds."

گسسته شد از خویش و پیوند او
بمانده بدان گونه در بند او

"He was broken from himself and his bonds, and remained in that state of captivity."

فریدون چو شد بر جهان کامگار
ندانست جز خویشتن شهریار

فریدون چو شد بر جهان کامگار
ندانست جز خویشتن شهریار

When Faridun became the ruler of the world,
he knew no one but himself as the king.

به رسم کیان گاه و تخت مهی
بیاراست با تاج شاهنشهی

به رسم کیان تاج و تخت مهی
بیاراست با کاخ شاهنشهی

In the tradition of the kings, he adorned the
moon-like crown and throne, in accordance
with the palace of the emperor.

به روز خجسته سر مهرماه
به سر برنهاد آن کیانی کلاه

به روز خجسته سر مهرماه
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

On the blessed day of Mehr month, he placed
the crown on his head, that symbol of the royal
dynasty.

زمانه بی اندوه گشت از بدی
گرفتند هر کس ره بخردی

زمانه بی‌اندوه گشت از بدی
گرفتند هر کس ره ایزدی

The world became free from sorrow and grief,
as everyone took the path of divine guidance.

دل از داوری ها بپرداختند
به آیین یکی جشن نو ساختند

دل از داوریها بپرداختند
به آیین یکی جشن نو ساختند

Their hearts were freed from judgment, and
they celebrated with a new festival.

نشستند فرزانگان شادکام
گرفتند هر یک ز یاقوت جام

نشستند فرزانگان شادکام
گرفتند هر یک ز یاقوت جام

The wise and joyful nobles sat down, each
taking a cup of ruby.

می روشن و چهره‌ی شاه نو
جهان نو ز داد و سر ماه نو

می روشن و چهرهٔ شاه نو
جهان نو ز داد و سر ماه نو

Bright wine and the new king's face,
A new world from the gift and the new
moon's grace.

بفرمود تا آتش افروختند
همه عنبر و زعفران سوختند

بفرمود تا آتش افروختند
همه عنبر و زعفران سوختند

He commanded to light the fire,
All the amber and saffron burned.

پرستیدن مهرگان دین اوست
تن آسانی و خوردن آیین اوست

پرستیدن مهرگان دین اوست
تن آسانی و خوردن آیین اوست

Worshipping love is his religion,
Ease of body and following his tradition.

اگر یادگارست ازو ماه و مهر
بکوش و به رنج ایچ منمای چهر

اگر یادگارست ازو ماه مهر
بکوش و به رنج ایچ منمای چهر

If the memory of him is the moon of Mehr,
Strive and do not show the pain on your face.

ورا بد جهان سالیان پنجصد
نیفگند یک روز بنیاد بد

ورا بد جهان سالیان پانصد
نیفکند یک روز بنیاد بد

After five hundred years of evil in the world,
The foundation of evil will not last a day.

جهان چون بروبر نماند ای پسر
تو نیز آز مپرست و انده مخور

جهان چون برو بر نماند ای پسر
تو نیز آز مپرست و انده مخور

When the world is no longer, my son,
Do not worship vanity and do not be sorrowful.

نماند چنین دان جهان برکسی
درو شادکامی نیابی بسی

The world will not remain like this for anyone,
You will not find much happiness in it.

فرانک نه آگاه بده زین نهان
که فرزند او شاه شد بر جهان

فرانک نه آگاه بد زین نهان
که فرزند او شاه شد بر جهان

The Franks were unaware of this secret,
That his son became king of the world.

ز ضحاک شد تخت شاهی تهی
سر آمد برو روزگار بهی

ز ضحاک شد تخت شاهی تهی
سرآمد برو روزگار مهی

From Zahhak, the throne of kings
became empty,
Thus began the era of the moon-like days.

پس آگاهی آمد ز فرخ پسر
به مادر که فرزند شد تاجور

پس آگاهی آمد ز فرخ پسر
به مادر که فرزند شد تاجور

Then the news came from Farrokhpour,
To his mother, who gave birth to a tyrant.

نیایش کنان شد سر و تن بشست
به پیش جهان داور آمد نخست

نیایش کنان شد سر و تن بشست
به پیش جهانداور آمد نخست

Washing his head and body in supplication,
He came first before the world judge.

نهاد آن سرش پست بر خاک بر
همی خواند نفرین به ضحاک بر

نهاد آن سرش پست بر خاک بر
همی خواند نفرین به ضحاک بر

He placed his head low on the ground,
And cursed Zahhak with a resounding sound.

همی آفرین خواند بر کردگار
بر آن شادمان گردش روزگار

همی آفرین خواند بر کردگار
برآن شادمان گردش روزگار

He praised the Creator with joy,
And thus began the happy rotation of time.

از آن پس هر آنکس که بودش نیاز
همی داشت روز بد خویش راز

وزان پس کسی را که بودش نیاز
همی داشت روز بد خویش راز

And whoever was in need,
Kept their bad days a secret.

نهانش نوا کرد و کس را نگفت
همی راز او داشت اندر نهفت

نهانش نوا کرد و کس را نگفت
همان راز او داشت اندر نهفت

He sang his secrets in a hidden voice,
Keeping his mystery hidden from everyone.

یکی هفته زین گونه بخشید چیز
چنان شد که درویش نشناخت نیز

یکی هفته زین گونه بخشید چیز
چنان شد که درویش نشناخت نیز

For a week he gave out such things,
That even the poor did not recognize themselves.

دگر هفته مر بزم را ساز کرد
سر بدره های درم باز کرد

دگر هفته مر بزم را کرد ساز
مهانی که بودند گردن فراز

Another week he made the feast,
For the moon-faced ones with high necks.

بیاراست چون بوستان خان خویش
مهان را همه کرد مهمان خویش

بیاراست چون بوستان خان خویش
مهان را همه کرد مهمان خویش

He decorated his home like a garden,
And made all the moon-faced ones his guests.

از آن پس همه گنج آراسته
فراز آوریدش نهان خواسته

وزان پس همه گنج آراسته
فراز آوریده نهان خواسته

And then he adorned all the treasures,
Raising them high and hiding them away.

همان گنج ها را گشادن گرفت
نهاده همه رای دادن گرفت

همان گنجها راگشادن گرفت
نهاده همه رای دادن گرفت

He began to open those same treasures,
And took everyone's opinion into account.

گشادن در گنج را گاه دید
درم خوار شد چون پسر شاه دید

گشادن در گنج را گاه دید
درم خوار شد چون پسر شاه دید

He sometimes saw the opening of the treasure,
And his heart became humble like a prince.

همان جامه و گوهر شاهوار
همان اسب تازی به زرین فسار

همان جامه و گوهر شاهوار
همان اسپ تازی به زرین عذار

The same royal garment and jewels,
The same fresh horse with golden reins.

همان جوشن و خود و ژوپین و تیغ
کلاه و کمر هم نبودش دریغ

همان جوشن و خود و زوپین و تیغ
کلاه و کمر هم نبودش دریغ

The same armor, helmet, spear, and sword,
He did not regret the lack of belt and cap.

همه خواسته بر شتر بار کرد
دل پاک سوی جهاندار کرد

همه خواسته بر شتر بار کرد
دل پاک سوی جهاندار کرد

He loaded everything onto the camel,
And with a pure heart, set off towards the world's creator.

فرستاد نزدیک فرزند چیز
زبانی پر از آفرین داشت نیز

فرستاد نزدیک فرزند چیز
زبانی پر از آفرین داشت نیز

He sent his son near with something,
And his tongue was also full of praise.

چو آن خواسته دید شاه زمین
پذرفت و بر مام کرد آفرین

چو آن خواسته دید شاه زمین
بپذرفت و بر مام کرد آفرین

When the desired one saw the king of the land,
He bowed down and praised him.

بزرگان لشکر چو بشناختند
بر شهریار جهان تاختند

بزرگان لشگر چو بشناختند
بر شهریار جهان تاختند

When the great warriors recognized him,
They attacked the king of the world.

که ای شاه پیروز یزدان شناس
ستایش مرو را و زویت سپاس

که ای شاه پیروز یزدانشناس
ستایش مر او را زویت سپاس

"O victorious king, who knows God,
Praise and gratitude are due to him."

چنین روز روزت فزون باد بخت
بداندیشگان را نگون باد بخت

چنین روز روزت فزون باد بخت
بد اندیشگان را نگون باد بخت

May this day increase your fortune,
May the ill-thinkers' fortune be overturned.

ترا باد پیروزی از آسمان
مبادا به جز داد و نیکی گمان

"May victory come to you from the heavens,
Do not expect anything but justice
and goodness."

وزان پس جهاندیدگان سوی شاه
ز هر گوشه‌ای برگرفتند راه

From then on, the world-seers turned towards
the king,
And from every corner, they found their way.

همه زر و گوهر برآمیختند
به تخت سپهبد فرو ریختند

همه زر و گوهر برآمیختند
به تاج سپهبد فرو ریختند

They mixed all the gold and jewels,
And poured them onto the crown of
the commander.

همان مهتران از همه کشورش
بدان فرخی صف زده بر درش

همان مهتران از همه کشورش
بدان خرمی صف زده بر درش

The lords of all his lands,
Had gathered at his door with joyous bands.

ز یزدان همی خواستند آفرین
بران تخت و تاج و کلاه و نگین

ز یزدان همی خواستند آفرین
بران تاج و تخت و کلاه و نگین

They sought blessings from God,
For the crown, throne, helmet, and jewels.

همه دست برداشته بآسمان
همی خواندندش به نیکی گمان

همه دست برداشته به آسمان
همی خواندندش به نیکی گمان

They all raised their hands to the sky,
And recited prayers with good intentions.

که جاوید باد این چنین شهریار
برومند باد این چنین روزگار

که جاوید بادا چنین شهریار
برومند بادا چنین روزگار

"May this king be eternal,
May this era be prosperous."

وزان پس فریدون به گرد جهان
بگردید و دید آشکار و نهان

وزان پس فریدون به گرد جهان
بگردید و دید آشکار و نهان

Then, Faridun traveled around the world,
And saw both the visible and hidden.

هر آن چیز کز راه بیداد بود
هر آن بوم و بر کان نه آباد بود

هران چیز کز راه بیداد دید
بر آن بوم و بر کان نه آباد دید

"Everything that he saw on the path
of tyranny,
He saw it ruined and desolate."

به نیکی فروبست ازو دست بد
چنان کز ره پادشاهان سزد

به نیکی ببست از همه دست بد
چنانک از ره هوشیاران سزد

With kindness, he tied the hands of all the
evil-doers,
As it befits the path of the wise.

بیاراست گیتی بسان بهشت
بجای گیا سرو و گلبن بکشت

بیاراست گیتی بسان بهشت
به جای گیا سرو گلبن بکشت

"Thus he established justice like paradise,
And planted gardens of roses instead
of thorns."

ز آمل گذر سوی تمیشه کرد
نشست اندر آن نامور بیشه کرد

از آمل گذر سوی تمیشه کرد
نشست اندر آن نامور بیشه کرد

He passed through Amol towards Tamishah,
And sat on that famous hill.

کجا «کز جهان گوش» خوانی همی
جزین نیز نامش ندانی همی

کجا کز جهان گوش خوانی همی
جز این نیز نامش ندانی همی

"Where in the world can you find
someone who,
Does not know his name?"

ز سالش چو یک پنجه اندر کشید
سه فرزندش آمد گرامی پدید

ز سالش چو یک پنجه اندر کشید
سه فرزندش آمد گرامی پدید

From his old age, as if pulling out a single claw,
Three noble children were born to him.

به بخت جهاندار هر سه پسر
سه فرخ نژاد ازدر تاج زر

به بخت جهاندار هر سه پسر
سه خسرو نژاد از در تاج زر

By the grace of the world's creator, three sons
were born,
Three kings of noble lineage, from the
golden throne.

به بالا چو سرو و به رخ چون بهار
به هر چیز مانندهٔ شهریار

به بالا چو سرو و به رخ چون بهار
به هر چیز مانندهٔ شهریار

Tall as a cypress, and radiant as spring,
Like a king in all things, he was everything.

ازین سه دو پاکیزه از شهرناز
یکی کهتر از خوبچهر ارنواز

از این سه دو پاکیزه از شهرناز
یکی کهتر از خوب چهر ارنواز

From these three, two were pure of city's pride,
One with a face more beautiful than
the Arnavāz.

پدر نوز ناکرده از ناز نام
همی پیش پیلان نهادند گام

پدر نوز ناکرده از ناز نام
همی پیش پیلان نهادند گام

The father, newly born, had not yet earned
a name,
But he took steps before the elephants with
pride and fame.

از آن پس بدیشان نگه کرد شاه
که گشتند زیبای تخت و کلاه

فریدون از آن نامداران خویش
یکی را گرانمایه‌تر خواند پیش

فریدون از آن نامداران خویش
یکی را گرانمایه‌تر خواند پیش

Fereydun, among his famous kin,
Considered one more precious than his kin.

کجا نام او جندل راهبر
به هر کار دلسوزه بر شاه بر

کجا نام او جندل پرهنر
به هر کار دلسوز بر شاه بر

Where is his name, the adorned one with flowing hair,
In every heartfelt task for the king to bear?

بدو گفت برگرد گرد جهان
سه دختر گزین از نژاد مهان

بدو گفت برگرد گرد جهان
سه دختر گزین از نژاد مهان

He said to him, "Go around the world,
Choose three daughters from noble lineage."

سه خواهر ز یک مادر و یک پدر
پریچهره و پاک و خسروگهر

سه خواهر ز یک مادر و یک پدر
پری چهره و پاک و خسرو گهر

"Three sisters from one mother and one father,
Fair-faced, pure, and precious as pearls."

به خوبی سزای سه فرزند من
چنان چون بشایند پیوند من

به خوبی سزای سه فرزند من
چنان چون بشاید به پیوند من

As fitting for my three children,
As it should be for my bond.

پدر نام ناکرده از نازشان
بدان تا نخوانند بآوازشان

به بالا و دیدار هر سه یکی
که این را ندانند ازان اندکی

Upwards and in sight, all three were one,
Those who cannot see this are but a few.

چو بشنید جندل ز خسرو سخن
یکی رای پاکیزه افگند بن

چو بشنید جندل ز خسرو سخن
یکی رای پاکیزه افگند بن

When Jamshid heard the words of Kaveh,
He formed a pure and noble plan.

که بیداردل بود و بسیار مغز
زبان چرب و شایسته‌ی کار نغز

که بیدار دل بود و پاکیزه مغز
زبان چرب و شایستهٔ کار نغز

Whose heart was awake and pure,
With eloquent tongue and worthy of
noble deeds.

ز پیش سپهبد برون شد به راه
ابا چند تن مر ورا نیکخواه

He went forth on the path before
the commander,
With only a few loyal followers by his side.

یکایک ز ایران سر اندرکشید
پژوهید و هر گونه گفت و شنید

یکایک ز ایران سراندر کشید
پژوهید و هرگونه گفت و شنید

One by one, he drew the leaders of Iran,
He investigated and spoke and listened to
all kinds.

به هر کشوری کز جهان مهتری
به پرده درون داشتی دختری

به هر کشوری کز جهان مهتری
به پرده درون داشتن دختری

In every country ruled by a great king,
There was a daughter kept behind the curtain.

نهفته بجستی همه رازشان
شنیدی همه نام و آوازشان

نهفته بجستی همه رازشان
شنیدی همه نام و آوازشان

You searched for all their secrets hidden,
You heard all their names and their sounds.

ز دهقان پرمایه کس را ندید
که پیوسته‌ی آفریدون سزید

ز دهقان پر مایه کس را ندید
که پیوستهٔ آفریدون سزید

No one saw such a wealthy peasant,
Who constantly prospered and succeeded in the world.

خردمند و روشن دل و پاک تن
بیامد بر سرو، شاه یمن

خردمند و روشن‌دل و پاک‌تن
بیامد بر سرو شاه یمن

Wise and pure-hearted and of a pure body,
He came to the king's throne in Yemen.

نشان یافت جندل مر او را درست
سه دختر چنان کافریدون بجست

نشان یافت جندل مر اورا درست
سه دختر چنان چون فریدون بجست

Jamshid found him to be upright,
He sought three daughters like Faridun.

خرامان بیامد بنزدیک سرو
ز شادی چو پیش گل اندر تذرو

خرامان بیامد به نزدیک سرو
چنان چون به پیش گل اندر تذرو

He came humbly to the foot of the throne,
Like a flower before the cypress in the breeze.

زمین را ببوسید و چربی نمود
بران کهتری آفرین برفزود

زمین را ببوسید و چربی نمود
برآن کهتری آفرین برفزود

He kissed the ground and showed humility,
Adding to his greatness and glory.

به جندل چنین گفت شاه یمن
که بی آفرینت مبادا دهن

به جندل چنین گفت شاه یمن
که بی‌آفرینت مبادا دهن

To Jandul, the king of Yemen said,
"May your mouth never speak without divine inspiration."

چه پیغام داری چه فرمان دهی؟
فرستاده‌یی گر گرامی مهی؟

چه پیغام داری چه فرمان دهی
فرستاده‌ای گر گرامی رهی

"What message do you have, what command do you give,
If you have sent me, may you have a noble path."

بدو گفت جندل که خرم بدی
همیشه ز تو دور دست بدی

بدو گفت جندل که خرم بدی
همیشه ز تو دور دست بدی

Jandul replied to him, "You would have been happy,
If you had always been far from me."

از ایران یکی کهترم چون شمن
پیام آوریده به شاه یمن

از ایران یکی کهترم چون شمن
پیام آوریده به شاه یمن

From Iran, one better than Shemna has come,
Bringing a message to the king of Yemen.

درود فریدون فرخ دهم
سخن هر چه پرسی تو پاسخ دهم

درود فریدون فرخ دهم
سخن هر چه پرسند پاسخ دهم

"I greet Faridun with joy,
I will answer whatever they may ask."

ترا آفرین از فریدون گرد
بزرگ آن کسی کو نداردش خرد

ترا آفرین از فریدون گرد
بزرگ آنکسی کو نداردش خرد

"I praise you on behalf of Faridun,
Great is the one who lacks no wisdom."

مرا گفت شاه یمن را بگوی
که بر گاه تا مشک بوید ببوی

مرا گفت شاه یمن را بگوی
که بر گاه تا مشک بوید ببوی

"He told me to tell the king of Yemen,
To smell the musk on the throne."

همیشه تن آزاد بادت ز رنج
پراگنده رنج و بیاگنده گنج

بدان ای سرمایه‌ی تازیان
کز اختر بدی جاودان بی زیان

بدان ای سر مایهٔ تازیان
کز اختر بدی جاودان بی‌زیان

"O head, be the source of freshness,
So that from the stars, you may be eternal without harm."

که شیرین‌تر از جان و فرزند و چیز
همانا که چیزی نباشد بنیز

[پسندیده‌تر کس ز فرزند نیست
چو پیوند فرزند پیوند نیست]

به سه دیده اندر جهان گر کس ست
سه فرزند، ما را سه دیده بس ست

گرامی تر از دیده آنرا شناس
که دیده به دیدنش دارد سپاس

چه گفت آن خردمند پاکیزه مغز
کجا داستان زد به پیوند نغز

که پیوند کس را نیاراستم
مگر که‌ش به از خویشتن خواستم

خرد یافته مرد نیکی سگال
همی دوستی را نجوید همال

که خرم به مردم بود روزگار
نه نیکو بود بی سپه شهریار

مرا پادشاهی آباد هست
همان گنج و مردان و بنیاد هست

مرا پادشاهی آباد هست
همان گنج و مردی و نیروی دست

"I have a prosperous kingdom,
The same treasure, manhood, and strength
of hand."

سه فرزند شایستهٔ تاج و گاه
اگر داستان را بود گاه (!) و ماه

سه فرزند شایستهٔ تاج و گاه
اگر داستان را بود گاه ماه

"Three worthy children of the throne and court,
If there is a time for the story, it is the time of
the moon."

ز هر کام و هر خواسته بی نیاز
به هر آرزو دست ایشان دراز

ز هر کام و هر خواسته بی‌نیاز
به هر آرزو دست ایشان دراز

"Independent of every desire and wish,
Their hand reaches out for every aspiration."

مرین سه گرانمایه را در نهفت
بباید همی شاهزاده سه، جفت

مر این سه گرانمایه را در نهفت
بباید کنون شاهزاده سه جفت

"I have hidden these three precious ones,
Now it is time for the three pairs of princes."

ز کارآگهان آگهی یافتم
بدان آگهی تیز بشتافتم

ز کار آگهان آگهی یافتم
بدین آگهی تیز بشتافتم

"I have found out about the knowledgeable ones' work,
I have hastened quickly with this information."

کجا از پس پرده پوشیده روی
سه پاکیزه داری تو ای نامجوی

کجا از پس پرده پوشیده روی
سه پاکیزه داری تو ای نامجوی

"Where behind the veil, hidden from sight,
You have three pure ones, O ignorant one."

مران هر سه را نوز ناکرده نام
چو بشنیدم این شد دلم شادکام

مران هرسه را نوز ناکرده نام
چو بشنیدم این دل شدم شادکام

"I have not yet named any of the three,
But when I heard this, my heart
became joyful."

که ما نیز نام سه فرخ نژاد
چن اندرخور آید نکردیم یاد

که ما نیز نام سه فرخ نژاد
چو اندر خور آید نکردیم یاد

"That we also did not mention the names of
the three noble offspring,
When it came to our attention."

کنون این گرامی دو گونه گهر
بباید برآمیخت یک با دگر

کنون این گرامی دو گونه گهر
بباید برآمیخت با یکدگر

"Now these two precious gems must be
mixed together."

سه پوشیده‌رخ را سه دیهیم جوی
سزا را سزا کارا بی گفت و گوی

سه پوشیده رخ را سه دیهیم جوی
سزا را سزاوار بی‌گفت‌وگوی

"We seek three hidden faces with three gifts,
Deserving of reward without any discussion."

فریدون پیامم برین گونه داد
تو پاسخ گزار آنچ آیدت یاد

فریدون پیامم بدین گونه داد
تو پاسخ گزار آنچه آیدت یاد

"Fereydun gave me this message in such
a way,
You respond to whatever comes to your mind."

پیامش چو بشنید شاه یمن
پژمرد چون زآب گنده سمن

پیامش چو بشنید شاه یمن
بپژمرد چون زاب کنده سمن

"When the King of Yemen heard his message,
He fell down like a poisoned plant."

همی گفت اگر پیش بالین من
نبینم سه ماه جهان بین من

همی گفت گر پیش بالین من
نبیند سه ماه این جهان‌بین من

"He said, 'If for three months my world-
seer eyes
Cannot see me lying on my bed.'"

مرا روز روشن بود تاره شب
نباید گشادن به پاسخ دو لب

مرا روز روشن بود تاره شب
بباید گشادن به پاسخ دو لب

"My day was bright, but my night was dark,
I must open my lips in response."

سراینده را گفت کای نامجوی
زمان باید اندر چنین گفت‌گوی

"The poet said, 'O ignorant one,
It is time for such a conversation.'"

شتابش نباید به پاسخ کنون
مرا چند رازست با رهنمون

شتابت نباید بپاسخ کنون
مرا چند رازست با رهنمون

"You should not hurry to respond now,
I have some secrets with my guide."

بریشان گشاده کنم راز من
به هر کار هستند انباز من

فرستاده را زود جایی گزید
پس آنگه به کار اندرون بنگرید

فرستاده را زود جایی گزید
پس آنگه به کار اندرون بنگرید

"The envoy quickly found a place,
Then looked inward to the task at hand."

بیامد در بار دادن ببست
به انبوه اندیشگان درنشست

بیامد در بار دادن ببست
به انبوه اندیشگان در نشست

"He came to deliver his message and sat
Among the crowd of thinkers."

فراوان کس از دشت نیزه‌وران
بر خویش خواند آزموده سران

فراوان کس از دشت نیزه‌وران
بر خویش خواند آزموده سران

"Many of the spear-wielding warriors from
the plain
Have tested their own worth and proven
themselves as leaders."

نهفته برون آورید از نهفت
همه راز یک یک بدیشان بگفت

نهفته برون آورید از نهفت
همه رازها پیش ایشان بگفت

"Reveal the hidden secrets from their
hiding place,
And tell them all to him."

که ما را به گیتی ز فرزند خویش
سه شمع‌ست روشن ز دیدار بیش

که ما را به گیتی ز پیوند خویش
سه شمع‌ست روشن به دیدار پیش

"For us, there are three bright candles in
the meeting
With Gitih, bound to us."

فریدون فرستاد زی ما پیام
بگسترد پیشم یکی خوب دام

فریدون فرستاد زی من پیام
بگسترد پیشم یکی خوب دام

"Fereydoun sent me a message,
He has set up a good trap in front of me."

همی کرد خواهد ز چشمم جدا
یکی راز خواهم زدن با شما

همی کرد خواهد ز چشمم جدا
یکی رای بایدزدن با شما

"He keeps trying to separate me from his sight,
He wants to conspire against you with me."

فرستاده گوید: چنین گفت شاه
که ما را سه شاهست با تاج و گاه

فرستاده گوید چنین گفت شاه
که ما را سه شاهست زیبای گاه

"The envoy said, the king spoke thus,
'We have three beautiful kingships.'"

گراینده هر سه به پیوند من
به سه روی پوشیده فرزند من

گراینده هر سه به پیوند من
به سه روی پوشیده فرزند من

"If all three are bound to me,
My son will wear a three-faced crown."

اگر گویم آری و دل زان تهی
دروغ ایچ کی درخورد با مهی

اگر گویم آری و دل زان تهی
دروغم نه اندر خورد با مهی

"If I say yes, but my heart is empty,
I am not lying to the moon."

وگر آرزو را رسانم بدوی
شود دل پر آتش، پر از آب روی

وگر آرزوها سپارم بدوی
شود دل پر آتش پر از آب روی

"And if I entrust my desires to him,
My heart will become a fiery water."

وگر سر بپیچم ز گفتار اوی
هراسان شود دل از آزار اوی

وگر سر بپیچم ز فرمان او
به یک سو گرایم ز پیمان او

"If I turn my head away from his command,
I will lean towards his covenant."

کسی کو بود شهریار زمین
نه بازیست با او سگالید کین

کسی کو بود شهریار زمین
نه بازیست با او سگالید کین

"Whoever was the king of the land,
Did not play games with him, nor did
he quarrel."

شنید این سخن مردم راهجوی
که ضحاک را زو چه آمد بروی

شنیدستم از مردم راه‌جوی
که ضحاک را زو چه آمد بروی

"I have heard from the people of the seeker of
the path,
What did Zoh come to him for?"

ازین در سخن هرچتان هست یاد
سراسر به‌من بر بباید گشاد

ازین در سخن هر چه دارید یاد
سراسر به من بر بباید گشاد

"Remember everything you have in
your words,
You must fully reveal it to me."

جهان آزموده دلاور سران
گشادند یک یک به پاسخ زبان

جهان آزموده دلاور سران
گشادند یک‌یک به پاسخ زبان

"The brave leaders who had tested the world,
Opened one by one to answer with
their tongues."

که ما همگنان این نبینیم رای
که هر باد را تو بجنبی ز جای

که ما همگنان آن نبینیم رای
که هر باد را تو بجنبی ز جای

"That we all do not see the same opinion,
That you move every wind from its place."

اگر شد فریدون جهان شهریار
نه مان بندگانیم با گوشوار

اگر شد فریدون جهان شهریار
نه ما بندگانیم با گوشوار

"If Faridun became the king of the world,
We would no longer be servants to the crown."

سخن گفتن و بخشش آیین ماست
عنان و سنان تافتن دین ماست

سخن‌گفتن و کوشش آیین ماست
عنان و سنان تافتن دین ماست

"Speaking and striving are our custom,
Controlling and restraining are our religion."

به خنجر زمین را میستان کنیم
به نیزه هوا را نیستان کنیم

به خنجر زمین را میستان کنیم
به نیزه هوا را نیستان کنیم

"We will measure the earth with our swords,
And we will pierce the sky with our spears."

سه فرزند اگر بر تو هست ارجمند
سر بدره بگشای و لب را ببند

سه فرزند اگر بر تو هست ارجمند
سربدره بگشای و لب را ببند

"If you have three noble children,
Open the door and close your lips."

وگر چاره بی پاره خواهی همی
بترسی ازین پادشاهی همی

و گر چارهٔ کار خواهی همی
بترسی ازین پادشاهی همی

"And if you want a solution to your problem,
Do not be afraid of this kingship."

ازو آرزوهای پرمایه خواه
که کردار آن را نبینند راه

ازو آرزوهای پرمایه جوی
که کردار آنرا نبینند روی

"Seeking valuable desires from him,
Whose actions do not reflect his face."

چو بشنید از آن کاردانان سخن
نه سر دید آنرا به گیتی نه بن

چو بشنید از آن نامداران سخن
نه سردید آن را به گیتی نه بن

"When he heard the words of those
famous ones,
Neither his spirit nor his body trembled."

فرستاده‌ی شاه را پیش خواند
فراوان سخن‌ها به چربی براند

فرستادهٔ شاه را پیش خواند
فراوان سخن را به خوبی براند

He sent the messenger forward and conveyed the message eloquently.

که من شهریار ترا کهترم
به هر چم بفرمود فرمانبرم

که من شهریار ترا کهترم
به هرچ او بفرمود فرمانبرم

"I am your obedient servant, carrying out every command you give, my lord."

بگویش که گر چه تو هستی بلند
سه فرزند تو بر تو بر ارجمند

بگویش که گرچه تو هستی بلند
سه فرزند تو برتو بر ارجمند

"Speak, for although you are lofty, your three sons are even more noble than you."

پسر خود گرامی بود شاه را
بویژه که زیبا بود گاه را

پسر خود گرامی بود شاه را
بویژه که زیبا بود گاه را

"The king held his dear son in high regard, especially since he was handsome."

سخن هر چه گفتی پذیرم همی
ز دختر من اندازه گیرم همی

"I accept everything you have said, and I will consider it in relation to my daughter."

که گر پادشا دیده خواهد ز من
وگر دشت گردان و تخت یمن

اگر پادشا دیده خواهد ز من
و گر دشت گردان و تخت یمن

"If the king desires to see me, or if he wishes to travel through the plains and hills."

مرا خوارتر چون سه فرزند خویش
نبینم به هنگام بایست پیش

مرا خوارتر چون سه فرزند خویش
نبینم به هنگام بایست پیش

"I feel more humbled than my own three sons when I stand before the king."

اگر شاه را این چنین‌ست کام
نشاید زدن جز به فرمانش گام

پس ار شاه را این چنین است کام
نشاید زدن جز به فرمانش گام

"So if this is the king's wish, one should not take a step without his command."

به فرمان شاه این سه فرزند من
برون آنگه آید ز دربند من

به فرمان شاه این سه فرزند من
برون آنگه آید ز پیوند من

"By the king's command, these three sons of mine will depart from my embrace."

کجا من ببینم سه شاه ترا
فروزنده‌ی تاج و گاه ترا

کجا من ببینم سه شاه ترا
فروزندهٔ تاج و گاه ترا

"Where can I see your three noble kings, who are the glory of your throne and palace?"

به شادی بیایند نزدیک من
شود روشن این شهر تاریک من

بیایند هر سه به نزدیک من
شود روشن این شهر تاریک من

"Let all three come near me, and my dark city will become bright."

کنم شادمان دل به دیدارشان
ببینم روان‌های بیدارشان

شود شادمان دل به دیدارشان
ببینم روانهای بیدارشان

"My heart becomes joyful at the sight of them, as I gaze upon their awakened spirits."

ببینم که‌شان دل پر از داد هست
به زنهارشان دست گیرم به دست

ببینم کشان دل پر از داد هست
به زنهارشان دست گیرم به دست

"I want to see those whose hearts are full of generosity, and I want to hold their hands tightly."

پس آنگه سه روشن جهان بین من
سپارم بدیشان به آیین من

پس آنگه سه روشن جهان‌بین خویش
سپارم بدیشان بر آیین خویش

"Then I will entrust my three far-sighted sons to their own destiny."

کت آید به دیدار ایشان نیاز
فرستم سبکشان بر شاه باز

چو آید بدیدار ایشان نیاز
فرستم سبکشان سوی شاه باز

"When they come to visit, I will send them lightly back to the king."

سراینده جندل چو پاسخ شنید
ببوسید تختش چنان چون سزید

سراینده جندل چو پاسخ شنید
ببوسید تختش چنان چون سزید

The poet Jandal, upon hearing the response, kissed the throne as was appropriate.

پر از آفرین لب، ز ایوان اوی
سوی شهریار جهان کرد روی

پر از آفرین لب ز ایوان اوی
سوی شهریار جهان کرد روی

"His lips were full of blessings as he turned towards the king of the world in the palace courtyard."

بیامد چو نزد فریدون رسید
بگفت آن، کجا گفت و پاسخ شنید

بیامد چو نزد فریدون رسید
بگفت آن کجا گفت و پاسخ شنید

"He came and stood before Fereydun, and asked where he had spoken and heard the answer."

سه فرزند را خواند شاه جهان
نهفته برون آورید از نهان

سه فرزند را خواند شاه جهان
نهفته برون آورید از نهان

"The king of the world called for his three sons, and brought them forth from hiding."

ز پوییدن جندل و رای خویش
سخن‌ها همه پاک بنهاد پیش

از آن رفتن جندل و رای خویش
سخنها همه پاک بنهاد پیش

"Jandal and his companions departed, leaving behind only pure words."

چنین گفت کان شهریار یمن
سر انجمن، سرو سایه فگن

چنین گفت کاین شهریار یمن
سر انجمن سرو سایه فکن

Thus spoke the king of Yemen, casting the shadow of his cypress-like form over the assembly.

چو ناسفته گوهر سه دخترش بود
نبودش پسر، دختر افسرش بود

چو ناسفته گوهر سه دخترش بود
نبودش پسر دختر افسرش بود

"As if his three daughters were unpolished gems, for he had no son, and his daughter was his heir."

سروش ار بیابد چن ایشان عروس
دهد پیش هریک مگر خاک بوس

سروش ار بیابد چو ایشان عروس
دهد پیش هر یک مگر خاک‌بوس

"If Sorush finds them like brides, he will give each of them a kiss on the forehead."

ز بهر شما از پدر خواستم
سخن‌های بایسته آراستم

ز بهر شما از پدر خواستم
سخنهای بایسته آراستم

"For your sake, I asked my father for wise words."

کنون تان بباید بر او شدن
به هر بیش و کم رای فرخ زدن

کنون تان بباید بر او شدن
به هر بیش و کم رای فرخ زدن

"Now it is necessary for you to submit to him, and to accept his every decision, whether great or small."

سراینده باشید و بسیار هوش
به گفتار او برنهاده دو گوش

سراینده باشید و بسیارهوش
به گفتار او برنهاده دوگوش

"Be the poet and listen attentively to his words."

به چربی سخنهاش پاسخ دهید
چو پرسد سخن ، رای فرخ نهید

به خوبی سخنهاش پاسخ دهید
چو پرسد سخن رای فرخ نهید

"Respond well to his words, and do not oppose the decisions of Farokh when he speaks."

ازیرا که پرورده‌ی پادشا
نباید که باشد مگر پارسا

ازیرا که پروردهٔ پادشا
نباید که باشد به جز پارسا

"Because a king's foster child should be nothing but a Persian."

سخن گوی و روشن دل و پاک تن
سزای ستودن به هر انجمن

سخن‌گوی و روشن دل و پاک‌دین
به کاری که پیش آیدش پیش‌بین

"Speak clearly, with a pure heart and a pious soul, foreseeing whatever task lies ahead."

زبان راستی را برآراسته
خرد ساخته کرده بر خواسته

زبان راستی را بیاراسته
خرد خیره کرده ابر خواسته

"Adorned the language of truth, bewildering the wise and satisfying the desires of the clouds."

[شما هرچ گویم ز من بشنوید
اگر کار بندید خرم بوید]

شما هر چه گویم ز من بشنوید
اگر کار بندید خرم بوید

"Listen to everything I say, and if you follow through, you will smell the fragrance of joy."

یکی ژرف بین‌ست شاه یمن
که چون او نباشد به هر انجمن

یکی ژرف‌بین است شاه یمن
که چون او نباشد به هرانجمن

"One deep-sighted king is the ruler of Yemen,
for without him, every assembly is lost."

نباید که گیرد شما را زبون
بکار آورد مرد بینا فسون

به روز نخستین یکی بزمگاه
بسازد، شما را دهد پیشگاه

سه خورشیدرخ را چو باغ بهار
بیارد پر از بوی و رنگ و نگار

نشاند بران تخت شاهنشهی
سه خورشیدرخ را چو سرو سهی

به بالا و دیدار هر سه یکی
که از مه ندانند باز اندکی

از آن هر سه کهتر بود پیشرو
مهین باز پس در میان ماه نو

نشیند کهین نزد مهتر پسر
مهین ماه نزد کهین تاجور

میانین نشیند هم اندر میان
بدان کت ز دانش نیاید زیان

پرسد شما را کزین سه همال
کدامین شناسید مهتر به سال

میانین کدامست و کهتر کدام
بباید برین گونه‌تان برد نام

بگویید کان برترین کهترست
مهین را نشستن نه اندرخورست

میانین خود اندر میانست راست
برآمد ترا کار و بیکار کاست

گرانمایه و پاک هر سه پسر
نهاده همه دل به گفت پدر

گرانمایه و پاک هرسه پسر
همه دل‌نهاده به گفت پدر

"The three sons, noble and pure, all listened attentively to their father's words."

ز پیش فریدون برون آمدند
پر از دانش و پر فسون آمدند

ز پیش فریدون برون آمدند
پر از دانش و پرفسون آمدند

"They came forth before Faridun, full of knowledge and full of charm."

بجز رای و دانش چه اندرخورد
پسر را که چونان پدر پرورد

بجز رای و دانش چه اندرخورد
پسر را که چونان پدر پرورد

"What can befit a son, except for the wisdom and guidance of a father who raises him like himself?"

سوی خانه رفتند هر سه چوباد
شب آمد بخفتند پیروز و شاد

They went towards home, all three together,
At night they slept victorious and happy.

چو خورشید زد عکس برآسمان
پراگند بر لاژورد ارغوان

Like the sun, its reflection appeared in the sky,
A purple and azure hue spread over the
lapis lazuli.

برفتند و هر سه برآراستند
ابا خویشتن موبدان خواستند

برفتند و هر سه بیاراستند
ابا خویشتن موبدان خواستند

They departed and all three prepared
themselves,
They desired to return to their own tribe.

کشیدند با لشکری چون سپهر
همه نامداران خورشیدچهر

کشیدند با لشکری چون سپهر
همه نامداران خورشیدچهر

They marched with an army like the sky,
All the renowned ones with shining faces.

چن از آمدنشان شد آگاه سرو
بیاراست لشکر چو پر تذرو

چو از آمدنشان شد آگاه سرو
بیاراست لشکر چو پر تذرو

When the cypress became aware of
their arrival,
The army was prepared like a flying bird.

فرستادشان لشکری گشن پیش
چه بیگانه فرزانگان و چه خویش

فرستادشان لشکری گشن پیش
چه بیگانه فرزانگان و چه خویش

He sent an army ahead of them,
Both strangers and their own nobles.

شدند این سه پرمایه اندر یمن
برون آمدند از یمن مرد و زن

شدند این سه پرمایه اندر یمن
برون آمدند از یمن مرد و زن

These three wealthy ones went to Yemen,
Men and women came out of Yemen.

همه گوهر و زعفران ریختند
همه مشک با می برآمیختند

همی گوهر و زعفران ریختند
همی مشک با می برآمیختند

They poured out pearls and saffron,
They mixed musk with wine.

همه یال اسبان پر از مشک و می
پراگنده دینار در زیر پی

همه یال اسپان پر از مشک و می
پراگنده دینار در زیر پی

All the horse reins were filled with musk
and wine,
The dinar was scattered beneath their feet.

یکی کاخ آراسته چون بهشت
همه سیم و زر اندرافگنده خشت

به دیبای رومی بیاراسته
چه مایه بدو اندرون خواسته

فرود آورید اندر آن کاخشان
چو شب روز شد کرد گستاخشان

سه دختر چنان چون فریدون بگفت
سپهبد برون آورید از نهفت

به دیدار هر سه چو تابنده ماه
نشایست کردن بدیشان نگاه

نشستند هر سه بدان هم‌نشان
که گفتش فریدون به گردنکشان

ازین سه گرانمایه پرسید مه
کزین سه ستاره کدامست که

میانه کدامست و مهتر کدام
بباید برین گونه‌تان برد نام

بگفتند از آن گونه کاموختند
سبک چشم نیرنگ بردوختند

بدانست شاه گرانمایه زود
کز آمیختن رنگ نایدش سود

چنین گفت کاری همینست، زه!
مهین را به مه داد و که را به که

شد آنگه که پیوسته شد کارشان
بهم درکشیدند بازارشان

سه افسرور از پیش سه تاجور
رخانشان پر از خوی ز شرم پدر

سوی خانه رفتند با ناز و شرم
پراز رنگ رخ ، لب پر آوای نرم

بدانگه که می چیره شد بر خرد
کجا خواب و آسایش اندرخورد

سبک بر سر آبگیر گلاب
بفرمودشان ساختن جای خواب

به پالیز پیش گل افشان درخت
بخفت این سه آزاده‌ی نیکبخت

سر تازیان، شاه افسون گران
یکی چاره اندیشه کرد اندر آن

برون آمد از گلشن خسروی
بیاراست آرایش جادوی

برآورد سرما و باد دمان
بدان تا سرآید بریشان زمان

چنان شد که بفسرد هامون و راغ
بسر بر نیارست پرید زاغ

سه فرزند آن شاه افسون گشای
بجستند از آن سخت سرما ز جای

بدان ایزدی فر و فرزانگی
به افسون شاهان و مردانگی

بران بند جادو ببستند راه
نکرد ایچ سرما بدیشان نگاه

چو خورشید برزد سر از تیره کوه
بیامد سبک مرد افسون پژوه

بنزد سه داماد آزادمرد
که بیند رخانشان شده لاژورد

فسرده به سرما و برگشته کار
بمانده سه دختر بدو یادگار

چنین خواست کردن بدیشان نگاه
نه بر آرزو گشت خورشید و ماه

سه آزاده را دید چون ماه نو
نشسته بران خسروی گاه نو

بدانست کافسون نیاید بکار
نیاید بدین برد خود روزگار

نشستن گهی ساخت شاه یمن
همه نامداران شدند انجمن

نشستن گهی ساخت شاه یمن
همه نامداران شدند انجمن

The king of Yemen sat down for a while,
All the renowned ones gathered in
the assembly.

در گنج های کهن کرد باز
گشاد آنک یکچندگه بود راز

در گنجهای کهن کرد باز
گشاد آنچه یک چند گه بود راز

He opened the secrets that had been hidden for a while,
In the ancient treasure troves.

سه خورشیدرخ را چو باغ بهشت
که موبد چن ایشان صنوبر نکشت

سه خورشید رخ را چو باغ بهشت
که موبد چو ایشان صنوبر نکشت

Three sun-like faces, like a garden in paradise,
Whom the cypress of Mobad could not match.

ابا تاج و با گنج نادیده رنج
مگر زلفشان دیده رنج شکنج

ابا تاج و با گنج نادیده رنج
مگر زلفشان دیده رنج شکنج

With crown and unseen treasure, they endured pain,
Perhaps their hair was the only relief from their suffering.

بیاورد هر سه بدیشان سپرد
که سه ماه نو بود و سه شاه گرد

بیاورد هر سه بدیشان سپرد
که سه ماه نو بود و سه شاه گرد

He brought all three of them and entrusted them,
For three months they were new and traveled with three kings.

ز کینه به دل گفت شاه یمن
که از آفریدون بد آمد به من

Out of envy, the king of Yemen said in
his heart,
"He came to me from the land of Afrasiyab."

بد از من که هرگز مبادم میان
که ماده شد از تخم نره کیان

"May I never be among those
Who are born of the seed of males."

به اختر کس آن‌دان که دخترش نیست
چو دختر بود روشن اخترش نیست

He who has no daughter is as if he has no star,
Even if he has a shining star, it is not bright
without a daughter.

به پیش همه موبدان سرو گفت
که زیبا بود ماه را شاه جفت

به پیش همه موبدان سرو گفت
که زیبا بود ماه را شاه جفت

He spoke before all the Mobads,
"The moon is beautiful when accompanied by
a king."

بدانید کین سه جهان بین من
سپردم بدیشان به آیین من

بدانید کین سه جهان بین خویش
سپردم بدیشان بر آیین خویش

Know that I, who see these three worlds as one,
Have entrusted them to their own customs and ways.

بدان تا چو دیده بدارندشان
چو جان پیش دل برگمارندشان

بدان تا چو دیده بدارندشان
چو جان پیش دل بر نگارندشان

So that they may keep them like their own eyes,
And cherish them like their own souls before their beloveds.

خروشید و بار عروسان ببست
ابر پشت شرزه هیونان مست

خروشید و بار غریبان ببست
ابر پشت شرزه هیونان مست

The cry of the strangers was silenced,
The clouds were drunk behind the mountains of Hyonan.

ز گوهر یمن گشت افروخته
عماری یک اندر دگر دوخته

ز گوهر یمن گشت افروخته
عماری یک اندردگر دوخته

From the jewel of Yemen, she became radiant,
A skilled craftsman had sewn her together.

[چو فرزند را باشد آیین و فر
گرامی به دل بر چه ماده چه نر]

چو فرزند را باشد آئین و فر
گرامی به دل بر چه ماده چه نر

When a child has customs and manners,
It is dear to the heart, whether male or female.

بسوی فریدون نهادند روی
جوانان بینادل راهجوی

به سوی فریدون نهادند روی
جوانان بینادل راه جوی

They turned their faces towards Fereydoun,
The young men with seeking hearts.

چن از باز گردیدن این سه شاه
شد آگه فریدون بیامد به راه

دلشان همی خواست کاگه شود
ز بدها گمانیش کوته شود

بیامد بسان یکی اژدها
کزو شیر گفتی نیابد رها

خروشان و جوشان به جوش اندرون
همی از دهانش آتش آمد برون

چو هر سه پسر را بنزدیک دید
به گرد اندرون کوه تاریک دید

برانگیخت گرد و برآورد جوش
جهان شد از آواز او با خروش

بیامد دمان سوی مهتر پسر
که او بود پرمایه‌تر تاجور

مهین گفت با اژدها روی جنگ
نبیند خرد یافته مرد سنگ

سبک پشت بنمود و بگریخت زوی
پدر زی برادرش بنهاد روی

میانین برادر چن او را بدید
کمان را به زه کرد و اندرکشید

مرا ـ گفت ـ اگر کارزارست کار
چه شیر دمنده چه جنگی سوار

چو کهتر پسر نزد ایشان رسید
خروشید کان اژدها را بدید

بدو گفت کز پیش ما باز شو
نهنگی تو بر راه شیران مرو

گرت نام شاه آفریدون به گوش
رسیده‌ست، هرگز بدینسان مکوش

که فرزند اوییم هر سه پسر
همه گرزداران پرخاشخر

گر از راه بی راه یکسو شوی
وگر برنهمت افسر بدخوی

فریدون فرخ چو بشنید و دید
هنرها بدانست و شد ناپدید

برفت و بیامد به دروازه پیش
چنان چون سزا بد بدآیین خویش

ابا کوس و با زنده پیلان مست
همان گرزه‌ی گاوپیکر بدست

بزرگان لشکر پس پشت اوی
جهان آمده پاک در مشت اوی

چو دیدند پرمایگان روی شاه
پیاده دوان برگرفتند راه

برفتند و بر خاک دادند بوس
فرو مانده بر جای پیلان کوس

پدر دست بگرفت و بنواختشان
بر اندازه بر پایه‌ها ساختشان

چن آمد به کاخ گرانمایه باز
به پیش جهان داور آمد براز

همی آفرین کرد برکردگار
کزو دید نیک و بد روزگار

چوزان پس جهاندیدگان را بخواند
به تخت گرانمایگی برنشاند

چنین گفت کان اژدهای دژم
کجا خواست گیتی بسوزد به دم

پدر بد که جست از شما مردمی
چو بشناخت برگشت با خرمی

کنون نامتان ساختستیم نغز
چنان چون بباید سزاوار مغز

تویی مهترین سلم نام تو باد
به گیتی پراگنده کام تو باد

که جستی سلامت زچنگ نهنگ
به گاه گریزش نکردی درنگ

دلاور که نندیشد از پیل و شیر
تو دیوانه خوانش مخوانش دلیر

میانه کز آغاز تیزی نمود
از آتش مرو را دلیری فزود

ورا تور خوانیم شیر دلیر
کجا زنده پیلش نیارد بزیر

هنر خود دلیریست بر جایگاه
که بددل نباشد سزاوار گاه

دگر کهترین، مرد با سنگ و چنگ
که هم با شتابست و هم با درنگ

ز خاک و ز آتش میانه گزید
چنان کز ره هوشیاری سزید

دلیر و جوان چون هشیوار بود
به گیتی جز او را نباید ستود

کنون ایرج اندرخورد نام اوی
در مهتری باد فرجام اوی

بدان کو به آغاز شیری نمود
به گاه درشتی دلیری فزود

به نام پریچهرگان عرب
کنون برگشایم به شادی دو لب

زن سلم را کرد نام آرزوی
زن تور را ماه آزاده‌خوی

زن ایرج نیک‌پی را سهی
کجا بد به خوبی سهیلش رهی

پس از اختر گردگردان سپهر
که اخترشناسان نمودند چهر

نبشته بیاورد و بنهاد پیش
بدید اختر نامداران خویش

به سلم اندرون جست از اختر نشان
ستاره: زحل دید و، طالع: کمان

دگر طالع تور فرخنده: شیر،
خداوند: بهرام بر خون دلیر

چو کرد اختر فرخ ایرج نگاه
حمل دید طالع، خداوند: ماه

از اختر بدیشان نشانی نمود
که آشوبش و جنگ بایست بود

نهفته چو بیرون کشید از نهان
به سه بخش کرد آفریدون جهان

نهفته چو بیرون کشید از نهان
به سه بخش کرد آفریدون جهان

Hidden, as if pulled out from hiding,
He created the world in three parts.

یکی روم و خاور، دگر ترک و چین
سیم دشت گردان و ایران زمین

یکی روم و خاور دگر ترک و چین
سیم دشت گردان و ایران‌زمین

One is Rome and the East, the other is Turk and China,
Around the plain of Sistan and the land of Iran.

نخستین به سلم اندرون بنگرید
همی روم و خاور مرو را سزید

نخستین به سلم اندرون بنگرید
همه روم و خاور مراو را سزید

"First, look inside yourself with peace,
All of Rome and the East are fitting for my story."

بفرمود تا لشکری برگزید
گرازان سوی خاور اندرکشید

به فرزند تا لشکری برگزید
گرازان سوی خاور اندرکشید

"He chose his son to lead an army,
And headed towards the East with his brave warriors."

به تخت کیان اندرآورد پای
همی خواندندیش خاورخدای

به تخت کیان اندر آورد پای
همی خواندندیش خاور خدای

"He stepped up to the throne of the Kayanids,
And they chanted the praises of the
Eastern God."

دگر تور را داد توران زمین
ورا کرد سالار ترکان و چین

دگر تور را داد توران زمین
ورا کرد سالار ترکان و چین

"Another Tur was given Turan's land,
And the leader of the Turks and China made
him his own."

یکی لشکری نامزد کرد شاه
کشید آنگهی تور لشکر براه

یکی لشکری نا مزد کرد شاه
کشید آنگهی تور لشکر به راه

"One army, without pay, the king did raise,
Then Tur's army set out on their way."

بیامد به تخت کی برنشست
کمر بر میان بست و بگشاد دست

بیامد به تخت کئی برنشست
کمر بر میان بست و بگشاد دست

"He came to the throne of Kay Kavus and
sat down,
He tied his waist and opened his hands."

بزرگان برو گوهر افشاندند
مهان پاک توران شهش خواندند

بزرگان برو گوهر افشاندند
همی پاک توران شهش خواندند

"The nobles spread their pearls,
And they called Turan's king pure."

ازین دو نیابت به ایرج رسید
مرو را پدر شهر ایران گزید

از ایشان چو نوبت به ایرج رسید
مر او را پدر شاه ایران گزید

"When it was his turn, and Iraj was chosen,
He was named the father of the king of Iran."

هم ایران و هم دشت نیزه‌وران
همان تخت شاهی و تاج سران

هم ایران و هم دشت نیزه‌وران
هم آن تخت شاهی و تاج سران

"Both Iran and the spear-wielding plains,
And the throne of kings and the
crown bearers."

بدو داد کو را سزا بود تاج
همان تیغ و مهر و همان تخت عاج

بدو داد کورا سزا بود تاج
همان کرسی و مهر و آن تخت عاج

"He gave him a blind punishment, the crown
was his,
The same throne, the seal, and the
ivory throne."

نشستند هر سه به آرام، شاد
چنان مرزبانان خسرو نژاد

نشستند هر سه به آرام و شاد
چنان مرزبانان فرخ نژاد

"They all sat down calmly and happily,
Like the guardians of the blessed race."

هرآن را که بد هوش و فرهنگ و رای
مرو را همی خواند ایران خدای

برآمد برین روزگاری دراز
زمانه به‌دل در همی داشت راز

برآمد برین روزگار دراز
زمانه به دل در همی داشت راز

On this long day, the secrets of the world were held close to the heart.

فریدون فرزانه شد سالخورد
به باغ بهار اندرآورد گرد

فریدون فرزانه شد سالخورد
به باغ بهار اندر آورد گرد

Fereydoun, the wise, grew old and brought the spring into the garden.

برین گونه گردد سراسر سخن
شود سست نیرو چو گردد کهن

برین گونه گردد سراسر سخن
شود سست نیرو چو گردد کهن

In this way, the entire speech becomes weak, and the strength becomes feeble as it ages.

چوآمد به کار اندرون تیرگی
گرفتند پرمایگان چیرگی

چو آمد به کاراندرون تیرگی
گرفتند پرمایگان خیرگی

When darkness fell upon the battlefield, the brave warriors of Iran took up their swords.

بجنبید مر سلم را دل زجای
دگرگونه‌تر شد به آیین و رای

بجنبید مر سلم را دل ز جای
دگرگونه‌تر شد به آیین و رای

He moved Salam's heart from its place, and his customs and beliefs became even more transformed.

دلش گشت غرقه به آز اندرون
پر اندیشه بنشست با رهنمون

دلش گشت غرقه به آزاندرون
به اندیشه بنشست با رهنمون

His heart became immersed in Azandaroon, and he sat in contemplation with his guide.

نبودش پسندیده بخش پدر
که دادش به کهتر پسر تخت زر

نبودش پسندیده بخش پدر
که داد او به کهتر پسر تخت زر

He did not like the father's portion, for he gave the golden throne to the younger son.

به دل پر زکین شد، به رخ پر زچین
فرسته فرستاد زی شاه چین

به دل پر زکین شد به رخ پر ز چین
فرسته فرستاد زی شاه چین

Her heart was filled with gold, her face adorned with jewels, and she was sent as a gift from the Chinese king.

فرستاد نزد برادر پیام
که جاوید زی، خرم و شادکام

فرستاد نزد برادر پیام
که جاوید زی خرم و شادکام

"He sent a message to his brother, saying that Javid is in eternal happiness and joy."

بگفت آنچش اندر دل اندیشه بود
فرستاده‌یی را برافگند زود

بدان ای شهنشاه ترکان و چین
گسسته دل روشن از بهگزین

بدان ای شهنشاه ترکان و چین
گسسته دل روشن از به گزین

"To you, O king of Turks and Chinese, a bright and clear heart has been chosen."

ز پیلی ژیان کرده گوشی پسند
منش پست و بالا چو سرو بلند

ز نیکی زیان کرده گویی پسند
منش پست و بالا چو سرو بلند

You would think that goodness has caused harm, for the lofty cypress is now low and humble.

به بیداردل بنگر این داستان
کزین گونه نشنیدی از باستان

کنون بشنو ازمن یکی داستان
کزین گونه نشنیدی از باستان

Now listen to a story from me,
That you have not heard from ancient times like this.

سه فرزند بودیم زیبای تخت
یکی کهتر از ما بآمد به بخت

سه فرزند بودیم زیبای تخت
یکی کهتر از ما برآمد به بخت

"We were three beautiful children of the throne, one of whom was luckier than us."

اگر مهترم من به سال و خرد
زمانه به مهر من اندرخورد

اگر مهترم من به سال و خرد
زمانه به مهر من اندر خورد

"If I am superior in years and wisdom, the world has succumbed to my love."

گذشته ز من، تاج و تخت و کلاه
نزیبد مگر بر تو ای پادشاه

گذشته ز من تاج و تخت و کلاه
نزیبد مگر بر تو ای پادشاه

"Gone from me are crown, throne, and cap, they are not beautiful except on you, O king."

چو ایران و دشت یلان و یمن
به ایرج دهد، روم و خاور به من

چو ایران و دشت یلان و یمن
به ایرج دهد روم و خاور به من

Like Iran, the land of snakes and Yemen,
He gave Rome to Irach and the East to me.

سپارد ترا دشت ترکان و چین
که از ما سپهدار ایران زمین

سپارد ترا مرز ترکان و چین
که از تو سپهدار ایران زمین

"He entrusted to you the borders of Turks and Chinese, for from you comes the commander of the land of Iran."

بدین بخشش اندر مرا پای نیست
به مغز پدرت اندرون رای نیست

بدین بخشش اندر مرا پای نیست
به مغز پدر اندرون رای نیست

"By this generosity, I am not at his feet, for there is no agreement in the mind of the father."

سزد گر بمانیم هر دو دژم
کزین سان پدر کرد بر ما ستم

سزد گر بمانیم هر دو دژم
کزین سان پدر کرد بر ما ستم

It is fitting that we both remain in this fortress, for our father has done us wrong in this way.

هیون فرستاده بگذارد پای
بیامد بنزدیک توران‌خدای

هیون فرستاده بگزارد پای
بیامد به نزدیک توران خدای

"Hayyun was sent to deliver the message, and he came near the God of Turan."

به چربی شنیده همه یاد کرد
سر تور بی مغز پر باد کرد

به خوبی شنیده همه یاد کرد
سر تور بی‌مغز پرباد کرد

"He remembered everything he had heard well, and the head of Tur was blown away without a brain."

چو این راز بشنید تور دلیر
برآشفت برگاه چون تند شیر

چو این راز بشنید تور دلیر
برآشفت ناگاه برسان شیر

"When Tur the brave heard this secret,
suddenly he roared like a lion."

چنین داد پاسخ که با شهریار
بگوی: این سخن همچنین یاد دار

چنین داد پاسخ که با شهریار
بگو این سخن هم چنین یاد دار

"This is the answer I give: Tell the king to
remember these words as well."

که ما را به گاه جوانی پدر
برین گونه بفریفت ای دادگر

که ما را به گاه جوانی پدر
بدین گونه بفریفت ای دادگر

"That our father deceived us in this way in our
youth, oh giver of justice."

درختیست این خود نشانده به دست
کجا آب او خون و بارش کبست

درختیست این خود نشانده بدست
کجا آب او خون و برگش کبست

"This is a tree that he himself has planted,
where is its water that its leaves and branches
are withered?"

ترا با من اکنون بدین گفت و گوی
بباید بروی اندرآورد روی

ترا با من اکنون بدین گفت‌گوی
بباید بروی اندر آورد روی

"Now you must engage in this conversation with me, and you must show your face."

زدن رای هشیار و کردن نگاه
هیون برفگندن بنزدیک شاه

زدن رای هشیار و کردن نگاه
هیونی فگندن به نزدیک شاه

"Casting a wise vote and fixing his gaze, Hayyun approached the king."

زبان آوری چرب‌گوی از میان
فرستاد نزدیک شاه جهان

زبان‌آوری چرب گوی از میان
فرستاد باید به شاه جهان

"A smooth-tongued speaker from among them, must be sent to the king of the world."

بجای زبونی و جای فریب
نباید که یابد دلاور شکیب

به جای زبونی و جای فریب
نباید که یابد دلاور شکیب

"Instead of flattery and deceit, a brave and patient warrior should be found."

نشاید درنگ اندرین کار هیچ
که خام آید آسایش اندر بسیچ

نشاید درنگ اندرین کار هیچ
کجا آید آسایش اندر بسیچ

"There should be no delay in this matter,
where can there be comfort in such turmoil?"

فرستاده چون پاسخ آورد باز
برهنه شد از روی، پوشیده راز

فرستاده چون پاسخ آورد باز
برهنه شد آن روی پوشیده‌راز

"When the messenger returned with the
answer, the secret-covered face was revealed."

برفت این برادر ز روم، آن ز چین
به زهر اندرآمیختند انگبین

برفت این برادر ز روم آن ز چین
به زهر اندر آمیخته انگبین

"This brother went from Rome to China, mixed
with poison and deadly venom."

رسیدند پس یک بدیگر فراز
سخن راندند آشکارا و راز

رسیدند پس یک به دیگر فراز
سخن راندند آشکارا و راز

"They arrived one after another, speaking
openly and secretly."

گزیدند پس موبدی تیزویر
سخن‌گوی و بینادل و یادگیر

گزیدند پس موبدی تیزویر
سخن گوی و بینادل و یادگیر

"They then chose a sharp-witted Mubid, a speaker and a learner of knowledge."

ز بیگانه پردخت کردند جای
سگالش گرفتند هر گونه رای

ز بیگانه پردخته کردند جای
سگالش گرفتند هر گونه رای

"They replaced the foreigners and took control, they took every kind of vote into consideration."

سخن سلم پیوند کرد از نخست
ز شرم پدر دیدگان را بشست

سخن سلم پیوند کرد از نخست
ز شرم پدر دیدگان را بشست

"The word of peace was first linked, washing away the shame of the father's eyes."

فرستاده را گفت ره برنورد
نباید که یابد ترا باد و گرد

فرستاده را گفت ره برنورد
نباید که یابد ترا باد و گرد

"The messenger was told not to travel the road, lest you encounter wind and dust."

چو آیی به کاخ فریدون فرود
نخستین ز هر دو پسر ده درود

"When you arrive at the palace of Freydun,
give the first greeting to both of his sons."

پس آنگه بگویش که ترس خدای
بباید که باشد به هر دو سرای

"Then speak, for fear of God, must be present
in both courts."

جوان را بود روز پیری امید
نگردد سیه، موی گشته سپید

"The young have hope for old age, their turned
black hair will not become white in vain."

چه سازی درنگ اندرین جای تنگ
شود تنگ بر تو سرای درنگ

"What will you do in this narrow place, that has
become narrow for you, the house of delay?"

چو آیی به کاخ فریدون فرود
نخستین ز هر دو پسر ده درود

پس آنگه بگویش که ترس خدای
بباید که باشد به هر دو سرای

جوان را بود روز پیری امید
نگردد سیه ، موی ِ گشته سپید

چه سازی درنگ اندرین جای تنگ
که شد تنگ بر تو سرای درنگ

جهان مر ترا داد یزدان پاک
ز تابنده خورشید تا تیره خاک

جهان مرترا داد یزدان پاک
ز تابنده خورشید تا تیره خاک

"The pure God gave the world to Mardas, from the shining sun to the dark earth."

همی بآرزو خواستی رسم و راه
نکردی به فرمان یزدان نگاه

همه بآرزو ساختی رسم و راه
نکردی به فرمان یزدان نگاه

"You made all your desires into customs and ways, without looking at the command of God."

نجستی جز از کژی و کاستی
نکردی به بخش اندرون راستی

نجستی به جز کژی و کاستی
نکردی به بخشش درون راستی

"You did nothing but deceit and deficiency, and did not show any inner righteousness through generosity."

سه فرزند بودت خردمند و گرد
بزرگ آمده نیز پیدا ز خرد

سه فرزند بودت خردمند و گرد
بزرگ آمدت تیره بیدار خرد

"You had three intelligent and wise children, and your dark, awakened intellect became great."

ندیدی هنر با یکی بیشتر
کجا دیگری زو فرو برد سر

"You have not seen anyone with more skill, where another has surpassed him."

یکی را دم اژدها ساختی
یکی را به ابر اندر افراختی

"You made one into a dragon with your breath, and raised another to the clouds."

یکی تاج بر سر به بالین تو
بدو شاد گشته جهان بین تو

"A crown on your head, on your pillow, go, the world has become joyful through your vision."

نه ما زو به مام و پدر کمتریم
که بر تخت شاهی نه اندرخوریم

"We are no less than him in lineage and father, nor do we sit on the throne or at the table."

ایا دادگر شهریار زمین
برین داد هرگز مباد آفرین

ایا دادگر شهریار زمین
برین داد هرگز مباد آفرین

"O giver of justice, the king of the land, may this decree never be cursed."

اگر تاج از آن تارک بی بها
شود دور یابد جهان زو رها

اگر تاج از آن تارک بی‌بها
شود دور و یابد جهان زو رها

"If the crown becomes separated from its worthy owner, the world will be abandoned by it."

سپاری بدو گوشه‌یی از جهان
نشیند چو ما گشته از تو نهان

سپاری بدو گوشه‌ای از جهان
نشیند چو ما از تو خسته نهان

"You entrust to him a corner of the world, and he does not sit hidden from you like us, exhausted."

وگرنه سواران ترکان و چین
هم از روم گردان جوینده کین

و گرنه سواران ترکان و چین
هم از روم گردان جوینده کین

"Otherwise, the riders of Turks and Chinese, also seeking revenge from Rome."

فرازآورم لشکری گرزدار
از ایران و ایرج برآرم دمار

فراز آورم لشگر گرزدار
از ایران و ایرج برآرم دمار

"I will raise the army of warriors, and bring destruction from Iran and Iradj."

چو بشنید موبد پیام درشت
زمین را ببوسید و بنمود پشت

چو بشنید موبد پیام درشت
زمین را ببوسید و بنمود پشت

"When Mobad heard the harsh message, he kissed the ground and showed his back."

بدانسان به زین اندرآورد پای
که از باد آتش بجنبد ز جای

بر آنسان به زین اندر آورد پای
که از باد آتش بجنبد ز جای

"He set foot on the one who could be moved from their place by the wind of fire."

به درگاه شاه آفریدون رسید
برآورده‌یی دید سر ناپدید

به درگاه شاه آفریدون رسید
برآورده‌ای دید سر ناپدید

"He arrived at the court of the king of the universe, and witnessed a miracle beyond comprehension."

به ابر اندرآورده بالای اوی
زمین کوه تا کوه پهنای اوی

به ابر اندر آورده بالای او
زمین کوه تا کوه پهنای او

"His wings spread over the clouds, his vastness from mountain to mountain on the earth."

نشسته به‌در بر گران‌سایگان
به پرده‌ندرون جای پرمایگان

نشسته به در بر گرانمایگان
به پرده درون جای پرمایگان

"Sitting at the door of the magnificent, inside the curtain of the exalted."

به یک دست بر بسته شیر وپلنگ
به دست دگر زنده پیلان جنگ

به یک دست بربسته شیر و پلنگ
به دست دگر ژنده پیلان جنگ

"With one hand, he held a tied lion and panther, with the other hand, he fought against the fierce elephants."

ز چندان گرانمایه گرد دلیر
خروشی برآمد چو آوای شیر

ز چندان گرانمایه گرد دلیر
خروشی برآمد چو آوای شیر

"From the heart of the brave, a roar arose like the sound of a lion, despite his great magnificence."

سپهریست پنداشت ایوان بجای
پری لشکری گردش اندر بپای

سپهریست پنداشت ایوان به جای
گران لشگری گرد او بر به پای

"He thought the palace was a celestial sphere, with his heavy army circling around him."

برفتند بیدار کارآگهان
بگفتند با شهریار جهان

برفتند بیدار کارآگهان
بگفتند با شهریار جهان

"They woke up the skilled workers and said to the king of the world."

که آمد فرستاده‌یی نزد شاه
یکی برمنش مرد بادستگاه

که آمد فرستاده‌ای نزد شاه
یکی پرمنش مرد با دستگاه

"That a messenger came to the king, a man with great power and authority."

بفرمود تا پرده برداشتند
بر اسپش ز درگاه بگذاشتند

بفرمود تا پرده برداشتند
بر اسپش ز درگاه بگذاشتند

"They were commanded to remove the curtain and let him ride his horse through the gate."

چو چشمش به روی فریدون رسید
همه دیده و دل پر از شاه دید

چو چشمش به روی فریدون رسید
همه دیده و دل پر از شاه دید

"When his eyes met with the face of Freydun, he saw nothing but the king with all his heart and soul."

به بالا چو سرو و چو خورشید روی
چو کافور گرد گل سرخ، موی

به بالای سرو و چو خورشید روی
چو کافور گرد گل سرخ موی

"Like the sun shining above the cypress, with hair as red as camphor among the red roses."

دو لب پر ز خنده، دو رخ پر ز شرم
کیانی زبان پر ز گفتار نرم

دولب پر ز خنده دو رخ پر ز شرم
کیانی زبان پر ز گفتار نرم

"Two faces full of laughter and shame, the Kianian's tongues full of gentle speech."

فرستاده چون دید سجده نمود
زمین را سراسر به بوسه پسود

نشاندش همانگه فریدون ز پای
سزاوار دادش یکی خوب جای

نشاندش هم آنگه فریدون ز پای
سزاوار کردش بر خویش جای

Then Freydun lifted him up from the ground,
And put him in his rightful place and crown.

بپرسیدش از دو گرامی نخست
که هستند شادان دل و تندرست

بپرسیدش از دو گرامی نخست
که هستند شادان دل و تن‌درست

"They asked him about the two noble ones,
Who are happy in heart and healthy in body."

دگر گفت کین زشت راه دراز
شدی رنجه اندر نشیب و فراز

دگر گفت کز راه دور و دراز
شدی رنجه اندر نشیب و فراز

He said again, "From a long and
distant journey,
I have become weary in the ups and downs of
the path."

فرستاده گفت: ای گرانمایه شاه
که بی تو مبیناد کس پیشگاه

فرستاده گفت ای گرانمایه شاه
ابی تو مبیناد کس پیش‌گاه

"The messenger said, 'O esteemed king,
No one is worthy to stand before you.'"

ز هر کس که پرسی به کام تواند
همه پاک زنده به نام تواند

"From anyone you ask, who is able,
All will speak pure and alive in your name."

منم بنده‌ی شاه را ناسزا
چنین بر تن خویش ناپادشا

"I am a servant who has been ungrateful to the king,
And have acted in a manner unbefitting of myself."

پیامی درشت آوریده به شاه
فرستنده پر خشم و من بی گناه

"A harsh message delivered to the king,
Sent by an angry messenger, while I am innocent."

بگویم چو فرمایدم شهریار
پیام جوانان ناهوشیار

"I will tell, as commanded by the king,
The message of the foolish youth."

بفرمود پس تا زبان برگشاد
شنیده سخن سر بسر کرد یاد

بفرمود پس تا زبان برگشاد
شنیده سخن سر به سر کرد یاد

"He then commanded him to speak out,
And he listened attentively, remembering
every word."

فریدون بدو پهن بگشاد گوش
چو بشنید مغزش برآمد بجوش

فریدون بدو پهن بگشاد گوش
چو بشنید مغزش برآمد به جوش

"Freydun opened his ears wide to him,
And when he heard it, his mind boiled over."

فرستاده را گفت کای هوشیار
نبایست پوزش ترا خود بکار

فرستاده را گفت کای هوشیار
بباید ترا پوزش اکنون به کار

"The messenger said, 'O wise one,
You must now seek forgiveness.'"

که من چشم خود همچنین داشتم
همی بر دل خویش بگماشتم

که من چشم از ایشان چنین داشتم
همی بر دل خویش بگذاشتم

"That I held such eyes upon them,
I had placed them upon my heart."

که از گوهر بد نیاید مهی
مرا دل همی داد این آگهی

"For from a bad pearl, a moon will not emerge,
My heart gave me this knowledge."

بگوی آن دو ناپاک بیهوده را
دو آهرمن مغز پالوده را

بگوی آن دو ناپاک بیهوده را
دو اهریمن مغز پالوده را

"Tell of those two impure and vain ones,
The two demons with polluted minds."

انوشه که کردید گوهر پدید
درود از شما خود بدینسان سزید

انوشه که کردید گوهر پدید
درود از شما خود بدین سان سزید

"The pearl that you have brought
forth, Anousheh,
Greetings to you, for you have done so
fittingly."

ز پند من ار مغزتان شد تهی
همان از خردتان نماند آگهی

ز پند من ار مغزتان شد تهی
همی از خردتان نبود آگهی

"If your mind becomes empty from my advice,
It is because your wisdom lacks
understanding."

ندارید شرم و نه ترس از خدای
شما را همانا جز اینست جای

نداريد شرم و نه بيم از خدای
شما را همانا همين‌ست رای

"You have no shame nor fear of God,
Indeed, this is your way."

مرا پیشتر قیرگون بود موی
چو سرو سهی قد و چون ماه روی

مرا پيشتر قيرگون بود موی
چو سرو سهی قد و چون ماه روی

"My hair was once disheveled,
Like a tall cypress and a moon-faced beauty."

سپهری که پشت مرا کرد کوز
نشد پست ،گردان بجایست نوز

سپهری که پشت مرا کرد کوز
نشد پست و گردان بجایست نوز

"The sky that made my back its target,
Did not become low and revolving, but
remained new."

خماند شما را همان روزگار
نماند خمانیده هم پایدار

خماند شما را هم این روزگار
نماند برین گونه بس پایدار

"This era has bent you as well,
Nothing remains stable in this manner."

بدان برترین نام یزدان پاک
به رخشنده خورشید و آرمیده خاک

بدان برترین نام یزدان پاک
به رخشنده خورشید و بر تیره خاک

"The most excellent name of the pure God,
Shining like the sun upon the dark earth."

به تخت و کلاه و به خورشید و ماه
که من بد نکردم شما را نگاه

به تخت و کلاه و به ناهید و ماه
که من بد نکردم شما را نگاه

"To the throne, crown, Naheed, and moon,
That I did not wrong you, look upon me."

یکی انجمن کردم از بخردان
ستاره‌شناسان و هم موبدان

یکی انجمن کردم از بخردان
ستاره شناسان و هم موبدان

"I formed a gathering of the wise,
Astronomers and astrologers alike."

بسی روزگاران شده‌ست اندرین
نکردیم بر باد بخشش زمین

بسی روزگاران شدست اندرین
نکردیم بر باد بخشش زمین

"Many ages have passed in this world,
Yet we have not squandered the earth's generosity."

همه راستی خواستم زین سخن
ز کژی نه سر بود پیدا نه بن

همه راستی خواستم زین سخن
به کژی نه سر بود پیدا نه بن

"I sought truthfulness from all these words,
Neither head nor tail of falsehood was found."

همه ترس یزدان بد اندر نهان
همه راستی خواستم در جهان

همه ترس یزدان بد اندر میان
همه راستی خواستم در جهان

"All fear God in their midst,
I sought truthfulness in the world."

چن آباد دادند گیتی به من
نجستم پراگندن انجمن

چو آباد دادند گیتی به من
نجستم پراگندن انجمن

"When they granted me prosperity,
I did not refrain from boasting in the gathering."

مگر همچنان گفتم آباد تخت
سپارم به سه دیده‌ی نیکبخت

مگر همچنان گفتم آباد تخت
سپارم به سه دیدهٔ نیک بخت

"But as I spoke of the prosperity of the throne,
I entrusted it to the three good fortunes."

شما را کنون گر دل از راه من
به کژی و تاری کشید آهرمن

شما را کنون گر دل از راه من
به کژی و تاری کشید اهرمن

"If now your heart has been led astray
By deceit and trickery of the devil."

بپرسید تا کردگار بلند
چنین از شما کرد خواهد پسند

ببینید تا کردگار بلند
چنین از شما کرد خواهد پسند

"See how the exalted Creator
Will approve of what you have done."

یکی داستان گویم ار بشنوید:
همان بر که کارید خود بدروید

یکی داستان گویم ار بشنوید
همان بر که کارید خود بدروید

"I will tell a story, if you listen,
The same one that you have sown, you shall reap."

چنین گفت با ما سخن رهنمای
جز اینست جاوید ما را سرای

چنین گفت باما سخن رهنمای
جزین است جاوید ما را سرای

Thus spoke the guide to us,
This is our eternal abode.

به تخت خرد برنشست آزتان
چرا شد چنین دیو انبازتان

به تخت خرد بر نشست آزتان
چرا شد چنین دیو انبازتان

"He sat on the throne of wisdom, why did your devilish arrogance become so great?"

بترسم که در چنگ این اژدها
روان یابد از کالبدتان رها

بترسم که در چنگ این اژدها
روان یابد از کالبدتان رها

"I fear that in the clutches of this dragon,
Your soul will be released from your body."

مرا خود ز گیتی گه رفتن ست
نه هنگام تیزی و آشفتن ست

مرا خود ز گیتی گه رفتن است
نه هنگام تندی و آشفتن است

"My departure from prosperity is inevitable,
It is not a result of haste and turmoil."

ولیکن چنین گوید آن سالخورد
که بودش سه فرزند آزاد مرد

ولیکن چنین گوید آن سالخورد
که بودش سه فرزند آزاد مرد

"However, the old man said,
Who had three free-spirited sons."

که چون آز گردد ز دلها تهی
همان خاک و هم گنج شاهنشهی

که چون آز گردد ز دلها تهی
چه آن خاک و آن تاج شاهنشهی

"When the heart is emptied like dust,
What remains of that soil and that crown
of kingship?"

کسی کو برادر فروشد به خاک
سزد گر نخوانندش از آب پاک

کسی کو برادر فروشد به خاک
سزد گر نخوانندش از آب پاک

"Someone who betrays his brother to
the ground,
Deserves to be forgotten like pure water."

جهان چون شما دید و بیند بسی
نخواهد شدن رام با هر کسی

جهان چون شما دید و بیند بسی
نخواهد شدن رام با هر کسی

"The world, as you have seen and perceived,
Will not become peaceful with just anyone."

کنون هر چه دانید کز کردگار
بود رستگاری به روز شمار

کزین هر چه دانید از کردگار
بود رستگاری به روز شمار

"From all that you know of the Creator,
Salvation will come on the appointed day."

بپویید و آن توشه‌ی ره کنید
بکوشید تا رنج کوته کنید

بجویید و آن توشهٔ ره کنید
بکوشید تا رنج کوته کنید

"Search and find the path,
Strive to shorten the suffering."

فرستاده بشنید گفتار اوی
زمین را ببوسید و برگاشت روی

فرستاده بشنید گفتار اوی
زمین را ببوسید و برگاشت روی

The envoy heard his words and kissed the ground, then turned his face.

ز پیش فریدون چنان بازگشت
تو گفتی که با باد انباز گشت

ز پیش فریدون چنان بازگشت
که گفتی که با باد انباز گشت

Fereydoun returned in such a way
That it was said he had become a free-spirited wind.

فرستاده‌ی سلم چون گشت باز
شهنشاه بنشست و بگشاد راز

فرستادهٔ سلم چون گشت باز
شهنشاه بنشست و بگشاد راز

As the messenger returned, the king sat down and revealed the secret.

گرامی جهانجوی را پیش خواند
همه بودنی پیش او باز راند

گرامی جهانجوی را پیش خواند
همه گفتها پیش او بازراند

He read everything before the esteemed world-seeker and presented all that was said before him.

ورا گفت کان دو پسر جنگ جوی
ز خاور سوی ما نهادند روی

ورا گفت کان دو پسر جنگجوی
ز خاور سوی ما نهادند روی

Then he said, "Those two warrior sons turned their faces towards us from the east."

ز اختر چنین ستشان بهره خود
که باشند شادان به کردار بد

از اختر چنین استشان بهره خود
که باشند شادان به کردار بد

From the stars, they seek such fortune
That they may be happy in wicked deeds.

دگرشان ز دو کشور آبشخورست
که آن بوم ها را درشتی برست

دگر آنکه دو کشور آبشخورست
که آن بومها را درشتی برست

Another one, whose drinking water is from two countries,
And who has raised the greatness of those lands.

برادرت چندان برادر بود
کجا مر ترا بر سر افسر بود

"Your brother was so much a brother,
Where was your authority over him?"

چو پژمرده شد روی رنگین تو
نگردد کسی گرد بالین تو

When your colorful face fades away,
No other will turn around your bed.

تو گر پیش شمشیر مهرآوری
سرت گردد آسوده از داوری

If you stand before the sword of love,
Your head will be bewildered by justice.

دو فرزند من کز دو گوشه جهان
بدینسان گشادند بر من نهان

"My two sons, who from both sides of the world,
Opened their tongues against me on this night."

گرت سر به کارست بسیچ کار
در گنج بگشای و بربند بار

گرت سر بکارست بپسیچ کار
در گنج بگشای و بربند بار

If your head is in the game, turn back to work,
Open and close the load in the treasure.

تو گر چاشت را دست یازی به جام
وگرنه خورند ای پسر بر تو شام

تو گر چاشت را دست یازی به جام
و گر نه خورند ای پسر بر تو شام

If you hold the pen at dinner to the cup,
And if they don't eat, oh son, it's your dinner.

نباید ز گیتی ترا یار جست
بی آزاری و راستی یار تست

نباید ز گیتی ترا یار کس
بی‌آزاری و راستی یار بس

You should not have a friend in deceit,
A true friend is one without harm.

نگه کرد پس ایرج نامور
بدان مهربان پاک فرخ پدر

نگه کرد پس ایرج نامور
برآن مهربان پاک فرخ پدر

Irj, the famous one, looked back
At his kind and pure father, Farrokh.

چنین داد پاسخ که ای شهریار
نگه کن بدین گردش روزگار

چنین داد پاسخ که ای شهریار
نگه کن بدین گردش روزگار

"Such was the answer given, O King,
Keep in mind the cycle of time's revolution."

که چون باد بر ما همی بگذرد
خردمند مردم چرا غم خورد

که چون باد بر ما همی بگذرد
خردمند مردم چرا غم خورد

"As the wind passes over us,
Why should the wise people grieve?"

همی پژمراند رخ ارغوان
کند تیره دیدار روشن‌روان

همی پژمراند رخ ارغوان
کند تیره دیدار روشن‌روان

"He made the crimson face pale,
And dimmed the bright spirit with darkness."

به آغاز گنجست و فرجام رنج
پس از رنج، رفتن زجای سپنج

به آغاز گنج است و فرجام رنج
پس از رنج رفتن ز جای سپنج

"At the beginning is treasure, and at the end is hardship,
After hardship, one departs from the place of the world."

که بستر ز خاکست و بالین ز خشت
درختی چرا باید امروز کشت

چو بستر ز خاکست و بالین ز خشت
درختی چرا باید امروز کشت

"When the bed is made of dust and the pillow of bricks,
Why should one plant a tree today?"

که هرچند چرخ از برش بگذرد
بنش خون خورد، بار کین آورد

که هر چند چرخ از برش بگذرد
تنش خون خورد بار کین آورد

"Although the wheel may pass over his chest,
His body will drink the burden of this pain."

خداوند شمشیر و گاه و نگین
چو ما دید و بسیار بیند زمین

خداوند شمشیر و گاه و نگین
چو ما دید بسیار و بیند زمین

"The Lord of Sword, Crown, and Gem,
Who has seen much and surveyed the earth."

از آن تاجور نامداران پیش
ندیدند کین اندر آیین خویش

از آن تاجور نامداران پیش
ندیدند کین اندر آیین خویش

"They had not seen such a thing before
Among the famous and powerful ones."

چو دستور باشد مرا شهریار
به بد نگذرانم بد روزگار

"When the king commands me,
I will not spend my days in evil."

نباید مرا تاج و تخت و کلاه
شوم پیش ایشان دوان بی سپاه

"I should not become a servant without
an army,
Running before them with crown, throne,
and hat."

بگویم که ای نامداران من
چنان چون گرامی تن و جان من

"I will tell you, O famous ones,
You are as dear to me as my body and soul."

بگویم که از شهریار زمین
مدارید خشم و مجوید کین

"Do not provoke the wrath and enmity of the
king in vain."

به گیتی چه دارید چندین امید
نگر تا چه بد کرد با جمشید

به گیتی مدارید چندین امید
نگر تا چه بد کرد با جمشید

"Do not put too much hope in deceit,
See what he did to Jamshid."

به فرجام هم شد ز گیتی بدر
بماندش همان تخت و تاج و کمر

به فرجام هم شد ز گیتی بدر
نماندش همان تاج و تخت و کمر

"In the end, he met the full moon of deceit,
And he was left with neither crown nor throne
nor belt."

مرا با شما هم به فرجام کار
بباید چشیدن همان روزگار

مرا با شما هم به فرجام کار
بباید چشیدن بد روزگار

"I must work with you until the end,
And taste the bitterness of fate."

دل کینه‌ورشان به دین آورم
سزاوارتر زانک کین آورم

دل کینه ورشان بدین آورم
سزاوارتر زانکه کین آورم

"If I bring forth a heart full of malice,
I deserve punishment more than the one who
caused it."

بدو گفت شاه ای خردمند پور
برادر همی رزم جوید، تو سور

بدو گفت شاه ای خردمند پور
برادر همی رزم جوید تو سور

The wise king said to him, "O son,
Go and seek your brother in battle."

مرا این سخن یاد باید گرفت
ز مه روشنایی نباشد شگفت

مرا این سخن یاد باید گرفت
ز مه روشنایی نیاید شگفت

"I must remember these words,
So that the wonder of the moon's brightness
does not fade."

ز تو برخرد پاسخ ایدون سزید
دلت مهر و پیوند ایشان گزید

ز تو پر خرد پاسخ ایدون سزید
دلت مهر پیوند ایشان گزید

"Your wise response impressed them,
And they chose to bind their hearts to yours."

ولیکن چو جانی شود بی بها
نهد بخرد اندر دم اژدها

ولیکن چو جانی شود بی‌بها
نهد پر خرد در دم اژدها

"But when a life is lost in vain,
Even the wise will put their feathers in the
dragon's mouth."

چه پیش آیدش جز گزاینده زهر
که‌ش از آفرینش چنین‌ست بهر

چه پیش آیدش جز گزاینده زهر
کش از آفرینش چنین است بهر

"What awaits him but the venomous sting,
Which is the result of such a creation?"

ترا ای پسر گر چنین‌ست رای
برآرای کار و بپرداز جای

ترا ای پسر گر چنین است رای
بیارای کار و بپرداز جای

"If this is your decision, O son,
Carry out the task and pay the price."

پرستنده چند از میان سپاه
بفرمای کایند با تو به راه

پرستنده چند از میان سپاه
بفرمای کایند با تو به راه

"Among the army, how many are devotees?
Command them to join you on the path."

ز درد دل اکنون یکی نامه من
نویسم فرستم بدان انجمن

ز درد دل اکنون یکی نامه من
نویسم فرستم بدان انجمن

"From the pain of my heart, now I write
a letter,
And send it to that assembly."

مگر باز بینم تن تو درست
که روشن روانم به دیدار تست

مگر باز بینم ترا تن درست
که روشن روانم به دیدار تست

"Perhaps I shall see you again, whole
and sound,
For my bright spirit longs to behold you."

یکی نامه بنبشت شاه زمین
به خاورخدای و به سالار چین

یکی نامه بنوشت شاه زمین
به خاور خدای و به سالار چین

The king of the land wrote a letter
To the God of the East and the ruler of China.

سر نامه کرد آفرین خدای
کجا بود و باشد همیشه بجای

سر نامه کرد آفرین خدای
کجا هست و باشد همیشه به جای

He began the letter with a praise to God,
"Where is He and may He always be in
His place?"

دگر گفت کین نامه‌ی پندمند
بنزد دو خورشید گشته بلند

چنین گفت کاین نامهٔ پندمند
به نزد دو خورشید گشته بلند

Thus spoke he, "This wise letter
Has risen high in the presence of two suns."

دو سنگی، دو جنگی، دو شاه زمین،
میان کیان چون درخشان نگین

دو سنگی دو جنگی دو شاه زمین
میان کیان چون درخشان نگین

Two stones, two warriors, two kings of the land,
Among the heroes, shining like a precious gem.

ز آنکس که هر گونه دیده جهان
شده آشکارا بروبر نهان

از آنکو ز هر گونه دیده جهان
شده آشکارا برو بر نهان

"Because from every kind of world's sight,
It has become clear, both in public and
in secret."

گراینده‌ی گرز و تیغ گران
فروزنده‌ی نامدار افسران

گرایندهٔ تیغ و گرز گران
فروزندهٔ نامدار افسران

The seeker of sword and heavy mace,
The enflamer of the famous commanders.

نماینده‌ی شب به روز سپید
گشاینده‌ی گنج پیش امید

نمایندهٔ شب به روز سپید
گشایندهٔ گنج پیش امید

Representative of night to white day,
Opener of treasure before hope.

همه رنج ها گشته آسان بروی
به راه روشن اندرآورده روی

همه رنجها گشته آسان بدوی
برو روشنی اندر آورده روی

"All hardships have become easy for him
to endure,
He has brought brightness to his face."

نخواهم همی خویشتن را کلاه
نه آگنده گنج و نه تخت و نه گاه

نخواهم همی خویشتن را کلاه
نه آگنده گنج و نه تاج و نه گاه

"I will not put a cap on myself,
Neither a treasure chest, nor a crown, nor
a throne."

سه فرزند را خواهم آرام و ناز
از آن پس که بردیم رنج دراز

سه فرزند را خواهم آرام و ناز
از آن پس که دیدیم رنج دراز

"I will give my three children peace
and comfort,
After we have endured long suffering."

برادر کزو بودتان دل به درد
وگر چند هرگز نزد بادسرد

برادر کزو بود دلتان به درد
وگر چند هرگز نزد باد سرد

"Brother, whose absence causes you pain,
Even if forever lost to the cold wind."

دوان آمده از بهر آزارتان
همان آرزومند دیدارتان

دوان آمد از بهر آزارتان
که بود آرزومند دیدارتان

"He came running to trouble you,
For he was eager to see you."

بیفگند شاهی شما را گزید
چنان کز ره نامداران سزید

بیفگند شاهی شما را گزید
چنان کز ره نامداران سزید

"He chose you as a king without a doubt,
As you were worthy of the path of the famous ones."

ز تخت اندرآمد به زین برنشست
برفت و میان بندگی را ببست

ز تخت اندر آمد به زین برنشست
برفت و میان بندگی را ببست

"He came down from the throne and sat on this throne,
And closed the door of servitude behind him."

بدان کو به سال از شما کهترست
نوازیدن مهتر اندرخورست

بدان کو به سال از شما کهترست
نوازیدن کهتر اندر خورست

"To the one who is superior to you in years,
Playing the game better is more appropriate."

گرامیش دارید و نوشه خورید
چو پرورده شد تن ، روان پرورید

گرامیش دارید و نوشه خورید
چو پرورده شد تن روان پرورید

"You honor him and drink from his cup,
As he nourishes your soul like a child."

چن از بودنش بگذرد روز چند
فرستید باز منش ارجمند

چو از بودنش بگذرد روز چند
فرستید با زی منش ارجمند

"When several days have passed since
his departure,
Send my regards to his noble soul."

نهادند بر نامه‌بر مهر شاه
ز ایوان بر ایرج گزین کرد راه

نهادند بر نامه بر مهر شاه
ز ایوان بر ایرج گزین کرد راه

"They placed the seal of the king's approval on
the letter,
And from the palace, they chose Iraj's path."

بشد با تنی چند برنا و پیر
چنان چون بود راه را ناگزیر

بشد با تنی چند برنا و پیر
چنان چون بود راه را ناگزیر

"With a few young and old bodies, he set out,
As the path ahead was inevitable."

چو تنگ اندرآمد به نزدیکشان
نبود آگه از رای تاریکشان

چو تنگ اندر آمد به نزدیکشان
نبود آگه از رای تاریکشان

When he came close to them in the
narrow pass,
He was unaware of their dark intentions.

پذیره شدندش بر آیین خویش
سپه سربسر باز بردند پیش

پذیره شدندش به آیین خویش
سپه سربسر باز بردند پیش

They welcomed him into their ceremony,
And the army leaders led him forward.

چو دیدند روی برادر به مهر
یکی تازه‌تر برگشادند چهر

چو دیدند روی برادر به مهر
یکی تازه‌تر برگشادند چهر

When they saw the love in the face of
their brother,
They opened their faces with even
more freshness.

دو پرخاشجو با یکی نیکخوی
گرفتند پرسش نه بر آرزوی

دو پرخاشجوی با یکی نیک خوی
گرفتند پرسش نه بر آرزوی

Two quarrelsome ones and one of good nature,
Asked questions not out of desire.

دو دل پر ز کینه، یکی دل بجای
برفتند هر سه به پرده‌سرای

دو دل پر ز کینه یکی دل به جای
برفتند هر سه به پرده سرای

Two hearts full of hatred, one heart in its place,
All three went to the palace behind the
curtain's grace.

به ایرج نگه کرد یکسر سپاه
که او بد سزاوار تخت و کلاه

به ایرج نگه کرد یکسر سپاه
که او بد سزاوار تخت و کلاه

He kept an eye on Iraj, the army in unison,
For he was unworthy of throne and crown.

بی آرامشان شد دل از مهر اوی
دل از مهر و دیده پر از چهر اوی

بی‌آرامشان شد دل از مهر او
دل از مهر و دیده پر از چهر او

Their hearts became restless from his love,
Their hearts and eyes filled with his face.

سپاه پراگنده شد جفت جفت
همه نام ایرج شد اندر نهفت

سپاه پراگنده شد جفت جفت
همه نام ایرج بد اندر نهفت

The army became divided into pairs,
All whispered Iraj's name in secret affairs.

که اینت سزاوار شاهنشهی
جزین را مبادا کلاه مهی

که هست این سزاوار شاهنشهی
جز این را نزیبد کلاه مهی

"Who is worthy of being a king,
Other than the one who deserves the crown?"

به لشکر نگه کرد سلم از کران
سرش گشت از آن کار لشکر گران

به لشکر نگه کرد سلم از کران
سرش گشت از کار لشکر گران

He kept Salam at the edge of the army,
His head turned away from the heavy burden
of the army.

به لشگرگه آمد دلی پر ز کین
جگر پر ز خون، ابروان پر ز چین

به لشگرگه آمد دلی پر ز کین
جگر پر ز خون ابروان پر ز چین

"He came to the army with a heart full
of hatred,
His liver full of blood, his eyebrows furrowed."

سراپرده پرداخت از انجمن
خود و تور بنشست با رای زن

سراپرده پرداخت از انجمن
خود و تور بنشست با رای زن

"The curtain was drawn from the assembly,
He sat alone with the advice of the woman."

سخن شد پژوهیده از هر دری
ز شاهی و از شاه هر کشوری

سخن شد پژوهنده از هردری
ز شاهی و از تاج هر کشوری

The scholar spoke of every matter,
Of kings and crowns of every country.

به تور از میان سخن سلم گفت
که یک یک سپاه از چه گشتند جفت

به تور از میان سخن سلم گفت
که یک یک سپاه از چه گشتند جفت

"From among the words, he spoke to Salam,
Asking how each pair of the army had fared."

سپاه دو شاه از پذیره شدن
دگر بود و دیگر به باز آمدن

سپاه دو شاه از پذیره شدن
دگر بود و دیگر به بازآمدن

"The army of two kings was different
At receiving and returning."

به هنگامه‌ی بازگشتن ز راه
نکردی همانا به لشکر نگاه

به هنگامهٔ بازگشتن ز راه
نکردی همانا به لشکر نگاه

"At the time of returning from the journey,
He did not look at the army at all."

که چندان کجا راه بگذاشتند
یکی چشم از ایرج نبرداشتند

که چندان کجا راه بگذاشتند
یکی چشم از ایرج نه برداشتند

"They traveled so far on the road,
But not one of them took their eyes off Iraj."

از ایران دل ما همی تیره بود
بر اندیشه اندیشگان برفزود

از ایران دلم خود به دو نیم بود
به اندیشه اندیشگان برفزود

"My heart was divided into two halves
from Iran,
Increased by the thoughts of the thinkers."

سپاه دو کشور چو کردم نگاه
ازین پس جزو را نخوانند شاه

سپاه دو کشور چو کردم نگاه
از این پس جز او را نخوانند شاه

"The armies of two countries, as I looked,
From now on, no one will be called a king
except him."

اگر بیخ او نگسلانی ز جای
ز تخت بلندت کشد زیر پای

اگر بیخ او نگسلانی ز جای
ز تخت بلندت کشد زیر پای

"If you do not uproot him from his place,
He will drag your high throne from under
your feet."

برین گونه از جای برخاستند
همه شب همی چاره آراستند

برین گونه از جای برخاستند
همه شب همی چاره آراستند

"They rose from their place in this manner,
All night they prepared for a solution."

چو برداشت پرده ز پیش آفتاب
سپیده برآمد، بیالود خواب

چو برداشت پرده ز پیش آفتاب
سپیده برآمد به پالود خواب

When the curtain was lifted from the face of the sun, the whiteness emerged from the darkness of sleep.

دو بیهوده را دل بران کار گرم
که دیده بشویند هر دو ز شرم

دو بیهوده را دل بدان کار گرم
که دیده بشویند هر دو ز شرم

"Pay attention to the useless hearts that are burning with desire, for both will be ashamed when their eyes are opened."

برفتند هر دو گرازان ز جای
نهادند سر سوی پرده‌سرای

برفتند هر دو گرازان ز جای
نهادند سر سوی پرده‌سرای

"They both went away from their place and placed their heads towards the curtain hall."

چن از خیمه ایرج به ره بنگرید
پر از مهر دل، پیش ایشان دوید

چو از خیمه ایرج به ره بنگرید
پر از مهر دل پیش ایشان دوید

"When Iraj looked back from his tent on the road, his heart filled with love and he ran towards them."

برفتند با او به خیمه درون
سخن بیشتر بر چرا رفت و چون

برفتند با او به خیمه درون
سخن بیشتر بر چرا رفت و چون

"They went with him into the tent, to speak more of why he had come and how."

بدو گفت تور: ار تو از ما کهی
چرا برنهادی کلاه مهی

بدو گفت تور ار تو از ما کهی
چرا برنهادی کلاه مهی؟

"He said to him, 'Oh Tūr, if you are from us, why did you not wear the crown of the moon?'"

ترا باید ایران و تخت کیان
مرا بر در ترک بسته میان

ترا باید ایران و تخت کیان
مرا بر در ترک بسته میان؟

"You deserve Iran and the throne of the Kayanids, why have you left me standing at the closed door of the Turks?"

برادر که کهتر ز خاور به رنج
به‌سر بر ترا افسر و زیر گنج

برادر که مهتر به خاور به رنج
به سر بر ترا افسر و زیر گنج؟

"Brother, who is the master of the East, why do you wear a crown on your head and carry treasure under your feet?"

چنین بخششی کان جهانجوی کرد
همه نزد کهتر پسر روی کرد

چنین بخششی کان جهانجوی کرد
همه سوی کهتر پسر روی کرد

"Such generosity that the world-seeker showed, he turned his face towards the direction of the hotter sun."

نه تاج کی مانم اکنون، نه گاه
نه نام بزرگی، نه ایران، نه شاه

نه تاج کیان مانم اکنون نه گاه
نه نام بزرگی نه ایران سپاه

"Now I have neither the crown of the Kayanids, nor the throne, nor the great name, nor the army of Iran."

چن از تور بشنید ایرج سخن
یکی پاکتر پاسخ افگند بن

چو از تور بشنید ایرج سخن
یکی پاکتر پاسخ افگند بن

"When Iraj heard Tūr's words, he gave a pure and clear response."

بدو گفت کای مهتر کامجوی
اگر کام دل یابی آرام جوی

بدو گفت کای مهتر کام جوی
اگر کام دل خواهی آرام جوی

"He said to him, 'Oh seeker of desires, if you seek peace, seek the desires of the heart.'"

من ایران نخواهم، نه خاور ، نه چین،
نه شاهی، نه گسترده روی زمین

من ایران نخواهم نه خاور نه چین
نه شاهی نه گسترده روی زمین

"I desire neither Iran, nor the East, nor China, neither kingship nor the expanse of the earth."

بزرگی که فرجام او بتریست
بران برتری بر بباید گریست

بزرگی که فرجام او تیرگیست
برآن مهتری بر بباید گریست

"The greatness whose end is darkness, one must weep for that mastery."

سپهر بلند ار کشد زین تو
سرانجام خشتست بالین تو

سپهر بلند ار کشد زین تو
سرانجام خشتست بالین تو

"If the high sky should carry you away, your final resting place will be a bed of bricks."

مرا تخت ایران اگر بود زیر
کنون گشتم از تاج و از تخت سیر

مرا تخت ایران اگر بود زیر
کنون گشتم از تاج و از تخت سیر

"If the throne of Iran was under me, now I have become weary of the crown and the throne."

سپردم شما را کلاه و نگین
ترا زین پس از من مباد ایچ کین

سپردم شما را کلاه و نگین
بدین روی با من مدارید کین

"I entrusted to you my helmet and jewels, do not show enmity towards me with this face."

مرا با شما نیست جنگ و نبرد
دلت خود نباید به من رنجه کرد

مرا با شما نیست ننگ و نبرد
روان را نباید برین رنجه کرد

"There is no shame or conflict between us, do not trouble the soul with such thoughts."

زمانه نخواهم از آزارتان
وگر دور مانم ز دیدارتان

زمانه نخواهم به آزارتان
اگر دورمانم ز دیدارتان

"I will not harm you in this era, even if I am far from your sight."

جز از کهتری نیست آیین من
مباد آز و گردنکشی دین من

جز از کهتری نیست آیین من
مباد آز و گردن‌کشی دین من

"My custom is nothing but generosity, may oppression and tyranny never be my religion."

چو بشنید تور از برادر چنین
به ابرو ز خشم اندرآورد چین

چو بشنید تور از برادر چنین
به ابرو ز خشم اندر آورد چین

"When Tūr heard such words from his brother, he raised his eyebrows in anger."

نیامدش گفتار ایرج پسند
نبد راستی نزد او ارجمند

نیامدش گفتار ایرج پسند
نبد راستی نزد او ارجمند

"Iraj's words did not please him, for he held truth in high esteem."

به کرسی به خشم اندرآورد پای
همی گفت و برجست هرزمان ز جای

به کرسی به خشم اندر آورد پای
همی گفت و برجست هزمان ز جای

"He raised his foot in anger towards the throne, spoke and stood defeated from his place."

ز ناگه برآمد ز جای نشست
گرفت آن گران کرسی زر به دست

یکایک برآمد ز جای نشست
گرفت آن گران کرسی زر به دست

"One by one, they rose from their seats, taking hold of that precious golden throne."

بزد برسر خسرو تاجدار
ازو خواست ایرج به جان زینهار

بزد بر سر خسرو تاجدار
از او خواست ایرج به جان زینهار

"He struck the crown-wearing Khusraw on the head, and Iraj pleaded for his life, saying 'Enough!'"

نیایدت گفت ایچ ترس خدای
نه شرم از پدر پس همینست رای

نیایدت گفت ایچ بیم از خدای؟
نه شرم از پدر خود همین است رای

"Would you not say, 'In God I trust' and feel no shame before your own father?"

مکش مر مرا کت سرانجام کار
بپیچاند از خون من کردگار

مکش مر مرا کت سرانجام کار
بپیچاند از خون من کردگار

"Do not kill me, for God's sake, and let the Creator avert the end of my life from your hands."

پسندی و همداستانی کنی
که جان داری و جان ستانی کنی

مکش مورکی را که روزی کش ست
که او نیز جان دارد و جان خوش ست

مکن خویشتن را ز مردم کشان
کزین پس نیابی خود از من نشان

مکن خویشتن را ز مردم‌کشان
کزین پس نیابی ز من خود نشان

"Do not make yourself a killer of men, for from now on you will not find any trace of yourself in me."

بسنده کنم زین جهان گوشه‌یی
به کوشش فرازآورم توشه‌یی

بسنده کنم زین جهان گوشه‌ای
به کوشش فراز آورم توشه‌ای

"I will content myself with a corner of this world, and with effort, I will raise a small hill."

به خون برادر چه بندی کمر
چه سوزی دل پیر گشته پدر

به خون برادر چه بندی کمر؟
چه سوزی دل پیر گشته پدر؟

"What bond is there in shedding a brother's blood? What sorrow has aged the heart of our father?"

جهان خواستی، یافتی، خون مریز
مکن با جهاندار یزدان ستیز

جهان خواستی یافتی خون مریز
مکن با جهاندار یزدان ستیز

"If you seek the world, do not shed blood. Do not contend with the Lord of the world."

سخن چند بشنید و پاسخ نداد
همان گفتش آمده، همان سردباد

سخن را چو بشنید پاسخ نداد
همان گفتن آمد همان سرد باد

"When he heard the words, he gave no answer. The same cold wind blew as before."

یکی خنجر از موزه بیرون کشید
سراپای او چادر خون کشید

یکی خنجر آبگون برکشید
سراپای او چادر خون کشید

"He drew a curved dagger and left a trail of blood from head to toe."

بدان تیز زهر آبگون خنجرش
همی کرد چاک آن کیانی برش

بدان تیز زهرآبگون خنجرش
همی کرد چاک آن کیانی برش

"With that sharp, venomous dagger, he made a deep cut in the body of that nobleman."

فرود آمد از پای سرو سهی
گسست آن کمرگاه شاهنشهی

فرود آمد از پای سرو سهی
گسست آن کمرگاه شاهنشهی

"He descended from the foot of the tall cypress, and broke the waistband of the king of kings."

دوان خون از آن چهره‌ی ارغوان
شد آن نامور شهریار جوان

روان خون از آن چهرهٔ ارغوان
شد آن نامور شهریار جوان

"Blood flowed from that rosy face, and that famous young king was gone."

جهانا بپروردیش در کنار
وزان پس ندادی به جان زینهار

جهانا بپروردیش در کنار
وز آن پس ندادی به جان زینهار

"O world, you nurtured him by your side, but in the end, you did not spare him his life."

نهانی ندانم ترا دوست کیست
برین اشکارت بباید گریست

نهانی ندانم ترا دوست کیست
بدین آشکارت بباید گریست

"I do not know who your secret friend is, but at this open betrayal, one must weep."

تو نیز ای به خیره خرف گشته مرد
ز بهر جهان دل پر از داغ و درد

چو شاهان کشی بی گنه خیر خیر
ازین دو ستمگاره اندازه گیر

سر تاجور زان تن پیلوار
به خنجر جدا کرد و برگشت کار

سر تاجور ز آن تن پیلوار
به خنجر جدا کرد و برگشت کار

"He separated the head from that body, adorned with a crown, with a dagger and completed his task."

بیاگند مغزش به مشک و عبیر
فرستاد نزد جهان‌بخش پیر

بیاگند مغزش به مشک و عبیر
فرستاد نزد جهان‌بخش پیر

"He mixed musk and ambergris in his brain, and sent it to the generous world-bestower."

چنین گفت کاینت سر آن نیاز
که تاج نیاکان بدو گشت باز

چنین گفت کاینت سر آن نیاز
که تاج نیاگان بدو گشت باز

Thus he spoke, "This is the end of that need,
for the crown has returned to him."

کنون خواه تاجش ده و خواه تخت
شد آن شاخ گستر نیازی درخت

کنون خواه تاجش ده و خواه تخت
شد آن سایه‌گستر نیازی درخت

"Now give him the crown and give him the throne, for the shadow-caster tree has fulfilled its need."

برفتند باز آن دو بیداد شوم
یکی سوی چین و یکی سوی روم

برفتند باز آن دو بیداد شوم
یکی سوی ترک و یکی سوی روم

"They both went away, those two wicked ones, one towards the Turks and the other towards Rome."

فریدون نهاده دو دیده به راه
سپاه و کلاه آرزومند شاه

فریدون نهاده دو دیده به راه
سپاه و کلاه آرزومند شاه

Fereydoun set his two eyes on the path,
The army and crown desiring king.

چو هنگام برگشتن شاه بود
پدر زان سخن خود کی آگاه بود

چو هنگام برگشتن شاه بود
پدر زان سخن خود کی آگاه بود

"When the king returned, how could his father be aware of those words?"

همی شاه را تخت پیروزه ساخت
همی تاج را گوهر اندرنشاخت

همی شاه را تخت پیروزه ساخت
همی تاج را گوهر اندر نشاخت

He built the victorious throne for himself,
But did not place the jewel in the crown.

پذیره شدن را بیاراستند
می و رود و رامشگران خواستند

پذیره شدن را بیاراستند
می و رود و رامشگران خواستند

They prepared for the reception,
Wine, river, and horsemen were desired.

تبیره ببردند و پیل از درش
ببستند آذین همه کشورش

تبیره ببردند و پیل از درش
ببستند آذین به هر کشورش

They took the elephant and the elephant from its gate,
And adorned each land with decorations.

بدین اندرون بود شاه و سپاه
یکی گرد تیره برآمد ز راه

به زین اندرون بود شاه و سپاه
یکی گرد تیره برآمد ز راه

The king and army were inside,
A dark figure emerged from the path.

هیونی برون آمد از تیره گرد
نشسته برو سوگواری بدرد

هیونی برون آمد از تیره گرد
نشسته برو سوگواری به درد

"A Hiyon (a type of demon) emerged from the darkness,
Sitting there, mourning in pain."

خروشی بزار و دلی سوگوار
یکی زر تابوتش اندر کنار

خروشی برآورد دل سوگوار
یکی زر تابوتش اندر کنار

"The grieving heart let out a cry,
A golden casket lay beside him."

به تابوت زر اندرون پرنیان
نهاده سر ایرج اندر میان

به تابوت زر اندرون پرنیان
نهاده سر ایرج اندر میان

"Inside the golden casket,
Laid the head of Iraj in the middle."

ابا ناله و آه و با روی زرد
به پیش فریدون شد آن شوخ مرد

ابا ناله و آه و با روی زرد
به پیش فریدون شد آن شوخ مرد

"With cries and moans and a pale face,
That bold man came before Fereydoun."

ز تابوت زر تخته برداشتند
که گفتار او خیره پنداشتند

ز تابوت زر تخته برداشتند
که گفتار او خوار پنداشتند

"They lifted the golden casket,
Thinking his words were base."

ز تابوت چون پرنیان برکشید
سر ایرج آمد بریده پدید

ز تابوت چون پرنیان برکشید
سر ایرج آمد بریده پدید

"They lifted the casket like a treasure,
Iraj's head appeared, severed and exposed."

بیفتاد ز اسپ آفریدون به خاک
سپه سربسر جامه کردند چاک

بیافتاد ز اسپ آفریدون به خاک
سپه سر به سر جامه کردند چاک

"Fereydoun dismounted from his horse to
the ground,
The army cut their clothes from head to toe."

سیه شد رخان، دیدگان شد سپید
که دیدن دگرگونه بود از امید

سیه شد رخ و دیدگان شد سپید
که دیدن دگرگونه بودش امید

"His face turned black and his eyes
turned white,
For he had lost all hope of seeing him alive."

چو خسرو بران گونه آمد ز راه
چنین بازگشت از پذیره سپاه

چو خسرو بران‌گونه آمد ز راه
چنین بازگشت از پذیره سپاه

"When Khosrow came in such a way from
the path,
Thus he returned from the reception of
the army."

دریده درفش و نگون کرده کوس
رخ نامداران به رنگ آبنوس

دریده درفش و نگونسار کوس
رخ نامداران به رنگ آبنوس

"Torn and fallen is the royal purple cloak,
The faces of the nobles turned ebony black."

تبیره سیه کرده و روی پیل
پراگنده بر تازی اسبانش نیل

تبیره سیه کرده و روی پیل
پراکنده بر تازی اسپانش نیل

"His armor turned black and his face
turned pale,
Scattered on the fresh blue coats of
his horses."

پیاده سپهبد، پیاده سپاه،
پر از خاک سر، برگرفتند راه

پیاده سپهبد پیاده سپاه
پر از خاک سر برگرفتند راه

"The commander on foot, the army on foot,
They took to the road, covered in dust."

خروشیدن پهلوانان به درد
کنان گوشت شاهان بران زادمرد

خروشیدن پهلوانان به درد
کنان گوشت تن را بران رادمرد

"The champions cried out in pain,
As if the valiant Rustam's flesh was
being torn."

برین گونه گردد به ما بر سپهر
بخواهد ربودن چو بنمود چهر

برین گونه گردد به ما بر سپهر
بخواهد ربودن چو بنمود چهر

"In this way, he will rise to the sky,
Wishing to steal when he shows his face."

مبر خود به مهر زمانه گمان
نه نیکو بود راستی در کمان

مبر خود به مهر زمانه گمان
نه نیکو بود راستی در کمان

"Do not rely on the favor of time,
For truth is not always straight in the bow."

چو دشمنش گیری نمایدت مهر
وگر دوست خوانی نبینیش چهر

چو دشمنش گیری نمایدت مهر
و گر دوست خوانی نبینیش چهر

"When you show kindness to your enemy,
And if you call him friend, do not see his face."

یکی پند گویم ترا من درست
دل از مهر گیتی ببایدت شست

یکی پند گویم ترا من درست
دل از مهر گیتی ببایدت شست

"I will give you one advice, listen well:
You must wash your heart with the water
of love."

سپه داغ دل، شاه با هوی هوی
سوی باغ ایرج نهادند روی

سپه داغ دل شاه با های و هوی
سوی باغ ایرج نهادند روی

"The army, with the heart of the king burning
with excitement,
Turned their faces towards the garden of Iraj."

به روزی کجا بار شاهان بدی
ورا پیشتر جشنگاه آن بدی

به روزی کجا جشن شاهان بدی
وزان پیشتر بزمگاهان بدی

"Where could there be a celebration of kings
on this day,
And where could there be a feast like
those before?"

فریدون سر شاه پور جوان
بیامد به بر بر گرفته نوان

فریدون سر شاه پور جوان
بیامد ببر برگرفته نوان

"Fereydoun, the young son of the king,
Came riding on a swift and spirited leopard."

بدان تخت شاهنشهی بنگرید
سر شاه را نز در تاج دید

بر آن تخت شاهنشهی بنگرید
سر شاه را نزدر تاج دید

"Look upon the throne of the Shahanshah,
And saw the head of the king beneath
the crown."

سر حوض شاهان و سرو سهی
درخت گل افشان و بید و بهی

همان حوض شاهان و سرو سهی
درخت گلفشان و بید و بهی

"The same pool of kings and tall cypress trees,
Flowering trees, willows, and gardens."

تهی دید از آزادگان جشنگاه
به کیوان برآورده گرد سیاه

تهی دید از آزادگان جشنگاه
به کیوان برآورده گرد سیاه

"He saw the empty celebration of the
free men,
And the blackness of the sky rising towards
the stars."

همی سوخت باغ و همی خست روی
همی ریخت اشک و همی کند موی

همی سوخت باغ و همی خست روی
همی ریخت اشک و همی کند موی

"He burned the garden and tired his face,
He shed tears and pulled his hair."

میان را به زنار خونین ببست
فگند آتش اندر سرای نشست

میان را به زناز خونین ببست
فکند آتش اندر سرای نشست

"He tied the bloody belt around his waist,
And threw fire into the palace."

گلستانش برکند و سروان بسوخت
بیکبارگی چشم شادی بدوخت

گلستانش برکند و سروان بسوخت
به یکبارگی چشم شادی بدوخت

"He uprooted the rose garden and burned the cypress trees,
And in one moment, his eyes were filled with joy."

نهاده سر ایرج اندر کنار
سر خویش کرده سوی کردگار

نهاده سر ایرج اندر کنار
سر خویشتن کرد زی کردگار

"Placing his head beside Iraj's body,
He made his own body a sacrifice to the Creator."

همی گفت کای داور دادگر
بدین بی گنه کشته اندر نگر

همی گفت کای داور دادگر
بدین بی‌گنه کشته اندر نگر

"He said, 'Oh just judge of justice,
Look upon this innocent one who has
been killed.'"

به خنجر سرش خسته در پیش من
تنش خورده شیران آن انجمن

به خنجر سرش کنده در پیش من
تنش خورده شیران آن انجمن

"With his head cut off by my dagger before me,
The lions of that assembly have devoured
his body."

دل هر دو بیداد از آنسان بسوز
که هرگز نبینند جز تیره‌روز

دل هر دو بیداد از آن سان بسوز
که هرگز نبینند جز تیره روز

"The hearts of both burned with such cruelty,
That they would never see anything but
dark days."

به داغی جگرشان کنی آزده
که بخشایش آرد بریشان دده

به داغی جگرشان کنی آژده
که بخشایش آرد بریشان دده

"You will ignite their hearts with a burning fire,
That will grant them mercy and forgiveness."

همی خواهم ای روشن کردگار
که چندان زمان یابم از روزگار

همی خواهم از روشن کردگار
که چندان زمان یابم از روزگار

"I seek from the illuminating Creator,
That I may have enough time in this world."

که از تخم ایرج یکی نامور
ببینم برین کینه بسته کمر

که از تخم ایرج یکی نامور
بیاید برین کین ببندد کمر

"That from the seed of Iraj, a renowned one shall come,
Who will tighten the belt around this waist."

چو دیدم چنین، زان سپس شایدم
کجا خاک بالا بپیمایدم

چو دیدم چنین زان سپس شایدم
اگر خاک بالا بپیمایدم

"When I saw such things, I thought to myself,
If I were to walk upon the surface of the earth."

برین گونه بگریست چندان بزار
همی تا گیا رستش اندر کنار

برین‌گونه بگریست چندان بزار
همی تا گیا رستش اندر کنار

"She cried so much in this way,
That her tears flowed into the river until she was saved."

زمین بستر و خاک بالین اوی
شده تیره روشن جهان بین اوی

زمین بستر و خاک بالین او
شده تیره روشن جهان‌بین او

"The earth has become his bed and the soil his pillow,
His vision has made the world both dark and bright."

در بار بسته، گشاده زبان
همی گفت: زار ای نبرده جوان

در بار بسته گشاده زبان
همی گفت کای داور راستان

"In the midst of the closed court, she opened her mouth,
And said, 'Oh just and truthful judge.'"

کس از تاجداران بدینسان نمرد
که تو مردی ای نامبردار گرد

کس از تاجداران بدین‌سان نمرد
که مردست این نامبردار گرد

No crown-bearer has died in such a way,
That this brave one could be called a mere number.

سرت را بریده بزار آهرمن
تنت را شده کام شیران کفن

سرش را بریده به زار اهرمن
تنش را شده کام شیران کفن

"His head cut off by the mournful executioner,
His body now the prey of lions' desire."

خروشی مغانی و چشمی پر آب
ز هر دام و دد برده آرام و خواب

خروشی به زاری و چشمی پرآب
ز هر دام و دد برده آرام و خواب

"A mournful cry and eyes full of tears,
From every trap and predator, he found no peace or sleep."

سراسر همه کشورش مرد و زن
بهر جای کرده یکی انجمن

سراسر همه کشورش مرد و زن
به هر جای کرده یکی انجمن

"All the men and women throughout his kingdom,
Gathered in groups wherever they could."

همه دیده پر آب و دل پر ز خون
نشسته به تیمار مرگ اندرون

همه دیده پرآب و دل پر ز خون
نشسته به تیمار و گرم اندرون

"His eyes full of tears and his heart full of blood,
Sitting in contemplation with warmth inside."

همه جامه کرده کبود و سیاه
نشسته به انبوه با سوگ شاه

همه جامه کرده کبود و سیاه
نشسته به اندوه در سوگ شاه

"All dressed in blue and black,
Sitting in sorrow mourning the king."

چه مایه چنین روز بگذاشتند
همی زندگی مرگ پنداشتند

چه مایه چنین روز بگذاشتند
همه زندگی مرگ پنداشتند

"What kind of events took place on such a day,
Where everyone thought of life as death."

برآمد برین نیز یکچندگاه
شبستان ایرج نگه کرد شاه

برآمد برین نیز یک چندگاه
شبستان ایرج نگه کرد شاه

And for a few days, the king stayed in the night garden of Iraj.

یکی خوب چهره پرستنده دید
کجا نام او بود ماه‌آفرید

یکی خوب و چهره پرستنده دید
کجا نام او بود ماه‌آفرید

He saw a beautiful face and worshipper, whose name was Moon-created.

که ایرج برو مهر بسیار داشت
قضا را کنیزک ازو بار داشت

که ایرج برو مهر بسیار داشت
قضا را کنیزک ازو بار داشت

That Iraj had much love for him, and the handmaid of fate had a burden from him.

پریچهره را بچه بد در نهان
از آن شاد شد شهریار جهان

پری چهره را بچه بود در نهان
از آن شاد شد شهریار جهان

The fairy-faced child was hidden from sight, and the world's king became happy because of it.

از آن خوب‌رخ شد دلش پر امید
به کین پسر داد دل را نوید

از آن خوب‌رخ شد دلش پرامید
به کین پسر داد دل را نوید

From that beautiful face, his heart became hopeful, and he received the news of his heart through this son.

چو هنگامه‌ی زادن آمد پدید
یکی دختر آمد ز ماه‌آفرید

چو هنگامهٔ زادن آمد پدید
یکی دختر آمد ز ماه آفرید

As the time of birth arrived, a daughter was born, created from the moon.

جهانی گرفتند پروردنش
برآمد به ناز و بزرگی تنش

جهانی گرفتند پروردنش
برآمد به ناز و بزرگی تنش

They took care of her as if she was the world, and she grew up with grace and greatness.

مر آن ماهرخ را ز سر تا به پای
تو گفتی مگر ایرجستی بجای

مر آن ماه‌رخ را ز سر تا به پای
تو گفتی مگر ایرجستی به جای

From head to toe, that moon-faced one, you said, was none other than Iraj.

چو برجست و آمدش هنگام شوی
چو پروین شدش روی و چون قیر موی

چو بر جست و آمدش هنگام شوی
چو پروین شدش روی و چون
مشک موی

When he emerged and came into being, his face became like Pervin and his hair like musk.

نیا نام زد کرد شویش پشنگ
بدو داد و چندی برآمد درنگ

نیا نامزد کرد شویش پشنگ
بدو داد و چندی برآمد درنگ

He did not propose to her, the daughter of the Pishdadian, but gave her some time to consider.

بدادش بدان نامبردار شوی
چو یکچندگاهی برآمد بر اوی

یکی پور زاد آن هنرمند ماه
چگونه؟ سزاوار تخت و کلاه

یکی پور زاد آن هنرمند ماه
چگونه سزاوار تخت و کلاه

"A son was born, that skilled one of the moon, how deserving of throne and crown."

چن از مادر مهربان شد جدا
سبک تاختندش بر پادشا

چو از مادر مهربان شد جدا
سبک تاختندش به نزدنیا

"When he was separated from his kind mother, they lifted him lightly towards the world."

برنده بدو گفت کای تاجور
یکی شاد کن دل به ایرج نگر

بدو گفت موبد که ای تاجور
یکی شادکن دل به ایرج نگر

To him, Mobad said, "Oh tyrant, look at Iraj, the one who brings joy to the heart."

جهان‌بخش را لب پر از خنده شد
تو گفتی مگر ایرجش زنده شد

جهان‌بخش را لب پر از خنده شد
تو گفتی مگر ایرجش زنده شد

"The world-bestower's lips were filled with laughter, you said, perhaps Iraj has come back to life."

گرفت آن گرانمایه را بر کنار
نیایش همی کرد با کردگار

نهاد آن گرانمایه را برکنار
نیایش همی کرد با کردگار

He removed that precious crown and prayed to the Creator.

همی گفت کین روز فرخنده باد
دل بدسگالان ما کنده باد

همی گفت کاین روز فرخنده باد
دل بدسگالان ما کنده باد

"He said, 'May this blessed day be auspicious, may it break the hearts of our enemies.'"

همان کز جهان آفرین کرد یاد
ببخشود و دیده بدو باز داد

همان کز جهان آفرین کرد یاد
ببخشود و دیده بدو باز داد

The one who created the world, forgave and returned his sight to him.

فریدون چو روشن جهان را بدید
به چهر وی اندر سبک بنگرید

فریدون چو روشن جهان را بدید
به چهر نوآمد سبک بنگرید

"When Fereydun saw the bright world, he appeared with a light face."

چنین گفت کز پاک مام و پدر
یکی شاخ شایسته آمد به بر

چنین گفت کز پاک مام و پدر
یکی شاخ شایسته آمد به بر

Thus he spoke, "From my pure mother and father, a worthy branch has come to my embrace."

می روشن آمد ز پرمایه جام
مناچهره دارد منوچهر نام

می روشن آمد ز پرمایه جام
مر آن چهر دارد منوچهر نام

"The wine came shining from the precious cup, that face which bears the name of Manuchehr."

چنان پروریدش که باد هوا
برو برگذشتن ندیدی روا

چنان پروردیدش که باد هوا
برو بر گذشتی نبودی روا

"He nurtured him in such a way that even the wind's passing would not dare to harm him."

پرستنده‌یی که‌ش به بر داشتی
زمین را به پی هیچ نگذاشتی

پرستنده‌ای کش به بر داشتی
زمین را به پی هیچ نگذاشتی

"You held a worshipper in your embrace, and did not let the earth go to waste."

به پای اندرش مشک سارا بدی
روان بر سرش چتر دیبا بدی

به پای اندرش مشک سارا بدی
روان بر سرش چتر دیبا بدی

"He would have been a musk meadow at his feet, with a silk canopy over his head."

چنین تا برآمد برو سالیان
نیامدش ز اختر زمانی زیان

چنین تا برآمد برو سالیان
نیامدش ز اختر زمانی زیان

For so many years he lived in this way, and never did he suffer any harm from the stars of fate.

هنرها که بد پادشا را بکار
بیاموختش نامور شهریار

هنرها که آید شهان را به کار
بیاموختش نامور شهریار

"The skills that the kings need in their work, the famous Shahryar taught him."

چو چشم و دل پادشا باز شد
سپه نیز با او هم‌آواز شد

چو چشم و دل پادشا باز شد
سپه نیز با او هم آواز شد

"When the eyes and heart of the king opened, the army also raised their voices with him."

نیا تخت زرین و گرز گران
بدو داد و پیروزه تاج سران

نیا تخت زرین و گرز گران
بدو داد و پیروزه تاج سران

"A new golden throne and a heavy mace, he gave to him as a victorious crown."

کلید در گنج های کهن
بدو داد جمله ز سر تا به بن

سراپردهٔ دیبه از رنگ رنگ
بدوی اندرون خیمه های پلنگ

سراپردهٔ دیبهٔ هفت‌رنگ
بدو اندرون خیمه‌های پلنگ

"The seven-colored curtains of the royal tent, inside of which were the tents of the warriors."

چه اسپان تازی به زرین ستام
چه شمشیر هندی به زرین نیام

چه اسپان تازی به زرین ستام
چه شمشیر هندی به زرین نیام

"What are fresh horses with golden bridles? What is a Indian sword with a golden hilt?"

چه از جوشن و ترگ و رومی زره
گشادند مر بندها را گره

چه از جوشن و ترگ و رومی زره
گشادند مر بندها را گره

"What knots they untied from the armor, mail, and Roman armor of the slaves."

کمان های چاچی و تیر خدنگ
سپرهای چینی و ژوپین جنگ

کمانهای چاچی وتیر خدنگ
سپرهای چینی و ژوپین جنگ

"The bows of Chachi and the arrows of Khodang, the Chinese shields and the Jupin of war."

برین گونه آراسته گنج ها
کشیده به گرد اندرون رنج ها

برین گونه آراسته گنجها
که بودش به گرد آمده رنجها

"Treasures adorned in this manner, that had been gathered around him through hardships."

سراسر سزای منوچهر دید
دل خویش را زو پر از مهر دید

سراسر سزای منوچهر دید
دل خویش را زو پر از مهر دید

"He saw the full reward of Manuchehr, and his heart was filled with love for him."

کلید در گنج آراسته
به گنجور او داد و آن خواسته

کلید در گنج آراسته
به گنجور او داد با خواسته

"The key adorned in the treasure, he gave it to him willingly."

همه پهلوانان لشکرش را
همان نامداران کشورش را

همه پهلوانان لشکرش را
همه نامداران کشورش را

"All the champions of his army, all the famous men of his country."

بفرمود تا پیش اوی آمدند
همه با دل کینه‌جوی آمدند

بفرمود تا پیش او آمدند
همه با دلی کینه‌جو آمدند

"He commanded them to come before him, and they all came with envious hearts."

به شاهی برو آفرین خواندند
زبرجد به تاجش برافشاندند

به شاهی برو آفرین خواندند
زبرجد به تاجش برافشاندند

"They praised the king and scattered jewels on his crown."

چو جشنی بد این روزگار بزرگ
شده در جهان میش پیدا ز گرگ

چو جشنی بد این روزگار بزرگ
شده در جهان میش پیدا ز گرگ

"As if a great celebration had arisen in this era, and wine had become visible in the world instead of wolves."

سپهدار چون قارن کاویان
سپه‌کش چو شیروی و چون اندیان

سپهدار چون قارن کاوگان
سپهکش چو شیروی و چون آوگان

"The commander like Qaran, the warrior like a lion and like a charger."

چو شد ساخته کار لشکر همه
برآمد سر شهریار از رمه

چو شد ساخته کار لشکر همه
برآمد سر شهریار از رمه

"When the work of the army was completed, the king of kings emerged from Rome."

به سلم و به تور آمد این آگهی
که شد روشن آن تاج شاهنشهی

به سلم و به تور آمد این آگهی
که شد روشن آن تخت شاهنشهی

With trumpets and drums came this announcement,
That the throne of the king of kings became illuminated.

دل هر دو بیداد شد پر نهیب
که اختر همی رفت سوی نشیب

دل هر دو بیدادگر پر نهیب
که اختر همی رفت سوی نشیب

The hearts of both oppressors were filled
with terror,
As the star went towards the summit.

نشستند هر دو پر اندیشگان
شده تیره روز جفاپیشگان

نشستند هر دو به اندیشگان
شده تیره روز جفاپیشگان

Both sat in contemplation,
The day of tyranny had become dark
before them.

یکایک بران رایشان شد درست
کزان رویشان چاره بایست جست

یکایک بران رایشان شد درست
کزان روی شان چاره بایست جست

One by one, their opinions were heard,
For a solution must be sought from their
perspective.

که سوی فریدون فرستند کس
به پوزش، کجا چاره این بود و بس

که سوی فریدون فرستند کس
به پوزش کجا چاره این بود بس

They sent for help to Fereydoun,
Apologies, what other solution was there?

بجستند از آن انجمن هردوان
یکی پاک دل مرد چیره‌زبان

بجستند از آن انجمن هردوان
یکی پاک دل مرد چیره‌زبان

They searched in that assembly, both of them,
One pure-hearted man with eloquent tongue.

بدان مرد با هوش و بارای و سنگ
بگفتند با لابه و نام و ننگ

بدان مرد باهوش و با رای و شرم
بگفتند با لابه بسیار گرم

The wise and modest man they spoke of,
With much fervor and flattery they addressed.

در گنج خاور گشادند باز
بدیدند هول نشیب از فراز

در گنج خاور گشادند باز
بدیدند هول نشیب از فراز

They opened the treasure of the East,
And saw the horror of the summit from above.

ز گنج کهن تاج زر خواستند
همه پشت پیلان بیاراستند

ز گنج گهر تاج زر خواستند
همی پشت پیلان بیاراستند

They sought the crown of gold from the
treasure of gems,
And made the elephants carry it on
their backs.

به گردون ها بر چه مشک و عبیر
چه دینار و دیبا و خز و حریر

به گردونه‌ها بر چه مشک و عبیر
چه دیبا و دینار و خز و حریر

Around the heavens, what use are musk
and amber,
Or silver, gold, silk, and brocade?

[ابا پیل گردون کش و رنگ و بوی
ز خاور به ایران نهادند روی]

ابا پیل گردونکش و رنگ و بوی
ز خاور به ایران نهادند روی

With elephants, they brought the scent
and color,
From the East to Iran, they turned their faces.

[هر آنکس که بد بر در شهریار
یکایک فرستادشان یادگار]

هر آنکس که بد بر در شهریار
یکایک فرستادشان یادگار

Anyone who did wrong to the king's gate,
Was sent away with a souvenir.

چو پردخته شدشان دل از خواسته
فرستاده آمد برآراسته

چو پردخته‌شان شد دل از خواسته
فرستاده آمد برآراسته

When their hearts were filled with desire,
They sent for help and he came dressed
in splendor.

چو دادند نزد فریدون پیام
نخست از جهاندار بردند نام

بدادند نزد فریدون پیام
نخست از جهاندار بردند نام

They gave a message to Fereydoun,
First, they brought the name of the world's creator.

که جاوید باد آفریدون گرد
که فر کیی ایزد او را سپرد

که جاوید باد آفریدون گرد
همه فرهی ایزد او را سپرد

"May eternal breeze surround Fereydoun,
All his protection is from the divine."

سرش سبز باد و تنش ارجمند
منش برگذشته ز چرخ بلند

سرش سبز باد و تنش ارجمند
منش برگذشته ز چرخ بلند

"His head is green like the breeze, and his body is majestic,
Passed from the high sphere, his spirit has transcended."

بگو کان دو بدخواه بیدادگر
پر از آب دیده ز شرم پدر

بدان کان دو بدخواه بیدادگر
پر از آب دیده ز شرم پدر

"To that place where two malicious oppressors,
Filled with tears of shame for their father's wrongdoing."

پشیمان شده، داغ دل، پر گناه،
همی سوی پوزش نیابند راه

پشیمان شده داغ دل بر گناه
همی سوی پوزش نمایند راه

Regretful for the burning of their hearts
with sin,
They seek the path towards forgiveness.

پیامی گزارم ز هر دو رهی
بدین برزدرگاه شاهنشهی

ازیرا که خود چشم ایشان نبود
که گفتارشان کس بیارد شنود

چه گفتند دانندگان خرد
که هر کس که بد کرد کیفر برد

چه گفتند دانندگان خرد
که هر کس که بد کرد کیفر برد

What the wise scholars have said is:
"Whoever does wrong shall face punishment."

بماند به تیمار، دل پر ز درد،
چو ما مانده‌ایم، ای شه زادمرد

بماند به تیمار و دل پر ز درد
چو ما مانده‌ایم ای شه رادمرد

Remained in suffering and heartache,
As we have remained, oh valiant king.

نبشته چنین بودمان از بوش
به رسم بوش اندرآمد روش

نوشته چنین بودمان از بوش
به رسم بوش اندر آمد روش

"This is what was written of us in the book of fate,
According to fate, we came into this world."

هزبر جهان سوز و نر اژدها
ز دام قضا هم نیابد رها

هژبر جهانسوز و نر اژدها
ز دام قضا هم نیابد رها

The world-burning sword and the fire-breathing dragon,
Cannot escape the trap of fate.

و دیگر که بی باک و ناپاک دیو
ببرد ز دل ترس گیهان خدیو

و دیگر که فرمان ناپاک دیو
ببرد دل از ترس گیهان خدیو

And another time, when the impure command of the devil,
Took the heart away from the lord of the world due to fear.

به ما بر چنان چیره شد رای اوی
که مغز دو فرزانه شد جای اوی

به ما بر چنین خیره شد رای بد
که مغز دو فرزند شد جای بد

"Such a wicked decision was imposed upon us,
That the place of two children was taken
by evil."

همی چشم داریم از آن تاجور
که بخشایش آرد به ما بر مگر

همی چشم داریم از آن تاجور
که بخشایش آرد به ما بر مگر

"We keep our eyes on that generous one,
Who may bestow mercy upon us, perhaps."

اگر چه بزرگست ما را گناه
به بی دانشی برنهد پیشگاه

اگر چه بزرگست ما را گناه
به بی‌دانشی برنهد پیشگاه

Although our sin is great,
Ignorance may excuse us in the court.

و دیگر بهانه سپهر بلند
که گاهی پناهست و گاهی گزند

و دیگر بهانه سپهر بلند
که گاهی پناهست و گاهی گزند

"And another excuse is the lofty sky,
Sometimes a refuge and sometimes a trap."

سیم: دیو کاندر میان چون نوند
میان بسته دارد ز بهر گزند

سوم دیو کاندر میان چون نوند
میان بسته دارد ز بهر گزند

"The third demon, who, like a snake, coils in the middle,
Holds the trap closed for the sake of deception."

اگر پادشا را سر از کین ما
شود پاک، روشن شود دین ما

اگر پادشا را سر از کین ما
شود پاک و روشن شود دین ما

"If the head of the king is cleared of our enmity,
Our religion will become pure and bright."

منوچهر را با سپاهی گران
فرستد بنزدیک خواهشگران

منوچهر را با سپاه گران
فرستد به نزدیک خواهشگران

"Manuchehr, with his mighty army,
Sent to the nearby supplicants."

بدان تا چو بنده به پیشش بپای
بباشیم جاوید، اینست رای

بدان تا چو بنده به پیشش به پای
بباشیم جاوید و اینست رای

"So that, like a servant, we may stand before him,
And remain eternal, for this is our fate."

مگر کان درختی که از کین برست
به آب دو دیده توانیم شست

مگر کان درختی کزین کین برست
به آب دو دیده توانیم شست

"But perhaps that tree which has grown from this seed,
We can wash with the water of our tears."

بپوییم تا آب و رنجش دهیم
چو تازه شود تاج و گنجش دهیم

بپوییم تا آب و رنجش دهیم
چو تازه شود تاج و گنجش دهیم

"Let us weep until we give water and sorrow,
So that the crown may become fresh and we may give it treasure."

فرستاده آمد دلی پر سخن
سخن را نه سر بود پیدا نه بن

فرستاده آمد دلی پر سخن
سخن را نه سر بود پیدا نه بن

"The sent one came with a heart full of words,
Words had neither head nor tail."

ابا پیل و با گنج و با خواسته
به درگاه شاه آمد آراسته

ابا پیل و با گنج و با خواسته
به درگاه شاه آمد آراسته

"With elephants, treasure, and desires,
He came adorned to the court of the king."

به شاه آفریدون رسید آگهی
بفرمود تا تخت شاهنشهی

به شاه آفریدون رسید آگهی
بفرمود تا تخت شاهنشهی

"He arrived with news to King Afridun,
Commanded to prepare the throne of the Shahanshah."

به دیبای چینی بیاراستند
کلاه کیانی بپیراستند

به دیبای چینی بیاراستند
کلاه کیانی بپیراستند

"They adorned him with a Chinese robe,
And dressed him in the crown of the Kayanians."

نشست از بر تخت پیروزه شاه
چو سرو سهی بر سرش گرد ماه

نشست از بر تخت پیروزه شاه
چو سرو سهی بر سرش گرد ماه

"Sitting on the victorious throne,
Like a tall cypress with the moon on its head."

ابا تاج و با طوق و با گوشوار
چنان چون بود درخور شهریار

ابا تاج و با طوق و باگوشوار
چنان چون بود در خور شهریار

"With crown, necklace, and earrings,
As befitting a king, he was adorned."

خجسته منوچهر بر دست شاه
نشسته، نهاده به سر بر کلاه

خجسته منوچهر بر دست شاه
نشسته نهاده به سر بر کلاه

"Blessed Manuchehr, at the hand of the king,
Sitting, placed the crown upon his head."

دو رویه بزرگان کشیده رده
سراپای یکسر به زر آزده

دو رویه بزرگان کشیده رده
سراپای یکسر به زر آژده

"The nobles drew two lines,
Head to foot, adorned with gold."

به زرین عمود و به زرین سپر
زمین کرده خورشیدگون سربسر

به زرین عمود و به زرین کمر
زمین کرده خورشیدگون سر به سر

"With a golden column and a golden belt,
He made the earth sun-like, head to head."

به درگاه ایوان کشیده رده
به طوق و به زنجیر زرین دده

بیک دست بر بسته شیر و پلنگ
بدست دگر زنده‌پیلان جنگ

به یک دست بربسته شیر و پلنگ
به دست دگر ژنده پیلان جنگ

"With one hand, he held a lion and a leopard,
With the other hand, he fought against the fierce elephants."

برون آمد از کاخ شاپور گرد
فرستاده‌ی سلم را پیش برد

برون شد ز درگاه شاپور گرد
فرستادهٔ سلم را پیش برد

"He left the court of Shapur and went around,
Leading the envoy of peace before him."

فرستاده چون دید درگاه شاه
پیاده دوان اندرآمد ز راه

فرستاده چون دید درگاه شاه
پیاده دوان اندر آمد ز راه

"When the envoy saw the court of the king,
He came running on foot from the road."

چو نزدیک شاه آفریدون رسید
سر تخت و تاج بلندش بدید

چو نزدیک شاه آفریدون رسید
سر و تخت و تاج بلندش بدید

"When he approached Shah Afridun,
He saw his high crown, throne, and head."

ز بالا فرو برد سر پیش اوی
همی بر زمین بر بمالید روی

ز بالا فرو برد سر پیش اوی
همی بر زمین بر بمالید روی

"He brought down his head from above
before him,
And rubbed his face against the ground."

گرانمایه شاه جهان کدخدای
به کرسی زرینش بر کرد جای

گرانمایه شاه جهان کدخدای
به کرسی زرین ورا کرد جای

"The world-conquering king, the lord of lords,
Took his place on the golden throne."

فرستاده بر شاه کرد آفرین
که ای نازش تاج و تخت و نگین

فرستاده بر شاه کرد آفرین
که ای نازش تاج و تخت و نگین

"The envoy praised the king,
Saying, 'O you, the adornment of crown,
throne, and jewels!'"

زمین گلشن از پایه‌ی تخت تست
هوا روشن از مایه‌ی بخت تست

زمین گلشن از پایهٔ تخت تست
زمان روشن از مایهٔ بخت تست

"The earth is a garden from the foundation of
your throne,
The time is bright from the source of
your fortune."

همه بنده‌ی خاک پای توییم
همه پاک زنده برای توییم

همه بندهٔ خاک پای توایم
همه پاک زنده به رای توایم

"All of us are servants of your feet,
All of us are pure and alive by your command."

چو با آفرین شاه بگشاد چهر
فرستاده پیشش بگسترد مهر

پیام دو خونی بگفتن گرفت
همه راستی ها نهفتن گرفت

پیام دو خونی به گفتن گرفت
همه راستیها نهفتن گرفت

"The message of the two bloods was taken to speak,
All the truths were hidden."

گشاده‌زبان مرد بسیارهوش
بدو داده شاه جهاندار گوش

گشاده زبان مرد بسیار هوش
بدو داده شاه جهاندار گوش

"The man with great intelligence spoke openly,
The world-conquering king gave him his ear."

ز کردار بد پوزش آراستن
منوچهر را نزد خود خواستن

ز کردار بد پوزش آراستن
منوچهر را نزد خود خواستن

"Adorning forgiveness for bad deeds,
Wishing to have Manuchehr by his side."

میان بستن او را بسان رهی
سپردن بدو تاج و تخت مهی

میان بستن او را بسان رهی
سپردن بدو تاج و تخت مهی

"Closing the way before him like a path,
He entrusted to him the crown and the moon-like throne."

خریدن ازو باز خون پدر
به دیبا و دینار و تاج و کمر

خریدن ازو باز خون پدر
بدینار و دیبا و تاج و کمر

"Buying back from him the blood of his father,
With gold, silver, crown, and belt."

فرستاده گفت و سپهبد شنید
مران بند را پاسخ آمد کلید

فرستاده گفت و سپهبد شنید
مر آن بند را پاسخ آمد کلید

"The envoy spoke and the commander heard,
The key replied to that bond."

چو بشنید شاه جهان کدخدای
پیام دو فرزند ناپاک رای

چو بشنید شاه جهان کدخدای
پیام دو فرزند ناپاک رای

"When the world-conquering king, the lord of lords, heard
The message of the two impure sons."

یکایک به مرد گرانمایه گفت
که خورشید را چون توانی نهفت

یکایک بمرد گرانمایه گفت
که خورشید را چون توانی نهفت

"One by one, the precious ones died, saying,
'How can you hide the sun?'"

نهان دل آن دو مرد پلید
ز خورشید روشن‌تر آمد پدید

نهان دل آن دو مرد پلید
ز خورشید روشن‌تر آمد پدید

"The hidden hearts of those two wicked men
Became more visible than the shining sun."

شنیدم همه هرچه گفتی سخن
نگه کن که پاسخ چه یابی ز بن

شنیدم همه هر چه گفتی سخن
نگه کن که پاسخ چه یابی ز بن

"I have heard all that you have said,
Keep in mind what answer you will receive from me."

بگو آن دو بی شرم ناپاک را
دو بیداد و بد مهر و ناپاک را

بگو آن دو بی‌شرم ناپاک را
دو بیداد و بد مهر و ناباک را

"Tell those shameless, impure two,
The two wicked and loveless, and
impious ones."

که گفتار خیره نیرزد بچیز
ازین در سخن خود نرانیم نیز

که گفتار خیره نیرزد به چیز
ازین در سخن خود نرانیم نیز

"That speech should not be amazed
by anything,
Let us not stray from this path in our words."

اگر بر منوچهرتان مهر خاست
تن ایرج نامورتان کجاست

اگر بر منوچهرتان مهر خاست
تن ایرج نامورتان کجاست

"If love for Manuchehr has arisen in you,
Where is the famous body of Iraj?"

که کام دد و دام بودش نهفت
سرش را یکی تنگ تابوت جفت

که کام دد و دام بودش نهفت
سرش را یکی تنگ تابوت جفت

"For his desire and trap were hidden,
His head was paired with a narrow coffin."

کنون چون ز ایرج بپرداختید
به کین منوچهر برساختید

کنون چون ز ایرج بپرداختید
به کین منوچهر بر ساختید

"Now that you have avenged Iraj,
You have made Manuchehr happy."

نبینید رویش مگر با سپاه
ز پولاد بر سر نهاده کلاه

نبینید رویش مگر با سپاه
ز پولاد بر سر نهاده کلاه

"You could only see his face among the army,
Wearing a helmet made of steel."

ابا گرز و با کاویانی درفش
زمین کرده از سم اسپان بنفش

ابا گرز و با کاویانی درفش
زمین کرده از سم اسپان بنفش

"With the mace and the Kaviani spear in hand,
He made the earth purple with the blood of
the horses."

سپهدار چون قارن رزمخواه
چو شاپور نستوه پشت سپاه

سپهدار چون قارن رزم زن
چو شاپور و نستوه شمشیر زن

"The commander fought like Qaran in battle,
Wielding his sword like Shapur and Nastoh."

به یکدست بر یادخسرو بپای
چو شیروی شیراوژنش رهنمای

به یک دست شیدوش جنگی به پای
چو شیروی شیراوژن رهنمای

"With one hand, he held the shield in battle,
Like a lion, Shirvazh guided the way."

به دست دگر سرو شاه یمن
به پیش سپاه اندرون رای زن

چو سام نریمان و سرو یمن
به پیش سپاه اندرون رای زن

"Like Nariman's spear and the Yemeni cypress,
He stood before the army, giving
wise counsel."

درختی که از کین ایرج برست
به خون بار و برگش بخواهیم شست

درختی که از کین ایرج برست
به خون برگ و بارش بخواهیم شست

"The tree that grew from Iraj's blood,
We shall wash its leaves and fruit with blood."

از آن تا کنون کین او کس نخواست
که پشت زمانه ندیدیم راست

از آن تاکنون کین او کس نخواست
که پشت زمانه ندیدیم راست

"From then until now, no one desired
this revenge,
We have not seen anything like it in history."

نه خوب آمدی با دو فرزند خویش
که من جنگ را کردمی دست پیش

نه خوب آمدی با دو فرزند خویش
کجا جنگ را کردمی دست پیش

"You did not come well with your two sons,
Where could I have put my hand in battle?"

کنون زان درختی که دشمن بکند
برومند شاخی برآمد بلند

کنون زان درختی که دشمن بکند
برومند شاخی برآمد بلند

"Now from that tree which the enemy
cut down,
A tall and proud branch has risen."

بیاید کنون چون هزبر ژیان
به کین پدر تنگ بسته میان

بیاید کنون چون هژبر ژیان
به کین پدر تنگ بسته میان

"Now let us come, like a thirsty deer,
To avenge our father who was unjustly killed."

ابا نامداران لشکر بهم
چو سام نریمان و گرشاسب جم

سپاهی که از کوه تا کوه جای
بگیرند و کوبند گیتی به پای

و دیگر که گفتند باید که شاه
ز کین دل بشوید، ببخشد گناه

که بر ما چنین گشت گردان سپهر
خرد خیره شد، تیره شد جای مهر

شنیدم همین پوزش نابکار؛
چه گفت آن جهانجوی نابردبار:

که هر کس که تخم جفا را بکشت
نه خوش روز بیند، نه خرم بهشت

گر آمرزش آید ز یزدان پاک
شما را ز خون برادر چه باک

هر آنکس که دارد روانش خرد
گناه آن سگالد که پوزش برد

زروشن جهاندارتان نیست شرم
سیه دل، زبان پر ز گفتار گرم

مکافات آن بد به هر دو جهان
بیابید و این هم نماند نهان

سدیگر فرستادن تخت عاج
برین زنده‌پیلان و پیروزه تاج

بدین بدره‌های کهن گونه گون
نجوییم کین و بشوییم خون

سر تاجداران فروشم به زر
که مه تخت بادا مه تاج و مه فر

سر بی بها را ستاند بها
مگر بتر از بچه‌ی اژدها

که گوید که جان گرامی پسر
بهایی کند پیر گشته پدر؟

بدین خواسته نیست ما را نیاز
سخن چند گوییم چندین براز

پدر تا بود زنده با پیرسر
بدین کین نخواهد گشادن کمر

پیامت شنیدم تو پاسخ شنو
یکایک بگوی و بزودی برو

فرستاده آن هول گفتار دید
نشست منوچهر سالار دید

فرستاده آن هول گفتار دید
نشست منوچهر سالار دید

"He saw the terrifying messenger arrive,
And saw Manuchehr, the ruler, sit down."

بپژمرد و برخاست لرزان ز جای
همانگه به زین اندرآورد پای

بپژمرد و برخاست لرزان ز جای
هم آنگه به زین اندر آورد پای

"He fell down and rose trembling from
his place,
Then he lifted his foot towards him."

همه بودنی ها به روشن روان
بدید آن گرانمایه مرد جوان

همه بودنیها به روشن روان
بدید آن گرانمایه مرد جوان

"All the attendees saw the value of the young
man clearly."

که با تور و با سلم گردان سپهر
نه بس دیر چین اندرآرد به چهر

که با سلم و با تور گردان سپهر
نه بس دیر چین اندر آرد بچهر

"Turning the sky with Salam and Tawr,
He will not delay in bringing victory."

بیامد بکردار باد دمان
سری پر ز پاسخ، دلی پر گمان

بیامد به کردار باد دمان
سری پر ز پاسخ دلی پرگمان

"The wind of time blew and brought
about action,
A head full of doubts responded with
determination."

به دیدار چون خاور آمد پدید
به هامون کشیده سراپرده دید

ز دیدار چون خاور آمد پدید
به هامون کشیده سراپرده دید

"From the sight of the East, it appeared,
A curtain drawn over the horizon."

بیامد ز بالای پرده‌سرای
به پرده‌ندرون بود خاورخدای

بیامد به درگاه پرده سرای
به پرده درون بود خاور خدای

"He came to the court of the curtain,
Inside the curtain was the divine East."

یکی خیمه‌ی پرنیان ساخته
ستاره زده، جای پرداخته

یکی خیمهٔ پرنیان ساخته
ستاره زده جای پرداخته

"He built a tent of silk,
Decorated with stars and set it up."

دو شاه دو کشور نشسته براز
بگفتند کامد فرستاده باز

دو شاه دو کشور نشسته به راز
بگفتند کامد فرستاده باز

"Two kings of two countries sat in secret,
They spoke of the return of the messenger."

بیامد همانگاه سالار بار
فرستاده را برد زی شهریار

بیامد هم آنگاه سالار بار
فرستاده را برد زی شهریار

"Then the leader of the caravan arrived,
And took the messenger away from the
city's ruler."

نشستن گهی نو بیاراستند
ز شاه نوآیین خبر خواستند

نشستنگهی نو بیاراستند
ز شاه نو آیین خبر خواستند

"They prepared a new sitting place,
And asked the king for news of the
new ceremony."

بجستند هر گونه‌یی آگهی
ز دیهیم و از تخت شاهنشهی

بجستند هر گونه‌ای آگهی
ز دیهیم و از تخت شاهنشهی

"They searched for any news,
From our land and the throne of the king
of kings."

ز شاه آفریدون و از لشکرش
ز گردان جنگی و از کشورش

ز شاه آفریدون و از لشکرش
ز گردان جنگی و از کشورش

"From the king Afridun and his army,
From the battlefield and his land."

و دیگر ز کردار گردان سپهر
که دارد همی با منوچهر مهر؟

و دیگر ز کردار گردان سپهر
که دارد همی بر منوچهر مهر

"And again, from the actions of the turning sky,
Comes the love that Manuchehr holds."

بزرگان کدامند و دستور کیست؟
چه مایه‌ستشان گنج و گنجور کیست؟

بزرگان کدامند و دستور کیست
چه مایستشان گنج و گنجور کیست

"Who are the great ones and who gives
the orders?
What is their treasure and who is the
treasurer?"

عنان دار چندند و سالار که؟
ز جنگاوران نامبردار که؟

فرستاده گفت آنکه روشن بهار
ندیده‌ست، بیند در شهریار

فرستاده گفت آنکه روشن بهار
بدید و ببیند در شهریار

"The messenger said, 'He who has seen the bright spring,
Should come and see the city's ruler.'"

بهاریست خرم، دراندر بهشت
همه خاک عنبر، همه زر خشت

بهاری ست خرم در اردیبهشت
همه خاک عنبر همه زر خشت

"It is a joyful spring in Ordibehesht,
All the soil is amber, all the bricks are gold."

سپهر برین کاخ و میدان اوست
بهشت گزین روی خندان اوست

سپهر برین کاخ و میدان اوست
بهشت برین روی خندان اوست

"The sky is over this palace and its field,
This smiling face is the paradise."

به بالای ایوان او راغ نیست
به پهنای میدان او باغ نیست

به بالای ایوان او راغ نیست
به پهنای میدان او باغ نیست

"There is no dust on his terrace,
There is no garden in his field."

چو رفتم بنزدیک ایوان فراز
سرش با ستاره همی گفت راز

چو رفتم به نزدیک ایوان فراز
سرش با ستاره همی گفت راز

"When I approached the terrace's edge,
His head whispered secrets with the stars."

به یکدست پیل و به یکدست شیر
جهان را به بخت اندرآورده زیر

به یک دست پیل و به یک دست شیر
جهان را به تخت اندر آورده زیر

"With one hand an elephant, with one hand
a lion,
He brought the world under his throne."

ابر پشت پیلانش بر تخت زر
ز گوهر همه طوق شیران نر

ابر پشت پیلانش بر تخت زر
ز گوهر همه طوق شیران نر

"The clouds were behind him, on a
golden throne,
All the collars around his neck were made of
male lions' pearls."

تبیره‌زنان پیش پیلان بپای
ز هر سو خروشیدن کرنای

تبیره زنان پیش پیلان به پای
ز هر سو خروشیدن کره نای

"The women's tambourines sounded loudly,
As they walked in front of the elephants."

تو گفتی که میدان بجوشد همی
زمین بآسمان برخروشد همی

تو گفتی که میدان بجوشد همی
زمین به آسمان بر خروشد همی

"You said that the field would boil over,
The earth would roar up to the sky."

خرامان شدم پیش آن ارجمند
یکی تخت پیروزه دیدم بلند

خرامان شدم پیش آن ارجمند
یکی تخت پیروزه دیدم بلند

"I became ecstatic in front of that noble one,
I saw a victorious throne towering high."

نشسته برو شهریاری چو ماه
ز یاقوت رخشان به سر بر کلاه

نشسته برو شهریاری چو ماه
ز یاقوت رخشان به سر بر کلاه

"Sitting there was the city's ruler, like
the moon,
With a shining ruby on top of his crown."

چو کافور موی و چو گلبرگ روی
دل آزرم جوی و زبان گرم گوی

چو کافور موی و چو گلبرگ روی
دل آزرم جوی و زبان چرب‌گوی

"Like camphor hair and like rose petal face,
My heart is distressed and my tongue
speaks smoothly."

جهان را ازو دل به ترس و امید
تو گفتی مگر زنده شد جمشید

جهان را ازو دل به بیم و امید
تو گفتی مگر زنده شد جمشید

"Heart of the world filled with fear and hope
from him,
You said perhaps Jamshid has come back
to life."

منوچهر چون زاد سرو بلند
بکردار طهمورث دیوبند

منوچهر چون زاد سرو بلند
به کردار طهمورث دیوبند

"When Manuchehr was born, like a tall cypress,
He became a follower of Tahmures the
Div-binder."

نشسته برشاه بر دست راست
تو گفتی زبان و دل پادشاست

نشسته بر شاه بر دست راست
تو گویی زبان و دل پادشاست

"Sitting on the right hand of the king,
You say his tongue and heart are loyal."

به پیش اندرش قارن رزم‌زن
بدست چپش سرو شاه یمن

به پیش اندرون قارن رزم زن
به دست چپش سرو شاه یمن

"In front of him, the warrior fought fiercely,
On his left hand, the king of Yemen held a
tall cypress."

چو شاه یمن سرو دستورشان
چو پیروز گرشاسپ گنجورشان

چو شاه یمن سرو دستورشان
چو پیروز گرشاسپ گنجورشان

"Like the king of Yemen, he gave them orders,
Like the victorious Garsasp, he
protected them."

شمار در گنج ها ناپدید
کس اندر جهان آن بزرگی ندید

شمار در گنجها ناپدید
کس اندر جهان آن بزرگی ندید

"Countless treasures disappeared,
No one in the world has seen such greatness."

همه گرد ایوان دو رویه سپاه
به زرین عمود و به زرین کلاه

همه گرد ایوان دو رویه سپاه
به زرین عمود و به زرین کلاه

"All around the two-faced courtyard
were soldiers,
With golden pillars and golden helmets."

سپهدار چون قارن کاویان
به پیش سپاه اندرون اندیان

سپهدار چون قارن کاوگان
به پیش سپاه اندرون آوگان

"The commander, like Qaran, who was able,
Led the troops inside the battlefield."

مبارز چو شیروی درنده شیر
چو شاپور یل زنده پیل دلیر

مبارز چو شیروی درنده شیر
چو شاپور یل ژنده پیل دلیر

"The warrior, like a fierce lion in battle,
Brave as Shapur, the elephant tamer."

چنو بست بر کوه‌ه‌ی پیل کوس
هوا گردد از گرد چون آبنوس

چنو بست بر کوهۀ پیل کوس
هوا گردد از گرد چون آبنوس

"He tied his horse to the elephant's mountain,
The air became dark like ebony dust."

گر آیند زی ما به‌جنگ آن گروه
شود کوه هامون و هامون چو کوه

گر آیند زی ما به جنگ آن گروه
شود کوه هامون و هامون کوه

"If our army goes to battle with that group,
Mount Hamoun will become a molehill and a
molehill will become Mount Hamoun."

همه دل پر از کین و پرچین بروی
بجز جنگشان نیست چیز آرزوی

همه دل پر از کین و پرچین بروی
به جز جنگشان نیست چیز آرزوی

"All they desire is to march forward,
Their hearts full of hatred and turmoil,
Nothing else but war is their wish."

بریشان همه برشمرد آنچ دید
سخن نیز کز آفریدون شنید

بریشان همه برشمرد آنچه دید
سخن نیز کز آفریدون شنید

"He recounted to them all that he had seen,
And also the words he had heard from
the heavens."

دو مرد جفاپیشه را دل ز درد
بپیچید و شد رویشان لاژورد

دو مرد جفا پیشه را دل ز درد
بپیچید و شد رویشان لاژورد

"The two treacherous men's hearts were
writhing with pain,
And their faces turned blue like lapis lazuli."

نشستند و جستند هرگونه رای
سخن را نه سر بود پیدا نه پای

نشستند و جستند هرگونه رای
سخن را نه سر بود پیدا نه پای

"They sat and searched for every
possible solution,
But the words had no head or foot to
be found."

به سلم بزرگ آنگهی تور گفت
که آرام و شادی بباید نهفت

به سلم بزرگ آنگهی تور گفت
که آرام و شادی بباید نهفت

"In Salam's presence, then, Tur spoke,
Saying that peace and happiness must
be hidden."

نباید که آن بچه‌ی نره شیر
شود تیز دندان و گردد دلیر

نباید که آن بچهٔ نره‌شیر
شود تیزدندان و گردد دلیر

"It is not fitting for that lion cub
To become sharp-toothed and brave."

چنان نامور بی هنر چون بود
که‌ش آموزگار آفریدون بود

چنان نامور بی‌هنر چون بود
کش آموزگار آفریدون بود

"How famous he was without any skill,
Whose teacher was the Creator."

نبیره چو شد رای‌زن با نیا
از آنجایگه بردمد کیمیا

نبیره چو شد رای زن با نیا
ازان جایگه بردمد کیمیا

"When the woman's opinion was not accepted,
She moved from that place like alchemy."

بباید بسیچید ما را به جنگ
شتاب آوریدن بجای درنگ

بباید بسیچید ما را بجنگ
شتاب آوریدن به جای درنگ

"We must prepare ourselves for battle,
Hastening instead of delaying."

ز لشکر سواران برون تاختند
ز چین و ز خاور سپه ساختند

ز لشکر سواران برون تاختند
ز چین و ز خاور سپه ساختند

"They rode out with their cavalry,
Building an army from China and the East."

فتاد اندران بوم و بر گفت و گوی
جهانی بدیشان نهادند روی

فتاد اندران بوم و بر گفت‌گوی
جهانی بدیشان نهادند روی

"They fell to the ground and began to talk,
The world had turned its face away
from them."

سپاهی که آنرا کرانه نبود
بد آن بد که اختر جوانه نبود

سپاهی که آن را کرانه نبود
بدان بد که اختر جوانه نبود

"The army that had no limit,
Was as bad as a starless night."

دو لشکر ز خاور به ایران کشید
به خفتان و خود اندرون ناپدید

"Two armies from the East marched into Iran,
Disappearing into the depths of themselves."

ابا زنده‌پیلان و با خواسته
دو خونی به کینه دل آراسته

"With war elephants and by their own will,
Two bloodthirsty armies adorned with hatred."

سپه چون بنزدیک ایران کشید
همانگه خبر بافریدون رسید

سپه چون به نزدیک ایران کشید
همانگه خبر با فریدون رسید

The army marched closer to Iran,
And at that moment, the news
reached Faridun.

بفرمود پس تا منوچهر شاه
ز پهلو به هامون گذارد سپاه

بفرمود پس تا منوچهر شاه
ز پهلو به هامون گذارد سپاه

Then the army was ordered to march with
Manuchehr Shah
From the side towards the coast of the Hamun.

یکی داستان زد جهاندیده کی
که مرد جوان چون بود نیک پی

یکی داستان زد جهاندیده کی
که مرد جوان چون بود نیک‌پی

One storyteller spoke, who had seen the world,
Of a young man who was of good character.

به دام آیدش ناسگالیده میش
پلنگ از پس پشت و صیاد پیش

بدام آیدش ناسگالیده میش
پلنگ از پس پشت و صیاد پیش

He comes upon him, unafraid and unalarmed,
The leopard from behind, the hunter from
the front.

شکیبایی و هوش و رای و خرد
هزبر از بیابان به دام آورد

شکیبایی و هوش و رای و خرد
هژبر از بیابان به دام آورد

Patience, intelligence, decision-making,
and wisdom,
Brought the gazelle from the desert into
the trap.

و دیگر ز بد مردم بدکنش
به فرجام روزی بپیچد تنش

و دیگر ز بد مردم بد کنش
به فرجام روزی بپیچد تنش

And another evil deed from an evil person,
Will wrap up his life in the end of his days.

به بادافره آنگه شتابیدمی
که تفسیده آهن بتابیدمی

ببادافره آنگه شتابیدمی
که تفسیده آهن بتابیدمی

I rushed to the blacksmith as if I had seen
The glowing iron being tempered in the fire.

چو لشکر منوچهر بر ساده دشت
برون برد آنجا ببد روز هشت

As Manuchehr's army marched across
the plain,
They reached their destination on the eighth
day, stained with blood and pain.

فریدونش هنگام رفتن بدید
سخنها به دانش بدو گسترید

Faridun saw him as he departed,
And imparted his knowledge with words wholehearted.

منوچهر گفت: ای سزاوار شاه
کی آید به پیش تو کس کینه‌خواه

منوچهر گفت ای سرافراز شاه
کی آید کسی پیش تو کینه خواه

Manuchehr said, "Oh proud king,
Who would dare come before you with enmity?"

مگر بد سگالد برو روزگار
به جان و تن اندر خورد زینهار

مگر بد سگالد بدو روزگار
به جان و تن خود خورد زینهار

But if ill fate should come upon him,
He will regret it with his life and soul.

من اینک میان را به رومی زره
ببندم که نگشایم از تن گره

من اینک میان را به رومی زره
ببندم که نگشایم از تن گره

"Now I will put on Roman armor,
So tightly fastened, it will not loosen from my body."

به کین جستن از دشت آوردگاه
برآرم به خورشید گرد سپاه

به کین جستن از دشت آوردگاه
برآرم به خورشید گرد سپاه

"Seeking revenge, he came from the plain,
I will raise my army to the sun's domain."

از آن انجمن کس ندارم به مرد
کجا جست یارند با من نبرد

ازان انجمن کس ندارم به مرد
کجا جست یارند با من نبرد

"I have no one from that assembly as
my companion,
Where can I find a friend who will not fight
with me?"

بفرمود تا قارن رزم‌جوی
ز پهلو به دشت اندرآورد روی

بفرمود تا قارن رزم جوی
ز پهلو به دشت اندر آورد روی

"He ordered the battle-seeking army to march
And they advanced towards the plain from
the side."

سراپرده‌ی شاه بیرون کشید
درفش همایون به هامون کشید

سراپردهٔ شاه بیرون کشید
درفش همایون به هامون کشید

"The king pulled back the curtain,
And the royal caravan headed towards
the harbor."

همی رفت لشکر گروه‌ها گروه
چو دریا بجوشید هامون و کوه

همی رفت لشکر گروها گروه
چو دریا بجوشید هامون و کوه

"The army marched in groups,
Like the sea surging towards the harbor and mountains."

چنان تیره شد روز روشن ز گرد
تو گفتی که خورشید شد لاژورد

چنان تیره شد روز روشن ز گرد
تو گفتی که خورشید شد لاجورد

"The bright day became so dark with dust,
You said, 'The sun has turned to lapis lazuli.'"

ز کشور برآمد سراسر خروش
همی کر شد مردم تیزگوش

ز کشور برآمد سراسر خروش
همی کرشدی مردم تیزگوش

"From the land arose a great uproar,
And the sharp-eared people trembled in fear."

خروشیدن تازی اسپان ز دشت
ز بانگ تبیره همی برگذشت

خروشیدن تازی اسپان ز دشت
ز بانگ تبیره همی برگذشت

"The horses' neighing echoed through the plain,
And the sound of the war cry passed through the air."

ز لشکرگه پهلوان تا دو میل
کشیده دو رویه رده زنده پیل

ز لشگر گه پهلوان تا دو میل
کشیده دو رویه رده ژنده‌پیل

"From the army, the heroes pulled back
two miles,
Dragging the two-faced ranks of the elephant."

از آن شست بر پشتشان تخت زر
به زر اندرون چند گونه گهر

ازان شصت بر پشتشان تخت زر
به زر اندرون چند گونه گهر

"On their backs were golden thrones,
Filled with various types of precious gems."

چو سیصد بنه برنهاده بار
چو سیصد همان ازدر کارزار

چو سیصد بنه برنهادند بار
چو سیصد همان از در کارزار

"When they had loaded three hundred
pack animals,
They set out from the gate for the campaign."

همه زیر برگستوان اندرون
نبدشان جز از چشم از آهن برون

همه زیر برگستوان اندرون
نبدشان جز از چشم ز آهن برون

"All of them were under the chestnut tree,
None of them could be seen except through
iron eyes."

سراپرده‌ی شاه بیرون زدند
ز تمیشه لشکر به هامون شدند

سراپردهٔ شاه بیرون زدند
ز تمیشه لشکر بهامون زدند

"The king pulled back the curtain,
And the army headed towards the harbor."

سپهدار چون قارن کینه‌دار
سواران جنگی چو سیصد هزار

سپهدار چون قارن کینه‌دار
سواران جنگی چو سیصدهزار

"The commander, like a vengeful Qaren,
Led three hundred thousand warriors
into battle."

همان نامداران جوشن‌وران
برفتند با گرزهای گران

همه نامداران جوشن‌وران
برفتند با گرزهای گران

"All the famous warriors,
Went forth with heavy maces."

دلیران و هر یک چو شیر ژیان
همه بسته بر کین ایرج میان

دلیران یکایک چو شیر ژیان
همه بسته بر کین ایرج میان

"The brave warriors, like lions of the jungle,
All rallied around the banner of Iraj."

به پیش اندرون کاویانی درفش
به چنگ اندرون تیغ های بنفش

به پیش اندرون کاویانی درفش
به چنگ اندرون تیغهای بنفش

"Before the Kaviani throne of gold,
The purple swords were drawn and ready."

منوچهر با قارن رزم‌زن
برون آمد از بیشه‌ی نارون

منوچهر با قارن پیلتن
برون آمد از بیشهٔ نارون

"Manuchehr, along with Qaren-e-Piltan,
Came out of the forest of Narun."

بیامد به پیش سپه برگذشت
برآراست لشکر بران پهن دشت

بیامد به پیش سپه برگذشت
بیاراست لشکر بران پهن‌دشت

"He came forward and passed by the army,
And raised the army in the vast plain."

چپ لشکرش را به گرشاسپ داد
ابر میمنه سام یل با قباد

چپ لشکرش را بگرشاسپ داد
ابر میمنه سام یل با قباد

"He ordered the left flank of his army to be led by Garsivaz,
While Sam and Zal went with Qobad to the right."

رده برکشیدند هر دو سپاه
منوچهر با سرو در قلبگاه

رده بر کشیده ز هر سو سپاه
منوچهر با سرو در قلب‌گاه

"The army had formed ranks from all sides,
Manuchehr with the cypress in the heart of the camp."

همی تافت چون مه میان گروه
نبود ایچ نیکوتر از آن گروه

همی تافت چون مه میان گروه
نبود ایچ پیدا ز افراز کوه

"She moved among the group like the moon,
Her inner beauty was not visible from the mountain's peak."

سپه‌کش چو قارن، مبارز چو سام
سپه تیغ ها برکشید از نیام

سپه کش چو قارن مبارز چو سام
سپه برکشیده حسام از نیام

"The army moved forward, with Qaren fighting like a warrior,
And the army raised the banner of Hosham."

طلایه به پیش اندرون با قباد
کمین‌ور چو گرد تلیمان نژاد

طلایه به پیش اندرون چون قباد
کمین ور چو گرد تلیمان نژاد

"The standard was brought forward,
like Qobad,
The ambush was hidden like the Talmun tribe."

یکی لشکر آراسته چون عروس
به شیران جنگی و آوای کوس

یکی لشکر آراسته چون عروس
به شیران جنگی و آوای کوس

"A army adorned like a bride,
With lion-like warriors and the sound of
battle cries."

به سلم و به تور آگهی تاختند
که کین آوران جنگ را ساختند

به تور و به سلم آگهی تاختند
که ایرانیان جنگ را ساختند

"They announced with trumpets and drums,
That the Iranians had made war."

زبیشه به هامون کشیدند صف
زخون جگر بر لب آورده کف

ز بیشه بهامون کشیدند صف
ز خون جگر بر لب آورده کف

"They formed ranks in the forest,
Their hands stained with the blood of
their hearts."

دوخونی همان با سپاهی گران
برفتند آگنده از کین سران

دو خونی همان با سپاهی گران
برفتند آگنده از کین سران

"Two blood brothers, along with their
precious army,
Went away, filled with the hatred of
their enemies."

کشیدند لشکر به دشت نبرد
الانان و دریا پس پشت کرد

کشیدند لشکر به دشت نبرد
الانان دژ را پس پشت کرد

"The army moved to the battlefield,
And now they left the fortress behind."

یکایک طلایه برون شد قباد
چو تور آگهی یافت آمد چو باد

یکایک طلایه بیامد قباد
چو تور آگهی یافت آمد چو باد

"One by one, Qobad brought the standards,
Like a storm, he came with the
announcement."

بدو گفت نزد منوچهر شو
بگویش که ای بی پدر شاه نو

بدو گفت نزد منوچهر شو
بگویش که ای بی‌پدر شاه نو

"He said to him, 'Go to Manuchehr,
And tell him, 'Oh fatherless new king.'"

اگر دختر آمد از ایرج نژاد
ترا تیغ و گوپال و جوشن که داد

اگر دختر آمد ز ایرج نژاد
ترا تیغ و کوپال و جوشن که داد

"If a daughter is born from the Iraj lineage,
I will give you a sword, a helmet, and a shield."

بدو گفتش: آری گزارم پیام
برین سان که گفتی و بردی تو نام

بدو گفت آری گزارم پیام
بدین سان که گفتی و بردی تو نام

"He said to him, 'Yes, I will deliver
your message,
In the way that you have spoken and carried
your name.'"

ولیکن گر اندیشه گردد دراز
خرد با دل تو نشیند براز

ولیکن گر اندیشه گردد دراز
خرد با دل تو نشیند براز

"But if the thought becomes prolonged,
Reason will not sit well with your heart."

بدانی که کاریت هول‌ست پیش
بترسی ازین خام گفتار خویش

بدانی که کاریت هولست پیش
بترسی ازین خام گفتار خویش

"Know that your work is terrifying before you,
Beware of your own unrefined words."

اگر بر شما دام و دد روز و شب
همی گریدی نیستی بس عجب

اگر بر شما دام و دد روز و شب
همی گریدی نیستی بس عجب

"If traps and snares were set for you day
and night,
You would cry out, it would be no wonder."

که از بیشهٔ نارون تا بچین
سواران جنگند و مردان کین

"For from the forest of Naron to Bacheen,
Ride warriors of war and men of hate."

که از بیشه‌ی نارون تا به چین
سواران جنگ اند و مردان کین

درفشیدن تیغهای بنفش
چو بینید باکاویانی درفش

"Drawing their purple swords,
They clashed with the warriors of Bakavians."

درفشیدن تیغ های بنفش
چو بینند با کاویانی درفش

بدرد دل و مغزتان از نهیب
بلندی ندانید باز از نشیب

"The terror strikes at your heart and mind,
You cannot reach heights without first
descending."

قباد آمد آنگه به نزدیک شاه
بگفت آنچه بشنید ازان رزم خواه

"Then Qobad came near to the Shah,
And told him what he had heard of that battle."

بدرد دل و مغزتان از نهیب
بلندی ندانید باز از نشیب

قباد آمد آنگه بنزدیک شاه
بگفت آنچ بشنید از آن رزمخواه

منوچهر خندید و گفت آنگهی
که چونین نگوید مگر ابلهی

منوچهر خندید و گفت آنگهی
که چونین نگوید مگر ابلهی

"Manuchehr smiled and said then,
'Only a fool would speak in such a way.'"

سپاس از جهاندار هر دو جهان
شناسنده‌ی آشکار و نهان

سپاس از جهاندار هر دو جهان
شناسندهٔ آشکار و نهان

"Thanks to the creator of both worlds,
The knower of the manifest and the hidden."

که داند که ایرج نیای من‌ست
فریدون فرخ گوای من‌ست

که داند که ایرج نیای منست
فریدون فرخ گوای منست

"Who knows, perhaps Iraj is my own,
And Faridun is the one who proclaims
my fortune."

کنون چون به جنگ اندرآریم سر
شود آشکارا نژاد و گهر

کنون گر بجنگ اندر آریم سر
شود آشکارا نژاد و گهر

"Now, if we engage in battle,
Our lineage and treasure will become evident."

به زور خداوند خورشید و ماه
که چندان نمانم ورا دستگاه

به زور خداوند خورشید و ماه
که چندان نمانم ورا دستگاه

"By the force of God, the sun and moon,
That I may not remain under his control."

که بر هم زند چشم زیر و زبر
ابی تن به لشکر نمایمش سر

که بر هم زند چشم زیر و زبر
بریده به لشکر نمایمش سر

"Whose eyes are cast down in defeat,
I shall present his head to the army."

بخواهم ازو کین فرخ پدر
کنم پادشاهیش زیر و زبر

بفرمود تا خوان بیاراستند
نشستن‌گه رود و می خواستند

بفرمود تا خوان بیاراستند
نشستنگه رود و می‌خواستند

"He commanded that they prepare a feast,
And they sat by the river and desired wine."

بدانگه که روشن جهان تیره‌گشت
طلایه پراگند بر پهن دشت

بدان گه که روشن جهان تیره گشت
طلایه پراگنده بر گرد دشت

"At that time when the bright world became dark, the scattered treasure was around the plain."

به پیش سپه قارن رزم‌زن
ابا رای‌زن سرو شاه یمن

به پیش سپه قارن رزم زن
ابا رای زن سرو شاه یمن

"Before the army, she fought in battle like a warrior, with the banner of the king of Yemen waving."

خروشی برآمد ز پیش سپاه
که ای نامداران و شیران شاه

خروشی برآمد ز پیش سپاه
که ای نامداران و مردان شاه

"A roar arose from the front of the army, 'O renowned ones and warriors of the king!'"

بدانید کین جنگ آهرمن‌ست
همان درد کین‌ست و خون جستن‌ست

بکوشید کاین جنگ آهرمنست
همان درد و کین است و خون خستنست

"Strive, for this is the battle of Ahreman, the same pain and enmity, and bloodshed."

میان بسته دارید و بیدار بید
همه در پناه جهاندار بید

"You stand awake amidst the closed doors, all seeking refuge in the Lord of the Worlds."

کسی کو شود کشته زین رزمگاه
بهشتی بود، شسته پاک از گناه

"If someone is killed in this battlefield, they will be a dweller of paradise, washed clean of sins."

هرآنکس که از لشکر چین و روم
بریزند خون و بگیرند بوم

"Whoever spills blood and seizes land from the armies of China and Rome,"

همه نیک نامیش تا جاودان،
بماند بدو فره موبدان

"All are renowned to eternity, remaining with the virtue of the wise."

هم از شاه یابید دیهیم و تخت
ز سالار زور وز دادار بخت

هم از شاه یابند دیهیم و تخت
ز سالار زر و ز دادار بخت

"And from the king, we receive our wealth and throne, from the lord of gold and the giver of fortune."

چو پیدا شود پاک روز سپید
دو بهره بپیماید از چرخ شید

چو پیدا شود پاک روز سپید
دو بهره بپیماید از چرخ شید

"When the pure white day appears, the sun will measure out two benefits from the sky."

ببندید یکسر میان یلی
ابا گرز و با خنجر کابلی

ببندید یکسر میان یلی
ابا گرز و با خنجر کابلی

"Close ranks like a single line, with the Kabul spear and dagger."

بدارید یکسر همه جای خویش
یکی از دگر پای منهید پیش

بدارید یکسر همه جای خویش
یکی از دگر پای منهید پیش

"Stand together in your designated places, do not move ahead of one another."

سران سپه، مهتران دلیر
کشیدند صف پیش سالار شیر

سران سپه مهتران دلیر
کشیدند صف پیش سالار شیر

"The leaders of the army, the brave commanders, drew up their ranks before the lion-like king."

به آواز گفتند ما بنده‌ایم
خود اندر جهان شاه را زنده‌ایم

به سالار گفتند ما بنده‌ایم
خود اندر جهان شاه را زنده‌ایم

"We said to the king, 'We are your servants, for we keep the king alive in the world.'"

چو فرمان دهد ما همیدون کنیم
زمین را ز خون رود جیحون کنیم

چو فرمان دهد ما همیدون کنیم
زمین را ز خون رود جیحون کنیم

"When he commands, we will unite, and turn the Jihun red with blood."

سوی خیمه‌ی خویش باز آمدند
همه با سر کینه‌ساز آمدند

سوی خیمهٔ خویش باز آمدند
همه با سری کینه ساز آمدند

"They returned to their own tents, all with a grudge in their hearts."

سپیده چن از جای سر بردمید
میان شب تیره اندرخمید

سپیده چو از تیره شب بردمید
میان شب تیره اندر خمید

Dawn emerged from the dark night, bending in the midst of the dark night.

منوچهر برخاست از قلبگاه
ابا جوشن و تیغ و رومی کلاه

منوچهر برخاست از قلبگاه
ابا جوشن و تیغ و رومی کلاه

Manuchehr rose from his palace, wearing a coat of mail, a sword, and a Roman helmet.

سپه یکسره نعره برداشتند
سنان ها به ابر اندرافراشتند

سپه یکسره نعره برداشتند
سنانها به ابر اندر افراشتند

"The army raised a single cry, and the spears were raised towards the clouds."

پر از خشم سر، ابروان پر ز چین
همی برنوشتند روی زمین

پر از خشم سر ابروان پر ز چین
همی بر نوشتند روی زمین

"Filled with anger, their eyebrows furrowed, they stamped their faces upon the ground."

چپ و راست و قلب و جناح سپاه
بیاراست یکسر چو بایست، شاه

چپ و راست و قلب و جناح سپاه
بیاراست لشکر چو بایست شاه

"Left and right, heart and wing of the army, were brought into order when the king stood still."

زمین شد بکردار کشتی بر آب
تو گفتی سوی غرق دارد شتاب

زمین شد به کردار کشتی برآب
تو گفتی سوی غرق دارد شتاب

"The earth became like a ship on the water, as you said, rushing towards drowning."

بزد مهره بر کوهه‌ی زنده‌پیل
زمین جنب جنبان چو دریای نیل

بزد مهره بر کوههٔ ژنده پیل
زمین جنب جنبان چو دریای نیل

"The elephant struck its tusk against the craggy mountain, causing the earth to tremble like the Nile."

همان پیش پیلان تبیره‌زنان
خروشان و جوشان و پیلان دمان

همان پیش پیلان تبیره زنان
خروشان و جوشان و پیلان دمان

"Amidst the elephants, the Tabari women were shouting and stirring, and the elephants were trumpeting."

یکی بزمگاهست گفتی بجای
ز شیپور و نالیدن کرنای

یکی بزمگاهست گفتی به جای
ز شیپور و نالیدن کره نای

"You once spoke of a gathering, where the harp and the lament of the kamancheh were heard."

برفتند از آن دشت یکسره چو کوه
دهاده برآمد ز هر دو گروه

برفتند از جای یکسر چو کوه
دهاده برآمد ز هر دو گروه

"They moved from their place like a mountain, and the leaders emerged from both groups."

بیابان چو دریای خون شد درست
توگفتی که روی زمین لاله رست

بیابان چو دریای خون شد درست
تو گفتی که روی زمین لاله رست

"The desert became like a sea of blood, as you said, the earth bloomed with tulips."

پی زنده‌پیلان به خون اندرون
چنان چون ز بیجاده باشد ستون

پی ژنده پیلان بخون اندرون
چنان چون ز بیجاده باشد ستون

"Go inside the ranks of the elephants and spill blood, like a pillar in the battlefield."

همه چیرگی با منوچهر بود
کزو مغز گیتی پر از مهر بود

همه چیزگی با منوچهر بود
کزو مغز گیتی پر از مهر بود

"Everything was with Manuchehr, whose mind was full of love for wisdom."

چنین تا شب تیره سر درکشید
درخشنده خورشید شد ناپدید

چنین تا شب تیره سر بر کشید
درخشنده خورشید شد ناپدید

"Thus, until the dark night drew its veil, the shining sun disappeared."

زمانه بیکسان ندارد درنگ
گهی شهد و نوش‌ست و گاهی شرنگ

زمانه بیک سان ندارد درنگ
گهی شهد و نوش است و گاهی شرنگ

"The era does not remain the same, sometimes it is sweet and pleasant, and sometimes it is bitter and harsh."

دل سلم و تور از غم آمد بهجوش
به راه شبیخون نهادند گوش

دل تور و سلم اندر آمد بجوش
به راه شبیخون نهادند گوش

"Your heart and soul boiled with passion, as they placed the night's blood on their ears."

چو شب روز شد کس نیامد به جنگ
دو جنگی گرفتند ساز درنگ

"When night fell, no one came to battle, so they postponed the two battles."

چن از روز رخشنده نیمی برفت
دل هر دو خونی ز کینه بتفت

چو از روز رخشنده نیمی برفت
دل هر دو جنگی ز کینه بتفت

When half of the shining day had passed, the hearts of both warriors burned with hatred.

به تدبیر یک با دگر ساختند
همه رای بیهوده انداختند

به تدبیر یک با دگر ساختند
همه رای بیهوده انداختند

They conspired against each other and threw all their plans to waste.

که چون شب بود ما شبیخون کنیم
همه کوه و هامون پر از خون کنیم

که چون شب شود ما شبیخون کنیم
همه دشت و هامون پر از خون کنیم

"When night falls, let us make it a night of slaughter, let us fill all the plain and mountain with blood."

چو آمد شب و روز شد در نهان
سیاهی گرفتش سراسر جهان

دو بیدادگر لشکر آراستند
شبیخون همی بآرزو خواستند

چو کارآگهان آگهی یافتند
دوان زی منوچهر بشتافتند

چو کارآگهان آگهی یافتند
دوان زی منوچهر بشتافتند

"When the messengers found out about the plan, they rushed to Manuchehr in haste."

شنیده به پیش منوچهر شاه
بگفتند تا برنشاند سپاه

رسیدند پیش منوچهر شاه
بگفتند تا برنشاند سپاه

"They arrived before King Manuchehr and said, 'Order the army to march.'"

منوچهر بشنید و بگشاد گوش
سوی چاره شد مرد بسیار هوش

منوچهر بشنید و بگشاد گوش
سوی چاره شد مرد بسیار هوش

Manuchehr listened and opened his ears,
A man of great intelligence headed towards the solution.

سپه را سراسر به قارن سپرد
کمین‌گاه بگزید سالار گرد

سپه را سراسر به قارن سپرد
کمین‌گاه بگزید سالار گرد

He entrusted the army entirely to Garen, the leader chose a hidden place.

ببرد از سران نامور سی هزار
دلیران و مردان خنجرگزار

ببرد از سران نامور سی‌هزار
دلیران و گردان خنجرگزار

He took away from the famous leaders
Thirty thousand brave and dagger-wielding warriors.

کمین گاه را جای شایسته دید
سوارانش جنگی و بایسته دید

کمین‌گاه را جای شایسته دید
سواران جنگی و بایسته دید

He saw a suitable place for an ambush,
And saw warriors ready for battle.

چو شب تیره شد تور با صدهزار
بیامد کمر بسته‌ی کارزار

چو شب تیره شد تور با صدهزار
بیامد کمربستهٔ کارزار

"When the dark night fell, Tūr arrived with a hundred thousand bound for battle."

شبیخون سگالیده و ساخته
سنان ها به ابر اندرافراخته

شبیخون سگالیده و ساخته
بپیوسته تیر و کمان آخته

"Bloodthirsty and ready for battle, they had strung their bows and arrows."

چن آمد سپه دید بر جای خویش
درفش فروزنده بر پای خویش

چو آمد سپه دید بر جای خویش
درفش فروزنده بر پای پیش

"When the army arrived and saw their place, they lit their torches and advanced forward."

جز از جنگ و پیکار چاره ندید
خروش از میان سپه برکشید

جز از جنگ و پیکار چاره ندید
خروش از میان سپه بر کشید

"They saw no solution but war and battle,
And the sound of their battle cry rose from among the army."

ز گرد سواران هوا بست میغ
چو برق درخشنده پولاد تیغ

ز گرد سواران هوا بست میغ
چو برق درخشنده پولاد تیغ

"From the dust rose the cavalry's swords,
Shining like lightning, made of polished steel."

هوا را تو گفتی همی برفروخت
چن الماس روی زمین را بسوخت

هوا را تو گفتی همی برفروخت
چو الماس روی زمین را بسوخت

"You spoke to the wind and it blew fiercely,
Like a diamond, it burned the face of the earth."

به مغز اندرون بانگ پولاد خاست
به ابر اندرون آتش و باد خاست

به مغز اندرون بانگ پولاد خاست
به ابر اندرون آتش و باد خاست

"The sound of steel rose from within their minds,
And within the clouds, fire and wind rose."

برآورد شاه از کمین‌گاه سر
نبد تور را از دو رویه گذر

برآورد شاه از کمین گاه سر
نبد تور را از دو رویه گذر

"The king emerged from the ambush,
And Tūr had no escape from both sides."

عنان را بپیچید و برگاشت روی
برآمد ز لشکر یکی های هوی

عنان را بپیچید و برگاشت روی
برآمد ز لشکر یکی های هوی

"He wrapped the reins and lifted his face,
One of the bravest warriors emerged from
the army."

دمان از پس اندر منوچهر شاه
رسید اندر آن نامور کینه‌خواه

دمان از پس ایدر منوچهر شاه
رسید اندر آن نامور کینه خواه

Behind him, King Manuchehr's army arrived,
And entered the famous battlefield
seeking revenge.

یکی نیزه انداخت بر پشت اوی
نگوسار شد خنجر از مشت اوی

یکی نیزه انداخت بر پشت او
نگونسار شد خنجر از مشت او

"He threw a spear at his back,
And the dagger fell from his hand."

ز زین برگرفتش بکردار باد
بزد بر زمین داد مردی بداد

ز زین برگرفتش بکردار باد
بزد بر زمین داد مردی بداد

"The wind lifted him up from his feet,
And he fell to the ground, giving his life."

سرش را همانگه ز تن باز کرد
دد و دام را از تنش ساز کرد

سرش را هم آنگه ز تن دور کرد
دد و دام را از تنش سور کرد

"He then severed his head from his body,
And burned his body to ashes, destroying his traps and snares."

بیامد به لشکرگه خویش باز
بدید آن نشان نشیب و فراز

بیامد به لشکرگه خویش باز
به دیدار آن لشکر سرفراز

"He returned to his own army once again,
Proudly beholding the sight of his army."

به شاه آفریدون یکی نامه کرد
ز نیک و بد روزگار نبرد

به شاه آفریدون یکی نامه کرد
ز مشک و ز عنبر سر خامه کرد

He wrote a letter to King Afridun, perfumed with musk and amber.

نخست از جهان آفرین کرد یاد
خداوند خوبی و پاکی و داد

نخست از جهان آفرین کرد یاد
خداوند خوبی و پاکی و داد

First, God created the world in remembrance of His goodness, purity, and generosity.

سپاس از جهاندار فریاد رس
ز سختی نگیرد جزو دست کس

سپاس از جهاندار فریادرس
نگیرد به سختی جز او دست کس

Thanks to the world-keeper, the one who hears the cries,
No one can help except for Him, no matter how hard one tries.

دگر آفرین بر فریدون برز
خداوند تاج و خداوند گرز

دگر آفرین بر فریدون برز
خداوند تاج و خداوند گرز

Another creation, greater than Afridun,
God, the Lord of the Crown and the Lord of the Mace.

همش داد و هم دین و هم فرهی
همش تاج و هم تخت شاهنشهی

همش داد و هم دین و هم فرهی
همش تاج و هم تخت شاهنشهی

All of justice, religion, and culture,
All of the crown and the throne of the king
of kings.

همه راستی راست از بخت اوست
همه فر و زیبایی از تخت اوست

همه راستی راست از بخت اوست
همه فر و زیبایی از تخت اوست

All righteousness comes from his fortune,
All beauty and splendor come from his throne.

رسیدم به خوبی به توران زمین
سپه برکشیدیم و جستیم کین

رسیدم به خوبی بتوران زمین
سپه برکشیدیم و جستیم کین

"I arrived in the beautiful land of Turan,
Raised my army and searched for revenge."

سه جنگ گران کرده شد در دو روز
چه در شب چه با هور گیتی فروز

سه جنگ گران کرده شد در سه روز
چه در شب چه در هور گیتی فروز

"Three fierce battles were fought in three days,
In the darkness of night and the light of dawn."

ازیشان شبیخون و از ما کمین
کشیدیم و جستیم هرگونه کین

از ایشان شبیخون و از ماکمین
کشیدیم و جستیم هر گونه کین

"From them, we drew blood and from us, we hid,
We sought revenge in every possible way."

شنیدم که ساز شبیخون گرفت
ز بیچارگی کار افسون گرفت

شنیدم که ساز شبیخون گرفت
ز بیچارگی بند افسون گرفت

"I heard that he took up the instrument of bloodshed,
And bound himself with the spell of desperation."

کمین ساختم در پس پشت اوی
نماندم بجز باد در مشت اوی

کمین ساختم از پس پشت اوی
نماندم به جز باد در مشت اوی

"I lay in ambush behind his back,
I was left with nothing but wind in my fist."

یکایک چو از جنگ برگاشت روی
پی اندرگرفتم رسیدم بدوی

یکایک چو از جنگ برگاشت روی
پی اندر گرفتم رسیدم بدوی

One by one, as he turned away from battle,
I pursued him and finally caught up to him.

به خفتانش بر نیزه بگذاشتم
به باد اندر از زینش برداشتم

بخفتانش بر نیزه بگذاشتم
به نیرو ازان زینش برداشتم

"I laid him down on his spear,
And with force, I lifted him up from his agony."

بینداختم چون یکی اژدها
بریدم سرش زان تن بی بها

بینداختم چون یکی اژدها
بریدم سرش از تن بی‌بها

"I threw him down like a dragon,
And cut off his head from his lifeless body."

چنان چون سر ایرج شهریار
به تابوت زر اندرافگنده خوار

چنان چون سر ایرج شهریار
به تابوت زر اندر افگند خوار

"Like the head of Iraj, the king,
They placed him humiliated in a golden coffin."

فرستادم اینک بنزد نیا
بسازم کنون سلم را کیمیا

فرستادم اینک به نزد نیا
بسازم کنون سلم را کیمیا

"I have sent it now to the court of Nia,
To turn the base metal of peace into gold."

به نامه درون این سخن کرد یاد
هیونی برافگند چون تند باد

به نامه درون این سخن کرد یاد
هیونی برافگند برسان باد

"In the letter, he mentioned these words,
May the wind carry the news to Hyon."

فرستاده آمد رخی پر ز شرم
دو چشم از فریدون پر از آب گرم

فرستاده آمد رخی پر ز شرم
دو چشم از فریدون پر از آب گرم

"He came with a face full of shame,
His eyes filled with warm tears for Faridun."

که چون برد خواهد سر شاه چین
بریده بر شاه ایران زمین

که چون برد خواهد سر شاه چین
بریده بر شاه ایران زمین

"As he desires to take the head of the
Chinese king,
He has cut off the head of the king of Iran."

که فرزند اگر سر بپیچد ز دین
بشوید همان خون دل آب کین

که فرزند گر سر بپیچید ز دین
پدر را بدو مهر افزون ز کین

"If his son were to turn away from religion,
He would show him more love than hatred
towards his father."

گنه بس گران بود پوزش نبرد
ودیگر که کین‌خواه نو بود و گرد

گنه بس گران بود و پوزش نبرد
و دیگر که کین خواه او بود گرد

"The sin was too heavy and could not
be forgiven,
And he sought revenge for what had
been done."

بیامد فرستاده‌ی شوخ روی
سر تور بنهاد در پیش اوی

بیامد فرستادهٔ شوخ روی
سر تور بنهاد در پیش اوی

"The envoy with a playful face arrived,
And placed the head of Tur in front of him."

فریدون کی بر منوچهر بر
همی آفرین خواست از دادگر

فریدون همی بر منوچهر بر
یکی آفرین خواست از دادگر

"Faridun, upon Manuchehr,
Asked for a blessing from the Creator."

به سلم آگهی رفت ازین رزمگاه
وزان تیرگی کاندر آمد به ماه

به سلم آگهی رفت ازین رزمگاه
وزان تیرگی کاندر آمد به ماه

He went in peace from this battlefield, and
from that darkness which came upon the
moon.

پس پشتش اندر یکی حصن بود
برآورده سر تا به چرخ کبود

پس پشتش اندر یکی حصن بود
برآورده سر تا به چرخ کبود

Behind him was a fortress, with his head raised up to the blue sky.

چنان ساخت کاید بدان حصن باز
که دارد زمانه نشیب و فراز

چنان ساخت کاید بدان حصن باز
که دارد زمانه نشیب و فراز

He built the fortress so strong and sturdy, that it will withstand the test of time, both the ups and downs.

همی این سخن قارن اندیشه کرد
که برگاشت مر سلم روی از نبرد

هم این یک سخن قارن اندیشه کرد
که برگاشتش سلم روی از نبرد

He also pondered on this saying, that Salam turned his face away from the battle.

الانی دژش باشد آرامگاه
سزد گر برو بر بگیریم راه

کلانی دژش باشد آرامگاه
سزد گر برو بربگیریم راه

His fortress is grand, a peaceful resting place, but it is fitting if we take to the road.

که گر حصن و دریا بود جای اوی
کسی نگسلاند زین پای اوی

که گر حصن دریا شود جای اوی
کسی نگسلاند ز بن پای اوی

"If his fortress becomes the sea, no one can escape from his grasp."

یکی جای دارد سر اندر سحاب
به خارا برآورده از قعر آب

یکی جای دارد سر اندر سحاب
به چاره برآورده از قعر آب

One has a place in the clouds, having risen from the depths of the water.

نهاده ز هر چیز گنجی به جای
برو نفگند سایه پر همای

نهاده ز هر چیز گنجی به جای
فگنده برو سایه پر همای

Placing a treasure in place of everything, he went away with a shadow full of grace.

مرا رفت باید بدین کار زود
رکاب و عنان را بباید بسود

مرا رفت باید بدین چاره زود
رکاب و عنان را بباید بسود

"I must go quickly with this solution, I must wear out the stirrups and reins."

دمان شد بنزد منوچهر شاه
بدو گفت کای نامور پیشگاه

اگر شاه بیند، ز جنگاوران
به کهتر سپارد سپاهی گران

اگر شاه بیند ز جنگ‌آوران
به کهتر سپارد سپاهی گران

"If the king sees among the warriors, to whom shall he entrust a heavy army?"

در چاره‌ی او بگیرم بدست
کزین راه جنگست وزان راه جست

بباید درفش همایون شاه
هم انگشتری تور با من براه

همان با درفش همایون شاه
هم انگشتر تور با من به راه

"With the royal mace in hand, the great king, and also your ring, come with me on the road."

بخواهم کنون چاره‌ی ساختن
سپه را به حصن اندر انداختن

بباید کنون چاره‌ای ساختن
سپه را به حصن اندر انداختن

"We must now find a solution, and throw the army into the fortress."

من و گرد گرشاسپ و این تیره‌شب
برین راز بر هیچ مگشای لب

من و گرد گرشاسپ وین تیره شب
برین راز بر باد مگشای لب

"I and Gurd-Garshasp and this dark night, do not reveal this secret to anyone."

چو روی هوا گشت چون آبنوس
نهادند بر کوهه‌ی پیل کوس

چو روی هوا گشت چون آبنوس
نهادند بر کوههٔ پیل کوس

"When the wind turned like ebony, they placed him on the back of the elephant on the mountain."

همه نامداران پرخاشجوی
ز خشکی به دریا نهادند روی

همه نامداران پرخاشجوی
ز خشکی به دریا نهادند روی

"All the famous warriors, full of strife, turned their faces from the desert towards the sea."

سپه را به شیروی بسپرد و گفت
که من خویشتن را بخواهم نهفت

"He entrusted the army to Shiruy and said, 'I will conceal myself.'"

شوم سوی دزبان به پیغمبری
نمایم بدو مهر انگشتری

"I will go to the fortress and show the Prophet's ring to him."

چو در دز شوم برفرازم درفش
درفشان کنم تیغ های بنفش

"When I enter the fortress, I will unsheathe the purple swords."

شما روی یکسر سوی دژ نهید
چو من برخروشم دمید و دهید

"You all go towards the fortress together, as you enter, breathe and give."

سپه را بنزدیکی دژ بماند
به شیروی شیراوژن و خود براند

سپه را به نزدیک دریا بماند
به شیروی شیراوژن و خود براند

"The army stayed near the sea, Shiruy, Shiravazh and himself went forward."

بیامد چو نزدیکی دز رسید
سخن گفت و دزدار مهرش بدید

بیامد چو نزدیکی دژ رسید
سخن گفت و دژدار مهرش بدید

"When he approached the fortress, he spoke and saw the fortress guard's affection."

چنین گفت کز نزد تور آمدم
نفرمود تا یک زمان دم زدم

چنین گفت کز نزد تور آمدم
بفرمود تا یک زمان دم زدم

He said, "I have come from Tur's presence, and he commanded me to pause for a moment."

مرا گفت رو پیش دزبان بگوی
که روز و شب آرام و خوشی مجوی

مرا گفت شو پیش دژبان بگوی
که روز و شب آرام و خوردن مجوی

"He told me to go to the fortress guard and say, 'Do not seek rest and food day and night.'"

تو با او به نیک و به بد یار باش
نگهبان دز باش و هشیار باش

تو با او به نیک و به بد یار باش
نگهبان دژ باش و بیدار باش

"Be a friend to him in good and bad, be the guard of the fortress and stay awake."

گر آید درفش منوچهر شاه
سوی دز فرستد همی با سپاه

کز ایدر درفش منوچهر شاه
سوی دژ فرستد همی با سپاه

"Manuchehr Shah, with his army, sent towards the fortress from this side, unsheathing his purple sword."

شما بازدارید و نیرو کنید
مگر کان سپاه ورا بشکنید

چو دزبان چنین گفت‌ها را شنید
همان مهر و انگشتری را بدید

چو دژبان چنین گفتها را شنید
همان مهر انگشتری را بدید

"When the fortress guard heard these words, he saw the same ring."

همانگه در دز گشادند باز
بدید آشکارا، ندانست راز

همان گه در دژ گشادند باز
بدید آشکارا ندانست راز

"At that moment, they opened the fortress gate and saw the secret revealed."

نگر تا سخن‌گوی دهقان چه گفت
که راز دل از دیدگان درنهفت ـ:

نگر تا سخنگوی دهقان چه گفت
که راز دل آن دید کو دل نهفت

"See what the farmer said, who saw the secret of the hidden heart."

مرا و ترا بندگی پیشه باد
ابا پیشه‌مان نیز اندیشه باد

مرا و تو را بندگی پیشه باد
ابا پیشه‌مان نیز اندیشه باد

"May servitude be our profession, both for me and for you, and may our thoughts be towards our father's profession."

به نیک و به بد هرچه شاید بدن
بباید همه داستانها زدن

به نیک و به بد هر چه شاید بدن
بباید همی داستان ها زدن

"In good and bad, whatever the body can endure, one must tell the tales."

چو دزدار با قارن رزم‌جوی
یکایک براز اندرآورد روی

چو دژدار و چون قارن رزمجوی
یکایک به روی اندر آورده روی

"Like the fortress guard and the warrior in battle, they faced each other one by one."

یکی بدسگال و یکی ساده دل
سپهبد به هر چاره آماده دل

"One was wicked and one was simple-hearted, the commander was ready for any situation."

همی جست آن روز تا شب زمان
نه آگاه دژدار از آن بدگمان

"All day he searched until nightfall, and the fortress guard was unaware of that evil intention."

به بیگانه بر مهر خویشی نهاد
بداد از گزافه سر و دژ بباد

به بیگانه بر مهر خویشی نهاد
بداد از گزافه سر و دژ به باد

"He entrusted his love to a stranger, and gave his head and fortress to the wind."

چو شب روز شد قارن رزمخواه
درفشی برافراشت چون گرد ماه

چو شب روز شد قارن رزمخواه
درفشی برافراخت چون گرد ماه

"When night fell, the warrior of battle raised his helmet, shining like the full moon."

خروشید و بنمود یک یک نشان
به شیروی و گردان گردنکشان

خروشید و بنمود یک یک نشان
به شیروی و گردان گردن کشان

"They roared and displayed one by one their marks, pulling the necks of lions and leopards."

چو شیروی دید آن درفش کی
به دز روی بنهاد مرد پیی (!)

چو شیروی دید آن درفش یلی
به کین روی بنهاد با پردلی

"When he saw the lion-like warrior with his helmet, he faced him with a brave heart."

در حصن بگرفت و اندر نهاد
سران را ز خون بر سر افسر نهاد

در حصن بگرفت و اندر نهاد
سران را ز خون بر سر افسر نهاد

"He took refuge in the fortress and placed the heads of the leaders on the spear, dripping with blood."

به یک دست قارن به یک دست شیر
به سر بر ز تیغ آتش و آب زیر

به یک دست قارن به یک دست شیر
به سر گرز و تیغ آتش و آب زیر

"With one hand the warrior, with one hand the lion, with helmet, sword, fire, and water beneath."

چو خورشید بر تیغ گنبد کشید
نه آیین دز بد نه دزبان پدید

چو خورشید بر تیغ گنبد رسید
نه آیین دژ بد نه دژبان پدید

"When the sun reached the dome of the sword, neither the fortress nor the fortress guard remained."

نه دز بود گفتی نه کشتی بر آب
یکی دود دیدی سر اندر سحاب

نه دژ بود گفتی نه کشتی بر آب
یکی دود دیدی سراندر سحاب

"There was no fortress, nor a ship on the water, only smoke rising in the clouds."

درخشیدن آتش و باد خاست
خروش اسیران و فریاد خاست

درخشیدن آتش و باد خاست
خروش سواران و فریاد خاست

"The fire and wind shone brightly, the riders roared and cried out."

چو خورشید تابان ز گنبد بگشت
همان دز نمود و همان پهن دشت

چو خورشید تابان ز بالا بگشت
چه آن دژ نمود و چه آن پهن دشت

"When the shining sun turned from above, that fortress and wide plain were revealed."

بکشتند از ایشان ده‌ودو هزار
همی دود آتش برآمد چو قار

بکشتند از ایشان فزون از شمار
همی دود از آتش برآمد چو قار

"They killed more of them than could be counted, and smoke rose from the fire like that of the warrior."

همه روی دریا شده قیرگون
همه روی صحرا شده رود خون

همه روی دریا شده قیرگون
همه روی صحرا شده جوی خون

"All faces have turned towards the sea, all the land has become a river of blood."

از آن جایگه قارن رزمخواه
بیامد بنزد منوچهر شاه

به شاه نوآیین بگفت آنچ کرد
وزان گردش روزگار نبرد

برو بر منوچهر کرد آفرین
که بی تو مباد اسپ و گوپال و زین

تو زیدر برفتی بیامد سپاه
نوآیین یکی نامور کینه‌خواه

نبیره سپهدار ضحاک بود
شنیدم که کاکوی ناپاک بود

یکی تاختن کرد با صد هزار
سواران گردن‌کش نامدار

بکشت از دلیران من چند مرد
که بودند شیران روز نبرد

کنون سلم را رای جنگ آمده‌ست
که یارش ز دزهوخت کنگ آمده‌ست

یکی دیو جنگیش گویند هست
گه رزم ناپاک و با زوردست

هنوز اندر آورد نبسودمش
به گرز دلیران نپیمودمش

چو این بار کاید سوی ما به جنگ
یکی برگرایم ببینمش سنگ

بدو گفت قارن که ای شهریار
که آید به پیش تو در کارزار

اگر همنبرد تو باشد پلنگ
بدرد بدو پوست از یاد جنگ

کدامست کاکوی و کاکوی چیست
هماورد تو در جهان مرد کیست

من اکنون به هوش دل و پاک مغز
یکی چاره سازم بدین کار نغز

کزین پس سوی ما ز دزهوخت کنگ
چو کاکوی مانده ناید به جنگ

بگفتند و آوای شیپور و نای
برآمد ز دهلیز پرده‌سرای

خروش سواران و آواز کوس
هوا قیرگون شد زمین آبنوس

تو گفتی که الماس جان داردی
همان گرد تیره زبان داردی

دهاده خروش آمد و گیرگیر
هوا دام کرگس شد از پر تیر

فسرده ز خون پنجه بر دست تیغ
چکان قطره‌ی خون ز تاریک میغ

تو گفتی زمین موج خواهد زدن
وزو موج بر اوج خواهد زدن

برون رفت کاکوی و برزد غریو
برآویخت با شاه چون نره دیو

تو گفتی دو پیل‌اند هر دو ژیان
گشاده بر و دست و بسته میان

یکی نیزه زد بر کمربند شاه
بجنبید بر سرش رومی کلاه

زره با کمربند او بردرید
از آهن تن پاکش آمد پدید

یکی تیغ زد شاه بر گردنش
همه چاک شد جوشن اندر تنش

دو خونی برین گونه تا نیم روز
چو برگشته شد هور گیتی فروز

همی چون پلنگان برآویختند
همه خاک با خون برآمیختند

به خون غرفه شد کوه و دریا و دشت
از اندازه آویزش اندرگذشت

دل شاه از جنگ برگشت تنگ
بیفشرد ران و بیازید چنگ

کمربند کاکوی بگرفت خوار
ز زین برگسست آن تن پیلوار

بینداخت خسته بران گرم خاک
به شمشیر کردش بر و سفت چاک

شد آن مرد تازی به تیزی به باد
چنان روز بد را ز مادر بزاد

چنو کشته شد پشت خاورخدای
شکسته شد و دیگر آمدش رای

تهی شد ز کینه سر کینه‌دار
گریزان همی رفت سوی حصار

تهی شد ز کینه سر کینه دار
گریزان همی رفت سوی حصار

Empty of hatred, he left with hatred in his heart,
Fleeing towards the fortress.

پس اندر سپاه منوچهر شاه
دمان و دنان برگرفتند راه

پس اندر سپاه منوچهر شاه
دمان و دنان برگرفتند راه

Then in the army of King Manuchehr,
They took up their weapons and set out on the road.

چو شد سلم تا پیش دریا کنار
ندید آنچه کشتی برآن رهگذار

When he reached the shore by the sea,
He saw nothing of the ship that had
gone ahead.

چنان شد ز بس کشته و خسته دشت
که پوینده را راه دشوار گشت

چنان شد ز بس کشته و خسته دشت
که پوینده را راه دشوار گشت

He became so tired and weary from all
the killing,
That the path ahead became difficult for
the seeker.

پر از خشم و پر کینه سالار نو
نشست از بر چرمه‌ی تیزرو

پر از خشم و پر کینه سالار نو
نشست از بر چرمهٔ تیزرو

Full of anger and full of hatred, the new ruler
Sat on the throne of sharp arrows.

بیفگند برگستوان و بتاخت
به گرد سپه چرمه اندرنشاخت

بیفگند بر گستوان و بتاخت
به گرد سپه چرمه اندر نشاخت

He tied his belt tightly and mounted his horse,
And rode around the army, brandishing his
sharp arrows.

رسید آنگهی تنگ در شاه روم
خروشید کای مرد بیداد شوم

رسید آنگهی تنگ در شاه روم
خروشید کای مرد بیداد شوم

Then he arrived at the narrow gate of the Roman king,
And shouted, "I am the man of wicked tyranny!"

بکشتی برادر ز بهر کلاه
کله یافتی چند پویی براه

بکشتی برادر ز بهر کلاه
کله یافتی چند پویی براه

"He killed his brother for the sake of a crown,
But how long can one stay on the path with such a burden?"

کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت
به بار آمد آن خسروانی درخت

کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت
به بار آمد آن خسروانی درخت

"Now I bring you the crown, O king, and the throne,
As the tree of kingship has come to bear its fruit."

ز تاج بزرگی گریزان مشو
فریدونت گاهی بیاراست نو

زتاج بزرگی گریزان مشو
فریدونت گاهی بیاراست نو

Do not flee from the great crown,
For sometimes it is time to adorn yourself anew, like Faridun.

درختی که پروردی آمد ببار
ببینی برش را کنون در کنار

درختی که پروردی آمد به بار
بیابی هم اکنون برش در کنار

The tree that you nurtured has now borne fruit,
You can find it by the roadside, cut it down.

گرش بار خارست خود کشته‌یی
وگر پرنیانست خود رشته‌یی

اگر بار خارست خود کشته‌ای
و گر پرنیانست خود رشته‌ای

If it is a burden of thorns, you have killed
it yourself,
And if it is a string of pearls, you have woven
it yourself.

همی تاخت اسپ اندرین گفت و گوی
یکایک به تنگی رسید اندروی

همی تاخت اسپ اندرین گفت‌گوی
یکایک به تنگی رسید اندر اوی

He spurred his horse during this conversation,
And one by one, he reached the narrow pass.

یکی تیغ زد بر سر و گردنش
به دو نیم شد خسروانی تنش

یکی تیغ زد زود بر گردنش
بدو نیمه شد خسروانی تنش

"He struck a single blow upon his neck,
And half his royal stature was gone."

بفرمود تا سرش برداشتند
به نیزه به ابر اندرافراشتند

بفرمود تا سرش برداشتند
به نیزه به ابر اندر افراشتند

"They commanded to lift his head,
And raised it on a spear to the clouds."

بماندند لشکر شگفت اندروی
از آن زور و آن بازوی جنگجوی

بماندند لشکر شگفت اندر اوی
ازان زور و آن بازوی جنگجوی

"The army remained astonished in that narrow pass,
By the strength and arm of the warrior."

همه لشکر سلم همچون رمه
که پراگند روزگار دمه

همه لشکر سلم همچون رمه
که بپراگند روزگار دمه

"All the army was like a spear,
Ready to jump at the moment of fate."

برفتند بی دل گروه‌ها گروه
پراگنده در دشت و در غار و کوه

برفتند یکسر گروها گروه
پراگنده در دشت و دریا و کوه

"They went in groups, scattered across the plains, seas, and mountains."

یکی پرخرد مرد پاکیزه مغز
که بودش زبان پر ز گفتار نغز

یکی پرخرد مرد پاکیزه مغز
که بودش زبان پر ز گفتار نغز

"One was a wise man with a pure mind,
Whose tongue was full of eloquent speech."

بگفتند تا زی منوچهر شاه
شود گرم و باشد زبان سپاه

بگفتند تازی منوچهر شاه
شوم گرم و باشد زبان سپاه

"They said, 'May King Manuchehr be victorious,
May the tongue of the army be warm and eloquent.'"

بگوید که گفتند ما کهتریم
زمین جز به فرمان تو نسپریم

بگوید که گفتند ما کهتریم
زمین جز به فرمان او نسپریم

"They say that we are superior,
We do not bow to anyone but him."

گروهی خداوند بر چارپای
گروهی خداوند کشت و سرای

گروهی خداوند بر چارپای
گروهی خداوند کشت و سرای

"Some groups on four legs, by the grace of God,
Some on two legs, by the grace of God,
cultivated and built."

سپاهی بدین رزمگاه آمدیم
نه بر آرزو کینه‌خواه آمدیم

سپاهی بدین رزمگاه آمدیم
نه بر آرزو کینه خواه آمدیم

"We came to this battlefield as an army,
Not out of spite or animosity."

کنون سربسر شاه را بنده‌ایم
دل و جان به مهر وی آگنده‌ایم

کنون سر به سر شاه را بنده‌ایم
دل و جان به مهر وی آگنده‌ایم

"Now we are servants to the king,
Our hearts and souls are devoted to his love."

گرش رای جنگست و خون ریختن
نداریم نیروی آویختن

گرش رای جنگ است و خون ریختن
نداریم نیروی آویختن

"If the intention is war and shedding blood,
We do not have the strength to engage."

سران یکسره پیش شاه آوریم
همانا همه بی گناه آوریم

سران یکسره پیش شاه آوریم
بر او سر بیگناه آوریم

"We bring our leaders before the king,
We bring before him innocent heads."

براند هر آن کام کو را هواست
برین بی گنه جان ما پادشاست

براند هر آن کام کو را هواست
برین بیگنه جان ما پادشاست

"Everyone follows their own desires,
But our innocent lives are devoted to the king."

بگفت این سخن مرد بسیار هوش
سپهدار خیره بدو داد گوش

بگفت این سخن مرد بسیار هوش
سپهدار خیره بدو دادگوش

"He spoke these words, a very wise man,
The commander listened to him attentively."

چنین داد پاسخ که من کام خویش
به خاک افگنم، برکشم نام خویش

چنین داد پاسخ که من کام خویش
به خاک افگنم برکشم نام خویش

"I replied with this verdict: 'I will sacrifice
my life
And bury my name in the dust to fulfill
my duty.'"

هر آن چیز کان نز ره ایزدیست،
از آهرمنی گرز دست بدیست ،

هر آن چیز کان نز ره ایزدیست
از آهرمنی گر ز دست بدیست

"Whatever is beyond the path of God,
If it is from evil, it is from Ahriman's hand."

سراسر ز دیدار من دور باد
بدی را تن دیو، رنجور باد

سراسر ز دیدار من دور باد
بدی را تن دیو رنجور باد

"May bad things be far from my sight,
May the demon's body be afflicted with pain."

شما گر همه کینه‌دار منید
وگر دوستدارید و یار منید

شما گر همه کینه‌دار منید
وگر دوستدارید و یار منید

"If you are all my enemies,
Or if you are my friends and companions."

چو پیروزگر دادمان دستگاه
گنهکار شد رسته با بی گناه

چو پیروزگر دادمان دستگاه
گنه کار پیدا شد از بی‌گناه

"When we achieved victory, the truth
was revealed,
The guilty was exposed and the innocent
was cleared."

کنون روز دادست ، بیداد شد
سران را سر از کشتن آزاد شد

کنون روز دادست بیداد شد
سران را سر از کشتن آزاد شد

"Now the day of justice has turned
into tyranny,
The heads of leaders are free from the fear
of death."

همه مهر جویید و افسون کنید
ز تن آلت جنگ بیرون کنید

همه مهر جویید و افسون کنید
ز تن آلت جنگ بیرون کنید

"Spread love and cast spells,
Remove the instruments of war from
your body."

خروشی برآمد ز پرده‌سرای
که ای پهلوانان فرخنده رای

خروشی بر آمد ز پرده سرای
که ای پهلوانان فرخنده رای

"A cry arose from the palace curtain,
Oh glorious and noble warriors!"

ازین پس بخیره مریزید خون
که بخت جفاپیشگان شد نگون

ازین پس به خیره مریزید خون
که بخت جفاپیشگان شد نگون

"From now on, do not shed blood in vain,
For the fate of the oppressors has been
overturned."

از آن پس همه جنگجویان کین
یکایک نهادند سر بر زمین

همه آلت لشکر و ساز جنگ
ببردند نزدیک پور پشنگ

"All the instruments of the army and the tools of war,
They brought near the son of Pishang to conquer."

ببردند پیشش گروه گروه
یکی توده کردند برسان کوه

هم از جوشن و ترگ و برگستوان
چه گوپال و چه خنجر هندوان

سپهبد منوچهر بنواختشان
بر اندازه بر جایگه ساختشان

General Manuchehr struck them down,
And brought them to their knees.

فرستاده‌یی را برون کرد گرد
سر شاه خاور مر او را سپرد

یکی نامه بنوشت نزد نیا
چه از جنگ وچه چاره و کیمیا

نخست آفرین کرد بر کردگار
دگر یاد کرد از شه نامدار

سپاس از جهاندار پیروزگر
کزویست نیرو و هم زو هنر

همه نیک و بد زیر فرمان اوست
همه بندها زیر پیمان اوست

کنون بر فریدون ازو آفرین
خردمند و بیدار شاه زمین

گشاینده‌ی بندهای بدی
همش رای و هم فره ایزدی

به نیروی شاه آن دو بند گران
گشادیم بر دست افسون گران

سرانشان بریدم به شمشیر کین
بشستم به پولاد روی زمین

من اینک پس نامه برسان باد
بیایم کنم هر چه رفته‌ست یاد

سوی دز فرستاد شیروی را
جهاندار گرد جهانجوی را

سوی دژ فرستاد شیروی را
جهاندیده مرد جهانجوی را

"He sent the lion towards the fortress,
To the world-seer, the world-seeker man."

بفرمود کان خواسته برگرای
نگه کن همی تا چه یابی بجای

بفرمود کان خواسته برگرای
نگه کن همه هر چه یابی به جای

"He commanded to turn away from that desire,
Keep everything you find in its place."

به پیلان گردونکش آن خواسته
ببر تا در شاه ناکاسته

به پیلان گردونکش آن خواسته
به درگاه شاه‌آور آراسته

"He desired to bring the celestial sphere down
to the earth,
And adorned himself for an audience with
the king."

بفرمود تا کوس رویین و نای
برآمد ز دهلیز پرده‌سرای

بفرمود تا کوس رویین و نای
زدند و فرو هشت پرده سرای

"He commanded to play the sweet melody of the flute,
And they played, causing the palace curtains to fall."

سپه را ز دریا به هامون کشید
ز چین دژ سوی آفریدون کشید

سپه را ز دریا به هامون کشید
ز هامون سوی آفریدون کشید

"He drew the army from the sea to the Hamun,
And from the Hamun towards the heavens."

چن آمد بنزدیک تمیشه باز
نیا را به دیدار او بد نیاز

چو آمد به نزدیک تمیشه باز
نیا را بدیدار او بد نیاز

"When he came near the throne,
He saw Nia, and she had no good intentions."

برآمد ز در ناله‌ی کرنای
سراسر بجنبید لشکر ز جای

برآمد ز در نالهٔ کر نای
سراسر بجنبید لشکر ز جای

"He emerged from the door with the lament of the black flute,
The army trembled and moved from their place."

همه پشت پیلان به پیروزه تخت
بیاراست سالار پیروزبخت

همه پشت پیلان ز پیروزه تخت
بیاراست سالار پیروز بخت

"All the backs of the elephants from the victorious throne,
The leader of the victorious fate adorned."

چه با مهد زرین به دیبای چین
به گوهر بیاراسته همچنین

چه با مهد زرین به دیبای چین
بگوهر بیاراسته همچنین

"With a golden cradle to the Chinese border,
He adorned it with precious gems just the same."

چه با گونه گونه درفشان درفش
جهانی شده سرخ و زرد و بنفش

چه با گونه گونه درفشان درفش
جهانی شده سرخ و زرد و بنفش

"With various shades of red, yellow, and purple,
The world has become a colorful spectacle."

ز دریای گیلان چن ابر سیاه
دمادم به ساری رسیده سپاه

ز دریای گیلان چو ابر سیاه
دمادم بساری رسید آن سپاه

"Like a black cloud from the sea of Gilan,
The army arrived with a steady pace."

به زرین ستام و به زرین کمر
به سیمین رکیب و به زرین سپر

ابا گنج و پیلان و با خواسته
پذیره شدن را بیاراسته

چو آمد بنزدیک شاه آن سپاه
فریدون پذیره بیامد براه

"When the army came near the king,
Fereydoun came forward to receive them."

همه گیل مردان چو شیر یله
ابا طوق زرین و مشکین کله

همه گیل مردان چو شیر یله
ابا طوق زرین و مشکین کله

"All the Gilanian men, like lions, with golden collars and musky hats."

پس پشت شاه اندر ایرانیان
دلیران و هریک چو شیر ژیان

پس پشت شاه اندر ایرانیان
دلیران و هر یک چو شیر ژیان

"Behind the king, among the Iranians,
Were brave warriors, each one like a
living lion."

به پیش سپاه اندرون پیل و شیر
پس زنده پیلان یلان دلیر

به پیش سپاه اندرون پیل و شیر
پس ژنده پیلان یلان دلیر

"Before the army, inside were elephants
and lions,
Behind them were brave warriors riding
on horses."

درفش فریدون چو آمد پدید
سپاه منوچهر صف برکشید

درفش درفشان چو آمد پدید
سپاه منوچهر صف بر کشید

"Flourishing and flourishing, when Manuchehr's
army appeared,
They drew up their ranks in battle formation."

پیاده شد از اسپ سالار نو
درختی نوآیین پر از بار نو

پیاده شد از باره سالار نو
درخت نوآیین پر از بار نو

"He walked on foot from the new
leader's burden,
The tree of Nou-Ayeen was full of new fruit."

زمین را ببوسید و کرد آفرین
برآن تاج و تخت و کلاه و نگین

زمین را ببوسید و کرد آفرین
بران تاج و تخت و کلاه و نگین

"He kissed the ground and praised it,
For the crown, throne, hat, and jewels."

فریدونش فرمود تا برنشست
ببوسید و بسترد رویش بدست

فریدونش فرمود تا برنشست
ببوسید و بسترد رویش به دست

"Fereydoun ordered him to sit down,
He kissed his hand and placed it on his face."

پس آنگه سوی آسمان کرد روی
که ای دادگر داور راست گوی

پس آنگه سوی آسمان کرد روی
که ای دادگر داور راست‌گوی

"Then he turned his face towards the sky,
Saying, 'Oh giver of justice, truthful judge.'"

تو گفتی که من دادگر داورم
به سختی ستم‌دیده را یاورم

تو گفتی که من دادگر داورم
به سختی ستم دیده را یاورم

"You said that I am the giver of justice,
I am the supporter of the oppressed
against tyranny."

همم داد دادی و هم یاوری
همم تاج دادی هم انگشتری

همم داد دادی و هم داوری
همم تاج دادی هم انگشتری

"You gave justice and judged with equity,
You gave both the crown and the ring."

بفرمود پس تا منوچهر شاه
نشست از بر تخت زر با کلاه

بفرمود پس تا منوچهر شاه
نشست از بر تخت زر با کلاه

"He then commanded that Manuchehr the king
Sit on the golden throne with a hat."

سپهدار شیروی و آن خواسته
به درگاه شاه آمد آراسته

سپهدار شیروی با خواسته
به درگاه شاه آمد آراسته

"The commander of Shirvan, with his desire,
Came to the king's court, dressed up."

بفرمود تا خواسته پادشاه
ببخشید یکسر همه بر سپاه

بفرمود پس تا منوچهر شاه
ببخشید یکسر همه با سپاه

"He then commanded that Manuchehr the king
Forgive and pardon everyone with the army."

چو این کرده شد روز برگشت بخت
بپژمرد برگ کیانی درخت

چن این کرده شد روز برگشت و بخت
بپژمرد برگ کیانی درخت

"When this day was done, fate turned around,
The tree of the royal race withered and fell."

کرانه گزید از بر تاج و گاه
نهاده بر خود سر هر سه شاه

"He chose the edge of the throne and palace,
And placed the crown of all three kings on
his head."

پر از خون دل و پر ز گریه دو روی
چنین تا زمانه سرآمد بروی

"Both faces full of blood and tears,
Thus he remained at the forefront of his time."

فریدون شد و نام ازو ماند باز
برآمد برین روزگار دراز

فریدون بشد نام او ماند باز
برآمد چنین روزگاری دراز

"Fereydoun passed away, but his
name remained,
And thus began this long era."

همه نیکنامی به و راستی
که کرد ای پسر سود در کاستی؟

همان نیکنامی به و راستی
که کرد ای پسر سود برکاستی

"The same good name and honesty
That you, my son, have earned with profit."

منوچهر بنهاد تاج کیان
به زنار خونین ببستش میان

منوچهر بنهاد تاج کیان
بزنار خونین ببستش میان

"Manuchehr placed the crown of the royal race,
And tied the bloody belt around his waist."

بر آیین شاهان یکی دخمه کرد
چه از زر سرخ و چه از لاژورد

برآیین شاهان یکی دخمه کرد
چه از زر سرخ و چه از لاژورد

"The king made a crown,
Of red gold and lapis lazuli."

نهادند زیر اندرش تخت عاج
بیاویختند از برعاج تاج

نهادند زیر اندرش تخت عاج
بیاویختند از بر عاج تاج

"They placed the ivory throne underneath it,
And lifted the crown from the ivory throne."

به پدرود کردنش رفتند پیش
چنان چون بود رسم و آیین و کیش

بپدرود کردنش رفتند پیش
چنان چون بود رسم آیین و کیش

"They bid farewell and went before him,
As was the custom of tradition and religion."

در دخمه بستند بر شهریار
شد آن ارجمند از جهان زار و خوار

در دخمه بستند بر شهریار
شد آن ارجمند از جهان زار و خوار

"They bound the prince in chains,
And that noble one became desolate and
humiliated in the world."

جهانا سراسر فسوسی و باد
به تو نیست مرد خردمند شاد

جهانا سراسر فسوسی و باد
بتو نیست مرد خردمند شاد

"O world, full of corruption and wind,
There is no happy wise man like you."

منوچهر یک هفته با درد بود
دو چشمش پرآب و رخش زرد بود

منوچهر یک هفته با درد بود
دو چشمش پر آب و رخش زرد بود

Manuchehr was in pain for a week,
His eyes were full of tears and his face
was yellow.

به هشتم بیامد منوچهر شاه
به سر برنهاد آن کیانی کلاه

به هشتم بیامد منوچهر شاه
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

Manuchehr the king arrived on the eighth day,
And placed the crown on the head of
that nobleman.

همه جادوی ها به افسون ببست
برو سالیان انجمن شد دو شست

همه پهلوانان روی زمین
برو یکسره خواندند آفرین

همه پهلوانان روی زمین
بر او یکسره خواندند آفرین

All the champions on the ground
Together praised him with a cheer.

چو دیهیم شاهی به سر برنهاد
جهان را سراسر همه مژده داد:

چو دیهیم شاهی به سر بر نهاد
جهان را سراسر همه مژده داد

When the king ascended the throne,
All the world rejoiced and gave glad tidings.

به داد و دهشن و به مردانگی
به نیکی و پاکی و فرزانگی

به داد و به آیین و مردانگی
به نیکی و پاکی و فرزانگی

With justice, tradition, and manliness,
With goodness, purity, and excellence.

منم گفت بر تخت، گردان سپهر
همم خشم و جنگست و هم داد و مهر

منم گفت بر تخت گردان سپهر
همم خشم و جنگ است و هم داد و مهر

"I am the one who turns the sphere on
the throne,
My nature is both anger and war, and justice
and love."

زمین بنده و چرخ یار منست
سر تاجداران شکار منست

زمین بنده و چرخ یار من است
سر تاجداران شکار من است

The earth is my servant and the sky is
my friend,
The heads of kings are my prey.

همم دین و هم فره ایزدی
همم بخت نیکی و دست بدی

همم دین و هم فرهٔ ایزدیست
همم بخت نیکی و هم بخردیست

My nature is both religion and divine culture,
My nature is both good fortune and wisdom.

شب تار جویندهٔ کین منم
همان آتش تیز برزین منم

شب تار جویندهٔ کین منم
همان آتش تیز برزین منم

I am the seeker of the dark night,
I am the same fierce fire on the flint.

خداوند شمشیر و زرینه کفش
فرازندهٔ کاویانی درفش

خداوند شمشیر و زرّینه کفش
فرازندهٔ کاویانی درفش

"The Lord of Sword and Golden-Handled Mace,
The Exalted One of the Kayanian Throne."

فروزندهٔ تیغ و برنده میغ
به کین اندرون جان ندارم دریغ

فروزندهٔ میغ و برّنده تیغ
به جنگ اندرون جان ندارم دریغ

"The Exalted One of the Mace and the
Conqueror of the Sword,
I do not regret giving my life in the
internal battle."

گه بزم دریا دو دست منست
دم آتش از برنشست منست

گه بزم دریا دو دست من است
دم آتش از بر نشست من است

Sometimes the sea is in my hands,
Sometimes the flame sits on my lap.

بدان را ز بد دست کوته کنم
زمین را به کین رنگ دیبه کنم

بدان را ز بد دست کوته کنم
زمین را به کین رنگ دیبه کنم

"I will cut off the evil hand from him,
I will turn the earth into a bowl of revenge."

گراینده گرز و نماینده تاج
فزاینده‌ی داد بر تخت عاج

گراینده گرز و نماینده تاج
فروزندهٔ ملک بر تخت عاج

"The seeker of glory and the representative of the crown,
The exalted one of the kingdom on the ivory throne."

ابا این هنرها یکی بنده‌ام
جهان آفرین را ستاینده‌ام

ابا این هنرها یکی بنده‌ام
جهان آفرین را پرستنده‌ام

"With these skills, I am but a servant,
A worshipper of the Creator of the world."

کز او تاج و تخت است ز اویم سپاه
از اویم سپاس و بدویم پناه

"From him comes the crown and the throne,
from him the army,
From him comes gratitude, and to him we
seek refuge."

به راه فریدون فرخ رویم
نیامان کهن بود گر ما نویم

به راه فریدون فرّخ رویم
نیامان کهن بود گر ما نویم

"We set forth on the path of Faridun with
joyful faces,
Not remaining in the ancient ways if we
are new."

همه دست بر روی خندان زنیم
همه داستان ها ز یزدان زنیم

همه دست بر روی گریان زنیم
همه داستان‌ها ز یزدان زنیم

"We all place our hands on the
weeping woman,
We all tell stories from God."

کزو تاج و تخت‌ست و زومان سپاه
بدومان امید و بدومان پناه

هر آنکس که در هفت کشور زمین
بگردد ز راه و بتابد ز دین

هر آن کس که در هفت کشور زمین
بگردد ز راه و بتابد ز دین

"Whoever strays from the path and
abandons faith
In the seven lands of the earth."

نماینده‌ی رنج، درویش را
زبون داشتن مردم خویش را

نمایندهٔ رنج درویش را
زبون داشتن مردم خویش را

"The representative of the suffering of
the poor,
And the humiliation of his own people."

برافراختن سر به بیشی و گنج
به رنجور مردم نماینده رنج

برافراختن سر به بیشی و گنج
به رنجور مردم نماینده رنج

"To sacrifice one's head for the sake of
abundance and treasure,
To be the representative of the suffering of
the people."

همه سربسر نزد من کافرند
از آهرمن بدکنش بترند

همه نزد من سر به سر کافرند
و ز آهرمن بدکنش بدترند

"All are infidels in my eyes,
And worse than Ahriman in their wickedness."

هر آن دین وری کو برین دین بود
ز یزدان و از منش نفرین بود

هر آن کس که او جز بر این دین بود
ز یزدان و از منش نفرین بود

"Whoever is anything but faithful to
this religion,
May he be cursed by God and by me."

وزان پس به شمشیر یازیم دست
کنم سربسر کشور از کشته پست

و زان پس به شمشیر یازیم دست
کنم سر به سر کشور و مرز پست

"And from then on, with the sword in my hand,
I will go head to head with the lowlands
and borders."

همه پهلوانان پاکیزه‌دین
منوچهر را خواندند آفرین

همه پهلوانان روی زمین
منوچهر را خواندند آفرین

"All the champions on earth
Praised Manuchehr with admiration."

که فرخ نیای تو این دید راه
ترا داد آیین تخت و کلاه

که فرّخ نیای تو ای نیک‌خواه
تو را داد شاهی و تخت و کلاه

"If you do not come, O Farrokh, you who are
benevolent,
The king, the throne, and the crown will be
given to you."

ترا باد جاوید تخت ردان
همان تاج و هم فره موبدان

تو را باد جاوید تخت ردان
همان تاج و هم فرهٔ موبدان

"May the eternal wind carry away your throne,
And both the crown and the virtue of the wise."

دل ما یکایک به فرمان تست
همه جان ما جای پیمان تست

دل ما یکایک به فرمان تو است
همان جان ما زیر پیمان تو است

"Our hearts are each under your command,
And our very souls are bound by
your covenant."

جهان پهلوان سام بر پای خاست
چنین گفت کای خسرو داد و راست

جهان پهلوان سام بر پای خاست
چنین گفت کای خسرو داد راست

"The world's champion, Sam, rose to his feet,
And thus spoke: 'O King, the judgment is just.'"

ز شاهان مرا دیده بر دیدن ست
ز تو داد وز من پسندیدن ست

ز شاهان مرا دیده بر دیدن است
ز تو داد و از ما پسندیدن است

"My eyes are set on seeing the kings,
It is from you that the favor comes, and from
us the approval."

پدر بر پدر شاه ایران توی
گزین سواران و شیران توی

پدر بر پدر شاه ایران تویی
گزین سواران و شیران تویی

"You are the father of the kings of Iran,
You are the chooser of the riders and lions."

دلت شادمان، بخت بیدار باد
برین همت ایزد نگهدار باد

تو را پاک یزدان نگه‌دار باد
دلت شادمان بخت بیدار باد

"May God keep you pure,
May your heart be joyful and your
fortune awake."

تو از باستان یادگار منی
به تخت کیی بر نگار منی

تو از باستان یادگار منی
به تخت کئی بر بهار منی

"You are my ancient memory,
You are the springtime on the throne of Kay."

به بزم اندرون شید تابنده‌یی
به رزم اندرون شیر پاینده‌یی

به رزم اندرون شیر پاینده‌ای
به بزم اندرون شید تابنده‌ای

"In battle, you are a victorious lion,
In celebration, you are a shining sun."

زمین و زمان خاک پای تو باد
همان تخت پیروزه جای تو باد

زمین و زمان خاک پای تو باد
همان تخت پیروزه جای تو باد

"The earth and time are dust under your feet,
May the same victorious throne be your place."

چو شستی به شمشیر هندی زمین
به آرام بنشین و رامش گزین

تو شستی به شمشیر هندی زمین
به آرام بنشین و رامش گزین

"You have washed the Indian soil with
your sword,
Now sit in peace and choose tranquility."

ازین پس همه نوبت ماست رزم
ترا جای تخت‌ست و بگماز و بزم

از این پس همه نوبت ماست رزم
تو را جای تخت است و شادی و بزم

"From now on, it is our turn to fight,
You have your place on the throne, in joy and celebration."

شوم گرد گیتی برآیم یکی
ز دشمن به بند آورم اندکی

"I shall rise up to defend the world,
And bind the enemy for a little while."

مرا پهلوانی نیای تو داد
دلم را خرد هوش و رای تو داد

مرا پهلوانی نیای تو داد
دلم را خرد مهر و رای تو داد

"Do not come to me as a champion,
You have given my heart wisdom, love, and guidance."

بر او آفرین کرد بس شهریار
بسی دادش از گوهر شاهوار

He praised him greatly, the king of kings,
And bestowed upon him many treasures of the royal gem.

پس از پیش تختش گرازید سام
پسش پهلوانان نهادند گام

چو از پیش تختش گرازید سام
پسش پهلوانان نهادند گام

"When Sam approached his throne,
The champions stepped aside to make way."

خرامید و شد سوی آرامگاه
همی کرد گیتی به آیین و راه

"He galloped towards the resting place,
And followed the path of tradition and way
of life."

کنون پر شگفتی یکی داستان
بپیوندم از گفته‌ی باستان

کنون پرشگفتی یکی داستان
بپیوندم از گفتهٔ باستان

Now, I will add one more amazing story
To the ancient tales that have been told before.

نگه کن که مر سام را روزگار
چه بازی نمود ای پسر گوش دار

نگه کن که مر سام را روزگار
چه بازی نمود ای پسر گوش دار

Keep in mind how fate played with Sam,
Oh attentive son, what a game it was.

نبود ایچ فرزند مر سام را
دلش بود جوینده‌ی کام را

نبود ایچ فرزند مر سام را
دلش بود جویندهٔ کام را

Sam had no child within his home,
His heart yearned for an heir to call his own.

نگاری بد اندر شبستان اوی
زگلبرگ رخ داشت وز مشگ موی

نگاری بُد اندر شبستان اوی
ز گلبرگ رخ داشت و ز مشک موی

Her beauty was like a flower in a garden,
With rosy cheeks and fragrant hair, she was a vision.

از آن ماهش اومید فرزند بود
که خورشید چهره برومند بود

از آن ماهش امید فرزند بود
که خورشید چهر و برومند بود

From that moon, he hoped for a child,
Whose face was like the sun and was noble and mild.

ز سام نریمان هم او بار داشت
ز بار گران تنش آزار داشت

From Sam Nariman, he also had a burden,
From the heavy load, he suffered pain and burden.

ز مادر جدا شد بدان چند روز
نگاری چو خورشید گیتی فروز

ز مادر جدا شد بر آن چند روز
نگاری چو خورشید گیتی فروز

Separated from her mother for a few days,
Her beauty shone like the sun's bright rays.

به چهره نکو بود برسان شید
ولیکن همه موی بودش سپید

به چهره چنان بود تابنده شید
ولیکن همه موی بودش سپید

Her face was shining like the radiant sun,
But all her hair was white as snow undone.

پسر چون ز مادر برین گونه زاد
نکردند یک هفته بر سام یاد

پسر چون ز مادر بر آن گونه زاد
نکردند یک هفته بر سام یاد

The son was born in such a way from
his mother,
For a week, Sam could not forget the wonder.

شبستان آن نامور پهلوان
همه پیش آن خرد کودک نوان

شبستان آن نامور پهلوان
همه پیش آن خرد کودک نوان

The famous warrior's garden,
Where all the young children were before him.

کسی سام یل را نیارست گفت
که فرزند پیر آمد از خوب جفت

کسی سام یل را نیارست گفت
که فرزند پیر آمد از خوب جفت

No one could believe Sam's claim,
That a child was born from his beautiful dame.

یکی دایه بودش بکردار شیر
بر پهلوان اندرآمد دلیر

یکی دایه بودش به کردار شیر
بر پهلوان اندر آمد دلیر

"A wet nurse fed him with lion's milk,
And he grew up to be a brave warrior."

که بر سام یل روز فرخنده باد
دل بدسگالان او کنده باد

که بر سام یل روز فرخنده باد
دل بدسگالان او کنده باد

"On the auspicious day of Sam's birth,
May the hearts of his enemies be shattered."

پس پرده اندر یل نامجوی
یکی پاک پور آمد از ماهروی

پس پردهٔ تو در ای نامجوی
یکی پور پاک آمد از ماه روی

"Behind your veil, O unknown one,
A pure son has come with a moon-like face."

تنش نقره‌ی پاک و رخ چون بهشت
برو بر نبینی یک اندام زشت

تنش نقرهٔ سیم و رخ چون بهشت
بر او بر نبینی یک اندام زشت

His body was like silver and his face
like paradise,
Not a single ugly feature could be seen
upon him.

از آهو همان کش سپیدست موی
چنین بود بخش تو ای نامجوی

از آهو همان کش سپید است موی
چنین بود بخش تو ای نامجوی

"Her hair was as white as the deer's,
This was your share, O unknown one."

فرود آمد از تخت سام سوار
به پرده ندرآمد سوی نوبهار

فرود آمد از تخت سام سوار
به پرده درآمد سوی نو بهار

He descended from Sam's throne
on horseback,
And entered the veil towards the new spring.

چو فرزند را دید مویش سپید
ببود از جهان سربسر نا امید

چو فرزند را دید مویش سپید
ببود از جهان سر به سر ناامید

"When he saw his child with white hair,
All his despair vanished from the world."

سوی آسمان سر برآورد راست
ابا کردگار او به پیکار خاست

سوی آسمان سر برآورد راست
ز دادآور آنگاه فریاد خواست

"He raised his head towards the sky,
And then cried out to the giver of life."

که ای برتر از کژی و کاستی
بهی زان فزاید که تو خواستی

که ای برتر از کژی و کاستی
بهی زان فزاید که تو خواستی

"You, who are superior to crookedness and deficiency,
Will increase in greatness as much as you desire."

اگر من گناهی گران کرده‌ام
وگر کیش آهرمن آورده‌ام

اگر من گناهی گران کرده‌ام
و گر کیش آهرمن آورده‌ام

"If I have committed a grave sin,
Or brought about the religion of Ahriman."

به پوزش مگر کردگار جهان
به من بر ببخشاید اندر نهان

به پوزش مگر کردگار جهان
به من بر ببخشاید اندر نهان

"Perhaps the Creator of the world will forgive me,
And secretly grant me forgiveness."

بپیچد همی تیره جانم ز شرم
بجوشد همی در دلم خون گرم

بپیچد همی تیره جانم ز شرم
بجوشد همی در دلم خون گرم

"My dark soul twists with shame,
And hot blood boils within my heart."

ازین بچه چون بچه‌ی آهرمن
سیه پیکر و موی سر چون سمن

چو آیند و پرسند گردنکشان
چه گویم ازین بچه‌ی بدنشان

چو آیند و پرسند گردنکشان
چه گویم از این بچهٔ بدنشان

"When they come and ask about
their necklaces,
What can I say about these
wretched children?"

چه گویم که این بچه‌ی دیو چیست
پلنگ دو رنگست گر بربریست

چه گویم که این بچهٔ دیو چیست؟
پلنگ و دو رنگ است و گر نه پریست

"What can I say about these devilish children?
They are like leopards, two-colored, and if
not fairies."

ازین ننگ بگذارم ایران زمین
نخوانم برین بوم و بر آفرین

از این ننگ بگذارم ایران زمین
نخواهم بر این بوم و بر آفرین

"I will not let Iran be disgraced by this,
I will not harm this land and its creation."

بفرمود پس تاش برداشتند
از آن بوم و بر دور بگذاشتند

بفرمود پس تاش برداشتند
از آن بوم و بر دور بگذاشتند

"They were ordered to lift the stone,
And to leave it far from this land."

بجایی که سیمرغ را خانه بود
بدان خانه آن خرد بیگانه بود

به جایی که سیمرغ را خانه بود
بدان خانه این خرد بیگانه بود

"To a place where the Simurgh had a home,
To that home this small one was a stranger."

نهادند بر کوه و گشتند باز
برآمد برین روزگاری دراز

نهادند بر کوه و گشتند باز
برآمد بر این روزگاری دراز

"They placed it on a mountain and
turned back,
Thus began this long-lasting era."

چنان پهلوان‌زاده‌ی بی‌گناه
ندانست رنگ سپید و سیاه

چنان پهلوان زادهٔ بی‌گناه
ندانست رنگ سپید از سیاه

"Such an innocent-born hero,
Did not know white from black."

پدر مهر و پیوند بفگند خوار
جفا کرد با کودک شیرخوار

پدر مهر و پیوند بفگند خوار
جفا کرد بر کودک شیرخوار

"The father, who was the bond of love,
Betrayed the suckling child with cruelty."

یکی داستان زد برین شیر پیر
کجا کرده بد بچه را سیر شیر

یکی داستان زد بر این نرّه شیر
کجا بچه را کرده بد شیر سیر

"One told a tale of this lion cub,
Where the hungry lioness had left her young."

که گر من ترا خون دل دادمی
سپاس ایچ بر سرت ننهادمی

که گر من تو را خون دل دادمی
سپاس ایچ بر سرت ننهادمی

"If I had given you my heart's blood,
I would not have thanked you enough."

که تو خود مرا ویژه خون دلی
دلم بگسلد گر ز من بگسلی

که تو خود مرا دیده و هم دلی
دلم بگسلد گر ز من بگسلی

"That you have seen me and have the
same heart,
My heart would break if you were to break
away from me."

چو سیمرغ را بچه شد گرسنه
به پرواز برشد دمان از بنه

چو سیمرغ را بچه شد گرْسنه
به پرواز بر شد دمان از بنه

"When the Simurgh's young became hungry,
It flew away from the nest."

یکی شیرخواره خروشنده دید
زمین را چو دریای جوشنده دید

یکی شیرخواره خروشنده دید
زمین را چو دریای جوشنده دید

"A roaring lion cub was seen,
As if the earth had become a boiling sea."

ز خاراش گهواره و دایه خاک
تن از جامه دور و لب از شیر پاک

ز خاراش گهواره و دایه خاک
تن از جامه دور و لب از شیر پاک

"From the thorny nest and the earth as
its nurse,
Its body free from clothes and its lips pure
from milk."

به گرد اندرش تیره خاک نژند
به سر برش خورشید گشته بلند

به گرد اندرش تیره خاک نژند
به سر برش خورشید گشته بلند

"Dark soil surrounds it,
But it has risen high towards the sun."

پلنگش بدی کاجکی مام و باب
مگر سایه‌یی یافتی ز آفتاب

پلنگش بدی کاشکی مام و باب
مگر سایه‌ای یافتی ز آفتاب

"His parents were a leopard, if only he had a mother and father,
But he found a shadow from the sun."

فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ
بزد برگرفتش از آن گرم سنگ

فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ
بزد برگرفتش از آن گرم سنگ

"Descending from the clouds, the Simurgh and harp,
Struck the hot stone and lifted it up."

ببردش دمان تا به البرز کوه
که بودش بر آنجا کنام گروه

ببردش دمان تا به البرز کوه
که بودش بدانجا کنام و گروه

"He carried him on his back to the Alborz Mountains,
Where he had his home and his tribe."

سوی بچگان برد تا بشکرند
بدان ناله‌ی زار او ننگرند

سوی بچگان برد تا بشکرند
بدان نالهٔ زار او ننگرند

"He took him to the children so they could nurse him,
Ignoring his mournful cries."

ببخشود یزدان نیکی دهش
همه بودنی داشت اندر روش

ببخشود یزدان نیکی‌دهش
کجا بودنی داشت اندر بوش

"God forgave his good deeds,
Where could he have found a place to live in
the wilderness?"

نگه کرد سیمرغ با بچگان
بدان خرد خون از دو دیده چکان

نگه کرد سیمرغ با بچّگان
بر آن خرد خون از دو دیده چکان

"The Simurgh watched over the children,
Tears of blood streaming from its two eyes."

شگفتی، بدوبر فگندند مهر
بماندند خیره در آن خوبچهر

شگفتی بر او بر فگندند مهر
بماندند خیره بدان خوب چهر

"They were amazed by his love,
And stood there staring at his beautiful face."

شکاری که نازک‌تر آن برگزید
بدو داد تا او به لب می‌مزید

شکاری که نازک‌تر آن برگزید
که بی‌شیر مهمان همی خون مزید

"The prey that he chose was so delicate,
That even without a lion, it increased
its blood."

برین گونه تا روزگاری دراز
برآورد و دارنده بگشاد راز

بدین گونه تا روزگاری دراز
برآورد دانندە بگشاد راز

"In this way, until a long time passed,
The wise one revealed the secret."

چن آن کودک خرد پرمایه گشت
بران کوه بر کاروان‌ها گذشت

چو آن کودک خرد پر مایه گشت
بر آن کوه بر روزگاری گذشت

"As that young child grew up and matured,
Time passed on that mountain."

یکی مرد شد چون یکی زادسرو
برش کوه سیم و میانش چو غرو

یکی مرد شد چون یکی زاد سرو
برش کوه سیمین میانش چو غرو

"A man became like a cypress when he
was born,
He grew up in the Simin Mountains like a wolf."

نشانش پراگنده شد در جهان
بد و نیک هرگز نماند نهان

نشانش پراگنده شد در جهان
بد و نیک هرگز نماند نهان

"His fame spread throughout the world,
His good and bad deeds were never hidden."

به سام نریمان رسید آگهی
از آن نامور پور با فرهی

به سام نریمان رسید آگهی
از آن نیک پی پور با فرّهی

"The news reached Sam Nariman,
Of the good fortune of the son of Pour with his noble character."

شبی از شبان داغ دل خفته بود
ز کار زمانه برآشفته بود

شبی از شبان داغ دل خفته بود
ز کار زمانه برآشفته بود

"One night, the heart's pain had put the youth to sleep,
Disturbed by the events of the time."

چنان دید کز کشور هندوان
یکی مرد بر تازی اسپی دوان

چنان دید در خواب کز هندوان
یکی مرد بر تازی اسپ دوان

"In his dream, he saw a man from India,
Riding a fresh horse at full speed."

[فراز آمدی تا بنزدیک سام
سواری سرافراز و گرد و همام]

ورا مژده دادی به فرزند اوی
بران برز شاخ برومند اوی

ورا مژده دادی به فرزند او
بر آن برز شاخ برومند او

"And he gave the good news to his son,
About his tall and strong cypress tree."

چو بیدار شد موبدان را بخواند
وزین در سخن چند گونه براند

چو بیدار شد موبدان را بخواند
از این در سخن چند گونه براند

"When Mobad woke up, he recited a prayer,
And spoke of many things from this door."

بدیشان بگفت آنچ در خواب دید
جز آن هر چه از کاردانان شنید

چه گویید گفت اندرین داستان
خردتان بدین هست همداستان

چه گویید گفت اندر این داستان
خردتان بر این هست هم‌داستان

"What do you say?" he asked in this story,
"Your wisdom is also part of this tale."

هر آنکس که بودند پیر و جوان
زبان برگشادند بر پهلوان

هر آنکس که بودند پیر و جوان
زبان برگشادند بر پهلوان

"Every old and young person
Opened their mouths to speak of the hero."

که بر سنگ و بر خاک شیر و پلنگ
چه ماهی بدآب اندرون با نهنگ

که بر سنگ و بر خاک شیر و پلنگ
چه ماهی به دریا درون با نهنگ

"Like lions and leopards on rocks and soil,
A fish in the sea with a whale did coil."

همه بچه را پرورانندهاند
ستایش به یزدان رساننده‌اند

همه بچه را پرورانندهاند
ستایش به یزدان رساننده‌اند

"They nurture all the children,
And praise God."

تو پیمان نیکی دهش بشکنی
چنان بی‌گنه بچه را بفگنی

تو پیمان نیکی دهش بشکنی
چنان بی‌گنه بچه را بفگنی

"If you break your promise of kindness,
You will unjustly kill an innocent child."

به یزدان کنون سوی پوزش گرای
که اویست بر نیک وبد رهنمای

به یزدان کنون سوی پوزش گرای
که اوی است بر نیکویی رهنمای

"Turn now towards seeking forgiveness
from God,
For He is the guide to goodness."

چو شب تیره شد رای خواب آمدش
کز اندیشه‌ی دل شتاب آمدش

چو شب تیره شد رای خواب آمدش
از اندیشهٔ دل شتاب آمدش

"When the night became dark, sleep came
to him,
And he hurried from the thoughts of his heart."

چنان دید در خواب کز کوه هند
درفشی برافراختندی بلند

چنان دید در خواب کز کوه هَند
درفشی برافراشتندی بلند

"He saw in his dream that from the mountains
of India,
A tall purple banner was raised."

غلامی پدید آمدی خوبروی
سپاهی گران از پس پشت اوی

جوانی پدید آمدی خوب روی
سپاهی گران از پس پشت اوی

"A young man appeared with a handsome face,
A heavy army following behind him."

به دست چپش بر یکی موبدی
سوی راستش نامور بخردی

به دست چپش بر یکی موبدی
سوی راستش نامور بخردی

"With his left hand, he struck a Mobad,
And with his right, he bought a famous one."

یکی پیش سام آمدی زان دو مرد
گشادی زبان را به گفتار سرد

یکی پیش سام آمدی زان دو مرد
زبان بر گشادی به گفتار سرد

"One man came before Sam, from those two men,
He opened his mouth to speak with cold words."

که ای مرد ناباک ناپاک رای
دل و دیده شسته ز شرم خدای

که ای مرد بی‌باک ناپاک رای
دل و دیده شسته ز شرم خدای

"You, the fearless and impure-minded man,
With shame, your heart and eyes have been washed by God."

ترا دایه گر مرغ شایسته‌یی
پس این پهلوانی چه بایسته‌یی

تو را دایه گر مرغ شاید همی
پس این پهلوانی چه باید همی

"If you have a nurse, it may be for a bird,
So what need is there for this heroism?"

گر آهوست بر مرد موی سپید
ترا ریش و سر گشت چون خنگ بید

گر آهو است بر مرد موی سپید
تو را ریش و سر گشت چون خنگ بید

"If he is a deer, with white hair on his body,
Your beard and head will turn like a
wild willow."

پس از آفریننده بیزار شو
که در تنت هر روز رنگیست نو

پس از آفریننده بیزار شو
که در تنتْ هر روز رنگیست نو

"Be disgusted with the Creator,
For in your body every day there is a
new color."

پسر گر بنزد پدر بود خوار
کنون هست پروردهٔ کردگار

پسر گر به نزدیک تو بود خوار
کنون هست پروردهٔ کردگار

"If the son was lowly in your eyes before,
Now he is nurtured by the Creator."

کزو مهربان تر بدو دایه نیست
ترا خود به مهر اندرون مایه نیست

کز او مهربان‌تر ورا دایه نیست
تو را خود به مهر اندرون مایه نیست

"If he has no nurse who is kinder than him,
You yourself have no source of love within."

به خواب اندرون برخروشید سام
چو شیر ژیان کاندر آید به دام

به خواب اندرون بر خروشید سام
چو شیر ژیان کاندر آید به دام

"In his inner dream, Sam roared like a lion,
That enters the trap."

چو بیدار شد بخردان را بخواند
سران سپه را همه برنشاند

چو بیدار شد بخردان را بخواند
سران سپه را همه برنشاند

"When he woke up, he called for the
Khorasani horse,
And he made all the leaders of the army
rise up."

بیامد دمان سوی آن کوهسار
که افگندگان را کند خواستار

بیامد دمان سوی آن کوهسار
که افگندگان را کند خواستار

"He came towards that mountainous region,
To seek out those who had been lost."

سر اندر ثریا یکی کوه دید
که گفتی ستاره بخواهد کشید

سر اندر ثریا یکی کوه دید
که گفتی ستاره بخواهد کشید

"He saw a mountain in the Milky Way,
And said that a star wanted to be drawn."

نشیمی ازو برکشیده بلند
که ناید ز کیوان بروبر گزند

نشیمی از او برکشیده بلند
که ناید ز کیوان بر او بر گزند

"A breeze lifted him high,
That not even the stars could reach him."

فرو برده از شیز و صندل عمود
یک اندر دگر بافته چوب عود

فرو برده از شیز و صندل عمود
یک اندر دگر ساخته چوب عود

"Stripped of his shirt and sandals,
He made one out of fragrant wood."

بدان سنگ خارا نگه کرد سام
بدان هیبت مرغ و هول کنام

بدان سنگ خارا نگه کرد سام
بدان هیبت مرغ و هول کنام

"Sam held onto that thorny rock,
In awe of the bird's majesty and terror."

یکی کاخ بد تارک اندر سماک
نه از رنج دست و نه از آب و خاک

یکی کاخ بد تارک اندر سماک
نه از دست رنج و نه از آب و خاک

"A bad palace abandoned in the sky,
Neither from suffering nor from water
and dust."

ابر آفریننده کرد آفرین
بمالید رخسارگان بر زمین

ابر آفریننده کرد آفرین
بمالید رخسارگان بر زمین

"The Creator of the clouds created a cloud,
And cast it upon the faces of the earth."

کزانسان درو کوه و مرغ آفرید
ز خارا سر اندر ثریا کشید

بدانست کو دادگر داورست
توانا و از برتران برترست

ره برشدن جست و کی بود راه
دد و دام را بر چنان جایگاه

ره بر شدن جست و کی بود راه
دد و دام را بر چنان جایگاه

"He sought a way to escape,
From such a place of traps and snares."

همی گفت کای برتر از جایگاه
ز روشن گمان و ز خورشید و ماه

همی گفت کای برتر از جایگاه
ز روشن روان و ز خورشید و ماه

"He said, 'Oh, superior to any place,
From the bright soul and from the sun
and moon.'"

گر این کودک از پاک پشت من‌ست
نه از تخم بدگوهر آهرمن‌ست

گر این کودک از پاک پشت من است
نه از تخم بد گوهر آهرمن است

"If this child is from my pure lineage,
Then he is not of the evil seed of Ahriman."

ازین برشدن بنده را دست گیر
مرین بی‌گنه را تو اندرپذیر

از این بر شدن بنده را دست گیر
مر این پر گنه را تو اندر پذیر

"Take the hand of this servant who
is departing,
And accept this sinful one into your embrace."

چنین گفت سیمرغ با پور سام
که ای دیده رنج نشیم و کنام

چنین گفت سیمرغ با پور سام
که ای دیده رنج نشیم و کنام

Thus spoke the Simurgh to Sam's son,
"O weary eyes and soul, be at ease."

پدر سام یل پهلوان جهان
سرافرازتر کس میان مهان

پدر سام یل پهلوان جهان
سرافرازتر کس میان مهان

"Sam, father of the world's champion,
Prouder than any among the stars."

بدین کوه فرزند جوی آمده‌ست
ترا نزد او آب روی آمده‌ست

بدین کوه فرزند جوی آمدست
تو را نزد او آب روی آمدست

"To this mountain, the son has come seeking,
He has brought you water to refresh."

روا باشد اکنون که بردارمت
بی‌آزار نزدیک او آرمت

روا باشد اکنون که بردارمت
بی‌آزار نزدیک او آرمت

"It is fitting now that I lift you up,
And bring you near without harm."

به سیمرغ بنگر که دستان چه گفت
که سیر آمدستی همانا ز جفت

به سیمرغ بنگر که دستان چه گفت
که سیر آمدستی همانا ز جفت

"Look at the Simurgh, for what did he say,
That you have come weary from the journey,
indeed from your mate."

نشیم تو فرخنده گاه من‌ست
دو پر تو فر کلاه من‌ست

نشیم تو رخشنده گاه من است
دو پرّ تو فرّ کلاه من است

"Your shining abode is my resting place,
Your two wings are the glory of my crown."

چنین داد پاسخ که گر تخت و گاه
ببینی و رسم کیانی کلاه

چنین داد پاسخ که گر تاج و گاه
ببینی و رسم کیانی کلاه

He replied in this manner, "If you were to see the crown and throne,
You would witness the customs of the royal court."

مگر کین نشیمت نیاید بکار
یکی آزمایش کن از روزگار

مگر کاین نشیمت نیاید به کار
یکی آزمایش کن از روزگار

"But if this abode does not suit you,
Test it once, for the sake of time."

ابا خویشتن بر یکی پر من
همیشه همی باش در فر من

ابا خویشتن بر یکی پرّ من
خجسته بود سایهٔ فرّ من

"I mounted myself on a single feather,
And the shadow of my glory was blessed."

که در زیر پرت بپرورده‌ام
ابا بچگانت برآورده‌ام

که در زیر پرت بپرورده‌ام
ابا بچّگانت برآورده‌ام

"For under your wing I was nurtured,
And I have raised your children."

گرت هیچ سختی بروی آورند
گر از نیک و بد گفت و گوی آورند

گرت هیچ سختی به روی آورند
ور از نیک و بد گفت و گوی آورند

If they bring any hardship upon you,
And speak of good and evil.

بر آتش برافگن یکی پر من
ببینی هم اندر زمان فر من

بر آتش برافگن یکی پرّ من
ببینی هم اندر زمان فرّ من

"I flew up in flames on a single feather,
And you would see my glory in that moment."

همانگه بیایم چو ابر سیاه
بی‌آزارت آرم بدین جایگاه

همان گه بیایم چو ابر سیاه
بی‌آزارت آرم بدین جایگاه

"At that moment, I will come like a black cloud,
And bring you to this place without harm."

فرامش مکن مهر دایه ز دل
که در دل مرا مهر تو دلگسل

Do not forget the love of the nurse from
your heart,
For your love is a comfort to my heart.

دلش گشت پدرام و برداشتش
گرازان به ابر اندرافراشتش

دلش کرد پدرام و برداشتش
گرازان به ابر اندر افراشتش

His heart was moved by Paderam and he lifted
it up,
And the eagles lifted it up to the clouds.

ز پروازش آورد پیش پدر
رسیده به زیر برش موی سر

ز پروازش آورد نزد پدر
رسیده به زیر برش موی سر

From his flight, he brought it to his father,
And it had reached under the hair of his head.

تنش پیلوار و دو رخ چون بهار
پدر چون بدیدش بنالید زار

تنش پیلوار و به رخ چون بهار
پدر چون بدیدش بنالید زار

"His body was covered in dust, but his face was
like spring,
When his father saw him, he cried out
in sorrow."

فرو برد سر پیش سیمرغ زود
نیایش همی بافرین برفزود

فرو برد سر پیش سیمرغ زود
نیایش همی بآفرین برفزود

"He bowed his head before the Simurgh,
And his prayer increased in praise."

سراپای کودک همه بنگرید
همی تاج و تخت کی را سزید

سراپای کودک همی بنگرید
همی تاج و تخت کئی را سزید

"He looked at the child from head to toe,
And deemed him worthy of throne and crown."

بر و بازوی شیر و خورشید روی
دل پهلوان، دست شمشیر جوی

بر و بازوی شیر و خورشید روی
دل پهلوان دست شمشیر جوی

"On his chest, the lion and sun,
In the heart of the warrior, the hand of
the sword."

سیاهش مژه دیدها قیرگون
چو بسد لب و رخ همانند خون

سپیدش مژه دیدگان قیرگون
چو بسد لب و رخ به مانند خون

"His eyelashes were white like Qirgun,
And his lips and cheeks were like blood."

دل سام شد چون بهشت برین
بران پاک فرزند کرد آفرین

دل سام شد چون بهشت برین
بر آن پاک فرزند کرد آفرین

"His heart became like paradise,
And he praised the pure child."

به من ای پسر گفت دل نرم کن
گذشته مکن یاد و دل گرم کن

"He said to me, 'Oh son, soften your heart,
Do not dwell on the past, and warm
your heart.'"

منم کم‌ترین بنده یزدان پرست
از آن پس که آوردمت باز دست

"I am the humblest servant of God,
Since I have returned to you with open hands."

پذیرفته‌ام از خدای بزرگ
که دل بر تو هرگز ندارم سترگ

"I have accepted from the great God,
That I will never have a hard heart
towards you."

بجویم هوای تو از نیک و بد
از این پس چه خواهی تو چونان سزد

"I seek your favor in good and bad,
What do you desire from me, I will do as it fits."

تنش را یکی پهلوانی قبای
بپوشید و ز کوه بگذارد پای

تنش را یکی پهلوانی قبای
بپوشید و از کوه بگزارد پای

"A warrior dressed him in armor,
And sent him down from the mountain
on foot."

فرود آمد از کوه و بالای خواست
همان جامه‌ی خسروآرای خواست

فرود آمد از کوه و بالای خواست
همان جامهٔ خسرو آرای خواست

"He descended from the mountain and sought
the same attire of Khosrow."

سپه یکسره پیش سام آمدند
گشاده دل و شادکام آمدند

سپه یک‌سره پیش سام آمدند
گشاده دل و شادکام آمدند

"A single-headed army came before Sam,
With open hearts and joyful spirits they came."

تبیره‌زنان پیش بردند پیل
برآمد یکی گرد چون کوه نیل

تبیره‌زنان پیش بردند پیل
برآمد یکی گرد مانند نیل

"The female elephant trainers brought the elephant forward,
A round one emerged, like the Nile."

خروشیدن کوس با کره نای
همان زنگ زرین و هندی درای

خروشیدن کوس با کرّه‌نای
همان زنگ زرین و هندی درای

"The clashing of swords and shields resounded,
The same golden and Indian bells."

سواران همه نعره برداشتند
بدان خرمی راه بگذاشتند

سواران همه نعره برداشتند
بدان خرّمی راه بگذاشتند

"The riders all raised a cry,
And set out on the path with joy."

چو اندر هوا شب علم برگشاد
شد آن روی رومیش زنگی نژاد

"When the flag was unfurled in the night sky,
His Roman face became tinged with blackness."

بر آن دشت هامون فرود آمدند
بخفتند و یکبار دم بر زدند

"They descended onto the plain of Hamoun,
They rested and took a deep breath."

چو بر چرخ گردان درفشنده شید
یکی خیمه زد از حریر سپید

"When the shining sun revolved in the sky,
One pitched a tent of white silk."

به شادی به شهر اندرون آمدند
ابا پهلوانی فزون آمدند

به شادی به شهر اندرون آمدند
ابا پهلوانی فزون آمدند

"They entered the inner city with joy,
The Aba Pahlavan came in abundance."

یکایک به شاه آمد این آگهی
که سام آمد از کوه با فرهی

یکایک به شاه آمد این آگهی
که سام آمد از کوه با فرّهی

One by one, this news reached the king,
That Sam had come from the mountain
with glory.

بدان آگهی شد منوچهر شاد
بسی از جهان آفرین کرد یاد

بدان آگهی شد منوچهر شاد
بسی از جهان آفرین کرد یاد

With that news, Manuchehr became joyful,
He remembered many creations of the world.

بفرمود تا نوذر نامدار
شود تازنان پیش سام سوار

بفرمود تا نوذر نامدار
شود تازیان پیش سام سوار

He commanded that the renowned Nozar
Should become the leader of the fresh troops
before Sam.

کند آفرین کیانی بروی
بران شادمانی گشاده روی

کند آفرین کیانی بر اوی
بدان شادمانی که بگشاد روی

Heavenly blessings were bestowed upon him,
For the joy that shone upon his face.

بفرمایدش تا سوی شهریار
شود تا سخنها کند خواستار

بفرمایدش تا سوی شهریار
شود تا سخن‌ها کند خواستار

He commanded him to go to the king,
To speak his desires and requests.

ببیند یکی روی دستان سام
که بد پرورانیده اندر کنام

ببیند یکی روی دستان سام
به دیدار ایشان شود شادکام

He sees Sam's face and becomes joyful,
To meet him and shake his hands.

وزانجا سوی زاولستان شود
بر أیین خسروپرستان شود

و زین جا سوی زابلستان شود
بر آیین خسرو پرستان شود

And from here, he went towards Zabolistan,
To attend the ceremony of the worshipers
of Khosrow.

چو نوذر بر سام نیرم رسید
که پور جهان پهلوان را بدید

چو نوذر بر سام نیرم رسید
یکی نو جهان پهلوان را بدید

When Nozar reached near Sam,
He saw a new world's hero.

فرود آمد از اسپ سام سوار
گرفتند مر یکدیگر را کنار

فرود آمد از باره سام سوار
گرفتند مر یک‌دگر را کنار

He descended from his horse, Sam,
And they embraced each other.

ز شاه و ز گردان بپرسید سام
وزیشان بدو داد نوذر پیام

ز شاه و ز گردان بپرسید سام
از ایشان بدو داد نوذر پیام

"Sam asked about the king and his court,
Nozar delivered a message from them."

چو بشنید پیغام شاه بزرگ
زمین را ببوسید سام سترگ

چو بشنید پیغام شاه بزرگ
زمین را ببوسید سام سترگ

"When he heard the message of the great king,
Sam kissed the ground with great reverence."

دمان سوی درگاه بنهاد روی
چنان کش بفرمود دیهیم جوی

دوان سوی درگاه بنهاد روی
چنان کش بفرمود دیهیم جوی

"He ran towards the gate with his face set,
As the king had commanded him to do."

چن آمد بنزدیکی شهر شاه
سپهبد پذیره شدش با سپاه

چو آمد به نزدیکی شهریار
سپهبد پذیره شدش از کنار

"When he came near the king,
The commander welcomed him from the side."

درفش منوچهر چون دید سام
پیاده شد از اسپ و بگذارد گام

درفش منوچهر چون دید سام
پیاده شد از باره بگذارد گام

"When Manuchehr saw Sam,
He dismounted and took a step forward."

منوچهر فرمود تا برنشست
مرآن پاک دل مرد خسرو پرست

منوچهر فرمود تا برنشست
مر آن پاک‌دل گرد خسرو پرست

"Manuchehr commanded him to sit down,
That pure-hearted one, the worshiper
of Khosrow."

سوی تخت ایران نهادند روی
چه دیهیم دار و چه دیهیم جوی

سوی تخت و ایوان نهادند روی
چه دیهیم دار و چه دیهیم جوی

"They led him towards the throne and
the courtyard,
What gifts of land and what gifts of water?"

منوچهر بر گاه بنشست شاد
کلاه بزرگی به سربرنهاد

منوچهر برگاه بنشست شاد
کلاه بزرگی به سر برنهاد

"Manuchehr sat happily on the throne,
Wearing a great crown on his head."

به یک دست قارن به یک دست سام
نشستند روشن دل و شادکام

به یک دست قارن به یک دست سام
نشستند روشن‌دل و شادکام

"With one hand Qaren and with one hand Sam,
They sat bright-hearted and joyful."

پس آراسته زال را پیش شاه
به زرین عمود و به زرین کلاه

پس آراسته زال را پیش شاه
به رزّین عمود و به رزّین کلاه

"So he adorned Zal before the king,
With a silk robe and a silk hat."

گرازان بیاورد سالار بار
شگفتی بماند اندرو شهریار

گرازان بیاورد سالار بار
شگفتی بماند اندر او شهریار

"The leader brought in the elephants,
The city was left in wonder."

بدان برز بالا و آن خوب چهر
تو گفتی که آرام جان‌ست و مهر

بر آن برز بالای آن خوب چهر
تو گفتی که آرام جان است و مهر

"On that high balcony, above that
beautiful face,
You said that there is peace and love."

چنین گفت مر سام را شهریار
که از من تو این را به زنهار دار

چنین گفت مر سام را شهریار
که از من تو این را به زنهاردار

Thus spoke the king to Sam,
"Guard this secret from me."

به خیره میازارش از هیچ روی
به کس شادمانه مشو جز بدوی

به خیره میازارش از هیچ روی
به کس شادمانه مشو جز بدوی

"Leave him in wonder from every aspect,
Do not rejoice with anyone but him."

که فر کیان دارد و چنگ شیر
دل هوشمندان و آهنگ شیر

که فرّ کیان دارد و چنگ شیر
دل هوشمندان و آهنگ شیر

"Who possesses the glory of the kings and the lion's harp,
The heart of the wise and the melody of the lion."

پس از کار سیمرغ و کوه بلند
وزان تا چرا خوار گشت ارجمند

پس از کار سیمرغ و کوه بلند
و زان تا چرا خوار شد ارجمند

"After the work of Simorgh and the high mountain,
And why the noble became humiliated."

یکایک همه سام با او بگفت
ز خورد و ز جای و ز خفت و نهفت

یکایک همه سام با او بگفت
هم از آشکارا هم اندر نهفت

"One by one, Sam spoke with him,
Both openly and in secret."

و زافگندن زال بگشاد راز
که چون گشت بر سر سپهر از فراز

و ز افگندن زال بگشاد راز
که چون گشت با او سپهر از فراز

"And from revealing Zal's secret,
He became as high as the sky."

سرانجام گیتی ز سیمرغ و زال
پر از داستان شد به بسیار سال

سرانجام گیتی ز سیمرغ و زال
پر از داستان شد به بسیار سال

"Finally, the tale of Simorgh and Zal
Became full of stories for many years."

برفتم به فرمان گیهان خدای
به البرز کوه اندر آن زشت جای

"I went by the command of the God of
the universe,
To the ugly place in Alborz mountain."

یکی کوه دیدم سر اندر سحاب
سپهری است گفتی ز خارا بر آب

"I saw a mountain peak hidden in the clouds,
You said it is Sepahri, rising above the thorns
and water."

برو بر نشیمی چو کاخ بلند
ز هر سوی بر او بسته راه گزند

"Go up to the high palace,
Blocked from every side."

بدو اندرون بچهٔ مرغ و زال
تو گفتی که هستند هر دو همال

"To him, inside were the offspring of Simorgh
and Zal,
You said that both are together."

همی بوی مهر آمد از باد اوی
به دل راحت آمد هم از یاد اوی

"The scent of love came from his breeze,
Bringing peace to the heart and remembrance
of him."

ابا داور راست گفتم به راز
که ای آفرینندهٔ بی‌نیاز

"I spoke the truth to the just judge in secret,
O Creator, who is free from need."

رسیده به هر جای برهان تو
نگردد فلک جز به فرمان تو

"Your proof has reached every place,
The universe does not move except by
your command."

یکی بنده‌ام با تنی پر گناه
به پیش خداوند خورشید و ماه

"I am a servant with a body full of sins,
Before the Lord of the Sun and Moon."

امیدم به بخشایش تو است بس
به چیزی دگر نیستم دسترس

"My hope is in your forgiveness,
I have no access to anything else."

تو این بندهٔ مرغ پرورده را
به خواری و زاری برآورده را

"You have raised this servant, nurtured
by birds,
With humility and meekness."

همی پرّ پوشد به جای حریر
مزد گوشت هنگام پستان شیر

"She covers her feathers in place of silk,
The reward for her flesh is the time of
nursing milk."

به بد مهری من روانم مسوز
به من باز بخش و دلم بر فروز

"Scorch my soul with your ill-tempered love,
Return to me and set my heart ablaze."

به فرمان یزدان چو این گفته شد
نیایش همانگه پذیرفته شد

"When God's command was thus spoken,
The prayer was accepted at that
very moment."

بزد پرّ سیمرغ و بر شد به ابر
همی حلقه زد بر سر مرد گبر

"The Simorgh flapped its wings and soared into
the clouds,
Encircling the head of the infidel man."

ز کوه اندر آمد چو ابر بهار
گرفته تن زال را بر کنار

"Like spring clouds, he came down from
the mountain,
Taking the body of Zal to the shore."

به پیش من آورد چون دایه‌ای
که در مهر باشد ورا مایه‌ای

"She brought it before me like a nurse,
Whose source is love and affection."

من آوردمش نزد شاه جهان
همه آشکاراش کردم نهان

"I brought him before the king of the world,
And made all his secrets known."

بفرمود پس شاه تا موبدان
ستاره‌شناسان و هم بخردان

بفرمود پس شاه با موبدان
ستاره‌شناسان و هم بخردان

"The king then commanded the astrologers
and the wise men."

بجویند تا اختر زال چیست
بران اختر و بخت سالار کیست

که جویند تا اختر زال چیست
بر آن اختر از بخت سالار کیست

"What is the fate of Zal's star,
And who is the ruler of that star's destiny?"

چو گیرد بلندی چه خواهد بدن
همان داستان از چه خواهد زدن

چو گیرد بلندی چه خواهد بدن
همی داستان از چه خواهد زدن

"When one reaches a great height, what will
the body desire?
What story will it tell?"

ستاره‌شناسان هم اندر زمان
ز اختر گرفتند یک یک نشان

ستاره‌شناسان هم اندر زمان
از اختر گرفتند پیدا نشان

"The stargazers, at that time,
took a clear sign from the star."

بگفتند با شاه دیهیم دار
که شادان بزی تا بود روزگار

بگفتند با شاه دیهیم دار
که شادان بزی تا بود روزگار

"They said to the king, 'We have a dowry,
May you live joyfully all your days.'"

که او پهلوانی بود نامدار
سرافراز و هشیار و گرد و سوار

که او پهلوانی بود نامدار
سرافراز و هشیار و گرد و سوار

"He was a famous warrior,
Proud, vigilant, and skilled in horsemanship."

چو بشنید شاه این سخن شاد شد
دل پهلوان از غم آزاد شد

چو بشنید شاه این سخن شاد شد
دل پهلوان از غم آزاد شد

"When the king heard these words, he
became happy,
And the heart of the warrior was freed
from sorrow."

یکی خلعتی ساخت شاه زمین
که کردند هر کس برو آفرین

یکی خلعتی ساخت شاه زمین
که کردند هر کس بدو آفرین

"The king of the world made a robe of honor,
And everyone praised him for it."

ز اسپان تازی به زرین ستام
ز شمشیر هندی به زرین نیام

از اسپان تازی به زرین ستام
ز شمشیر هندی به زرّین نیام

"From a fresh horse with a golden bridle,
I drew a golden sword from India."

ز دیبا و خز و ز یاقوت و زر
ز گستردنی های بسیار مر

ز دینار و خز و ز یاقوت و زر
ز گستردنی‌های بسیار مر

"From dinars, khazs, rubies, and gold,
From many spread-out treasures."

غلامان رومی به دیبای روم
همه پیکر از گوهر و زر بوم

غلامان رومی به دیبای روم
همه گوهرش پیکر و زرش بوم

"The Roman slaves in the Roman market,
All of them had bodies of jewels and gold."

زبرجد طبق ها و پیروزه جام
چه از زر سرخ و چه از سیم خام

زبرجد طبق‌ها و پیروزه جام
چه از زرّ سرخ و چه از سیم خام

"The trays of emerald and the
victorious goblets,
Made of red gold and raw silver."

پر از مشک و کافور و پر زعفران
همه پیش بردند فرمانبران

پر از مشک و کافور و پر زعفران
همه پیش بردند فرمان بران

"Filled with musk, camphor, and saffron,
They all carried out the command."

همان جوشن و ترگ و برگستوان
همان نیزه و تیر و گرز و کمان

همان جوشن و ترگ و برگستوان
همان نیزه و تیر و گرز گران

"The same armor, helmet, and mace,
The same spear, arrow, and heavy club."

همان تخت پیروزه و تاج زر
همان مهر یاقوت و زرین کمر

همان تخت پیروزه و تاج زر
همان مهر یاقوت و زرین کمر

"The same victorious throne and golden crown,
The same ruby seal and golden belt."

به مهر منوچهر عهدی نبشت
سراسر ستایش بسان بهشت

و زان پس منوچهر عهدی نوشت
سراسر ستایش به سان بهشت

"And from then on, Manuchehr wrote a
new covenant,
Full of praises like paradise."

همه کاول و دنبر و مای و هند
ز دریای چین تا به دریای سند

همه کابل و زابل و مای و هند
ز دریای چین تا به دریای سند

"All of Kabul, Zabol, May, and India,
From the sea of China to the Sea of Sind."

ز زاولستان تا بدان روی بست
به نوی نبشتند عهدی درست

ز زابلستان تا بدان روی بست
به نوّی نوشتند عهدی درست

"From Zabolstan to that direction they closed,
They wrote a new covenant with innovation."

چو این عهد و خلعت بیاراستند
پس اسپ جهان پهلوان خواستند

چو این عهد و خلعت بیاراستند
پس اسپ جهان پهلوان خواستند

"When they adorned this covenant and regalia,
They sought out the world's champion horse."

چو این کرده شد سام بر پای خاست
که ای مهربان مهتر داد و راست

چو این کرده شد سام بر پای خاست
که ای مهربان مهتر داد و راست

"When this was done, Sam stood up on his feet,
Saying, 'Oh kind master, you have given justice and truth.'"

ز ماهی به اندیشه تا چرخ ماه
چو تو شاه ننهاد بر سر کلاه

ز ماهی بر اندیشه تا چرخ ماه
چو تو شاه ننهاد بر سر کلاه

"From the fish to the moon's contemplation,
When you become king, do not bow your head."

به مهر و به داد و به خوی و خرد
زمانه همی از تو رامش برد

به مهر و به داد و به خوی و خرد
زمانه همی از تو رامش برد

"With love, justice, wisdom, and intellect,
You will conquer the world and its restlessness."

همه گنج گیتی به چشم تو خوار
مبادا ز تو نام تو یادگار

همه گنج گیتی به چشم تو خوار
مبادا ز تو نام تو یادگار

"All the treasures of wisdom are worthless in your eyes,
May your name not be a mere memory."

فرود آمد و تخت را داد بوس
ببست از بر کوهه‌ی پیل کوس

فرود آمد و تخت را داد بوس
ببستند بر کوههٔ پیل کوس

"He came down and kissed the throne,
They tied it to the back of the elephant on the mountain of Piel Kus."

سوی زاولستان نهادند روی
نظاره بریشان همه شهر و کوی

سوی زابلستان نهادند روی
نظاره بر او بر همه شهر و کوی

"They set their faces towards Zabolstan,
Watching over all the cities and towns."

چو أمد به نزدیکی نیمروز
خبر شد ز سالار گیتی فروز

چو آمد به نزدیکی نیمروز
خبر شد ز سالار گیتی فروز

"When he arrived near midday,
News spread of the leader of glorious wisdom."

بیاراستند سیستان چون بهشت
گلش مشک سارا بد و زر خشت

بیاراسته سیستان چون بهشت
گلش مشک سارا بُد و زرّ خشت

"Sistan was adorned like paradise,
Its flowers were musk and its bricks were gold."

به سر مشک و دینار برریختند
بسی زعفران و درم بیختند

بسی مشک و دینار بر ریختند
بسی زعفران و درم بیختند

"They poured out much musk and gold coins,
They scattered much saffron and silver coins."

یکی شادمانی بد اندر جهان
سراسر میان کهان و مهان

یکی شادمانی بُد اندر جهان
سراسر میان کهان و مهان

"One joyousness existed in the world,
Throughout the mountains and the moons."

هر انجا که بد مهتری نامجوی
ز گیتی سوی سام بنهاد روی

هر آن‌جا که بد مهتری نامجوی
ز گیتی سوی سام بنهاد روی

"Wherever an unjust ruler was nameless,
He turned his face from glory towards Sam."

که فرخنده بادا پی این جوان
برین پاکدل نامور پهلوان

که فرخنده بادا پی این جوان
بر این پاک دل نامور پهلوان

"Blessed be this youth,
This famous warrior with a pure heart."

چو بر پهلوان افرین خواندند
ابر زال بر زر برافشاندند

چو بر پهلوان آفرین خواندند
ابر زال زر گوهر افشاندند

"When they praised the champion,
They showered him with clouds of gold, jewels, and pearls."

نشست آنگهی سام با رود و جام
همی داد چیز و همی راند کام

نشست آنگهی سام با زیب و جام
همی داد چیز و همی راند کام

"Then Sam sat with Zeeb and the goblet,
Giving and accomplishing deeds."

کسی کو به خلعت سزاوار بود
خردمند بود و جهاندار بود

کسی کو به خلعت سزاوار بود
خردمند بود و جهاندار بود

"Whoever was worthy of the crown,
Was wise and just."

بر اندازه‌شان خلعت آراستند
همی پایه‌ی برتری خواستند

براندازه‌شان خلعت آراستند
همه پایهٔ برتری خواستند

"They stripped them of their crowns and adorned themselves,
All seeking the highest rank."

جهان دیدگان را ز کشور بخواند
سخن های بایسته چندی براند

جهاندیدگان را ز کشور بخواند
سخن‌های بایسته چندی براند

"He called upon the world-seers from the land,
And spoke fitting words for a while."

چنین گفت با نامور بخردان
که ای پاک و هشیار دل موبدان

چنین گفت با نامور بخردان
که ای پاک و بیدار دل موبدان

He spoke thus to the famous wise man,
"O pure and awakened-hearted Mubadan."

چنین‌ست فرمان هشیار شاه
که لشکر همی راند باید به راه

چنین است فرمان هشیار شاه
که لشکر همی راند باید به راه

"Such is the command of the wise king,
That the army must be led on its way."

سوی گرگساران و مازندران
همی راند خواهم سپاهی گران

سوی گرگساران و مازندران
همی راند خواهم سپاهی گران

"Toward the land of Gorgs and Mazandaran,
I will lead a mighty army."

بماند به نزد شما این پسر
که همتای جان است و جفت جگر

"This son remains with you,
A companion of life and a mate of liver."

دل و جانم ایدر بماند همی
مژه خون دل برفشاند همی

دل و جانم ایدر بماند همی
مژه خون دل برفشاند همی

"My heart and soul remain here,
My heart's blood spills out."

به گاه جوانی و کندآوری
یکی ساختم بیهده داوری

به گاه جوانی و کند آوری
یکی بیهده ساختم داوری

"In the time of youth and recklessness,
I made a foolish mistake in judgment."

پسر داد یزدان بینداختم
ز بی‌دانشی ارج نشناختم

پسر داد یزدان بیانداختم
ز بی‌دانشی ارج نشناختم

"I wasted the son given to me by God,
Not recognizing his worth due to my ignorance."

گرانمایه سیمرغ برداشتش
همان آفریننده بگماشتش

گرانمایه سیمرغ برداشتش
همان آفریننده بگماشتش

"He lifted the valuable Simurgh,
The same creator had fashioned it."

بپرورد تا شد چو سرو بلند
مرا خوار بد، مرغ را ارجمند

بپرورد او را چو سرو بلند
مرا خوار بد مرغ را ارجمند

"He raised him like a tall cypress,
Esteemed the noble bird, but belittled me."

چو هنگام بخشایش آمد فراز
جهاندار یزدان به من داد باز

چو هنگام بخشایش آمد فراز
جهاندار یزدان به من داد باز

"When the time of generosity came,
The world's creator gave me back."

بدانید کین زینهار من‌ست
بنزد شما یادگار من‌ست

بدانید کاین زینهار من است
به نزد شما یادگار من است

"Know that this, alas, is from me,
A keepsake for you to remember me."

گرامیش دارید و پندش دهید
همه راه و رای بلندش دهید

گرامیش دارید و پندش دهید
همه راه و رای بلندش دهید

"Respect him and give him advice,
Show him the high road and way."

سوی زال کرد آنگهی سام روی
که داد و دهش گیر و فرجام جوی

سوی زال کرد آنگهی سام روی
که داد و دهش گیر و آرام جوی

"Then Sam turned towards Zal,
Who took the gift and sought tranquility."

چنان دان که زاولستان خان تست
جهان سربسر زیر فرمان تست

چنان دان که زابلستان خان تست
جهان سر به سر زیر فرمان تست

"Know that Sistan is your kingdom,
The world is under your command."

ترا خان و مان باید آبادتر
دل دوستداران به تو شادتر

تو را خان و مان باید آبادتر
دل دوستداران تو شادتر

"You need a more prosperous kingdom,
Your beloved's heart will be happier."

کلید در گنج ها پیش تست
دلم شاد و غمگین به کم بیش تست

کلید در گنج‌ها پیش تو است
دلم شاد و غمگین به کم بیش تو است

"The key to treasures is before you,
My heart is happy and sad, less and more,
because of you."

به سام آنگهی گفت زال جوان
که چون زیست خواهم من ایدر نوان

به سام آنگهی گفت زال جوان
که چون زیست خواهم من ایدر نوان

"Then the young Zal said to Sam,
'I want to live anew here.'"

جدا پیشتر زین کجا داشتی
مدارم گر آمد گه آشتی

جدا پیش‌تر زین کجا داشتی
مدارم که آمد گه آشتی

"Where did you keep it separate before?
I won't mention it, now that peace has come."

کسی با گنه گر ز مادر بزاد
من آنم، سزد گر بمانم ز داد

کسی کو ز مادر گنه کار زاد
من آنم سزد گر بنالم ز داد

"Someone who was born guilty from
his mother,
I am that person, it is fitting for me to lament
my fate."

گهی زیر چنگال مرغ اندرون
چمیدن به خاک و مزیدن ز خون

گهی زیر چنگال مرغ اندرون
چمیدن به خاک و چریدن ز خون

"Sometimes they pecked at the inside of birds,
Scratching the ground and tearing with blood."

کنون دور ماندم ز پروردگار
چنین پروراند همی روزگار

کنون دور ماندم ز پروردگار
چنین پروراند مرا روزگار

"Now I am far from the Creator,
Thus did the time nurture me."

ز گل بهره‌ی من بجز خار نیست
بدین با جهاندار پیکار نیست

ز گل بهرهٔ من به جز خار نیست
بدین با جهاندار پیگار نیست

"The benefit I gain from flowers is nothing but thorns,
There is no profit in dealing with the world's administrators."

پدر گفت: پرداختن دل سزاست
بپرداز و برگوی هرچت هواست

بدو گفت پرداختن دل سزاست
بپرداز و بر گوی هرچت هواست

"He said to him, 'Paying with the heart is fitting,
Pay and say whatever you wish.'"

ستاره‌شمر مرد اخترگرای
چنین زد ترا زاختر نیک، رای

ستاره شمر مرد اخترگرای
چنین زد تو را ز اختر نیک رای

"Count the stars, O astrologer,
Thus did the good omen of the stars
strike you."

که ایدر ترا باشد آرامگاه
هم ایدر سپاه و هم ایدر کلاه

که ایدر تو را باشد آرامگاه
هم ایدر سپاه و هم ایدر کلاه

"That here will be your resting place,
Both here your army and here your crown."

گذر نیست بر حکم گردان سپهر
هم ایدر بگسترد بایدت مهر

گذر نیست بر حکم گردان سپهر
هم ایدر بگسترد بایدت مهر

"Passage is not possible against the command
of the revolving sphere,
Here, you must spread love."

کنون گرد خویش اندرآور گروه
سواران و مردان دانش‌پژوه

کنون گرد خویش اندر آور گروه
سواران و مردان دانش پژوه

"Now gather around yourself a group,
Riders and men of knowledge."

بیاموز و بشنو ز هر دانشی
بیابی ز هر دانشی رامشی

بیاموز و بشنو ز هر دانشی
که یابی ز هر دانشی رامشی

"Learn and listen to every knowledge,
For you will find peace in every knowledge."

ز خورد و ز بخشش میاسای هیچ
همه دانش و داد دادن بسیچ

ز خورد و ز بخشش میاسای هیچ
همه دانش و داد دادن بسیچ

"Neither indulge in excess nor withhold
generosity,
Give all knowledge and justice generously."

بگفت این و برخاست آوای کوس
هوا قیرگون شد زمین آبنوس

بگفت این و برخاست آوای کوس
هوا قیرگون شد زمین آبنوس

"He spoke these words and the sound of his
voice rose,
The air turned dark and the earth
turned ebony."

خروشیدن زنگ و هندی درای
برآمد ز دهلیز پرده‌سرای

خروشیدن زنگ و هندی درای
برآمد ز دهلیز پرده سرای

"The ringing of bells and Indian
drums resounded,
Emerging from the corridor of the curtain hall."

سپهبد سوی جنگ بنهاد روی
یکی لشکری ساخته جنگجوی

سپهبد سوی جنگ بنهاد روی
یکی لشکری ساخته جنگجوی

"The commander set his face towards war,
And created an army of warriors."

بشد زال با او دو منزل براه
بدان تا پدر چون گذارد سپاه

بشد زال با او دو منزل به راه
بدان تا پدر چون گذارد سپاه

"He traveled two stages with Zal on the way,
To see how his army would pass with
his father."

پدر زال را تنگ در بر گرفت
شگفتی خروشیدن اندرگرفت

پدر زال را تنگ در برگرفت
شگفتی خروشیدن اندر گرفت

"Zal's father embraced him tightly,
A wonderous commotion arose within."

بفرمود تا بازگردد ز راه
شود شاد دل باز تخت و کلاه

بفرمود تا بازگردد ز راه
شود شادمان سوی تخت و کلاه

"He commanded to return from the journey,
And happily head towards the throne
and crown."

بیامد پر اندیشه دستان زال
که تا چون زید تا بود نیک نام

بیامد پر اندیشه دستان سام
که تا چون زید تا بود نیک نام

"Sam's hands came together, full of thought,
Wondering how Zaid would maintain his
good name."

نشست از بر نامور تخت عاج
به سر برنهاد آن فروزنده تاج

نشست از بر نامور تخت عاج
به سر بر نهاد آن فروزنده تاج

"He sat on the famous ivory throne,
Placing on his head the shining crown."

ابا یاره و گرزه‌ی گاوسر
ابا طوق زرین و زرین کمر

ابا یاره و گرزهٔ گاو سر
ابا طوق زرّین و زرّین کمر

"With a friend's staff and a cow's hide whip,
With a golden collar and a golden belt."

ز هر کشوری موبدی را بخواند
پژوهید هر چیز و هر چیز راند

ز هر کشوری موبدان را بخواند
پژوهید هر کار و هر چیز راند

"From every land, he summoned the learned,
Studied every work and every thing."

ستاره‌شناسان و دین‌آوران
سواران و گردان و کین‌آوران

ستاره‌شناسان و دین آوران
سواران جنگی و کین‌آوران

"Astronomers and religion-bearers,
Warriors and those who bear enmity."

شب و روز بودند با او بهم
زدندی همی رای بر بیش و کم

شب و روز بودند با او به هم
زدندی همی رای بر بیش و کم

"Night and day they were with him together,
Giving their opinions on more or less."

چنان گشت زال از بس آموختن
که گفتی ستاره‌ست از افروختن

چنان گشت زال از بس آموختن
تو گفتی ستاره است از افروختن

"So great was Zal's learning,
You said it was like a star shining."

به رای و به دانش به جایی رسید
که چون خویشتن در جهان کس ندید

به رای و به دانش به جایی رسید
که چون خویشتن در جهان کس ندید

"He reached a place by his own judgment
and knowledge,
Where no one had seen themselves in
the world."

چنین هم همی گشت گردان سپهر
ابر زال و بر سام گسترد مهر

بدین سان همی گشت گردان سپهر
ابر سام و بر زال گسترده مهر

"Thus did the sphere revolve,
The cloud of Sam and the extended love
for Zal."

چنان بد که روزی چنین کرد رای
که در پادشاهی بجنبد ز جای

چنان بد که روزی چنان کرد رای
که در پادشاهی بجنبد ز جای

As evil as one day can be, it caused such a
disturbance in the kingdom that it shook it
from its place.

برون رفت با ویژه گردان خویش
که با او یکی بودشان رای و کیش

برون رفت با ویژه‌گردان خویش
که با او یکی بودشان رای و کیش

He went out with his special companions, who
shared his thoughts and beliefs.

سوی کشور هندوان کرد رای
که در کاول و دنبر و مرغ و مای

سوی کشور هندوان کرد رای
سوی کابل و دنبر و مرغ و مای

He set his sights towards the land of the
Hindus, towards Kabul, Denbur, and Marqam.

بهر جای کاخی بیاراستی
می و رود و رامشگران خواستی

به هر جایگاهی بیاراستی
می و رود و رامشگران خواستی

You adorned every place, and desired wine, river, and pleasure-seekers.

گشاده در گنج و افگنده رنج
بر آیین و رسم سرای سپنج

گشاده در گنج و افگنده رنج
بر آیین و رسم سرای سپنج

Opened the treasure and endured the pain, following the customs and traditions of the Sepandar's court.

ز زاول به کاول رسید آن زمان
گرازان و خندان و دل شادمان

ز زابل به کابل رسید آن زمان
گرازان و خندان و دل شادمان

"At that time, he arrived from Zabol to Kabul, with gazelles, laughter, and joyful hearts."

یکی پادشا بود مهراب نام
زبردست و باگنج و گسترده کام

یکی پادشا بود مهراب نام
زبر دست با گنج و گسترده کام

"One was a king named Mehrab, with powerful hands, and vast wealth."

به بالا بکردار آزاد سرو
به رخ چون بهار و به رفتن تذرو

به بالا به کردار آزاده سرو
به رخ چون بهار و به رفتن تذرو

"Towards the sky, like a free cypress, with a face like spring and the movement of the breeze."

دل بخردان داشت و مغز ردان
دو کتف یلان و هش موبدان

دل بخردان داشت و مغز ردان
دو کتف یلان و هش موبدان

"He had a brave heart and a sharp mind, with serpent-like shoulders and a wise head."

ز ضحاک تازی گهر داشتی
به کابل همه بوم و برداشتی

"You possessed pearls from Zahhak's treasure, and brought them all to Kabul."

همی داد هر سال مر سام ساو
که با او به رزمش نبود ایچ تاو

"Every year, Sam would give the command that no one should be left behind in battle."

چو آگه شد از کار دستان سام
ز کاول بیامد به هنگام بأم

چو آگه شد از کار دستان سام
ز کابل بیامد به هنگام بام

"When Sam learned of the work of his hands,
he came from Kabul at the time of the rooftop."

ابا گنج و اسپان آراسته
غلامان و هر گونه‌یی خواسته

ابا گنج و اسپان آراسته
غلامان و هر گونه‌ای خواسته

"With treasure and adorned horses, and all
kinds of servants and desires."

ز دینار ویاقوت و مشک و عبیر
ز دیبای زربفت و خز و حریر

ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر
ز دیبای زربفت و چینی حریر

"From dinars and rubies, musk and amber,
from brocade and Chinese silk."

یکی تاج پر گوهر شاهوار
یکی طوق زرین زبرجد نگار

یکی تاج با گوهر شاهوار
یکی طوق زرین زبرجد نگار

"One had a crown adorned with precious gems,
and one had a golden necklace with a
turquoise pendant."

چو آمد به دستان سام آگهی
که زیبا مهی آمد اندر بهی

چو آمد به دستان سام آگهی
که مهراب آمد بدین فرهی

"When Sam learned of the work of his hands,
he became aware that Mehrab had arrived."

پذیره شدش زال و بنواختش
به آیین یکی پایگه ساختش

پذیره شدش زال و بنواختش
به آیین یکی پایگه ساختش

"He was accepted and given a place, and they
built him a foundation according to tradition."

سوی تخت پیروزه بازآمدند
گشاده دل و بزم ساز آمدند

سوی تخت پیروزه باز آمدند
گشاده دل و بزم ساز آمدند

"They returned to the victorious throne, with
open hearts and joyful celebration."

یکی پهلوانی نهادند خوان
نشستند بر خوان دو فرخ سران

یکی پهلوانی نهادند خوان
نشستند بر خوان با فرخان

"They called upon a warrior and seated him on
the throne with the nobles."

گسارنده‌ی می می آورد و جام
نگه کرد مهراب را پور سام

گسارندهٔ می می آورد و جام
نگه کرد مهراب را پور سام

"The cupbearer brought wine and a cup, and presented it to Mehrab, son of Sam."

خوش آمد هماناش دیدار اوی
دلش تیزتر گشت بر کار اوی

خوش آمد هماناش دیدار او
دلش تیز تر گشت در کار او

"Gladly he came to see him once again, his heart became sharper in his service."

چو مهراب برخاست از خوان زال
نگه کرد زال اندران برز و یال

چو مهراب برخاست از خوان زال
نگه کرد زال اندر آن برز و یال

"When Mehrab rose from the throne, Zal gazed at him with pride and joy."

چنین گفت با مهتران زال زر
که زیبنده‌تر زین که بندد کمر

چنین گفت با مهتران زال زر
که زیبنده‌تر زین که بندد کمر

"So spoke Zal, the golden-haired, to the lords, 'More beautiful than this is the one who ties his waist.'"

یکی نامدار از میان مهان
چنین گفت با پهلوان جهان

یکی نامدار از میان مهان
چنین گفت کای پهلوان جهان

"One of the renowned among the stars said, 'O champion of the world!'"

پس پرده‌ی او یکی دخترست
که رویش ز خورشید نیکوترست

پس پردهٔ او یکی دخترست
که رویش ز خورشید روشن‌ترست

"Behind his curtain is a daughter, whose face is brighter than the sun."

ز سر تا به پایش بکردار عاج
به رخ چون بهشت و به بالای ساج

ز سر تا به پایش به کردار عاج
به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج

"From head to toe, adorned with ivory, with a face like paradise and towering like a cypress."

بران سفت سیمینش مشکین کمند
سرش گشته چون حلقه‌ی پای‌وند

بر آن سفت سیمنش مشکین کمند
سرش گشته چون حلقهٔ پای‌بند

"On his firm, musky reins, his head turned like a buckle of a foot-binding strap."

رخانش چو گلنار و لب ناردان
ز سیمین برش رسته دو نار دان!

رخانش چو گلنار و لب ناردان
ز سیمین برش رسته دو ناروان

"Her cheeks like pomegranate blossoms, and lips like coral, two youthful warriors emerged from her silken veil."

دو چشمش بسان دو نرگس به باغ
مژه تیرگی برده از پر زاغ

دو چشمش به سان دو نرگس به باغ
مژه تیرگی برده از پر زاغ

"Her two eyes like two narcissus flowers in the garden, with lashes dark as the feathers of a crow."

دو ابرو بسان کمان طراز
برو توز پوشیده از مشک و ناز

دو ابرو به سان کمان طراز
بر او توز پوشیده از مشک ناز

"Her eyebrows like a bow in style, adorned with musky arches."

بهشت‌ست سرتاسر آراسته
پر آرایش و دانش و خواسته

بهشتیست سرتاسر آراسته
پر آرایش و رامش و خواسته

"Adorned entirely like paradise, full of decoration, peace, and desire."

برآورد مر زال را دل به جوش
چنان شد کزو رفت آرام و هوش

برآورد مر زال را دل به جوش
چنان شد کزو رفت آرام وهوش

"Zal's heart boiled with such passion that he lost his peace and consciousness."

شب آمد پر اندیشه بنشست زال
به نادیده بر گشت بی‌خورد و هال

شب آمد پر اندیشه بنشست زال
به نادیده برگشت بی‌خورد و هال

"Night came, and Zal sat full of thought, turning away unnoticed, without eating or speaking."

چو زد بر سر کوه بر تیغ شید
چو یاقوت شد روی گیتی سپید

چو زد بر سر کوه بر تیغ شید
چو یاقوت شد روی گیتی سپید

"When he struck the sun with his sword on the mountaintop, his face became as white as a pearl."

در بار بگشاد دستان سام
برفتند گردان زرین ستام

در بار بگشاد دستان سام
برفتند گردان به زرین نیام

"In the court, Sam opened his hands, and they turned towards the golden bowl."

در پهلوان را بیاراستند
چو بالای پرمایگان خواستند

در پهلوان را بیاراستند
چو بالای پرمایگان خواستند

"They adorned the champion, as they desired to ascend to the heights of glory."

برون رفت مهراب کاول خدای
سوی خانه‌ی زال زاول خدای

برون رفت مهراب کابل خدای
سوی خیمهٔ زال زابل خدای

"Mehrab left towards Zabul, the tent of Zal, under the protection of God."

چو آمد بنزدیکی بارگاه
خروش آمد از در که بگشای راه

چو آمد به نزدیکی بارگاه
خروش آمد از در که بگشای راه

"When he approached the vicinity of the court, a roar came from the gate that opened the way."

بر پهلوان اندرون رفت گو
بسان درختی پر از بار نو

بر پهلوان اندرون رفت گو
به سان درختی پر از بار نو

"Tell the champion to enter inside, like a tree full of new fruit."

دل زال شد شاد و بنواختش
وزان انجمن سر برافراختش

دل زال شد شاد و بنواختش
از آن انجمن سر برافراختش

Zal's heart became joyful, and he raised his head from that assembly.

بپرسید کز من چه خواهی بخواه
ز تخت و ز مهر و ز تیغ و کلاه

بپرسید کز من چه خواهی بخواه
ز تخت و ز مهر و ز تیغ و کلاه

"Ask of me what you desire, from throne and love, from sword and crown."

بدو گفت مهراب کای پادشا
سرافراز و پیروز و فرمان روا

بدو گفت مهراب کای پادشا
سرافراز و پیروز و فرمان روا

"To him Mehrab said, 'Oh king, exalted, victorious, and rightful ruler.'"

مرا آرزو در زمانه یکیست
که آن آرزو بر تو دشخوار نیست

مرا آرزو در زمانه یکیست
که آن آرزو بر تو دشوار نیست

"My wish in this world is one, and that wish is not difficult for you."

که آیی به شادی سوی خان من
چو خورشید روشن کنی جان من

که آیی به شادی سوی خان من
چو خورشید روشن کنی جان من

"That you come to my home with joy, and brighten my soul like the shining sun."

چنین داد پاسخ که این رای نیست
به خان تو اندر مرا جای نیست

چنین داد پاسخ که این رای نیست
به خان تو اندر مرا جای نیست

He gave this answer, "This is not possible. There is no place for me in your home."

نباشد بدین سام همداستان
همان شاه چون بشنود داستان

نباشد بدین سام همداستان
همان شاه چون بشنود داستان

"It would not be fitting for this gathering to be without a story, for when the king hears a tale..."

که ما می گساریم و مستان شویم
سوی خانه‌ی بت‌پرستان شویم

که ما می گساریم و مستان شویم
سوی خانهٔ بت پرستان شویم

"That we may drink wine and become intoxicated, and go towards the house of idol-worshippers."

جزین هرچه گویی تو پاسخ دهم
به دیدار تو رای فرخ نهم

جز آن هر چه گویی تو پاسخ دهم
به دیدار تو رای فرخ نهم

"Whatever you say, I will answer, and I will give my life to see you."

چو بشنید مهراب کرد آفرین
به دل زال را خواند ناپاک دین

چو بشنید مهراب کرد آفرین
به دل زال را خواند ناپاک دین

"When Mehrab heard it, he praised him and called Zal's impure religion to his heart."

خرامان برفت از بر تخت اوی
همی افرین خواند بر بخت اوی

خرامان برفت از بر تخت اوی
همی آفرین خواند بر بخت اوی

"He left the throne in haste, and praised his fortune."

چو دستان سام از پسش بنگرید
ستودش فراوان چنان چون سزید

چو دستان سام از پسش بنگرید
ستودش فراوان چنان چون سزید

"When the hands of Sam looked back at him, he praised him greatly, as was fitting."

از آن کو نه هم دین و هم راه بود
زبان از ستودنش کوتاه بود

از آن کو نه هم دین و هم راه بود
زبان از ستودنش کوتاه بود

"Because he was not of the same religion and path, his praise was brief."

برو هیچ کس چشم نگماشتند
مرو را ز دیوانگان داشتند

بر او هیچکس چشم نگماشتند
مر او را ز دیوانگان داشتند

"No one could keep their eyes off of him, for they thought he was insane."

چو روشن دل پهلوان را بدوی
چنان گرم دیدند با گفت وگوی

چو روشن دل پهلوان را بدوی
چنان گرم دیدند با گفت‌وگوی

"When they saw the bright heart of the hero running, they were so warmly welcomed with conversation."

مرو را ستودند یک یک مهان
همان کز پس پرده بودش نهان

مر او را ستودند یک یک مهان
همان کز پس پرده بودش نهان

"They praised him one by one, for he was hidden behind the curtain."

ز بالا و دیدار و آهستگی
ز بایستگی، هم ز شایستگی

ز بالا و دیدار و آهستگی
ز بایستگی هم ز شایستگی

"From above and sight and slowness, from stability and also from dignity."

دل زال یکباره دیوانه گشت
خرد دور شد عشق فرزانه گشت

دل زال یکباره دیوانه گشت
خرد دور شد عشق فرزانه گشت

"The heart of Zal suddenly became insane, wisdom was lost and love became sublime."

سپهدار تازی سر راستان
برین بر بگوید یکی داستان

سپهدار تازی سر راستان
بگوید بر این بر یکی داستان

"The commander of the fresh troops spoke up and told a story on this occasion."

که تا زنده‌ام چرمه جفت من‌ست
خم چرخ گردان نهفت من‌ست

که تا زنده‌ام چرمه جفت منست
خم چرخ گردان نهفت منست

"As long as I am alive, my leather is my mate. The turning of the sky is hidden."

عروسم نباید که رعنا شوم
بنزد خردمند کانا شوم

عروسم نباید که رعنا شوم
به نزد خردمند رسوا شوم

"I should not become a spectacle, my bride, and be disgraced in the eyes of the wise."

از اندیشگان زال شد خسته دل
بر آن کار بنهاد پیوسته دل

از اندیشگان زال شد خسته دل
بر آن کار بنهاد پیوسته دل

"The thinker Zal became weary of heart, and put his heart steadfastly to that task."

همی بود پیچان دل از گفت وگوی
مگر تیره گرددش ازین آب روی

همی بود پیچان دل از گفت‌وگوی
مگر تیره گردد از این آبروی

"Talking was twisting my heart, but it would be a disgrace to turn away from this conversation."

همی گشت یکچند بر سر سپهر
دل زال زر تا سر آگند مهر

همی گشت یک چند بر سر سپهر
دل زال آگنده یکسر به مهر

"He wandered for a while under the sky, Zal's heart filled with love."

چنان بد که مهراب روزی پگاه
برفت و بیامد از آن بارگاه

چنان بد که مهراب روزی پگاه
برفت و بیامد از آن بارگاه

As bad as the departure of Mehrab at dawn,
He left and returned from that court.

گذر کرد سوی شبستان خویش
همی گشت بر گرد بستان خویش

گذر کرد سوی شبستان خویش
همی گشت بر گرد بستان خویش

He passed towards his own garden at night,
And wandered around his own orchard.

دو خورشید دید اندر ایوان اوی
چو سیندخت و رودابه‌ی ماهروی

دو خورشید بود اندر ایوان او
چو سیندخت و رودابهٔ ماه روی

There were two suns in his courtyard,
Like Sindokht and the moon-faced Roudabeh.

بیاراسته همچو باغ بهار
سراپای پر بوی و رنگ و نگار

بیاراسته همچو باغ بهار
سراپای پر بوی و رنگ و نگار

Brought forth like a spring garden,
Full of fragrance, color, and adornment.

شگفتی به رودابه اندر بماند
همی نام یزدان بروبر بخواند

شگفتی به رودابه اندر بماند
همی نام یزدان بر او بر بخواند

The wonder of Roudabeh remained,
God's name was constantly called upon her.

یکی سرو دید از برش گرد ماه
نهاده به مه بر ز عنبر کلاه

یکی سرو دید از برش گرد ماه
نهاده ز عنبر به سر بر کلاه

One cypress saw its reflection in the moon,
And placed a hat of amber on its head.

به دیبا و گوهر بیاراسته
بسان بهشتی پر از خواسته

به دیبا و گوهر بیاراسته
به سان بهشتی پر از خواسته

Adorned with pearls and gems,
Like a paradise full of desires.

بپرسید سیندخت مهراب را
ز خوشاب بگشاد عناب را

بپرسید سیندخت مهراب را
ز خوشاب بگشاد عناب را

Sindokht asked Mehrab,
And opened the pomegranate from
Khosrow's wine.

که چون رفتی أمروز و چون آمدی
که کوتاه باد از تو دست بدی

که چون رفتی امروز و چون آمدی
که کوتاه باد از تو دست بدی

"When you left today and returned,
The hand of evil was shortened by you."

چه مردی‌ست این پیرسر پور سام؟
همی تخت کام آیدش گر کنام

چه مردست این پیر سر پور سام
همی تخت یاد آیدش گر کنام

"What a man this old man with the head of Pour-Sam is,
The throne comes to his mind if I mention his name."

خوی مردمی هیچ دارد همی؟
پی نامداران سپارد همی؟

خوی مردمی هیچ دارد همی
پی نامداران سپارد همی

The people of Khoy have nothing,
They entrust themselves to the famous ones.

چنین داد مهراب پاسخ بدوی
که ای سرو سیمین بر خوب روی

چنین داد مهراب پاسخ بدوی
که ای سرو سیمین بر ماه روی

Mehrab replied with such kindness,
"O cypress with a silver face like the moon."

به گیتی در از پهلوانان گرد
پی زال را کس نیارد سپرد

به گیتی در از پهلوانان گرد
پی زال زر کس نیارد سپرد

He turned to Giti and circled the champions,
No one could leave the golden Zal behind.

چو دست و عنانش بر ایوان نگار
نبینی و بر زین چنو یک سوار

چو دست و عنانش بر ایوان نگار
نبینی نه بر زین چون او یک سوار

When you see his hands and arms on
the balcony,
You won't see anyone else riding like him.

دل شیر نر دارد و زور پیل
دو دستش بکردار دریای نیل

دل شیر نر دارد و زور پیل
دو دستش به کردار دریای نیل

His heart is like a male lion, but his strength is
like an elephant,
His two hands are at work in the Nile sea.

چو بر گاه باشد در افشان بود
چو در جنگ باشد سرافشان بود

چو بر گاه باشد در افشان بود
چو در جنگ باشد سر افشان بود

When he is in the court, he is generous,
When he is in battle, he is headstrong.

رخش پژمراننده‌ی ارغوان
جوان سال و بیدار و دولت جوان

رخش پژمرانندهٔ ارغوان
جوان سال و بیدار و بختش جوان

Her face was like a blooming pomegranate,
Young, awake, and her fortune was young.

به کین اندرون چون نهنگ بلاست
به زین اندرون تیزچنگ اژدهاست

به کین اندرون چون نهنگ بلاست
به زین اندرون تیز چنگ اژدهاست

"Inside this one is like a calamitous whale,
Inside that one is like a sharp-toothed dragon."

نشانده‌ی خاک در کین به خون
فشانده‌ی خنجر آبگون

نشانندهٔ خاک در کین به خون
فشانندهٔ خنجر آبگون

"The marker of the ground is stained
with blood,
The scatterer of the dagger is a water carrier."

از آهو همان کش سپیدست موی
نگوید سخن مردم عیب‌جوی

از آهو همان کش سپیدست موی
بگوید سخن مردم عیب جوی

"From the same deer with white hair,
People seek fault-finding words to share."

سپیدی مویش بزیبد همی
تو گویی که دلها فریبد همی

The whiteness of his hair adds to his beauty,
You would say it deceives the hearts.

چو بشنید رودابه آن گفت وگوی
برافروخت و گلنارگون کرد روی

چو بشنید رودابه آن گفت‌گوی
برافروخت و گلنارگون کرد روی

When he heard that conversation by the river,
He blushed and turned his face towards the pomegranate tree.

دلش گشت پر آتش از مهر زال
ازو دور شد رامش وخورد و هال

دلش گشت پرآتش از مهر زال
از او دور شد خورد و آرام و هال

His heart became full of fire from Zal's love,
He distanced himself from food, peace, and rest.

چو بگرفت جای خردش آرزوی
دگر شد به رای و به آیین و خوی

چو بگرفت جای خرد آرزوی
دگر شد به رای و به آیین و خوی

"When the desire of wisdom took its place,
He changed his ways, manners, and customs."

ورا پنج ترک پرستنده بود
پرستنده و مهربان بنده بود

ورا پنج ترک پرستنده بود
پرستنده و مهربان بنده بود

Behind him were five Turk-worshipers,
Worshipers and kind servants.

بدان بندگان خردمند گفت
که بگشاد خواهم نهان از نهفت

بدان بندگان خردمند گفت
که بگشاد خواهم نهان از نهفت

He spoke to his wise servants,
"I will reveal the hidden secrets."

شما یک به یک رازدار منید
پرستنده و غمگسار منید

شما یک به یک رازدار منید
پرستنده و غمگسار منید

"You are my confidants one by one,
Worshipers and mourners of mine."

بدانید هر پنج و آگاه بید
همه ساله با بخت همراه بید

بدانید هر پنج و آگه بوید
همه ساله با بخت همره بوید

"Know that each of them is aware and knowledgeable,
Every year they are accompanied by fortune."

که من عاشقی‌ام چو بحر دمان
ازو برشده موج تا آسمان

که من عاشقم همچو بحر دمان
از او بر شده موج تا آسمان

"For I am in love like the roaring sea,
Waves rising up to the sky from me."

پر از پور سام‌ست روشن دلم
به خواب اندر اندیشه زو نگسلم

پر از پور سامست روشن دلم
به خواب اندر اندیشه زو نگسلم

My heart is full of the splendor of Porsam,
In sleep, I cannot forget him.

همه خانه‌ی شرم پر مهر اوست
شب و روزم اندیشه‌ی چهر اوست

همیشه دلم در غم مهر اوست
شب و روزم اندیشهٔ چهر اوست

My heart is always in sorrow for his love,
Day and night, my thoughts are of his face.

کنون این سخن را چه درمان کنید
چه خواهید و با من چه پیمان کنید

کنون این سخن را چه درمان کنید
چه گویید و با من چه پیمان کنید

"Now, what remedy is there for these words?
What will you say and what agreement will you
make with me?"

یکی چاره باید کنون ساختن
دل و جانم از رنج پرداختن

یکی چاره باید کنون ساختن
دل و جانم از رنج پرداختن

"One solution must be made now,
To pay with my heart and soul for this suffering."

پرستندگان را شگفت آمد آن
که بی‌کاری آمد ز دخت ردان

پرستندگان را شگفت آمد آن
که بیکاری آمد ز دخت ردان

The worshipers were amazed
That idleness came from the daughter of Roodabeh.

همه پاسخش را بیاراستند
چن آهرمن از جای برخاستند

همه پاسخش را بیاراستند
چو اهرمن از جای برخاستند

They all stood up to answer him,
Like a group of eagles taking flight.

که ای افسر بانوان جهان
سرافرازتر دختر اندر مهان

که ای افسر بانوان جهان
سرافراز بر دختران مهان

"You, the commander of the women of the world,
Proud over the daughters of the moon."

ستوده ز هندوستان تا به چین
میان بتستان چو روشن نگین

ستوده ز هندوستان تا به چین
میان بتان در چو روشن نگین

From India to China, praised among idols,
Like a shining gem among statues.

به بالای تو بر چمن سرو نیست
چو رخسار تو تابش برو نیست

به بالای تو بر چمن سرو نیست
چو رخسار تو تابش پرو نیست

"There is no cypress on the meadow as tall as you,
No feather as radiant as your face."

نگار رخ تو ز قنوج، رای
فرستد همی سوی خاورخدای

نگار رخ تو ز قنوج و رای
فرستد همی سوی خاور خدای

"Your beautiful face, like a shining sun,
Sends its radiance towards the East,
towards God."

ترا خود به دیده درون شرم نیست
پدر را بنزد تو آزرم نیست

ترا خود به دیده درون شرم نیست
پدر را به نزد تو آزرم نیست

"In your eyes, there is no shame,
I do not offend your father."

که آنرا که بندازد از بر پدر
تو خواهی که گیری مرو را به بر

که آن را که اندازد از بر پدر
تو خواهی که گیری مر او را به بر

"For the one who casts his father from his lap,
You will want to take him in your arms."

که پرورده‌ی مرغ باشد به کوه
نشانی شده در میان گروه

که پروردهٔ مرغ باشد به کوه
نشانی شده در میان گروه

"That raised bird on the mountain,
Has become a symbol among the flock."

کس از مادران پیر هرگز نزاد
نه زان کس که زاید بباید نژاد

کس از مادران پیر هرگز نزاد
نه ز آن کس که زاید بباشد نژاد

"No one is born from an old mother,
Nor from the one who gives birth comes
the lineage."

چنین سرخ دو بسد شیربوی
شگفتی بود گر بود پیرجوی

چنین سرخ دو بسد شیر بوی
شگفتی بود گر شود پیرجوی

"Such a red color, with the scent of two lions,
Would be a wonder if seen by an old man."

جهانی سراسر پر از مهر تست
بر ایوان ها صورت چهر تست

جهانی سراسر پر از مهر تست
به ایوانها صورت چهر تست

"The whole world is filled with your love,
In the courtyards, your face is reflected."

ترا با چنین روی و بالای و موی
ز چرخ چهارم خود آیدت شوی

ترا با چنین روی و بالای و موی
ز چرخ چهارم خور آیدت شوی

"With such a face, height, and hair,
You could become the fourth sphere's food."

چو رودابه گفتار ایشان شنید
چن از باد آتش، دلش بردمید

چو رودابه گفتار ایشان شنید
چو از باد آتش دلش بردمید

"When he heard their words, like a river,
His heart blazed like fire in the wind."

بریشان یکی بانگ برزد به خشم
بتابید روی و بخوابید چشم

بر ایشان یکی بانگ برزد به خشم
بتابید روی و بخوابید چشم

"A voice rose up against them in anger,
Their faces shone and their eyes closed
in sleep."

وزان پس به خشم و به روی دژم
به ابرو ز خشم اندرآورد خم

وز آن پس به چشم و به روی دژم
به ابرو ز خشم اندر آورد خم

"Then he looked at the fortress with anger in his eyes and face,
And furrowed his brow in rage."

چنین گفت کین خام گفتارتان
شنیدن نه ارزد ز پیکارتان

چنین گفت کاین خام پیکارتان
شنیدن نیرزید گفتارتان

He said, "Your unrefined words,
I do not wish to hear."

نه فغفور خواهم نه قیصر نه چین
نه از تاجداران ایران زمین

نه قیصر بخواهم نه فغفور چین
نه از تاجداران ایران زمین

"I do not seek Caesar nor the Chinese emperor,
Nor any of the crowned rulers of Iran."

به بالای من پور سام‌ست زال
ابا بازوی شیر و با برز و یال

به بالای من پور سامست زال
ابا بازوی شیر و با برز و یال

"On my shoulder sits the son of Sam, Zal,
With the arm of a lion, and wings and claws."

گرش پیر خوانی همی یا جوان
مرا او بجای تن ست و روان

گرش پیر خوانی همی گر جوان
مرا او به جای تنست و روان

"If you call me old, even though I am young,
He has taken my place, both in body and soul."

مرا مهر او دل ندیده گزید
همان دوستی از شنیده گزید

"His love chose me, who had not seen
his heart,
That same friendship was chosen from what I
had heard."

بر او مهربانم به بر روی و موی
به سوی هنر گشتمش مهرجوی

"I am kind to him, with his face, height,
and hair,
I sought him out as a seeker of love for art."

پرستنده آگه شد از راز اوی
چو بشنید دلخسته آواز اوی

پرستنده آگه شد از راز او
چو بشنید دل خسته آواز او

"The worshipper became aware of his secret,
When he heard the voice of his weary heart."

به آواز گفتند ما بنده‌ییم
به دل مهربان و پرستنده‌ییم

به آواز گفتند ما بنده‌ایم
به دل مهربان و پرستنده‌ایم

"We said with our voices, 'We are servants,
With kind hearts and devoted worshipers.'"

نگه کن کنون تا چه فرمان دهی
نیاید ز فرمان تو جز بهی

نگه کن کنون تا چه فرمان دهی
نیاید ز فرمان تو جز بهی

"Wait now, until you give the command,
Nothing will come of your command
except goodness."

چو ما صدهزاران فدای تو باد
خرد زآفرینش ردای تو باد

سیه نرگسانت پر از شرم باد
رخانت پر از رنگ و آزرم باد

یکی گفت ز ایشان که ای سرو بن
نگر تا نداند کسی این سخن

"One of them said, 'Oh tall cypress,
See that no one knows of these words.'"

اگر جادوی باید آموختن
به بند و فسون چشم ها دوختن

اگر جادویی باید آموختن
به بند و فسون چشمها دوختن

"If one must learn magic,
To bind and enchant the eyes."

بپریم با مرغ و آهو شویم
بپوییم و در چاره جادو شویم

بپریم با مرغ و جادو شویم
بپوییم و در چاره آهو شویم

"Let us fly with the birds and
become magicians,
Let us swim and become skilled in
hunting deer."

مگر شاه را نزد ماه آوریم
بنزدیک او پایگاه آوریم

مگر شاه را نزد ماه آوریم
به نزدیک او پایگاه آوریم

"Perhaps we can bring the king to the moon,
And establish a base near him."

لب سرخ، رودابه پر خنده کرد
رخان معصفر سوی بنده کرد

لب سرخ رودابه پرخنده کرد
رخان معصفر سوی بنده کرد

"Her red lips smiled,
Her saffron cheeks turned towards
the servant."

که این گفته را گر شوی کاربند
درخت برومند کاری بلند

که این گفته را گر شوی کاربند
درختی برومند کاری بلند

"If you become a servant to these words,
You will accomplish a great task, like a
tall tree."

که هر روز یاقوت بار آورد
برش تازنان در کنار آورد

که هر روز یاقوت بار آورد
برش تازیان بر کنار آورد

"That every day he brought a load of rubies,
And set them down beside the fresh-
faced youths."

پرستنده برخاست از پیش اوی
سوی چاره بیچاره بنهاد روی

پرستنده برخاست از پیش اوی
بدان چاره بی‌چاره بنهاد روی

The worshipper rose from his knees,
With a helpless face, he sought a remedy.

به دیبای رومی بیاراستند
سر زلف بر گل بپیراستند

به دیبای رومی بیاراستند
سر زلف برگل بپیراستند

They brought her to the Roman arena,
And adorned her hair with a crown of flowers.

برفتند هر پنج تا رودبار
ز هر بوی و رنگی چو خرم بهار

برفتند هر پنج تا رودبار
ز هر بوی و رنگی چو خرم بهار

They went to each of the five rivers,
With every scent and color like the joy
of spring.

مه فوردین و سر سال بود
لب رود لشکرگه زال بود

مه فرودین وسر سال بود
لب رود لشکرگه زال بود

The moon was in the month of Farvardin and at
the head of the year,
By the river bank was the army of Zal.

همی گل چدند از لب رودبار
رخان چون گلستان و گل در کنار

همی گل چدند از لب رودبار
رخان چون گلستان و گل در کنار

They plucked flowers from the river bank,
Their faces like gardens with flowers by
their side.

نگه کرد دستان ز تخت بلند
بپرسید کین گل‌پرستان که‌اند

نگه کرد دستان ز تخت بلند
بپرسید کاین گل پرستان کیند

He raised his hands from the high throne,
And asked, "Who are these flower worshippers?"

چنین گفت گوینده با پهلوان
که از کاخ مهراب سرو روان

چنین گفت گوینده با پهلوان
که از کاخ مهراب روشن روان

Thus spoke the narrator with the champion,
Who came from the shining palace of Mehrab.

پرستندگان را سوی گلستان
فرستد همی ماه کاولستان

پرستندگان را سوی گلستان
فرستد همی ماه کابلستان

He sent the moon towards the flower garden,
To the worshippers of flowers in Kabul.

بنزد پریچهرگان رفت زال
کمان خواست از ترک و بفراخت یال

به نزد پری چهرگان رفت زال
کمان خواست از ترک و بفراخت یال

Zal went to the fairy-faced ones,
He asked for a bow from the Turks and stretched the reins.

پیاده همی شد ز بهر شکار
خشنسار بد اندر آن رودبار

پیاده همی رفت جویان شکار
خشیشار دید اندر آن رودبار

On foot, he went hunting by the river,
And saw a lion in that stream.

کمان ترک گلرخ به زه برنهاد
به دست جهان پهلوان درنهاد

کمان ترک گلرخ به زه بر نهاد
به دست جهان پهلوان در نهاد

The Turkish bow with a rosy face he placed on the arrow,
In the hand of the world's champion he placed it.

نگه کرد تا مرغ برخاست زاب
یکی تیر بنداخت اندر شتاب

نگه کرد تا مرغ برخاست ز آب
یکی تیره بنداخت اندر شتاب

He waited until the bird rose from the water,
And quickly shot an arrow.

ز پروازش آورد گردان فرود
چکان خون و وشی شده آب رود

ز پروازش آورد گردان فرود
چکان خون و وشی شده آب رود

From its flight, it brought down a whirlwind,
The river water turned red and murky.

بترک آنگهی گفت زان سو گذر
بیاور تو آن مرغ افگنده پر

To the Turk, he then said, "Pass over from that side,
Bring me that bird with clipped wings."

به کشتی گذر کرد ترک سترگ
خرامید نزد پرستنده ترک

The Turkish sailor passed by on his boat,
And landed near the Turkish flower worshipper.

پرستنده با ریدک پهلوان
سخن گفت و بگشاد شیرین زبان

پرستنده پرسید کای پهلوان
سخن گوی و بگشای شیرین زبان

The worshipper asked the champion,
"Speak and open your sweet tongue."

که این شیربازو گو پیلتن
چه مردست و شاه کدام انجمن

که این شیر بازو گو پیلتن
چه مردست و شاه کدام انجمن

"Tell me, what man is this with the arm of a lion,
And which assembly does he belong to, this king?"

که بگشاد ازین گونه تیر از کمان
چه سنجد به پیش اندرش بدگمان

که بگشاد زین گونه تیر از کمان
چه سنجد به پیش اندرش بدگمان

He who released an arrow from his bow,
What can one measure against his ill intentions?

ندیدیم زیبنده‌تر زین سوار
به تیر و کمان بر چنین کامگار

ندیدیم زیبنده تر زین سوار
به تیر و کمان بر چنین کامگار

We have not seen a more beautiful rider,
With such a bow and arrow in this hunt.

پری روی دندان به لب برنهاد
مکن گفت ازین گونه از شاه یاد

پری روی دندان به لب برنهاد
مکن گفت ازین گونه از شاه یاد

The fairy-faced one bit her lip,
Do not speak of the king in this manner.

شه نیمروزست فرزند سام
که دستانش خوانند شاهان به نام

شه نیمروزست فرزند سام
که دستانش خوانند شاهان به نام

"The king is half-day, son of Sam,
Whose hands are known by the kings' names."

نگردد فلک بر چنو یک سوار
زمانه نبیند چنو نامدار

بگردد جهان گر بگردد سوار
ازین سان نبیند یکی نامدار

If he travels the world on horseback,
No one will see a more famous one like him.

پرستنده با کودک ماهروی
بخندید و گفتش که چندین مگوی

پرستنده با کودک ماه روی
بخندید و گفتش که چندین مگوی

The worshipper smiled at the moon-faced child,
And said to him, "Don't say too much."

که ماهی‌ست مهراب را در سرای
به یک سر ز شاه تو برتر به پای

که ماهیست مهراب را در سرای
به یک سر ز شاه تو برتر بپای

"For Mehrab, there is a moon in the palace,
You are superior to the king in one aspect."

به بالای ساج ست و هم رنگ عاج
یکی ایزدی بر سر از مشک تاج

به بالای ساج است و همرنگ عاج
یکی ایزدی بر سر از مشک تاج

"Upon the top of the cypress, and of the same hue as ivory,
Is a godlike one with a crown of musk upon his head."

دو نرگس دژم و دو ابرو به خم
ستون دو ابرو چو سیمین قلم

دو نرگس دژم و دو ابرو به خم
ستون دو ابرو چو سیمین قلم

"Two narcissus-like eyes and two eyebrows arched,
The pillars of the eyebrows like the Simin pen."

دهانش به تنگی دل مستمند
سر زلف چون حلقه‌ی پای‌وند

دهانش به تنگی دل مستمند
سر زلف چون حلقهٔ پای‌بند

"Her mouth, narrow with the intoxication of the heart,
Her hair locks like a chain around her feet."

دو جادوش پر خواب و پرآب روی
پر از لاله رخسار و پر مشک موی

"Two enchantresses, full of sleep and water-faced,
Full of tulip cheeks and musky hair."

نفس را مگر بر لبش راه نیست
چنو در جهان نیز یک ماه نیست

نفس را مگر بر لبش راه نیست
چنو در جهان نیز یک ماه نیست

"Perhaps there is no way for the breath to reach her lips,
Just as there is not one moon in the world."

پرستندگان هر یکی آشکار
همی کرد وصف رخ آن نگار

Each worshipper openly
Described the beauty of that beloved's face.

بدین چاره تا آن لب لعل فام
کند آشنا با لب پور سام

بدین چاره تا آن لب لعل فام
کند آشنا با لب پور سام

"In this way, until that ruby lip
Becomes acquainted with the lips of Sam's son."

[چنین گفت با بندگان خوبچهر
که با ماه خوب‌ست رخشنده مهر]

چنین گفت با بندگان خوب چهر
که با ماه خوبست رخشنده مهر

Thus spoke the one with the beautiful face to his servants,
"Her face is as beautiful as the shining moon."

[ولیکن به گفتن مرا روی نیست
بود کاب را ره بدین جوی نیست]

ولیکن به گفتن مگر روی نیست
بود کاب را ره بدین جوی نیست

"But perhaps there is no way to express it,
The path to this stream is not for everyone."

[دلاور که پرهیز جوید ز جفت
بماند به آسانی اندر نهفت]

دلاور که پرهیز جوید ز جفت
بماند بسانی اندر نهفت

"The brave one who seeks to avoid his mate
Remains hidden like a treasure in a
secret place."

[بدان تاش دختر نباشد ز بن
نباید شنیدنش ننگی سخن]

بدان تاش دختر نباشد ز بن
نباید شنیدنش ننگ سخن

"That a daughter should not be born of
that loins,
It is shameful to even hear such words."

[چنین گفت مر جفت را باز نر
چو بر خایه بنشست و گسترد پر]

چنین گفت مر جفت را باز نر
چو بر خایه بنشست و گسترد پر

Thus spoke the mate, "Do not open the cage,"
As he sat on the perch and spread his wings.

[کزین خایه گر مایه بیرون کنیم
ز پشت پدر خایه بیرون کنیم]

کزین خایه گر مایه بیرون کنم
ز پشت پدر خایه بیرون کنم

"If I remove myself from this cage,
I will remove myself from my father's protection."

ازیشان چو برگشت خندان غلام
بپرسید ازو نامور پور سام

ازیشان چو برگشت خندان غلام
بپرسید از و نامور پور سام

"When he returned to them, the slave was smiling,
And he asked about the famous son of Sam."

که با تو چه گفت آنک خندان شدی
شکفته رخ و سیم دندان شدی

که با تو چه گفت آن که خندان شدی
گشاده لب و سیم دندان شدی

"What did he say to you that made you smile,
And opened your lips to reveal your pearl-like teeth?"

بگفت آنچ بشنید با پهلوان
ز شادی دل پهلوان شد جوان

بگفت آنچه بشنید با پهلوان
ز شادی دل پهلوان شد جوان

"He told the warrior what he had heard,
And the young warrior became youthful with joy."

چنین گفت با ریدک ماهروی
که رو مر پرستندگان را بگوی

چنین گفت با ریدک ماه روی
که رو مر پرستندگان را بگوی

Thus spoke the one with the moon-like face to the rider,
"Tell me the way to the worshippers' abode."

که از گلستان یک زمان مگذرید
مگر با گل از باغ گوهر برید

که از گلستان یک زمان مگذرید
مگر با گل از باغ گوهر برید

"That he passed through the garden for a moment,
Perhaps he plucked a jewel from the flowers."

درم خواست و دینار و گوهر ز گنج
گرانمایه دیبای زربفت پنج

درم خواست و دینار و گوهر ز گنج
گرانمایه دیبای زربفت پنج

"He asked for silver, gold, jewels and treasures,
The price of a silk-woven brocade robe was five thousand."

بفرمود کین نزد ایشان برید
کسی را مگویید و پنهان برید

بفرمود کاین نزد ایشان برید
کسی را مگوئید و پنهان برید

"He commanded, 'Go to their abode,
Do not tell anyone and keep it hidden.'"

نباید شدنشان سوی کاخ باز
بدان تا پیامی فرستم براز

نباید شدن شان سوی کاخ باز
بدان تا پیامی فرستم براز

"They should not go towards the palace,
So that I may send a message to them."

برفتند با ماه رخسار پنج
ابا گرم گفتار و دینار و گنج

برفتند زی ماه رخسار پنج
ابا گرم گفتار و دینار و گنج

"They departed from the moon-faced
one's abode,
With warm words, silver, gold, and jewels
in tow."

بدیشان سپردند گنجی گهر
پیام جهان پهلوان زال زر

بدیشان سپردند زر و گهر
پیام جهان پهلوان زال زر

"They entrusted to them gold and jewels,
The message of the world, the warrior Zal."

پرستنده با ماهدیدار گفت
که هرگز نماند سخن در نهفت

پرستنده با ماه دیدار گفت
که هرگز نماند سخن در نهفت

"The worshipper spoke to the moon
of meeting,
Saying, 'Never let words remain hidden.'"

مگر آنک باشد میان دو تن
سه تن نانهان‌ست و چار انجمن

مگر آنکه باشد میان دو تن
سه تن نانهانست و چار انجمن

"Unless there is a third person present,
Three is a crowd and four is a party."

بکگو ای خردمند پاکیزه رای
سخن گر به رازست با ما سرای

بگوی ای خردمند پاکیزه رای
سخن گر به رازست با ما سرای

"Speak, O wise and pure-minded one,
If your words are a secret, share them with us."

پرستنده گفتند یک با دگر
که آمد به دام اندرون شیر نر

پرستنده گفتند یک با دگر
که آمد به دام اندرون شیر نر

"The worshippers spoke to each other,
Saying, 'The male lion has fallen into the trap.'"

کنون کام رودابه و کام زال
بجای آید و این بود خوب فال

کنون کار رودابه و کام زال
به جای آمد و این بود نیک فال

"Now the work of Rostam and the desire of Zal
Have come to fruition, and this is a
good omen."

بیامد سیه چشم گنجور شاه
که بود اندران کار دستور شاه

بیامد سیه چشم گنجور شاه
که بود اندر آن کار دستور شاه

"The dark-eyed treasurer of the king arrived,
Who had been given orders by the king for
that task."

سخن هر چه بشنید از آن دلنواز
همی گفت پیش سپهبد براز

سخن هر چه بشنید از آن دلنواز
همی گفت پیش سپهبد به راز

"Whatever heartwarming words he heard,
He spoke them secretly to the commander."

سپهبد خرامید تا گلستان
به اومید خورشید کاولستان

سپهبد خرامید تا گلستان
بر امید خورشید کابلستان

"The commander hastened to the garden,
In hopes of finding the sun of Kabul."

پری روی گلرخ بتان طراز
برفتند و بردند پیشش نماز

پری روی گلرخ بتان طراز
برفتند و بردند پیشش نماز

"The fairy-faced idols with rosy cheeks,
Went away and performed prayers before her."

سپهبد بپرسید ازیشان سخن
ز بالا و دیدار آن سروبن

سپهبد بپرسید ازیشان سخن
ز بالا و دیدار آن سرو بن

"The commander asked them about
their words,
And about the sight of that cypress
from above."

ز گفتار و دیدار و رای و خرد
بدان تا به خوی وی اندرخورد

ز گفتار و دیدار و رای و خرد
بدان تا به خوی وی اندر خورد

"Through conversation, sight, opinion,
and wisdom,
He came to know her true nature and
character."

بگویید با من یکایک سخن
به کژی نگر نفگنید ایچ بن

بگویید با من یکایک سخن
به کژی نگر نفگنید ایچ بن

"Speak with me one by one,
Do not twist your words or hide anything."

اگر راستی تان بود گفت و گوی
بنزدیک من‌تان بود آبروی

اگر راستی‌تان بود گفت‌وگوی
به نزدیک من تان بود آبروی

"If your words are true,
Your honor will be safe with me."

وگر هیچ کژی گمانی برم
به زیر پی پیلتان بسپرم

وگر هیچ کژی گمانی برم
به زیر پی پیلتان بسپرم

"And if you suspect any deceit from me,
I will throw myself under the feet of
your elephant."

رخ لاله رخ گشت چون سندروس
به پیش سپهبد زمین داد بوس

رخ لاله رخ گشت چون سندروس
به پیش سپهبد زمین داد بوس

"Her tulip-like face turned towards
the commander,
And she gave him a kiss on the ground."

چنین گفت کز مادر اندر جهان
نزاید کسی در میان مهان

چنین گفت کز مادر اندر جهان
نزاید کس اندر میان مهان

Thus he spoke, that no one is born in the midst
of the moons, except from a mother in this
world.

به دیدار سام و به بالای اوی
به پاکی دل و دانش و رای اوی

به دیدار سام و به بالای او
به پاکی دل و دانش و رای او

"To the sight of Sam and above him,
With the purity of heart, knowledge, and
wisdom of him."

دگر چون تو ای پهلوان دلیر
بدین برز بالا و بازوی شیر

دگر چون تو ای پهلوان دلیر
بدین برز بالا و بازوی شیر

"Another like you, oh brave hero,
With this high chest and lion-like arm."

همی می چکد گویی از روی تو
عبیرست گویی مگر موی تو

همی می‌چکد گویی از روی تو
عبیرست گویی مگر بوی تو

"She keeps shaking, as if from your presence,
It smells like you, perhaps it's your scent."

سدیگر چو رودابه‌ی ماهروی
یکی سرو سیم‌ست با رنگ و بوی

سه دیگر چو رودابهٔ ماه روی
یکی سرو سیمست با رنگ و بوی

"Three others are like the moon's reflection on a river,
One is a silver cypress with color and scent."

ز سر تا به پایش گل ست و سمن
به سرو سهی بر، سهیل یمن

ز سر تا به پایش گلست وسمن
به سرو سهی بر سهیل یمن

"From head to toe, she was covered in roses and jasmine,
Like a tall cypress on the banks of the Sihon River."

از آن گنبد سیم سر بر زمین
فرو هشته بر گل کمند کمین

از آن گنبد سیم سر بر زمین
فرو هشته بر گل کمند از کمین

"From that silver dome, he descended to the ground,
And ambushed the enemy among the flowers."

به مشک و به عنبر سرش تافته
به یاقوت و مرد بنش بافته

به مشک و به عنبر سرش بافته
به یاقوت و زمرد تنش تافته

"Woven with musk and amber is her hair,
Her body adorned with ruby and emerald."

سر زلف جعدش چو مشکین زره
فگنده‌ست گویی گره بر گره

سر زلف و جعدش چو مشکین زره
فگندست گویی گره بر گره

"The locks and curls of her hair are like a musky armor,
Entangled, as if knot upon knot."

ده انگشت بر سان سیمین قلم
برو کرده از غالیه صد رقم

ده انگشت برسان سیمین قلم
برو کرده از غالیه صدرقم

"Bring the silver pen with ten fingers,
And from the Ghaliye Sadrqam, go forth."

بت أرای چون او نبیند به چین
برو ماه وپروین کند أفرین

بت آرای چون او نبیند بچین
برو ماه و پروین کنند آفرین

"If she doesn't see the idol-like beauty of him,
They curse the moon and Venus."

سپهبد پرستنده را گفت گرم
سخن های شیرین به آوای نرم

سپهبد پرستنده را گفت گرم
سخنهای شیرین به آوای نرم

"The admiring commander said warmly,
Sweet words with a gentle tone."

که اکنون چه چاره‌ست با من بگوی
یکی راه جستن بنزدیک اوی

که اکنون چه چارست با من بگوی
یکی راه جستن به نزدیک اوی

"Now tell me what to do,
To find a way to get close to him."

که ما را دل و جان پر از مهر اوست
همه آرزو دیدن چهر اوست

که ما را دل و جان پر از مهر اوست
همه آرزو دیدن چهر اوست

"Our heart and soul are filled with his love,
All we desire is to see his face."

پرستنده گفتا چه فرمان دهی
گزاریم تا کاخ سرو سهی

پرستنده گفتا چو فرمان دهی
گذاریم تا کاخ سرو سهی

"The admirer said, 'If you command,
We will go to the palace of the tall cypress.'"

ز فرخنده رای جهان پهلوان
ز دیدار و گفتار روشن روان

ز فرخنده رای جهان پهلوان
ز گفتار و دیدار روشن روان

"From the world-conquering hero with a glorious mind,
Whose speech and sight are bright and refined."

فریبیم و گوییم هر گونه‌یی
میان اندرون نیست وارونه‌یی

فریبیم و گوییم هر گونه‌ای
میان اندرون نیست واژونه‌ای

"We deceive and speak every kind of word,
There is no truth in what we say inwardly."

سر مشک بویش به دام آوریم
لبش زی لب پور سام آوریم

سرمشک بویش به دام آوریم
لبش زی لب پور سام آوریم

"We capture the scent of his musky hair,
And bring his lips to the lips of Pour-Sam."

خرامد مگر پهلوان با کمند
بنزدیک دیوار کاخ بلند

خرامد مگر پهلوان با کمند
به نزدیک دیوار کاخ بلند

"But does the hero with the reins gallop,
Near the walls of the tall palace?"

کند حلقه در گردن کنگره
شود شیر شاد از شکار بره

کند حلقه در گردن کنگره
شود شیر شاد از شکار بره

"He puts a ring around the neck of the lion cub,
And the happy lion becomes a captive of
the hunt."

برفتند خوبان و برگشت زال
شبی دیریاز آن به بالای سال

برفتند خوبان و برگشت زال
دلش گشت با کام و شادی همال

"The good ones went and Zal returned,
His heart became full of joy and happiness."

رسیدند خوبان به درگاه کاخ
به دست اندرون هریک ازگل دو شاخ

رسیدند خوبان به درگاه کاخ
به دست اندرون هر یک از گل دو شاخ

The beautiful ones arrived at the gate of the palace, each holding two branches of flowers in their hands.

نگه کرد دربان براراست جنگ
زبان کرد گستاخ و دل کرد تنگ

نگه کرد دربان برآراست جنگ
زبان کرد گستاخ و دل کرد تنگ

The gatekeeper stood guard and prepared for battle,
The insolent spoke and the heart became narrow.

که بیگه ز درگاه بیرون شوید
شگفت آیدم تا شما چون شوید

که بی‌گه ز درگاه بیرون شوید
شگفت آیدم تا شما چون شوید

"When you leave the gate without a guide,
I wonder how you will fare outside."

بتان پاسخش را بیاراستند
به تنگی دل از جای برخاستند

بتان پاسخش را بیاراستند
به تنگی دل از جای برخاستند

"The idols straightened up in response,
Their hearts became narrow and they rose from their places."

که امروز روز دگرگونه نیست
به راه گلان دیو وارونه نیست

که امروز روزی دگر گونه نیست
به راه گلان دیو واژونه نیست

"For today is not like any other day,
On the path of the roses, there are no demons or monsters."

بهار أمد از گلستان گل چنیم
ز روی زمین شاخ سنبل چنیم

بهار آمد ازگلستان گل چنیم
ز روی زمین شاخ سنبل چنیم

Spring has come, let us pick some flowers from the garden,
Let us pick some hyacinth branches from the face of the earth.

نگهبان در گفت کامروز کار
نباید گرفتن بدان هم شمار

نگهبان در گفت کامروز کار
نباید گرفتن بدان هم شمار

The guard said, "Today's work should not be taken lightly, nor should it be counted as insignificant."

که زال سپهبد به کاول نبود
سراپرده‌ی شاه زاول نبود

که زال سپهبد بکابل نبود
سراپردهٔ شاه زابل نبود

"For there was no commander like Zal in Kabul,
And there was no curtain for the king like the one in Zabol."

نبینید کز کاخ، کاول خدای
به زین اندرآورد شبگیر پای

نبینید کز کاخ کابل خدای
به زین اندر آرد بشبگیر پای

"Behold, from the palace of Kabul, God
Brings forth the night with its dark veil."

اگرتان ببیند چنین گل بدست
کند بر زمین‌تان همانگاه پست

اگرتان ببیند چنین گل بدست
کند بر زمین‌تان هم آنگاه پست

"If he sees such flowers in your hand,
He will also lower himself to the ground."

شدند اندر ایوان بتان طراز
نشستند با ماه و گفتند راز

شدند اندر ایوان بتان طراز
نشستند و با ماه گفتند راز

"They entered the courtyard with grace,
Sat down and spoke secrets with the moon."

نهادند دیبا و گوهر به پیش
بپرسید رودابه از کم و بیش

نهادند دینار و گوهر به پیش
بپرسید رودابه از کم و بیش

"They placed gold coins and jewels before him,
And Rudaba asked about everything, big
and small."

که چون بودتان کار با پور سام؟
به دیدن بهست ار به آواز ونام ؟

که چون بودتان کار با پور سام
بدیدن بهست ار به آواز و نام

"What better sight is there than seeing you
work with Prince Sam,
If it is done with voice and name?"

پریچهره هر پنج بشتافتند
چو با ماه جای سخن یافتند

پری چهره هر پنج بشتافتند
چو با ماه جای سخن یافتند

"The fairies rushed to gather around,
As they found a place to speak with the moon."

که مردی‌ست برسان سرو سهی
همش زیب و هم فر شاهنشهی

که مردیست برسان سرو سهی
همش زیب و هم فر شاهنشهی

"Bring the cypress tree, for he is a man,
All beauty and majesty, like a king."

همش رنگ و هم بوی و هم قد و شاخ
سواری میان لاغر و بر فراخ

همش رنگ و بوی و همش قد و شاخ
سواری میان لاغر و بر فراخ

"All color and fragrance, all height and branch,
Riding among the lean and the broad."

دو چشمش چو دو نرگس قیرگون
لبانش چو بسد، رخانش چو خون

دو چشمش چو دو نرگس قیرگون
لبانش چو بسد رخانش چو خون

"His two eyes like two almond-shaped narcissi,
His lips like pomegranate, his cheeks
like blood."

کف و ساعدش چون کف شیر نر
هیون‌ران و موبددل و شاهفر

کف و ساعدش چو کف شیر نر
هیون ران و موبد دل و شاه فر

"His palm and forearm like those of a male lion,
His thighs strong, his heart courageous, and he
a king of warriors."

سراسر سپیدست مویش به رنگ
از آهو همین‌ست و این نیست ننگ

سراسر سپیدست مویش برنگ
از آهو همین است و این نیست ننگ

"His hair is completely white in color,
This is from the deer, and there is no shame
in it."

سر جعد آن پهلوان جهان
چو سیمین زره بر گل ارغوان

سر جعد آن پهلوان جهان
چو سیمین زره بر گل ارغوان

"The curl of that world-renowned hero's hair,
Like silver armor on a crimson rose."

که گویی همی خود چنان بایدی
وگر نیستی مهر نفزایدی

که گویی همی خود چنان بایدی
وگر نیستی مهر نفزایدی

"As if you would have loved me so,
And if not, love would not have diminished."

به دیدار تو داده‌ییمش نوید
ز ما بازگشته‌ست دل پر امید

به دیار تو داده‌ایمش نوید
ز ما بازگشتست دل پرامید

"We have given him the news of returning to your land,
His heart is full of hope and has come back to us."

کنون چاره‌ی کار مهمان بساز
بفرمای تا بر چه گردیم باز

کنون چارهٔ کار مهمان بساز
بفرمای تا بر چه گردیم باز

"Now, make a plan for the important task of the guest,
Command us, so we may return to what we were doing."

چنین گفت با بندگان سروبن
که دیگر شدستی به رای و سخن

چنین گفت با بندگان سرو بن
که دیگر شدستی به رای و سخن

Thus spoke the cypress tree to his servants,
"For now, decisions have been made by words and counsel."

همان زال کو مرغ پرورده بود
چنان پیرسر بود و پژمرده بود

همان زال کو مرغ پرورده بود
چنان پیر سر بود و پژمرده بود

"That same rooster that had been raised,
So old and decrepit he had become."

به دیدار شد چون گل ارغوان
سهی قد و دیبارخ و پهلوان

به دیدار شد چون گل ارغوان
سهی قد و زیبا رخ و پهلوان

"He appeared like a crimson rose in bloom,
Tall, handsome, and a warrior."

رخ من به پیشش بیاراستید
به گفتار وزان پس بها خواستید

رخ من به پیشش بیاراستی
به گفتار و زان پس بهاخواستی

"I adorned my face before him,
And sought his approval through words
and deeds."

همی گفت و یک لب پر از خنده داشت
رخان همچو گلنار آگنده داشت

همی گفت و لب را پر از خنده داشت
رخان هم چو گلنار آگنده داشت

"He spoke and his lips were filled with laughter,
His cheeks were as rosy as a
pomegranate blossom."

پرستنده با بانوی ماهروی
چنین گفت کاکنون ره چاره جوی

پرستنده با بانوی ماه‌روی
چنین گفت کاکنون ره چاره جوی

"The worshipper of the moon-faced lady,
Said, 'Now we seek a way out of this.'"

که یزدان هرآنجت هوا بود داد
سرانجام این کار فرخنده باد

که یزدان هر آنچت هوا بود داد
سرانجام این کار فرخنده باد

"That which was your desire, God has granted,
May the end of this noble task be blessed."

یکی خانه بودش چو خرم بهار
ز چهر بزرگان بروبر نگار

یکی خانه بودش چو خرم بهار
ز چهر بزرگان برو بر نگار

"He had a house like a joyful spring,
Adorned by the faces of the great."

به دیبای چینی بیاراستند
طبق های زرین بپیراستند

به دیبای چینی بیاراستند
طبق‌های زرین بپیراستند

"They adorned the Chinese silk with
gold plates,
And dressed in golden dishes."

عقیق و زبرجد برو ریختند
می و مشک و عنبر برآمیختند

عقیق و زبرجد برو ریختند
می و مشک و عنبر برآمیختند

"They poured out carnelian and turquoise,
Mixed with wine, musk, and amber."

بنفشه گل و نرگس و ارغوان
سمن شاخ و سنبل به دیگر کران

بنفشه گل و نرگس و ارغوان
سمن شاخ و سنبل به دیگر کران

"Violets, roses, narcissus, and crimson,
Jasmine branches and hyacinths on the other banks."

همه زر و پیروزه بد جامشان
به روشن گلاب اندر آرامشان

همه زر و پیروزه بد جامشان
به روشن گلاب اندر آشامشان

"All their cups were of gold and victory,
Drinking rosewater to their hearts' content."

از آن خانه‌ی دخت خورشیدروی
برآمد همی تا به خورشید بوی

از آن خانهٔ دخت خورشید روی
برآمد همی تا به خورشید بوی

"From that house of the daughter of the sun-faced,
A fragrance arose, as if from the sun."

چو خورشید تابنده شد ناپدید
در حجره بستند و گم شد کلید

چو خورشید تابنده شد ناپدید
در حجره بستند و گم شد کلید

As the shining sun disappeared, they locked the chamber and lost the key.

پرستنده شد سوی دستان سام
که شد ساخته کار بگذار گام

پرستنده شد سوی دستان سام
که شد ساخته کار بگذار گام

He became a worshipper and headed towards the hands of Sam, leaving his work behind.

سپهبد سوی کاخ بنهاد روی
چنان چون بود مردم جفت‌جوی

سپهبد سوی کاخ بنهاد روی
چنان چون بود مردم جفت جوی

The commander marched towards the palace, like the people of the two rivers.

برآمد سیه‌چشم گلرخ به بام
چو سرو سهی بر سرش ماه تام

برآمد سیه چشم گلرخ به بام
چو سرو سهی بر سرش ماه تام

Black-eyed Golrakh appeared on the rooftop, like a tall cypress with a full moon on its head.

چن از دور دستان سام سوار
بدید، آمد آن دختر نامدار

چو از دور دستان سام سوار
پدید آمد آن دختر نامدار

As she approached the hands of Sam from afar, that famous daughter appeared.

دو بیجاده بگشاد و آواز داد
که شاد آمدی ای جوانمرد و راد

دو بیجاده بگشاد و آواز داد
که شاد آمدی ای جوانمرد شاد

He opened two saddlebags and shouted, "Welcome, oh happy and joyful young man!"

درود جهان آفرین بر تو باد
خم چرخ گردان زمین تو باد (!)

درود جهان آفرین بر تو باد
خم چرخ گردان زمین تو باد

May the creator of the world bless you, may the bending sky and turning earth be yours.

پرستنده خرم دل و شاد باد
چنانی سراپای کوه کرد یاد

پیاده بدینسان ز پرده‌سرای
برنجیدت این خسروانی دو پای

پیاده بدین سان ز پرده سرای
برنجیدت این خسروانی دو پای

On foot, he walked out of the palace gate, and these two kings bowed to him.

سپهبد کزان گونه آوا شنید
نگه کرد خورشیدرخ را بدید

سپهبد کزان گونه آوا شنید
نگه کرد و خورشید رخ را بدید

The commander, upon hearing such a sound, stopped and saw the sun-like face.

شده بام از آن گوهر تابناک
بجای لش، سرخ یاقوت، خاک

شده بام از آن گوهر تابناک
به جای گل سرخ یاقوت خاک

The rooftop became shining with that radiant gem, instead of red roses or ruby dust.

چنین داد پاسخ که ای ماهچهر
درودت ز من، آفرین از سپهر

چنین داد پاسخ که ای ماه چهر
درودت ز من آفرین از سپهر

He replied in this manner, "Oh moon-faced one, may blessings rain down upon you from the heavens."

چه مایه شبان دیده اندر سماک
خروشان بدم پیش یزدان پاک

چه مایه شبان دیده اندر سماک
خروشان بدم پیش یزدان پاک

"What a spectacle the young men have seen in the sky, tumultuous before the pure God."

همی خواستم تا خدای جهان
نماید مرا روی تو در نهان

همی خواستم تا خدای جهان
نماید مرا رویت اندر نهان

"I wished that the God of the world would reveal your face to me in secret."

کنون شاد گشتم به آواز تو
بدین چرب گفتار با ناز تو

کنون شاد گشتم به آواز تو
بدین خوب گفتار با ناز تو

"Now I have become joyful with your voice, and with your charming words."

یکی چاره‌ی راه دیدار جوی
چه پرسی تو بر باره و من به کوی

یکی چارهٔ راه دیدار جوی
چه پرسی تو بر باره و من به کوی

"One solution is to seek the path of meeting, why do you ask about the burden and where I am going?"

پری روی گفت سپهبد شنود
ز سرو شعر گلنار بگشاد زود

پری روی گفت سپهبد شنود
سر شعر گلنار بگشاد زود

"The fairy-faced one spoke, and the commander listened, quickly opening the head of the poem of the pomegranate flower."

کمندی گشاد او ز سرو بلند
که از مشک از آن سان نپیچد کمند

کمندی گشاد او ز سرو بلند
کس از مشک زان سان نپیچد کمند

"She opened a rein from the tall cypress, no one could twist a rein like that from musk."

خم اندر خم و مار بر مار بر
بران غبغبش نار بر نار بر

خم اندر خم و مار بر مار بر
بران غبغبش نار بر نار بر

Curve upon curve, and snake upon snake,
With its roar, it sets fire to fire.

بدو گفت بریاز و برکش میان
بر شیر بگشای و چنگ کیان

بدو گفت بر تاز و برکش میان
بر شیر بگشای و چنگ کیان

To him she said, "Mount fresh and gallop in between, open up on the lion and play the tune of the kings."

بگیر این سیه گیسو از یکسوام
ز بهر تو باید همی گیسوام

بگیر این سیه گیسو از یک سوم
ز بهر تو باید همی گیسوم

"Take a third of these black tresses for yourself,
for I must give you some of my hair."

نگه کرد زال اندر آن ماهروی
شگفتی بماند اندر آن روی و موی

نگه کرد زال اندران ماه روی
شگفتی بماند اندران روی و موی

He gazed at the radiance of her moon-
like face,
And marveled at the beauty of her face
and hair.

چنین داد پاسخ که این نیست داد
چنین روز، خورشید روشن مباد

چنین داد پاسخ که این نیست داد
چنین روز خورشید روشن مباد

He replied with such words, "This is
not justice,"
May this day of bright sun never fade away.

که من دست را خیره در جان زنم
بدین خسته‌دل، نوک پیکان زنم

که من دست را خیره بر جان زنم
برین خسته دل تیز پیکان زنم

"That I may lay my hand on my life,
And shoot a sharp arrow at this weary heart."

کمند از رهی بستد و داد خم
بینداخت خوار و نزد هیچ دم

کمند از رهی بستد و داد خم
بیفگند خوار و نزد ایچ دم

"She tied the rein to the path and gave
a curve,
And humbled the proud, and arrived at the
inner chamber."

به حلقه درآمد سر کنگره
برآمد ز بن تا به سر یکسره

به حلقه درآمد سر کنگره
برآمد ز بن تا به سر یکسره

"He entered the circle of the assembly,
And rose from the base to the top all at once."

چو بر بام آن باره‌ی شست یاز
برآمد، پری روی بردش نماز

چو بر بام آن باره بنشست باز
برآمد پری روی و بردش نماز

"When he sat on the roof that time,
The fairy-faced one rose and led him
in prayer."

گرفت آن زمان دست دستان بدست
برفتند هر دو بکردار مست

گرفت آن زمان دست دستان به دست
برفتند هر دو به کردار مست

At that time, hand in hand, they went off
intoxicated with love.

فرود آمد از بام کاخ بلند
به دست اندرون دست شاخ بلند

فرود آمد از بام کاخ بلند
به دست اندرون دست شاخ بلند

He descended from the high palace roof,
With his hand in hers, they
descended together.

سوی خانه‌ی زرنگار آمدند
بدان مجلس شاهوار آمدند

سوی خانهٔ زرنگار آمدند
بران مجلس شاهوار آمدند

"They came to the house of Zarnegar,
And arrived at the royal court."

بهشتی بد آراسته پر ز نور
پرستنده بر پای و در پیش حور

بهشتی بد آراسته پر ز نور
پرستنده بر پای و بر پیش حور

"Adorned with light, a heavenly paradise,
Worshippers at the feet and before the houris."

شگفتی بماند اندرو زال زر
بدان روی و آن موی و بالای و فر

شگفت اندرو مانده بد زال زر
برآن روی و آن موی و بالا و فر

"Wonderstruck, he remained at the sight of her
golden radiance,
At that face, that hair, that height, and
that grace."

ابا یاره و طوق و با گوشوار
ز دیبا و گوهر چو باغ بهار

ابا یاره و طوق و با گوشوار
ز دینار و گوهر چو باغ بهار

"With a companion, a necklace, and earrings,
Like a spring garden with dinars and jewels."

دو رخساره چون لاله اندر سمن
سر زلف جعدش شکن بر شکن

دو رخساره چون لاله اندر سمن
سر جعد زلفش شکن بر شکن

"Two faces like tulips in the meadow,
With locks of hair breaking upon locks of hair."

همان زال با فر شاهنشهی
نشسته بر ماه با فرهی

همان زال با فر شاهنشهی
نشسته بر ماه بر فرهی

"That same golden-haired one, the king
of kings,
Sitting on the moon, on the highest throne."

حمایل یکی دشنه اندر برش
ز یاقوت رخشان سر وافسرش

حمایل یکی دشنه اندر برش
ز یاقوت سرخ افسری بر سرش

"A helmet with a single crest upon his head,
A red ruby-encrusted helmet on his head."

همه بود بوس و کنار و نبید
مگر شیر کو گور را نشکرید

همی بود بوس و کنار و نبید
مگر شیر کو گور را نشکرید

"They were all kisses and embraces, with no hope,
Except for the lion who did not thank the grave."

سپهبد چنین گفت با ماهروی
که ای سرو سیمین، پر از رنگ و بوی

سپهبد چنین گفت با ماه‌روی
که ای سرو سیمین بر و رنگ بوی

"The commander spoke thus to the moon-faced one,
'Oh cypress with silver height and fragrant hue.'"

منوچهر چون بشنود داستان
نباشد بدین کار همداستان

منوچهر اگر بشنود داستان
نباشد برین کار همداستان

"If Manuchehr hears this story,
He will not be a companion in this matter."

همان سام نیرم برآرد خروش
کف اندازد و بر من آید به جوش

همان سام نیرم برآرد خروش
ازین کار بر من شود او بجوش

"That same Sam will raise a roar,
He will boil over at me for this matter."

ولیکن سرمایه جانست و تن
همه خوار گیرم بپوشم کفن

ولیکن نه پرمایه جانست و تن
همان خوار گیرم بپوشم کفن

"But it is not the wealth of life and body,
I am still a beggar, let me wrap myself in
a shroud."

پذیرفتم از دادگر داورم
که هرگز ز پیمان تو نگذرم

پذیرفتم از دادگر داورم
که هرگز ز پیمان تو نگذرم

"I have accepted the judgment of the giver
of justice,
That I will never break my promise to you."

شوم پیش یزدان ستایش کنم
چو ایزدپرستان نیایش کنم

شوم پیش یزدان ستایش کنم
چو ایزد پرستان نیایش کنم

"I become humble and praise God,
Like the worshipers who pray to God."

مگر کو دل سام و شاه زمین
بشوید ز خشم و ز پیکار و کین

مگر کو دل سام و شاه زمین
بشوید ز خشم و ز پیکار و کین

"Perhaps Sam and the king of the earth's heart
Will be appeased of anger, conflict,
and hatred."

جهان آفرین بشنود گفت من
مگر کاشکارا شود جفت من

جهان آفرین بشنود گفت من
مگر کاشکارا شوی جفت من

"The creator of the world hears my words,
Perhaps you will become my partner,
O Kashkara."

بدو گفت رودابه من همچنین
پذیرفتم از داور داد و دین

بدو گفت رودابه من همچنین
پذیرفتم از داور کیش و دین

"To him, Rudaba said, 'Likewise, I have accepted the judgment of Kish and religion's giver of justice.'"

که بر من نباشد کسی پادشا
جهان أفرین بر زبانم گوا

که بر من نباشد کسی پادشا
جهان آفرین بر زبانم گوا

"That there be no one else as sovereign over me,
May the creator of the world be witness to my words."

جز از پهلوان جهان زال زر
که با تخت و تاجست و با زیب و فر

جز از پهلوان جهان زال زر
که با تخت و تاجست وبا زیب و فر

"None but the world-conquering champion Zal,
Who is adorned with throne, crown, beauty, and glory."

همی هر زمان مهرشان بیش بود
خرد دور بود، آز در پیش بود

همی مهرشان هر زمان بیش بود
خرد دور بود آرزو پیش بود

"Their love for each other grew stronger with each passing moment,
Their longing for each other was distant but ever-present."

چنین تا سپیده برآمد ز جای
تبیره برآمد ز پرده‌سرای

چنین تا سپیده برآمد ز جای
تبیره برآمد ز پرده‌سرای

"Thus until dawn arose from its place,
The sound of the tambourine came from the curtain's chamber."

پس آن ماه را شاه پدرود کرد
بر خویش تار و برش پود کرد

پس آن ماه را شید پدرود کرد
بر خویش تار و برش پود کرد

"Then the moon waned and disappeared,
And the sky was woven with stars."

[سر میژه کردند هر دو پر آب
زبان برگشادند بر آفتاب]

ز بالا کمند اندرافگند زال
فرود أمد از کاخ فرخ همال

ز بالا کمند اندر افگند زال
فرود آمد از کاخ فرخ همال

"Zal fastened the reins from above,
And descended from the palace of
Mount Alborz."

چو خورشید تابان برآمد ز کوه
برفتند گردان همه همگروه

چو خورشید تابان برآمد ز کوه
برفتند گردان همه همگروه

As the shining sun rose from the mountain,
All the warriors departed together.

بدیدند مر پهلوان را به گاه
وزانجایگه برگرفتند راه

بدیدند مر پهلوان را پگاه
وزان جایگه برگرفتند راه

They saw the warrior in the morning,
And set out on their way from that place.

سپهبد فرستاد خواننده را
که خواند بزرگان داننده را

سپهبد فرستاد خواننده را
که خواند بزرگان داننده را

The commander sent for the reader,
To recite for the knowledgeable nobles.

چو دستور فرزانه با موبدان
سرافراز گردان و فرخ ردان

چو دستور فرزانه با موبدان
سرافراز گردان و فرخ ردان

As the wise command was given to the priests,
They raised their heads high and rejoiced.

به شادی بر پهلوان آمدند
خردمند و روشن روان آمدند

They came to the warrior with joy,
Wise and clear-minded they came.

زبان تیز بگشاد دستان سام
لبی پر ز خنده دلی شادکام

زبان تیز بگشاد دستان سام
لبی پر ز خنده دلی شادکام

The sharp-tongued Sam opened his mouth,
His lips full of laughter and a joyful heart.

نخست آفرین بر جهاندار کرد
که بخت چنان خفته بیدار کرد

نخست آفرین جهاندار کرد
دل موبد از خواب بیدار کرد

First, the Creator created the world,
And awakened the wise from their sleep.

چنین گفت کز داور داد و پاک
دل ما پر از ترس و اومید و باک

چنین گفت کز داور راد و پاک
دل ما پر امید و ترس است و باک

Thus he spoke, "Our hearts are filled with hope and fear,
For the Judge is just and pure."

به بخشایش اومید و ترس از گناه
به فرمان ها ژرف کردن نگاه

به بخشایش امید و ترس از گناه
به فرمانها ژرف کردن نگاه

With hope and fear of sin, he humbly obeyed
the commands and looked deeply.

ستودن مرو را چنان چون توان
شب و روز بودن به پیشش نوان

ستودن مراو را چنان چون توان
شب و روز بودن به پیشش نوان

To praise Marv in such a way as possible,
To be in his presence day and night.

خداوند گردنده خورشید و ماه
روان را به نیکی نماینده راه

خداوند گردنده خورشید و ماه
روان را به نیکی نماینده راه

God, who turns the sun and moon,
Shows the way to goodness for the souls.

بدویست گیهان خرم بپای
همو داد و داور به هر دو سرای

بدویست گیهان خرم به پای
همو داد و داور به هر دو سرای

The world was happy at his arrival,
He was the giver of justice to both courts.

بهار آرد و تیرماه و خزان
برآرد پر از میوه دار و رزان

بهار آرد و تیرماه و خزان
برآرد پر از میوه دار رزان

Spring brings forth Tir month and autumn,
Bringing forth gardens full of fruits.

جوان داردش گاه با رنگ و بوی
گهش پیر بینی دژم کرده روی

جوان داردش گاه با رنگ و بوی
گهش پیر بینی دژم کرده روی

Sometimes he has the youth's color and scent,
Other times his face is wrinkled like an
old man.

ز فرمان و رایش کسی نگذرد
پی مور بی او زمین نسپرد

ز فرمان و رایش کسی نگذرد
پی مور بی او زمین نسپرد

No one can escape his command and decree,
Without him, no one can survive on earth.

بدانگه که لوح أفرید و قلم
بزد بر همه بودنی ها رقم

بدانگه که لوح آفرید و قلم
بزد بر همه بودنیها رقم

"Know that the tablet was created and the pen struck the line on all existence."

جهان را فزایش ز جفت آفرید
که از یک فزونی نیامد پدید

جهان را فزایش ز جفت آفرید
که از یک فزونی نیاید پدید

"He created the increase of the world from pairing,
For from one alone, nothing can come into being."

یکی نیست جز داور کردگار
که او را نه انباز و نه جفت ویار

هرآنچ آفریده‌ست جفت آمدند
گشاده ز راه نهفت آمدند

ز چرخ برین اندرآری سخن
سراسر هم اینست گیتی به بن

ز چرخ بلند اندر آمد سخن
سراسر همین است گیتی ز بن

"From the high heavens came forth
these words,
This is the entirety of the tale from beginning
to end."

زمانه به مردم شد آراسته
وزو ارج گیرد همه خواسته

زمانه به مردم شد آراسته
وزو ارج گیرد همی خواسته

The world became adorned with him,
And everyone desired to gain his respect.

اگر نیستی جفتی اندر جهان
بماندی توانای اندر نهان

اگر نیستی جفت اندر جهان
بماندی توانای اندر نهان

"If there were no pairing in the world,
You would remain powerless and hidden."

ودیگر که بی مایه، دین خدای
ندیدیم، مرد جوان را، بجای

و دیگر که مایه ز دین خدای
ندیدم که ماندی جوان را بجای

"And I have not seen any other source of
God's religion,
That could replace the youth's place."

بویژه که باشد ز تخم بزرگ
چو بی جفت باشد نماند سترگ

بویژه که باشد ز تخم بزرگ
چو بی‌جفت باشد بماند سترگ

Especially when it comes from a great seed,
If it remains without a mate, it will
remain barren.

چه نیکوتر از پهلوان جوان
که گردد ز فرزند روشن روان

چه نیکوتر از پهلوان جوان
که گردد به فرزند روشن روان

"What could be better than a young warrior,
Who becomes the father of a bright-
minded child."

چو هنگام رفتن فرازآیدش
به فرزند نوروز بازآیدش

چو هنگام رفتن فراز آیدش
به فرزند نو روز بازآیدش

"When the time comes for him to depart,
He will return to his newborn child."

به گیتی بماند به فرزند نام
که این پور زال‌ست و آن پور سام

به گیتی بماند ز فرزند نام
که این پور زالست و آن پور سام

"His name remained in the tale from his child,
For this son was Zal and that son was Sam."

بدو گردد آراسته تاج و تخت
ازو رفته نام و بدین مانده بخت

بدو گردد آراسته تاج و تخت
ازان رفته نام و بدین مانده بخت

"He was adorned with crown and throne,
His name departed and his fate remained."

کنون این همه داستان من ست
گل و نرگس و بوستان من ست

کنون این همه داستان منست
گل و نرگس بوستان منست

"Now this tale belongs to me,
The rose and narcissus belong to my garden."

دل از من رمیده‌ست و برده خرد
شما بنگرید این چه درمان برد

که از من رمیدست صبر و خرد
بگویید کاین را چه اندر خورد

"For patience and wisdom have fled from me,
Tell me, what has devoured me?"

نگفتم من این تا نگشتم غمی
به مغز و خرد درنیامد کمی

نگفتم من این تا نگشتم غمی
به مغز و خرد در نیامد کمی

"I did not speak of this until I was consumed with grief,
And my mind and wisdom were not diminished."

همه کاخ مهراب مهر من ست
زمینش چو گردان سپهر من ست

همه کاخ مهراب مهر منست
زمینش چو گردان سپهر منست

"All the palaces of splendor are mine,
Its earth is like the revolving sky."

دلم گشت با دخت سیندخت رام
چه گویید؟ باشد بدین رام سام؟

دلم گشت با دخت سیندخت رام
چه گوینده باشد بدین رام سام

"My heart became attached to the daughter of Sindokht Rām,
What can be said of this Rām and Sām?"

شود تیز، گویی منوچهر شاه؟
جوانی گمانی برد گر گناه؟

شود رام گویی منوچهر شاه
جوانی گمانی برد یا گناه

"Rām becomes like Manuchehr the king,
Was it due to his youthfulness or a mistake?"

چه مهتر چه کهتر چو شد جفت‌جوی
سوی دین و آیین نهاده‌ست روی

چه مهتر چه کهتر چو شد جفت جوی
سوی دین و آیین نهادست روی

"What better, what more noble, than to become a pair in search,
Towards religion and tradition, they have set their faces."

بدین در خردمند را جنگ نیست
که هم راه دین ست وهم ننگ نیست

بدین در خردمند را جنگ نیست
که هم راه دینست و هم ننگ نیست

"In the wise man's door, there is no war,
For it is both the path of religion and honor."

چه گوید کنون موبد پیش‌بین؟
چه رانند فرزانگان اندرین؟

چه گوید کنون موبد پیش بین
چه دانید فرزانگان اندرین

"What does the astrologer say now?
What do the wise know about this?"

ببستند لب موبدان و ردان
سخن بسته شد بر لب بخردان

ببستند لب موبدان و ردان
سخن بسته شد بر لب بخردان

"The lips of the astrologers and sages closed,
The words were sealed on the lips of the wise."

که ضحاک مهراب را بد نیا
دل شاه ازیشان پر از کیمیا

که ضحاک مهراب را بد نیا
دل شاه ازیشان پر از کیمیا

"That Zahhak was bad news for Mehrab,
The king's heart was filled with alchemy
because of them."

گشاده، سخن کس نیارست گفت
که نشنید کس نوش با زهر جفت

گشاده سخن کس نیارست گفت
که نشنید کس نوش با نیش جفت

"He spoke openly, without holding back,
For no one had heard of pleasure with a pair
of fangs."

چو نشنید ازیشان سپهبد سخن
بجوشید و رای نو افگند بن

چو نشنید از ایشان سپهبد سخن
بجوشید و رای نو افگند بن

"When he did not hear words from those
commanders,
He boiled and came up with a new plan."

که دانم ازین چون پژوهش کنید
بدین رای بر من نکوهش کنید

که دانم که چون این پژوهش کنید
بدین رای بر من نکوهش کنید

"How do I know that when you investigate
this matter,
You won't criticize me for this decision?"

ولیکن هرآن کو گزیند منش
بباید شنیدش بسی سرزنش

ولیکن هر آنکو بود پر منش
بباید شنیدن بسی سرزنش

"However, whoever is full of arrogance,
Must be prepared to hear many reprimands."

مرا گر برین ره نمایش کنید
وزین بند راه گشایش کنید

مرا اندرین گر نمایش کنید
وزین بند راه گشایش کنید

"If you show me a way in this matter,
Open a path from this obstacle."

بجای شما آن کنم در نهان
که با کهتران کس نکرد از مهان

به جای شما آن کنم در جهان
که با کهتران کس نکرد از مهان

"I will do in the world what you should
have done,
Which no one has done better than
the greats."

ز خوبی و از نیکی و راستی
ز بد ناورم بر شما کاستی

"From beauty, goodness, and honesty,
I do not diminish you for any badness."

همه موبدان پاسخ آراستند
همه کام و آرام او خواستند

همه موبدان پاسخ آراستند
همه کام و آرام او خواستند

"All the astrologers gave their answers,
All wanted his desires and peace."

که ما مر ترا یک بیک بنده‌ییم
نه از بس شگفتی سرافگنده‌ییم

که ما مر ترا یک به یک بنده‌ایم
نه از بس شگفتی سرافگنده‌ایم

"We are your servants, one by one,
Not because we are overwhelmed
with wonder."

که بودهست ازین کمتر و بیشتر
به زن پادشا را نکاهد هنر

اباآنک مهراب ازین پایه نیست
بزرگست وگرد و سبک مایه نیست

ابا آنکه مهراب ازین پایه نیست
بزرگست و گرد و سبک مایه نیست

"Although Mehrab is not from this rank,
He is great and his worth is not light."

همان‌ست کز گوهر اژدهاست
وگر چند بر تازیان پادشاست

بدانست کز گوهر اژدهاست
و گر چند بر تازیان پادشاست

He knew that the treasure belonged to
the dragon,
And even though he was the king of the
fresh-faced.

اگر شاه را بد نگردد گمان
نباشد ازو ننگ بر دودمان

اگر شاه رابد نگردد گمان
نباشد ازو ننگ بر دودمان

"If the king does not become lost,
There will be no shame on his dynasty."

یکی نامه باید سوی پهلوان
چنان چون تو دانی به روشن روان

یکی نامه باید سوی پهلوان
چنان چون تو دانی به روشن روان

"A letter must be sent to the champion,
As clear and straightforward as you know."

ترا خود خرد زان ما بیشتر
روان و کمانت بهاندیشتر

ترا خود خرد زان ما بیشتر
روان و گمانت به اندیشتر

"Your own wisdom exceeds ours,
May your spirit and thoughts become even
more contemplative."

مگر کو یکی نامه نزدیک شاه
فرستد کند رای او را نگاه

"But where is the letter that is close to
the king,
To send and seek his opinion?"

منوچهر هم رای سام سوار
نه بردارد از ره بدین مایه کار

"Manuchehr, riding on Sam,
Does not deviate from the path of this task."

مگر کو یکی نامه نزدیک شاه
فرستد کند رای او را نگاه

منوچهر هم رای سام سوار
نپردازد از ره بدین مایه کار

سپهبد نبیسنده را پیش خواند
دل آگنده بودش همه برفشاند

سپهبد نویسنده را پیش خواند
دل آگنده بودش همه برفشاند

"The commander read the writer's letter,
It filled his joyful heart and he spread it
all around."

یکی نامه فرمود نزدیک سام
سراسر نوید و درود و پیام

یکی نامه فرمود نزدیک سام
سراسر نوید و درود و خرام

"A letter was ordered to be sent to Sam,
Full of good news, greetings, and respect."

ز خط نخست آفرین گسترید
بران دادگر کافرین آفرید

ز خط نخست آفرین گسترید
بدان دادگر کو جهان آفرید

"From the first line, He spread the creation,
By that giver who created the world."

ازو دید شادی و زو جست زور
خداوند ناهید و کیوان و هور

ازویست شادی ازویست زور
خداوند کیوان و ناهید و هور

"From Him comes joy, from Him
comes strength,
The Lord of the stars, Venus, and the sun."

خداوند هست و خداوند نیست
همه بندگانیم و ایزد یکیست

خداوند هست و خداوند نیست
همه بندگانیم و ایزد یکیست

"God is and God is not,
We are all His servants and He is one."

ازو باد بر سام نیرم درود
خداوند گوپال و شمشیر و خود

ازو باد بر سام نیرم درود
خداوند کوپال و شمشیر و خود

"May the wind carry my greetings to Sam,
The Lord of the goblet, the sword,
and Himself."

چماننده‌ی دیزه هنگام گرد
چراننده‌ی کرگس اندر نبرد

چمانندهٔ دیزه هنگام گرد
چرانندهٔ کرگس اندر نبرد

"The banner-bearer of Diz, when the
army circled,
The charger of Kargus in the battle's fray."

فزاینده‌ی باد آوردگاه
فشاننده‌ی تیغ از ابر سیاه

فزایندهٔ باد آوردگاه
فشانندهٔ خون ز ابر سیاه

"The increaser of wind in the battlefield,
The scatterer of black blood from the clouds."

گراینده‌ی تاج و زرین کمر
نشاننده‌ی شاه بر تخت زر

گرایندهٔ تاج و زرین کمر
نشانندهٔ زال بر تخت زر

"The one who desires the crown and
golden belt,
The marker of the throne with the sign of Zal."

به مردی هنر در هنر ساخته
خرد از هنرها برافراخته

به مردی هنر در هنر ساخته
خرد از هنرها برافراخته

"Through a man made of skill in art,
He raised wisdom above all arts."

من او را بسان یکی بنده‌ام
به مهرش روان و دل آگنده‌ام

من او را بسان یکی بنده‌ام
به مهرش روان و دل آگنده‌ام

"I am His servant, as if one,
With His love, my heart is joyful and content."

ز مادر بزادم بدانسان که دید
ز گردون بهمن بر ستم ها رسید

ز مادر بزادم بران سان که دید
ز گردون به من بر ستمها رسید

"I was born from a mother, as one who
has seen,
From the heavens, I have come to face
injustices."

پدر بود در ناز و خز و پرند
مرا برده سیمرغ بر کوه هند

پدر بود در ناز و خز و پرند
مرا برده سیمرغ بر کوه هند

"He was a father in pride, humility, and bird-like grace,
I was taken captive by the Simurgh on the mountains of India."

نیازم بدان کو شکار آورد
ابا بچگان در شمار آورد

نیازم بد آنکو شکار آورد
ابا بچه‌ام در شمار آورد

"My need was that he brought the prey,
He counted me among his own, father and son."

همی پوست از باد برمن بسوخت
زمان تا زمان خاک چشمم بدوخت

همی پوست از باد بر من بسوخت
زمان تا زمان خاک چشمم بدوخت

"All my skin burned by the wind,
From time to time, my eyes were filled with dust."

همی خواندندی مرا پور سام
به اورنگ بر سام و من بر کنام

همی خواندندی مرا پور سام
به اورنگ بر سام و من در کنام

"They used to call me the son of Sam,
On the battlefield, Sam and I were in the same rank."

چو یزدان چنین راند اندر بوش
برین گونه پیش آوریدم روش

چو یزدان چنین راند اندر بوش
بران بود چرخ روان را روش

"When God thus set him in the midst of the fray,
The revolving sphere became his pathway."

کس از داد یزدان نیابد گریغ
اگر خود بپرد برآید به میغ

کس از داد یزدان نیابد گریغ
وگر چه بپرد برآید به میغ

"No one can escape from God's decree,
Even if they flee, they will be struck by the sword."

سنان ار به دندان بخاید دلیر
بدرد از آواز او چرم شیر

سنان گر بدندان بخاید دلیر
بدرد ز آواز او چرم شیر

"If Sanan desires to fight fiercely,
The lion's skin will be torn by his voice."

گرفتار فرمان یزدان بود
وگر چند دندانش سندان بود

گرفتار فرمان یزدان بود
وگر چند دندانش سندان بود

"Captured by the command of God,
Even if he had many teeth, he was like a prisoner."

یکی کار پیش آمدم دل‌شکن
که نتوان ستودنش بر انجمن

یکی کار پیش آمدم دل شکن
که نتوان ستودنش بر انجمن

"A heartbreaking task came before me,
That cannot be praised in the assembly."

پدر گر دلیرست و نر أژدهاست
اگر بشنود راز کهتر رواست

پدر گر دلیرست و نراژدهاست
اگر بشنود راز بنده رواست

"If the father is brave and has dragons,
It is appropriate for him to hear the
servant's secret."

من از دخت مهراب گریان شدم
چو بر آتش تیز بریان شدم

من از دخت مهراب گریان شدم
چو بر آتش تیز بریان شدم

"I became tearful because of
Mehrab's daughter,
As if I had been thrown into a blazing fire."

ستاره شب تیره یار من‌ست
من آنم که دریا کنار من‌ست

ستاره شب تیره یار منست
من آنم که دریا کنار منست

"The dark night's star is my companion,
I am the one for whom the sea is by my side."

به رنجی رسیده‌ستم از خویشتن
که بر من بگرید همی انجمن

به رنجی رسیدستم از خویشتن
که بر من بگرید همه انجمن

"I have reached such a state of suffering,
That the whole assembly weeps for me."

اگرچه دلم دید چندین ستم
نخواهم زدن جز به فرمانت دم

اگر چه دلم دید چندین ستم
نیارم زدن جز به فرمانت دم

"Although my heart has endured many oppressions,
I cannot strike except by your command."

چه فرماید اکنون جهان پهلوان
گشایم ازین رنج و سختی روان

چه فرماید اکنون جهان پهلوان
گشایم ازین رنج و سختی روان

"What does the world of heroes command now?
Shall I open my heart from this suffering and hardship?"

سپهبد شنید آنک موبد چه گفت
که گوهر گشاده کنید از نهفت

ز پیمان نگردد سپهبد پدر
بدین کار دستور باشد مگر

ز پیمان نگردد سپهبد پدر
بدین کار دستور باشد مگر

"The commander-in-chief, the father, cannot break his oath,
Unless he is commanded to do so for this task."

که من دخت مهراب را جفت خویش
کنم راستی را به آیین و کیش

که من دخت مهراب را جفت خویش
کنم راستی را به آیین و کیش

"That I may make Mehrab's daughter my companion,
In accordance with truth and custom."

به پیمان چنین رفت پیش گروه
چو بازآوریدم ز البرزکوه

به پیمان چنین رفت پیش گروه
چو باز آوریدم ز البرز کوه

"Thus, I went before the assembly by oath,
As I brought back from Alborz mountain."

که هیچ آرزو بر دلت نگسلم
کنون اندرین‌ست بسته دلم

که هیچ آرزو بر دلت نگسلم
کنون اندرین است بسته دلم

"That I never forget any desire in my heart,
Now my heart is closed in this matter."

سواری بکردار آذرگشسپ
ز کاول سوی سام شد بر سه اسپ

سواری به کردار آذر گشسپ
ز کابل سوی سام شد بر دو اسپ

"Azar Goushasp rode towards his mission,
From Kabul towards Sam on two horses."

بفرمود گفت: ار بماند یکی
نباید ترا دم زدن اندکی

بفرمود و گفت ار بماند یکی
نباید ترا دم زدن اندکی

"He commanded and said, 'If anyone remains,
You should not speak to them for a moment.'"

به دیگر پلنگ اندرای و برو
بدینسان همی تاز تا پیش گو

به دیگر تو پای اندر آور برو
برین سان همی تاز تا پیش گو

"Put your foot forward towards another path,
Hurry like this until you reach your
destination."

فرستاده از پیش او باد گشت
به زیر اندرش چرمه پولاد گشت

فرستاده در پیش او باد گشت
به زیر اندرش چرمه پولاد گشت

"The wind blew ahead of him as he sent,
Underneath him, his saddle turned into iron."

چو نزدیکی گرگساران رسید
یکایک ز دورش سپهبد بدید

چو نزدیکی گرگساران رسید
یکایک ز دورش سپهبد بدید

"When he reached the vicinity of the
wolf hunters,
The commander-in-chief saw them one by one
from afar."

همی گشت گرد یکی کوهسار
چماننده یوز و رمنده شکار

همی گشت گرد یکی کوهسار
چماننده یوز و رمنده شکار

"He wandered around a mountainous area,
Hunting wild goats and chasing deer."

چنین گفت با غمگساران خویش
بدان کاردیده سواران خویش

چنین گفت با غمگساران خویش
بدان کار دیده سواران خویش

"He spoke thus to his sorrowful companions,
Having seen his own riders for that task."

که آمد سواری دمان کاولی
همان چرمه‌ی زیر او زاولی

که آمد سواری دمان کابلی
چمان چرمهٔ زیر او زابلی

"A rider came from Kabul,
His saddle's leather was from Zabol."

فرستاده‌ی زال باشد درست
ازو آگهی جست باید نخست

فرستادهٔ زال باشد درست
ازو آگهی جست باید نخست

"The messenger must be reliable,
First, we must seek information from him."

ز دستان و ایران و از شهریار
همه کرد باید سخن خواستار

ز دستان و ایران و از شهریار
همی کرد باید سخن خواستار

"From the hands of Iran and the Shah,
He sought to hear the words he needed."

هم اندر زمان پیش او شد سوار
به دست اندرون نامه‌ی نامدار

هم اندر زمان پیش او شد سوار
به دست اندرون نامهٔ نامدار

"Another rider came before him in time,
In his hand, a famous letter was held inside."

فرود أمد و خاک را بوسه داد
بسی از جهان آفرین کرد یاد

فرود آمد و خاک را بوس داد
بسی از جهان آفرین کرد یاد

"He came down and kissed the ground,
Remembering the many creations of
the world."

بپرسید و بستد ازو نامه سام
فرستاده گفت آنچ بود از پیام

بپرسید و بستد ازو نامه سام
فرستاده گفت آنچه بود از پیام

"He asked and received from him the letter of Sam,
The messenger spoke of what was in the message."

سپهدار بگشاد از آن نامه بند
فرود آمد از تیغ کوه بلند

سپهدار بگشاد از نامه بند
فرود آمد از تیغ کوه بلند

"The commander-in-chief opened the seal of the letter,
He came down from the peak of the mountain with his sword."

سخن های دستان یکایک بخواند
پژمرد بر جای و خیره بماند

سخنهای دستان سراسر بخواند
بپژمرد و بر جای خیره بماند

"He read the words of the hands in full,
He was stunned and remained in place."

پسندش نیامد چنان آرزوی
دگرگونه بایستش او را به خوی

پسندش نیامد چنان آرزوی
دگرگونه بایستش او را به خوی

"He did not like such a wish,
He must change his nature."

چنین داد پاسخ که آمد پدید
سخن هرچه از گوهر بد سزید

چنین داد پاسخ که آمد پدید
سخن هر چه از گوهر بد سزید

"He gave this answer that became apparent,
Words that were fitting of a precious gem."

چو مرغ ژیان باشد آموزگار
چنین کام دل جوید از روزگار

چو مرغ ژیان باشد آموزگار
چنین کام دل جوید از روزگار

"Like a bird of life, the teacher should be,
Seeking such heart's desires from the days
of destiny."

ز نخجیر کامد سوی خانه بأاز
به دلش اندر اندیشه آمد درأز

ز نخچیر کامد سوی خانه باز
به دلش اندر اندیشه آمد دراز

"He came back home from the hunt,
Lost in deep thought and contemplation."

همی گفت اگرگویم این نیست رای
مکن داوری، سوی دانش گرای

همی گفت اگر گویم این نیست رای
مکن داوری سوی دانش گرای

"He said, 'If I speak, do not judge me harshly,
Do not turn towards the knowledge-seekers for
judgment.'"

دل شهریاران سر انجمن
شود خام گفتار و پیمان‌شکن

سوی شهریاران سر انجمن
شوم خام گفتار و پیمان شکن

"Towards the council of the kings I go,
With shameful words and broken promises."

وگر گویم آری و کامت رواست
بپرداز دل را بدانچت هواست

و گر گویم آری و کامت رواست
بپرداز دل را بدانچت هواست

"And if I say yes and your desire is true,
Pay the heart for what it desires."

ازین مرغ‌پرورده، وان دیوزاد
چگونه برآید، چه گویی، نژاد؟

ازین مرغ پرورده وان دیوزاد
چه گویی چگونه برآید نژاد

"Of this nurtured bird and that demon's son,
What can be said, how will their
lineage emerge?"

سرش گشت از اندیشه‌ی دل گران
بخفت و برآسوده گشت اندران

سرش گشت از اندیشهٔ دل گران
بخفت و نیاسوده گشت اندران

"His head turned from the heavy thoughts in
his heart,
He slept and became lost in them."

سخن هرچه بر بنده دشخوارتر
دلش خسته‌تر زان و تن زارتر

سخن هر چه بر بنده دشوارتر
دلش خسته‌تر زان و تن زارتر

"Every difficult word upon the servant's heart,
Makes it more tired than the body."

گشاده‌تر آن باشد اندر نهان
که فرمان دهد کردگار جهان

گشاده‌تر آن باشد اندر نهان
چو فرمان دهد کردگار جهان

"More open in secret it will be,
When the Creator of the world commands."

چو برخاست از خواب، با موبدان
یکی انجمن کرد با بخردان

چو برخاست از خواب با موبدان
یکی انجمن کرد با بخردان

When he woke up, he held a council with his wise men and advisors.

گشاد این سخن بر ستاره شمر
که فرجام این بر چه یابد گذر

گشاد آن سخن بر ستاره شمر
که فرجام این بر چه باشد گذر

He revealed that speech to the stars, counting them, wondering what the outcome of this would be.

دو گوهر چو آب و چو آتش بهم
برآمیختن باشد از بن ستم

دو گوهر چو آب و چو آتش به هم
برآمیخته باشد از بن ستم

Like water and fire, when two gems are mixed,
From the base of tyranny, they are fixed.

همانا که باشد به روز شمار
فریدون وضحاک را کارزار

همانا که باشد به روز شمار
فریدون و ضحاک را کارزار

Indeed, on the appointed day,
The battle of Fereydoun and Zahhak will sway.

از اختر بجویید و پاسخ دهید
سر خامه بر بخش فرخ نهید

از اختر بجوئید و پاسخ دهید
همه کار و کردار فرخ نهید

"Seek guidance from the stars and answer,
Do not engage in any action that brings harm."

ستارهشناسان به روز دراز
همی زآسمان باز جستند راز

ستاره‌شناسان به روز دراز
همی ز آسمان بازجستند راز

The stargazers, all day long,
Searched for secrets in the sky's throng.

بدیدند و با خنده پیش آمدند
که دو دشمن از بخش، خویش آمدند

بدیدند و با خنده پیش آمدند
که دو دشمن از بخت خویش آمدند

"They saw and came forward with laughter,
For two enemies had come upon their
own fate."

به سام نریمان ستاره شمر
چنین گفت کای گرد زرین کمر

به سام نریمان ستاره شمر
چنین گفت کای گرد زرین کمر

"We shall go to Sam and count the stars,
Thus spoke the one with the golden
waistband."

ترا مژده از دخت مهراب و زال
که گردند هر دو دو فرخ همال

ترا مژده از دخت مهراب و زال
که باشند هر دو به شادی همال

"Receive glad tidings of the daughters of
Mehrab and Zal,
For both shall live in happiness together."

ازین دو هنرمند، پیلی ژیان
بیاید ببندد به مردی میان

ازین دو هنرمند پیلی ژیان
بیاید ببندد به مردی میان

From these two skilled artists, a life-
taking elephant
Shall come and be subdued by a manly valiant.

جهانی بپای اندرآرد به تیغ
نهد تخت شاه از بر پشت میغ

جهان زیرپای اندر آرد به تیغ
نهد تخت شاه از بر پشت میغ

The world shall be brought underfoot by the sword,
And the throne of the king shall be placed upon the back of the mace.

ببرد پی بدسگالان ز خاک
به روی زمین بر نماند مغاک

ببرد پی بدسگالان ز خاک
به روی زمین بر نماند مغاک

"He shall take revenge on the evil-doers and turn them to dust,
Leaving no trace of them on the face of the earth."

نه سکسار ماند نه مازندران
زمین را بشوید به گرز گران

نه سگسار ماند نه مازندران
زمین را بشوید به گرز گران

Neither Sagzars nor Mazandaran remained,
The earth was plowed with heavy maces.

به خواب اندرآرد سر دردمند
ببندد در جنگ و راه گزند

به خواب اندرد آرد سر دردمند
ببندد در جنگ و راه گزند

"In sleep, he brings the ailing head,
And in battle, he closes the path."

بدو باشد ایرانیان را امید
ازو پهلوان را خرام و نوید

بدو باشد ایرانیان را امید
ازو پهلوان را خرام و نوید

"To him belongs the hope of the Iranians,
From him comes the support and good news
for the heroes."

پی بارویی کو چماند به جنگ
بمالد برو روی جنگی پلنگ

پی باره‌ای کو چماند به جنگ
بمالد برو روی جنگی پلنگ

"After carrying a load, he charges into battle,
And like a fierce panther, he attacks."

خنک پادشاهی که هنگام اوی
زمانه به شاهی برد نام اوی

خنک پادشاهی که هنگام او
زمانه به شاهی برد نام او

"Blessed is the king whose reign,
Brings his name to royal fame."

چو بشنید گفتار اخترشناس
بخندید و پذرفت ازیشان سپاس

چو بشنید گفتار اخترشناس
بخندید و پذرفت ازیشان سپاس

"When he heard the words of the astrologer,
He smiled and thanked them."

ببخشیدشان بی کران زر و سیم
چو آرامش آمد به هنگام بیم

ببخشیدشان بی‌کران زر و سیم
چو آرامش آمد به هنگام بیم

"Forgive them with boundless gold and silver,
When peace comes at the time of fear."

فرستاده‌ی زال را پیش خواند
ز هرگونه با او سخن ها براند

فرستادهٔ زال را پیش خواند
زهر گونه با او سخنها براند

"The messenger of Zal was summoned and
he spoke,
Pouring out venomous words against him."

بگفتش که با او به چربی بگوی
که این آرزو را نبد هیچ روی

بگفتش که با او به خوبی بگوی
که این آرزو را نبد هیچ روی

"He told him to speak kindly to him,
For there was no way to fulfill this wish."

ولیکن چو پیمان چنین بد نخست
بهانه نشاید به بیداد جست

ولیکن چو پیمان چنین بد نخست
بهانه نشاید به بیداد جست

"But when such a treaty was made at first,
It is not an excuse to resort to tyranny."

من اینک به شبگیر ازین رزمگاه
سوی شهر ایران گذارم سپاه

من اینک به شبگیر ازین رزمگاه
سوی شهر ایران گذارم سپاه

"I, now, as a night watchman, depart from this battlefield,
Leading my army towards the city of Iran."

فرستاده را داد چندی درم
بدو گفت: خیره مزن هیچ دم

فرستاده را داد چندی درم
بدو گفت خیره مزن هیچ دم

"The messenger was given a few dirhams,
He told him not to be amazed and to go."

گسی کردش و خود به راه ایستاد
سپاه و سپهبد از آن کار شاد

"He bid him farewell and stood on his way,
The army and the commander were happy with that work."

ببستند از آن گرگساران هزار
پیاده به خواری کشیدند زار

ببستند از آن گرگساران هزار
پیاده به زاری کشیدند خوار

"They tied a thousand wolf hunters,
And dragged them on foot in humiliation."

دو بهره چو از تیره شب درگذشت
خروش سواران برآمد ز دشت

"Two benefits were gained as the dark night passed,
The clamor of the riders rose from the plain."

همان ناله‌ی کوس با کره‌نای
برآمد ز دهلیز پرده‌سرای

"The same lament of Kus and the sound of the horn,
Rose from the corridor of the curtain house."

سپهبد سوی شهر ایران کشید
سپه را بنزد دلیران کشید

"The commander led the army towards the city of Iran,
He took the army to the brave ones."

فرستاده آمد دمان سوی زال
ابا بخت پیروز و فرخنده فال

"The messenger came running towards Zal,
With good fortune, victorious and blessed fate."

دو بهره چو از تیره شب درگذشت
خروش سواران برآمد ز دشت

همان نالهٔ کوس با کره نای
برآمد ز دهلیز پرده‌سرای

"The same lament of Kus and the sound of the horn,
Rose from the corridor of the curtain house."

سپهبد سوی شهر ایران کشید
سپه را به نزد دلیران کشید

"The commander led the army towards the city of Iran,
He took the army to the brave ones."

فرستاده آمد دوان سوی زال
ابا بخت پیروز و فرخنده فال

"The messenger came running towards Zal,
With good fortune, victorious and blessed fate."

گرفت آفرین زال بر کردگار
بران بخشش و شادمان روزگار

گرفت آفرین زال بر کردگار
بران بخشش گردش روزگار

"Zal praised the Creator,
For the forgiveness that the passage of
time brings."

درم داد و دینار درویش را
نوازنده شد مردم خویشرا

درم داد و دینار درویش را
نوازنده شد مردم خویش را

"He gave a dirham and a dinar to the poor,
And became the musician of his own people."

میان سپهدار با سروبن
زنی بود گویا و شیرین سخن

میان سپهدار و آن سرو بن
زنی بود گوینده شیرین سخن

Between the commander and that cypress-
like woman,
there was someone who spoke sweet words.

پیام آوریدی سوی پهلوان
هم از پهلوان سوی سرو روان

پیام آوریدی سوی پهلوان
هم از پهلوان سوی سرو روان

You brought a message to the champion,
And from the champion to the
graceful cypress.

سپهدار دستان مرو را بخواند
سخن هر چه بشنید با او براند

سپهدار دستان مر او را بخواند
سخن هر چه بشنید با او براند

The commander called for his servant,
And shared with him all that he had heard.

بدو گفت نزدیک رودابه شو
بگویش که ای نیکدل ماه نو

بدو گفت نزدیک رودابه رو
بگویش که ای نیک دل ماه نو

He said to him, "Go near the river bank,
And speak, oh you with a good heart, like a new moon."

سخن چون ز تنگی به سختی رسید
فراخیش را زود بینی کلید

سخن چون ز تنگی به سختی رسید
فراخیش را زود بینی کلید

"When words reach difficulty from narrowness,
You will quickly see the key to its expansion."

فرستاده بازآمد از پیش سام
ابا شادمانی و فرخ پیام

فرستاده باز آمد از پیش سام
ابا شادمانی و فرخ پیام

"The messenger returned from
Sām's presence,
With joyful news and glad tidings."

بسی گفت و جوشید و زد داستان
سرانجام هم گشت همداستان

بسی گفت و بشنید و زد داستان
سرانجام او گشت همداستان

He spoke much and listened, and told his tale,
In the end, he became a part of the story.

سبک پاسخ نامه زن را سپرد
زن از پیش او بازگشت و ببرد

سبک پاسخ نامه زن را سپرد
زن از پیش او بازگشت و ببرد

He entrusted the light response to the woman,
And she returned to him and brought it back.

بنزدیک رودابه آمد چو باد
بدین شادمانی ورا مژده داد

به نزدیک رودابه آمد چو باد
بدین شادمانی ورا مژده داد

"He came near the river like the wind,
And gave him the good news with joy."

پری روی بر زن درم برفشاند
به کرسی زرپیکرش برنشاند

پری روی بر زن درم برفشاند
به کرسی زر پیکرش برنشاند

"She scattered her fairy face over the
woman's lap,
And placed her golden body on the throne."

یکی شاره سربند پیش آورید
شده تار و پود اندرو ناپدید

یکی شاره سربند پیش آورید
شده تار و پود اندرو ناپدید

"One brought forth a headband of arrows,
And the strings and feathers disappeared
within it."

همه پیکرش سرخ یاقوت و زر
شده زر همه ناپدید از گهر

همه پیکرش سرخ یاقوت و زر
شده زر همه ناپدید از گهر

"All of his body became red ruby and gold,
And all the gold disappeared in the gemstone."

یکی جفت پرمایه انگشتری
فروزنده چون بر فلک مشتری

یکی جفت پر مایه انگشتری
فروزنده چون بر فلک مشتری

"A pair of rings, shining like Jupiter in the sky."

فرستاد نزدیک دستان سام
بسی داد با آن درود و پیام

فرستاد نزدیک دستان سام
بسی داد با آن درود و پیام

"He sent to Sām's hand,
Many greetings and messages."

زن از حجره بمیان ایوان رسید
نگه کرد سیندخت او را بدید

زن از حجره آنگه به ایوان رسید
نگه کرد سیندخت او را بدید

"The woman then arrived from the chamber to the courtyard,
And Sindokht kept her gaze fixed upon her."

زن از بیم او گشت چون سندروس
بترسید وروی زمین داد بوس

زن از بیم برگشت چون سندروس
بترسید و روی زمین داد بوس

"The woman turned back in fear like a Sindroos,
And kissed the ground in reverence."

پر اندیشه شد جان سیندخت ازوی
به آواز گفت: از کجایی بگوی

پر اندیشه شد جان سیندخت ازوی
به آواز گفت از کجایی بگوی

"Full of thought, Sindokht's soul became,
And she spoke aloud, 'From where do you come?'"

زمان تا زمان پیش من بگذری
به حجره درآیی به من ننگری

زمان تا زمان پیش من بگذری
به حجره درآیی به من ننگری

"Pass by me from time to time,
Enter the chamber, but do not look at me."

دل روشنم بر تو شد بدگمان
نگویی مرا تا زهی گر کمان

دل روشنم بر تو شد بدگمان
بگویی مرا تا زهی گر کمان

"My bright heart became suspicious of you,
Tell me, why do you have a bow?"

بدو گفت زن من یکی چاره جوی
همی نان فرازارم از چند روی

بدو گفت زن من یکی چاره‌جوی
همی نان فراز آرم از چند روی

The woman said to him, "I am seeking
a solution,
I will bring bread from various sources."

بدین حجره رودابه پیرایه خواست
همان گوهران گرانمایه خواست

بدین حجره رودابه پیرایه خواست
بدو دادم اکنون همینست راست

"She desired to go to the bathhouse from
this chamber,
I gave her directions, that is all."

بیاوردمش افسری زرنگار
یکی حلقه پر گوهر شاهوار

بیاوردمش افسر پرنگار
یکی حلقه پرگوهر شاهوار

"I brought him a decorated sword,
And a ring of precious gems fit for a king."

بدو گفت سیندخت: بنماییم
دل بسته زاندیشه بگشاییم

بدو گفت سیندخت بنمایی‌ام
دل بسته ز اندیشه بگشایی‌ام

Sindokht said to him, "I will show myself
to you,
I will open my heart, closed by thoughts."

سپردم به رودابه - گفت - این دو چیز
فزون خواست، اکنون بیارمش نیز

سپردم به رودابه گفت این دو چیز
فزون خواست اکنون بیارمش نیز

"I entrusted to the bathhouse these two things,
Now I also want to bring them back."

بها گفت بگذار بر چشم من
یکی آب زن بر سر خشم من

بها گفت بگذار بر چشم من
یکی آب بر زن برین خشم من

He said to her, "Let me pour
A bowl of water over this woman, in my anger."

درم - گفت - فردا دهد ماهروی
بها تا نیابم تو از من مجوی

درم گفت فردا دهد ماه روی
بها تا نیابم تو از من مجوی

"In my dream, he said, tomorrow the moon-faced one will give,
Do not ask me for the price, so that you may not be disappointed."

همی کژ دانست گفتار اوی
بیاراست دل را به پیکار اوی

همی کژ دانست گفتار او
بیاراست دل را به پیکار او

"He considered her words to be deceitful,
And he prepared his heart for her battle."

بیامد بجستش بر و آستی
همی جست ازو کژی و کاستی

بیامد بجستش بر و آستی
همی جست ازو کژی و کاستی

"He came and searched for him high and low,
Searching for his deceit and shortcomings."

به خشم اندرون شد ازان زن غمی
به خواری کشیدش بروی زمی

With anger inside, he was saddened by that woman,
And he dragged himself with humiliation for a while.

چن آن جامه‌های گرانمایه دید
هم از دست رودابه پیرایه دید

چو آن جامه‌های گرانمایه دید
هم از دست رودابه پیرایه دید

"When he saw those expensive clothes,
He also saw them slipping from the hands of
the bathhouse attendant."

در کاخ بر خویشتن بربست
از اندیشگان شد بکردار مست

در کاخ بر خویشتن بر ببست
از اندیشگان شد به کردار مست

"He locked himself in the palace,
And became intoxicated with action, free
from thoughts."

بفرمود تا دخترش رفت پیش
همی دست برزد به رخسار خویش

بفرمود تا دخترش رفت پیش
همی دست برزد به رخسار خویش

"He ordered his daughter to come forward,
And she put her hand on her face in shame."

دو گل را به دو نرگس خواب دار
همی شست تا شد گلان آب دار

دو گل رابدو نرگس خوابدار
همی شست تا شد گلان آبدار

"Two roses and two sleeping narcissi,
He washed them until they became full
of water."

به رودابه گفت ای سرافراز ماه
گزین کردی از ناز بر گاه چاه

به رودابه گفت ای سرافراز ماه
گزین کردی از ناز برگاه چاه

"To the bathhouse, he said, 'Oh, proud moon,
Did you choose to be coquettish at the edge of the well?'"

چه ماند از نکو داشتن در جهان
که ننمودمت آشکار و نهان

چه ماند از نکو داشتی در جهان
که ننمودمت آشکار و نهان

"What remains of the good deeds you have done in this world,
That I have not shown you openly or secretly?"

ستمگر چرا گشتی ای ماهروی
همه رازها پیش مادر بگوی

ستمگر چرا گشتی ای ماه‌روی
همه رازها پیش مادر بگوی

"O oppressor, why have you become moon-faced?
Tell all your secrets to your mother."

که این زن ز پیش که آید همی
بنزدت ز بهر چه آید همی

که این زن ز پیش که آید همی
به پیشت ز بهر چه آید همی

"For what reason does this woman come before you,
And for what purpose does she come before you?"

سخن بر چه سانست و این مرد کیست
که زیبای سربند وانگشتریست

سخن بر چه سانست و آن مرد کیست
که زیبای سربند و انگشتریست

"What kind of talk is this, and who is that man
With a beautiful headband and ring?"

ز گنج بزرگ افسر تازیان
به ما ماند بسیار سود و زیان

ز گنج بزرگ افسر تازیان
به ما ماند بسیار سود و زیان

"From the great treasure of fresh weapons,
We gained much profit and loss."

بدین نام بد داد خواهی به باد
چو من زاده‌ام دخت، هرگز که زاد

بدین نام بد دادخواهی به باد
چو من زاده‌ام دخت هرگز مباد

"With this bad reputation, you seek justice
in vain,
For a daughter like me should never be
born again."

زمین دید رودابه و پشت پای
فرو ماند از شرم مادر بجای

زمین دید رودابه و پشت پای
فرو ماند از خشم مادر به جای

"She saw the river and the footprints on
the ground,
And in her place, the mother fell down
in anger."

فرو ریخت از دیدگان آب مهر
به خون دو نرگس بیاراست چهر

فرو ریخت از دیدگان آب مهر
به خون دو نرگس بیاراست چهر

"From her eyes, she poured the water
of affection,
And her face was adorned with the blood of
two narcissi."

به مادر چنین گفت کای پر خرد
همی مهر جان مرا بشکرد

به مادر چنین گفت کای پر خرد
همی مهر جان مرا بشکرد

"To his mother, he said, 'Oh, wise one,
Thank you for your affectionate soul.'"

مرا مام فرخ نزادی ز بن
نرفتی ز من نیک یا بد سخن

مرا مام فرخ نزادی ز بن
نرفتی ز من نیک یا بد سخن

"My mother did not give birth to me from a
base lineage,
Whether my words are good or bad, you did
not leave me."

سپهدار دستان به کاول بماند
چنین مهر اویم بر آتش نشاند

سپهدار دستان به کابل بماند
چنین مهر اویم بر آتش نشاند

"The commander of the army remained
in Kabul,
Leaving his affection burning on the fire."

چنان تنگ شد بر دلم بر جهان
که گریان شدم ز آشکار و نهان

چنان تنگ شد بر دلم بر جهان
که گریان شدم آشکار و نهان

"So narrow did the world become upon my heart,
That I wept both openly and in secret."

نخواهم بدن زنده بی روی او
جهانم نه ارزد به یک موی او

نخواهم بدن زنده بی‌روی او
جهانم نیرزد به یک موی او

"I will not live without her beauty,
My world will not be worth a single hair of hers."

بدان! کو مرا دید و با من نشست
به پیمان گرفتیم دستش بدست

بدان کو مرا دید و بامن نشست
به پیمان گرفتیم دستش بدست

"He who saw me and sat with me,
We made a covenant, hand in hand."

فرستاده شد نزد سام بزرگ
فرستاد پاسخ به زال سترگ

فرستاده شد نزد سام بزرگ
فرستاد پاسخ به زال سترگ

"He was sent to the great Sam,
And he sent a response to Zal the strong."

زمانی بپیچید و دستور بود
سخن های بایسته گفت و شنود

زمانی بپیچید و دستور بود
سخنهای بایسته گفت و شنود

"At that time, it was appropriate to be tactful,
To speak and listen to necessary words."

فرستاده را داد بسیار چیز
شنیدم همه پاسخ نامه نیز

فرستاده را داد بسیار چیز
شنیدم همه پاسخ سام نیز

"The envoy was given many things,
I heard that Sam's response was
also received."

بدست همین زن که کندیش موی
زدی بر زمین و کشیدی بروی

به دست همین زن که کندیش موی
زدی بر زمین و کشیدی به روی

"With the same woman whose hair you pulled,
You struck the ground and dragged her
face down."

فرستاده آرنده‌ی نامه بود
مرا پاسخ نامه آن جامه بود

فرستاده آرندهٔ نامه بود
مرا پاسخ نامه این جامه بود

"The messenger was the bearer of the letter,
My response to the letter was this garment."

فروماند سیندخت از آن گفت اوی
پسند آمدش زال را جفت اوی

فروماند سیندخت زان گفت‌گوی
پسند آمدش زال را جفت اوی

"Sindukht was left behind by that conversation,
Zal's companion pleased her."

چنین داد پاسخ که این خرد نیست
چو دستان ز پرمایگان گرد نیست

چنین داد پاسخ که این خرد نیست
چو دستان ز پرمایگان گرد نیست

"This is not a matter for mere mortals,
It is not within the grasp of the hands of the immortals."

بزرگست و پور جهان پهلوان
همش نام و هم رای و روشن روان

بزرگست پور جهان پهلوان
همش نام و هم رای روشن روان

"Great is the son of the world, the champion,
All his name and reputation are bright and clear."

هنرها همه هست و آهو یکی
که گردد هنر پیش او اندکی

هنرها همه هست و آهو یکی
که گردد هنر پیش او اندکی

"All arts exist, but the deer is unique,
Before him, all arts become insignificant."

شود شاه گیتی ازین خشمناک
ز کاول برآرد به خورشید خاک

شود شاه گیتی بدین خشمناک
ز کابل برآرد به خورشید خاک

"The king of the world becomes so furious,
He raises the dust of Kabul to the sun."

نخواهد که از تخم ما بر زمین
کسی پای خوار اندرآرد به زین

نخواهد که از تخم ما بر زمین
کسی پای خوار اندر آرد به زین

"He does not want anyone to bring disgrace
upon our lineage
By walking with a humble gait on this earth."

رها کرد زن را و بنواختش
چنان کرد پیدا که نشناختش

رها کرد زن را و بنواختش
چنان کرد پیدا که نشناختش

"She let go of the woman and struck her,
So openly that she did not recognize her."

چنان دید دخترش را در نهان
کجا نشنود پند کس در جهان

چنان دید رودابه را در نهان
کجا نشنود پند کس در جهان

"He saw the hidden secrets of the river,
Where in the world can anyone hear advice?"

بیامد به تیمار و تنها بخفت
همی پوست بر تنش گفتی بکفت

بیامد ز تیمار گریان بخفت
همی پوست بر تنش گفتی بکفت

"She came weeping from the workshop and fell asleep,
You spoke to her while stroking her body."

بیامد ز درگاه مهراب شاد
کزو کرده بد زال بسیار یاد

چو آمد ز درگاه مهراب شاد
همی کرد از زال بسیار یاد

When he arrived at the gate of Mehrab, he joyfully recalled many memories of the past.

گرانمایه سیندخت را خفته دید
رخش پژمریده، دل آشفته دید

گرانمایه سیندخت را خفته دید
رخش پژمریده دل آشفته دید

He saw Sindukht, who was lying asleep, with her face pale and her heart troubled.

بپرسید و گفتش چه بودت بگوی
چرا پژمریدی چو گلبرگ روی

بپرسید و گفتا چه بودت بگوی
چرا پژمرید آن چو گلبرگ روی

"Ask and tell me what happened to you, why is your face pale like a withered rose petal?"

چنین داد پاسخ به مهراب باز
که اندیشه اندر دلم شد دراز

چنین داد پاسخ به مهراب باز
که اندیشه اندر دلم شد دراز

"Thus she replied to Mehrab once again, 'My thoughts have become long in my heart.'"

ازین کاخ اباد و این خواسته
وزین تازی اسپان آراسته

ازین کاخ آباد و این خواسته
وزین تازی اسپان آراسته

From this palace, adorned with desire, and from these fresh horses adorned.

وزین ریدکان سپهبدپرست
وزین باغ و این خسروانی نشست

وزین بندگان سپهبدپرست
ازین تاج و این خسروانی نشست

And from these servants who worship the commander, seated in this crown and this royalty.

وزین چهره و سرو بالای ما
وزین نام و این دانش و رای ما

وزین چهره و سرو بالای ما
وزین نام و این دانش و رای ما

"And from this face and tall cypress of ours, and from this name, knowledge, and judgment of ours."

بدین ابداری و این راستی
زمان تا زمان آیدش کاستی

بدین آبداری و این راستی
زمان تا زمان آورد کاستی

"With this abundance and honesty, time after time brought deficiency."

به ناکام باید به دشمن سپرد
همه رنج ما باد باید شمرد

به ناکام باید به دشمن سپرد
همه رنج ما باد باید شمرد

"We must leave to the enemy in defeat, and count all our sufferings as the wind."

یکی تنگ صندوق ازین بهر ماست
درختی که تریاک او زهر ماست

یکی تنگ تابوت ازین بهر ماست
درختی که تریاک او زهر ماست

"One narrow coffin is for our sake, a tree whose resin is our antidote."

بکشتیم و دادیم آبش به رنج
بیاویختیم از برش تاج و گنج

بکشتیم و دادیم آبش به رنج
بیاویختیم از برش تاج و گنج

"We killed him and gave his water to the thirsty, and we took his crown and treasure from his chest."

چو برشد به خورشید و شد سایه‌دار
به خاک اندرآمد سرمایه‌دار

چو بر شد به خورشید و شد سایه‌دار
به خاک اندر آمد سر مایه‌دار

"When he rose towards the sun and became shadowed, he came to the ground, the source of his wealth."

برینست انجام و فرجام ما
ندانم کجا باشد آرام ما

برینست فرجام و انجام ما
بدان تا کجا باشد آرام ما

"This is our fate and our end, until when will our peace be?"

به سیندخت مهراب گفت این سخن
نو آوردی و نو نگردد کهن

به سیندخت مهراب گفت این سخن
نوآوردی و نو نگردد کهن

"To Mehrab, she spoke these words in Sindokht: 'You have not innovated, and the new does not become old.'"

سرای سپنجی برینسان بود
خردیافته زو هراسان بود

سرای سپنجی بدین سان بود
خرد یافته زو هراسان بود

"The palace of Sepanji was in such a way, that it made everyone who saw it feel small and fearful."

یکی اندرآید دگر بگذرد
گذر نی که چرخش همی بسپرد

یکی اندر آید دگر بگذرد
گذر نی که چرخش همی بسپرد

"One comes in, another passes by, it's not a passing that its rotation stops."

به تنگی دل و غم، نگردد دگر
بدین نیست پیکار با دادگر

به شادی و انده نگردد دگر
برین نیست پیکار با دادگر

"It will not turn to joy and happiness again, there is no more struggle with the giver of justice."

بدو گفت سیندخت کین داستان
به روی دگر برنهد راستان

بدو گفت سیندخت این داستان
بروی دگر بر نهد باستان

"To him, Sindokht spoke this tale, and turned to another ancient story."

خردیافته موبد نیک‌بخت
به فرزند زد داستان درخت

خرد یافته موبد نیک بخت
به فرزند زد داستان درخت

"The wise and fortunate Mobad gave birth to a tree-like tale."

زدم داستان تا ز راه خرد
سپهبد به گفتار من بنگرد

زدم داستان تا ز راه خرد
سپهبد به گفتار من بنگرد

"I told a tale from the path of wisdom, the general looked upon my words."

فرو برده و سرو سهی داد خم
به نرگس گل سرخ را داد نم

فرو برد سرو سهی داد خم
به نرگس گل سرخ را داد نم

"The bending cypress brought down its branches, and gave them to the red rose and narcissus."

که گردون بسر بر چنان نگذرد
که ما را همی باید ای پر خرد

که گردون به سر بر چنان نگذرد
که ما را همی باید ای پرخرد

"That the heavens may not pass over us in such a way, that we too must, O wise one, pass away."

چنان دان که رودابه را پور سام
نهانی نهاده‌ست هرگونه دام

چنان دان که رودابه را پور سام
نهانی نهادست هر گونه دام

"Know that the son of Sam has hidden every kind of trap in the river Roudabeh."

ببرده‌ست روشن دل او ز راه
یکی چاره‌مان کرد باید نگاه

ببردست روشن دلش را ز راه
یکی چاره مان کرد باید نگاه

"He has taken his clear heart from the path, we must find a way to keep watch."

بسی دادمش پند و سودش نکرد
دلش خیره بینم همی، روی زرد

بسی دادمش پند و سودش نکرد
دلش خیره بینم همی روی زرد

"I gave him much advice, but he did not benefit from it. I see his heart bewildered, and his face turned yellow."

چو بشنید مهراب بر پای جست
نهاد از بر دست شمشیر دست

چو بشنید مهراب بر پای جست
نهاد از بر دست شمشیر دست

"When Mehrab heard this, he leaped to his feet and drew his sword from its sheath."

تنش گشت لرزان و رخ لاژورد
پر از خون جگر، لب پر از باد سرد

تنش گشت لرزان و رخ لاجورد
پر از خون جگر دل پر از باد سرد

"His body trembled and his face turned turquoise, his liver full of blood and his heart full of cold wind."

همی گفت رودابه را رود خون
بروی زمین برکنم هم کنون

همی گفت رودابه را رود خون
بروی زمین بر کنم هم کنون

"She said, 'The river Roudabeh is flowing with blood, I must go to the ground now.'"

چن آن دید سیندخت برپای جست
کمر کرد بر گردگاهش دو دست

چو این دید سیندخت برپای جست
کمر کرد بر گردگاهش دو دست

"When Sindokht saw this, she leaped to her feet and placed both hands on her waist in the arena."

چنین گفت کز کهتر اکنون یکی
سخن بشنو و گوش دار اندکی

چنین گفت کز کهتر اکنون یکی
سخن بشنو و گوش دار اندکی

Thus spoke she, "Listen to me now, for there is no one better. Pay attention and lend me your ear for a moment."

وزان پس همان کن که رای ایدت
روان را خرد رهنمای آیدت

ازان پس همان کن که رای آیدت
روان و خرد رهنمای آیدت

"From now on, do what your conscience dictates, let your soul and wisdom be your guide."

بپیچید و انداخت او را بدست
خروشی برآورد چون پیل مست

بپیچید و بنداخت او را بدست
خروشی برآورد چون پیل مست

"She wrapped and bound him tightly with her hands, and he roared like a drunken elephant."

مرا - گفت - چون دختر آمد پدید
ببایستش اندر زمان سر برید

مرا گفت چون دختر آمد پدید
ببایستش اندر زمان سر برید

"She said to me, 'Since a daughter has been born, it is fitting to cut off her head at once.'"

نکشتم نرفتم به راه نیا
کنون ساخت بر من چنین کیمیا

نکشتم بگشتم ز راه نیا
کنون ساخت بر من چنین کیمیا

"I killed and left the path, but now alchemy has made me like this."

پسر کو ز راه پدر بگذرد
دلیرش ز پشت پدر نشمرد

پسر کو ز راه پدر بگذرد
دلیرش ز پشت پدر نشمرد

"When a son passes his father's path, his bravery cannot be counted as less than his father's."

یکی داستان زد برین بر پلنگ
بدانگه که در جنگ شد تیز چنگ

مرا کارزارست گفت آرزوی
پدرم از نیا خود همین داشت خوی

نشان پدر باید اندر پسر
روا باشد ار کمتر آرد هنر

همم بیم جانست و هم جای ننگ
چرا بازداری سرم را ز جنگ

همم بیم جانست و هم جای ننگ
چرا بازداری سرم را ز جنگ

"My soul is full of fear and shame, why do you hold me back from battle?"

اگر سام یل با منوچهر شاه
بیابند بر ما یکی دستگاه

"If Sam and Manuchehr Shah join forces against us, they will form a powerful army."

اگر سام یل با منوچهر شاه
بیابند بر ما یکی دستگاه

ز کاول براید به خورشید دود
نه آباد ماند نه کشت و درود

"Smoke rises from Kabul to the sun, leaving no prosperity, crops, or salutation."

ز کابل برآید به خورشید دود
نه آباد ماند نه کشت و درود

چنین گفت سیندخت با مرزبان
کزین در مگردان به خیره زبان

Thus spoke Sindokht to the border guard, "Do not speak in amazement of this matter."

چنین گفت سیندخت با مرزبان
کزین در مگردان به خیره زبان

کزین آگهی یافت سام سوار
به دل ترس و تیمار چندین مدار

"Upon hearing this news, Sam mounted his horse, with a heart full of fear, worry, and hardship."

کزین آگهی یافت سام سوار
به دل ترس و تیمار و سختی مدار

وی از گرگساران بدین گشت باز
گشاده شده‌ست این سخن، نیست راز

وی از گرگساران بدین گشت باز
گشاده شدست این سخن نیست راز

"He has returned from the wolf-hunters, and this is no secret, the matter has been revealed."

چنین گفت مهراب کای ماهروی
سخن هیچ با من به کژی مگوی

چنین گفت مهراب کای ماه‌روی
سخن هیچ با من به کژی مگوی

Mehrab said, "Oh moon-faced one, do not speak falsely with me."

چنین خود کی اندرخورد با خرد
که مر خاک را باد فرمان برد

چنین خود کی اندر خورد با خرد
که مر خاک را باد فرمان برد

"How could he, with his limited knowledge, have ever thought that the wind could command the dust?"

مرا دل بدین نیستی دردمند
اگر ایمنی یابمی از گزند

مرا دل بدین نیستی دردمند
اگر ایمنی یابمی از گزند

"My heart is in pain due to this separation, if only I could find safety from this torment."

که باشد که پیوند سام سوار
نخواهد، ز اهواز تا قندهار

که باشد که پیوند سام سوار
نخواهد ز اهواز تا قندهار

"What can prevent Sam from riding from Ahvaz to Qandahar?"

بدو گفت سیندخت کای سرفراز
به گفتار کژی مبادم نیاز

بدو گفت سیندخت کای سرفراز
به گفتار کژی مبادم نیاز

Sindokht said to him, "Oh proud one, I have no need for false words."

گزند تو پیدا گزند من‌ست
دل دردمند تو بند من‌ست

گزند تو پیدا گزند منست
دل درمند تو بند منست

"Your torment is apparent, and it is tied to my heart."

چنین‌ست و این نزد من شد درست
همین بد گمانی مرا از نخست

چنین است و این بر دلم شد درست
همین بدگمانی مرا از نخست

"This is how it is, and it has been on my heart since the beginning, this same bad thought."

اگر باشد این نیست کاری شگفت
کزان بر دل اندیشه باید گرفت

اگر باشد این نیست کاری شگفت
که چندین بد اندیشه باید گرفت

"If this is not a wondrous affair, then why must one entertain so many bad thoughts?"

فریدون به سرو یمن گشت شاه
جهانجوی دستان همین جست راه

فریدون به سرو یمن گشت شاه
جهانجوی دستان همین دید راه

Fereydoun became king in Yemen's cypress,
the world-seeker found his way.

که بی اتش از اب و از باد و خاک
نشد تیره روی زمین تابناک

هر آنگه که بیگانه شد خویش تو
شود تیره رای بداندیش تو

هرانگه که بیگانه شد خویش تو
شود تیره رای بداندیش تو

"Whenever you become a stranger to yourself, your thoughts become dark and troubled."

سپرده به سیندخت مهراب گوش
دلی پر ز کینه، سری پر ز جوش

به سیندخت فرمود پس نامدار
که رودابه را خیز پیش من آر

به سیندخت فرمود پس نامدار
که رودابه را خیز پیش من آر

He commanded Sindokht, the renowned one,
saying, "Bring Roudabeh before me."

بترسید سیندخت از آن تیزمرد
که او را ز درد اندرآرد به گرد

بترسید سیندخت ازان تیز مرد
که او را ز درد اندر آرد به گرد

"Sindokht became afraid of that sharp man,
who might bring him to the ground with pain."

بدو گفت: پیمانت خواهم نخست
که او را سپاری به من تندرست

وزان چون بهشت برین گلستان
نگردد تهی روی کاولستان

یکی سخت پیمان ستد زو نخست
به چاره دلش را ز کینه بشست

بدو گفت پیمانت خواهم نخست
به چاره دلش را ز کینه بشست

"He said to him, 'First, I want your promise to wash away the hatred from his heart.'"

زبان داد سیندخت را نامجوی
که رودابه را بد نیارد بروی

زبان داد سیندخت را نامجوی
که رودابه را بد نیارد بروی

Sindokht gave her tongue no rest, saying, "She cannot come here with ill intentions."

بدو گفت: بنگر که شاه زمین
سر از ما کند زین سخن پر ز کین

بدو گفت بنگر که شاه زمین
دل از ما کند زین سخن پر ز کین

"He said to him, 'Look, the king of the land will be filled with anger if he hears these words from us.'"

نماند بر و بوم و نه مام و باب
شود پست رودابه با رود آب

نه ماند بر و بوم و نه مام و باب
شود پست رودابه با رودآب

"Neither the sky nor the earth, neither my mother nor my father remained, Roudabeh became lowly with Roodabeh."

چو بشنید سیندخت سر پیش اوی
فرو برد و بر خاک بنهاد روی

چو بشنید سیندخت سر پیش اوی
فرو برد و بر خاک بنهاد روی

"When Sindokht heard this, she lowered her head and placed her face on the ground."

بر دختر امد پر از خنده لب
گشاده رخ روزگون زیر شب

بر دختر آمد پر از خنده لب
گشاده رخ روزگون زیر شب

Upon the daughter came lips full of laughter, with open face of the day under the night.

همی مژده دادش که جنگی پلنگ
ز گور ژیان کرد کوتاه چنگ

همی مژده دادش که جنگی پلنگ
ز گور ژیان کرد کوتاه چنگ

She gave him the good news that a leopard-like warrior had risen from the grave of Zhian, shortening the strings of his bow.

کنون زود پیرایه بگشای و رو
به پیش پدر رو بزاری بنو

کنون زود پیرایه بگشای و رو
به پیش پدر شو به زاری بنو

"Now quickly open the curtain and go to your father with humility and submission."

بدو گفت رودابه: پیرایه چیست
بجای سر مایه بی مایه کیست

بدو گفت رودابه پیرایه چیست
به جای سر مایه بی‌مایه چیست

"She said to him, 'What is the meaning of opening the curtain? What is the use of a headless body?'"

روان مرا پور سام‌ست جفت
چرا آشکارا بباید نهفت

روان مرا پور سامست جفت
چرا آشکارا بباید نهفت

"My son is Sam, and I must hide it openly, why should I hide it?"

به پیش پدر شد چو خورشید شرق
به یاقوت و زر اندرون گشته غرق

به پیش پدر شد چو خورشید شرق
به یاقوت و زر اندرون گشته غرق

"She went to her father like the eastern sun, immersed in rubies and gold inside."

بهشتی بد آراسته پر نگار
چو خورشید تابان به خرم بهار

بهشتی بد آراسته پرنگار
چو خورشید تابان به خرم بهار

"A paradise adorned with colorful images, shining like the sun in the joyful spring."

پدر چون ورا دید خیره بماند
جهان آفرین را نهانی بخواند

پدر چون ورا دید خیره بماند
جهان آفرین را نهانی بخواند

"When the father saw him, he remained astonished and read a hidden secret of the Creator."

بدو گفت کای شسته مغز از خرد
ز برگوهران این کی اندرخورد

بدو گفت ای شسته مغز از خرد
ز پرگوهران این کی اندر خورد

He said to her, "Oh, you with a washed brain from wisdom, who has eaten from these precious pearls?"

که با آهرمن جفت گیرد پری
که مه تاج بادت مه انگشتری

که با اهرمن جفت گردد پری
که مه تاج بادت مه انگشتری

"That fairy who is paired with the demon, is like the moon, a crown and a ring on the wind."

گر از دشت قحطان سگ مارگیر
شود مغ بپایدش کشتن به تیر

چو بشنید رودابه آن گفت‌وگوی
دژم گشت و چون زعفران کرد روی

"When Roudabeh heard that conversation, she turned pale and her face became like saffron."

سیه میژه بر نرگسان دژم
فروخوابنید و نزد هیچ دم

سیه مژه بر نرگسان دژم
فرو خوابنید و نزد هیچ دم

"Her black eyelashes fell on her narcissus-like cheeks, and she fell asleep and did not wake up at all."

پدر دل پر از خشم و سر پر ز جنگ
همی رفت غران بسان پلنگ

پدر دل پر از خشم و سر پر ز جنگ
همی رفت غران بسان پلنگ

"The father, with a heart full of anger and a head full of war, walked fiercely like a lion."

سوی خانه شد دختر دلشده
رخان معصفر به زر آزده

سوی خانه شد دختر دل‌شده
رخان معصفر بزر آژده

"The lovestruck daughter went towards the house, with golden cheeks like a dragon."

به یزدان گرفتند هر دو پناه
هم این دلشده ماه و هم پیشگاه

به یزدان گرفتند هر دو پناه
هم این دل شده ماه و هم پیشگاه

"They both sought refuge in God, this moon-like one and this sanctuary."

پس آگاهی آمد به شاه بزرگ
ز مهراب و دستان و سام سترگ

پس آگاهی آمد به شاه بزرگ
ز مهراب و دستان سام سترگ

Then the news reached the great king, of the splendor and powerful hands of Sam.

ز پیوند مهراب و ز مهر زال
وزان ناهمالان گشته همال

ز پیوند مهراب وز مهر زال
وزان ناهمالان گشته همال

From the union of splendor and the radiance of love,
They became inseparable, like two intertwined branches.

سخن رفت هر گونه با موبدان
به پیش سرافراز شاه ردان

سخن رفت هر گونه با موبدان
به پیش سرافراز شاه ردان

The words of every kind were spoken by the wise,
Before the exalted king, they did arise.

چنین گفت با بخردان شهریار
که بر ما شود زین دژم روزگار

چنین گفت با بخردان شهریار
که بر ما شود زین دژم روزگار

Thus spoke the king to the wise minister,
That this fortress may endure through the ages.

چو ایران ز چنگال شیر و پلنگ
برون آوریدم به رای و به جنگ

چو ایران ز چنگال شیر و پلنگ
برون آوریدم به رای و به جنگ

As Iran was seized by the claws of lion
and panther,
I brought it forth through strategy and battle.

فریدون ز ضحاک گیتی بشست
بترسم که آید ازان تخم رست

Fereydoun washed his hands of Giti's blood,
Afraid that from that seed would come a
deadly flood.

نباید که بر خیره بر عشق زال
همال سرافگنده گردد همال

نباید که بر خیره از عشق زال
همال سرافگنده گردد همال

It should not be that the entangled branches
of love
Become the cause of destruction for the
intertwined ones.

چن از دخت مهراب و ز پور سام
برآید یکی تیغ تیز از نیام

چو از دخت مهراب و از پور سام
برآید یکی تیغ تیز از نیام

When from the daughter of Mehrab and the
son of Sam,
A sharp sword emerges from its sheath.

بیکسو نه از گوهر ما بود
چو تریاک با زهر همتا بود؟

اگرتاب گیرد سوی مادرش
ز گفت بد آگنده گردد سرش

اگر تاب گیرد سوی مادرش
زگفت پراگنده گردد سرش

If he finds the courage to go to his mother,
His head will be filled with the words of the victorious.

کند شهر ایران پر آشوب و رنج
بدو باز گردد مگر تاج و گنج

کند شهر ایران پر آشوب و رنج
بدو بازگردد مگر تاج و گنج

The city of Iran is filled with chaos
and suffering,
Only with the return of the crown and treasure
will it be restored.

همه موبدان آفرین خواندند
ورا خسرو پاکدین خواندند

همه موبدان آفرین خواندند
ورا خسرو پاک‌دین خواندند

All the wise men praised him,
And they called him the pure-hearted king.

بگفتند کز ما تو داناتری
به بایست‌ها بر تواناتری

بگفتند کز ما تو داناتری
به بایستها بر تواناتری

They said, "You are wiser than us,
And more capable than us in matters
of power."

همان کن کجا با خرد درخورد
دل اژدها را خرد بشکرد

همان کن کجا با خرد درخورد
دل اژدها را خرد بشکرد

Do what is appropriate with wisdom,
And crush the dragon's heart with knowledge.

بفرمود تا نوذرش رفت پیش
ابا ویژگان و بزرگان خویش

بفرمود تا نوذر آمدش پیش
ابا ویژگان و بزرگان خویش

"He commanded that Nozar be brought
before him,
With his father and his noble kinsmen."

بدو گفت: رو پیش سام سوار
بپرسش که چون آمد از کارزار

بدو گفت رو پیش سام سوار
بپرسش که چون آمد از کارزار

He said to him, "Go before Sam mounted on
a horse,
And ask him how he came back from
the campaign."

چو دیدی بگویش کزین سو گرای
ز نزدیک ما کن سوی خانه رای

چو دیدی بگویش کزین سوگرای
ز نزدیک ماکن سوی خانه رای

"When you see him, tell him to stay away from our home,
And not to come near us because of this sorrow."

[همانگاه برخاست فرزند شاه
ابا ویژگان سر نهادش به راه]

هم آنگاه برخاست فرزند شاه
ابا ویژگان سرنهاده به راه

Then the son of the king rose up,
With his father and his noble kinsmen on the road.

[سوی سام نیرم نهادند روی
ابا زنده پیلان پرخاشجوی]

سوی سام نیرم نهادند روی
ابا ژنده‌پیلان پرخاش جوی

"They sent me towards Sam with a fierce face,
My father and my brave kinsmen by my side."

[چو زین کار سام یل آگاه شد
پذیره سوی پور کی شاه شد]

چو زین کار سام یل آگاه شد
پذیره سوی پورکی شاه شد

"When Sam became aware of this matter,
He accepted the invitation to the king's court."

ز پیش پدر نوذر نامدار
بیامد به نزدیک سام سوار

Nozar, the famous son of his father,
Came to Sam mounted on a horse.

همه نامداران پذیره شدند
ابا زنده پیل و تبیره شدند

همه نامداران پذیره شدند
ابا ژنده‌پیل و تبیره شدند

"All the nobles were welcomed,
The brave and the valiant were received."

رسیدند پس پیش سام سوار
بزرگان و کی نوذر نامدار

رسیدند پس پیش سام سوار
بزرگان و کی نوذر نامدار

"They arrived before Sam mounted on a horse,
The nobles and the famous Nozar."

پیام پدر شاه نوذر بداد
به دیدار او سام یل گشت شاد

پیام پدر شاه نوذر بداد
به دیدار او سام یل گشت شاد

"The message of the king's father was given,
Sam became happy to see him."

چنین داد پاسخ که فرمان کنم
ز دیدار او رامش جان کنم

چنین داد پاسخ که فرمان کنم
ز دیدار او رامش جان کنم

He gave this response, "I will obey
the command,
And gladly sacrifice my life to see him."

نهادند خوان و گرفتند جام
نخست از منوچهر بردند نام

نهادند خوان و گرفتند جام
نخست از منوچهر بردند نام

"They set the table and took the cup,
First they mentioned the name of Manuchehr."

پس از نوذر و سام و هر مهتری
گرفتند شادی ز هر کشوری

"After Nozar, Sam, and every lord,
They took joy from every land."

به شادی برآمد شب دیریاز
چو خورشید رخشنده بگشاد راز

به شادی درآمد شب دیریاز
چو خورشید رخشنده بگشاد راز

"With joy came the night of Deyrizh,
As the shining sun revealed its secret."

خروش تبیره برآمد ز در
هیون تگاور برآورد پر

خروش تبیره برآمد ز در
هیون دلاور برآورد پر

"The clamor of the valiant rose from the door,
Heyvan the brave spread his wings."

سوی بارگاه منوچهرشاه
به فرمان او برگرفتند راه

سوی بارگاه منوچهر شاه
به فرمان او برگرفتند راه

"They set out towards the court of
King Manuchehr,
Following his command."

منوچهر چون یافت زو آگهی
بیاراست دیهیم شاهنشهی

منوچهر چون یافت زو آگهی
بیاراست دیهیم شاهنشهی

"When Manuchehr learned of this news,
He prepared a royal tribute."

ز ساری و آمل برآمد خروش
چو دریای جوشان برآورد جوش

ز ساری و آمل برآمد خروش
چو دریای سبز اندر آمد به جوش

"From Sari and Amol rose a clamor,
As if the green sea had come to a boil."

ببستند آذین و ژوپین‌وران
برفتند با خشت های گران

ببستند آئین ژوپین وران
برفتند با خشتهای گران

"They tied the knots of their turbans,
And set out with heavy bricks."

سپاهی که از کوه تا کوه مرد
سپر در سپر بافته سرخ و زرد

سپاهی که از کوه تا کوه مرد
سپر در سپر ساخته سرخ و زرد

"The army that from mountain to
mountain fought,
Shields made of red and yellow wrought."

ابا کوس و با نای رویین و سنج
ابا تازی اسپان و پیلان و گنج

ابا کوس و با نای روئین و سنج
ابا تازی اسپان و پیلان و گنج

"With the sound of horns and flutes,
With fresh horses, elephants, and treasure."

ازین گونه لشکر پذیره شدند
همه با درفش و تبیره شدند

ازین گونه لشکر پذیره شدند
بسی با درفش و تبیره شدند

"They were welcomed by such an army,
Many with maces and clubs."

چن آمد بنزدیک آن بارگاه
پیاده شد و راه بگشاد شاه

چو آمد به نزدیکی بارگاه
پیاده شد و راه بگشاد شاه

"When he approached the vicinity of the court,
He dismounted and the king opened the way."

چو شاه جهاندار بنمود روی
زمین را ببوسید و شد پیش اوی

چو شاه جهاندار بگشاد روی
زمین را ببوسید و شد پیش اوی

"When the world-ruling king revealed his face,
He kissed the ground and approached him."

منوچهر برخاست از تخت عاج
ز یاقوت رخشنده بر سرش تاج

منوچهر برخاست از تخت عاج
ز یاقوت رخشنده بر سرش تاج

"Manuchehr rose from the ivory throne,
With a shining ruby crown upon his head."

بر خویش بر تخت بنشاختش
چنان چون سزا بود بنواختش

بر خویش بر تخت بنشاختش
چنان چون سزا بود بنواختش

"He seated him on the throne,
As was fitting, he crowned him."

وزان گرگساران جنگاوران
وزان نره دیوان مازندران

وزان گرگساران جنگ آوران
وزان نره دیوان مازندران

"From those wolf-like warriors,
And from the valiant men of Mazandaran."

بپرسید و بسیار تیمار خورد
سپهبد سخن یک بیک یاد کرد

بپرسید و بسیار تیمار خورد
سپهبد سخن یک به یک یادکرد

"He asked and received much hospitality,
The commander recounted his story one
by one."

کانوشه زی ای شاه و جاویدمان
ز جان تو کوته بد بدگمان

که نوشه زی ای شاه تا جاودان
ز جان تو کوته بد بدگمان

"O immortal king, may you drink from the cup
of life,
May your life not be short-lived due to
ill thoughts."

برفتم بدان شهر دیوان نر
نه دیوان، چه شیران جنگی به پر

برفتم بران شهر دیوان نر
نه دیوان که شیران جنگی به بر

"I went to the city of the valiant men,
Not the city where the lion-like warriors are."

که از تازی اسپان تگاورترند
ز گردان ایران دلاورترند

که از تازی اسپان تکاورترند
ز گردان ایران دلاورترند

"For they are more eager for fresh horses,
And braver from the ranks of Iran."

سپاهی که سگسار خوانندشان
پلنگان جنگی گمانندشان

سپاهی که سگسار خوانندشان
پلنگان جنگی نمایندشان

"The army that they call 'dog handlers',
Appear as warlike leopards."

ز من چون بدیشان رسید آگهی
از آواز من مغزشان شد تهی

ز من چون بدیشان رسید آگهی
از آواز من مغزشان شد تهی

"When news of my arrival reached them,
Their minds became empty from my voice."

به شهر اندرون نعره برداشتند
وزان پس همه شهر بگذاشتند

به شهر اندرون نعره برداشتند
ازان پس همه شهر بگذاشتند

"They raised a cry in the inner city,
And then they abandoned the whole city."

همه پیش من جنگجوی آمدند
چنان خیره و پوی پوی آمدند

همه پیش من جنگ جوی آمدند
چنان خیره و پوی پوی آمدند

"They all came to me as warriors,
So amazed and powerful they came."

سپه جنب جنبان شد و روز تار
پس اندر فراز آمد و پیش غار

سپه جنب جنبان شد و روز تار
پس اندر فراز آمد و پیش غار

"The army moved in waves and the day
grew dark,
Then they came up to the cave's entrance."

زمین نیز جنبان شد از لشکرم
ندیدم که تیمار آن چون ه خورم

نبیره جهاندار سلم سترگ
به پیش سپاه اندرآمد چو گرگ

نبیره جهاندار سلم بزرگ
به پیش سپاه اندر آمد چو گرگ

"The world-ruling Nubirah Salam came forward,
And entered before the army like a wolf."

جهانجوی را نام کاکوی بود
یکی سرو بالای مهروی بود

به مادر هم از تخم ضحاک بود
سر سروران پیش او خاک بود

سپاهش بکردار مور و ملخ
نبد دشت پیدا، نه کوه و نه شخ

"An army of mice and locusts,
Not a plain, nor a mountain was visible."

چو برخاست زان لشکر گشن گود
رخ نامداران ما گشت زرد

"When he rose from that army, dust rose up,
The faces of our famous warriors turned pale."

سپاهی به کردار مور و ملخ
نبد دشت پیدا نه کوه و نه شخ

چو برخاست زان لشکر گشن گرد
رخ نامداران ما گشت زرد

من این گرز یکزخم برداشتم
سپه را همانجای بگذاشتم

من این گرز یک زخم برداشتم
سپه را هم آنجای بگذاشتم

"I took this spear and inflicted a wound,
And left the army there."

خروشی خروشیدم از پشت زین
که چون آسیا شد بریشان زمین

خروشی خروشیدم از پشت زین
که چون آسیا شد بریشان زمین

"I let out a roar from behind the battle line,
As the earth beneath them shook like an earthquake."

دل آمد سپه را همه باز جای
سراسر سوی رزم کردند رای

دل آمد سپه را همه بازجای
سراسر سوی رزم کردند رای

"The heart of the army was filled with courage,
And they all headed towards the battlefield."

چو بشنید کاکوی آواز من
چنان زخم گوپال سرباز من

چو بشنید کاکوی آواز من
چنان زخم سرباز کوپال من

"When Kakuy heard my voice,
My soldier's spear struck like lightning."

بیامد بنزدیک من جنگ ساز
چو پیل ژیان با کمندی دراز

بیامد به نزدیک من جنگ ساز
چو پیل ژیان با کمند دراز

"He came near me as a war-maker,
Like a wild elephant with a long chain."

مرا خواست کارد به خم کمند
چو دیدم خمیدم ز راه گزند

مرا خواست کارد به خم کمند
چو دیدم خمیدم ز راه گزند

"He wanted to strike me with his curved sword,
But when I saw it coming, I dodged out of
the way."

کمان کیانی گرفتم به چنگ
به پیکان پولاد و تیر خدنگ

کمان کیانی گرفتم به چنگ
به پیکان پولاد و تیر خدنگ

"I took the royal bow in my hand,
With an iron-tipped arrow and a
powerful shaft."

عقاب تگاور برانگیختم
چن آتش بروبر همی ریختم

عقاب تکاور برانگیختم
چو آتش بدو بر تبر ریختم

"I roused the soaring eagle,
And like fire, I poured it onto my sword."

گمانم چنان بد به سندان سرش
که شد دوخته مغز با مغفرش

گمانم چنان بد که سندان سرش
که شد دوخته مغز تا مغفرش

"I think his head was like a chest,
That was sewn with his brain until it
was forgiven."

نگه کردم از گرد چون پیل مست
برآمد یکی تیغ هندی به دست

نگه کردم از گرد چون پیل مست
برآمد یکی تیغ هندی به دست

"I held back like a drunken elephant from
the dust,
And a Hindi sword appeared in his hand."

چنان آمدم شهریارا گمان
کزو کوه زنهار خواهد به جان

چنان آمدم شهریارا گمان
کزو کوه زنهار خواهد بجان

"I came with such confidence, O King,
That I would give my life to move mountains."

وی اندر شتاب ومن اندر درنگ
همی جستمش تا کی آید به چنگ

وی اندر شتاب و من اندر درنگ
همی جستمش تا کی آید به چنگ

"He was in haste, and I was hesitant,
I pursued him until I could catch him."

چن آمد گه مرد جنگی فراز
من از چرمه چنگال کردم دراز

چو آمد به نزدیک من سرفراز
من از چرمه چنگال کردم دراز

"When he came near me with his head held high,
I extended my leather-gloved hand with a long claw."

گرفتم کمربند مرد دلیر
ز زین برگسستم بکردار شیر

گرفتم کمربند مرد دلیر
ز زین برگسستم بکردار شیر

"I grabbed the belt of the brave man,
And tore it apart like a lion's claws."

زدم بر زمین بر چو پیل ژیان
پر آهن بر و دست و گردی میان

زدم بر زمین بر چو پیل ژیان
بدین آهنین دست و گردی میان

"I struck the ground like a wild elephant,
With this iron hand and a whirlwind in between."

چو افگنده شد، شاه! از آن گونه خوار
سپه روی برگاشت از کارزار

چو افگنده شد شاه زین گونه خوار
سپه روی برگشت از کارزار

"When the king was humiliated in this way,
The army turned back from the campaign."

نشیب و فراز و بیابان و کوه
بهر سو شدند انجمن همگروه

نشیب و فراز بیابان و کوه
به هر سو شده مردمان هم گروه

"The people, in groups, have traversed the ups and downs of the desert and mountains, in every direction."

سوار و پیاده ده و دو هزار
فگنده پدید آمد اندر شمار

سوار و پیاده ده و دو هزار
فگنده پدید آمد اندر شمار

"Ten to twelve thousand horsemen and foot soldiers,
Appeared scattered and disorganized in number."

سپاهی و شهری و جنگی سوار
همانا که بودند سیصد هزار

چه سنجد بداندیش با بخت تو
ز پیش پرستنده‌ی تخت تو

چو بشنید گفتار سالار، شاه
برافراخت با ماه فرخ کلاه

چو بشنید گفتار سالار شاه
برافراخت تا ماه فرخ کلاه

"When he heard the words of the king,
He raised his hat to the moon in joy."

چو روز از شب آمد بکوشش ستوه
ستوهی گرفته فرو شد به کوه

"When the day came after the night with effort,
He took a foothold and descended into
the mountain."

می و مجلس آراست و شد شادمان
جهان پاک دید از بد بدگمان

می و مجلس آراست و شد شادمان
جهان پاک دید از بد بدگمان

"He adorned the wine and the gathering, and
became joyful,
The world saw purity, free from evil thoughts."

به بگماز کوتاه کردند شب
به یاد سپهبد گشادند لب

به بگماز کوتاه کردند شب
به یاد سپهبد گشادند لب

"The night was shortened by the drumming
of hooves,
In memory of the commander, they opened
their lips."

چو شب روز شد پرده‌ی بارگاه
گشادند و دادند زی شاه راه

چو شب روز شد پردهٔ بارگاه
گشادند و دادند زی شاه راه

"When night turned into day, the curtains of the palace were opened,
And they gave the king the path to success."

بیامد سپهدار سام سترگ
بنزد منوچهر شاه بزرگ

بیامد سپهدار سام سترگ
به نزد منوچهر شاه بزرگ

"The commander Sam, the brave, came
To the presence of the great king Manuchehr."

چنین گفت با سام شاه جهان
کز ایدر برو با گزیده مهان

چنی گفت با سام شاه جهان
کز ایدر برو با گزیده مهان

He spoke to Sam, the king of the world,
"Go with the chosen ones from here."

به هندوستان اتش اندرفروز
همه کاخ مهراب و کاول بسوز

به هندوستان آتش اندر فروز
همه کاخ مهراب و کابل بسوز

"Set fire to India,
Burn all the palaces of Mehrab and Kabul."

نباید که او یابد از تو رها
که او ماند از تخمه‌ی اژدها

نباید که او یابد از بد رها
که او ماند از بچهٔ اژدها

"He must not find himself abandoned by evil,
For he will remain as the offspring of
the dragon."

زمان تا زمان زو برآید خروش
شود رام گیتی پر از جنگ و جوش

زمان تا زمان زو برآید خروش
شود رام گیتی پر از جنگ و جوش

"From time to time, a roar rises from him,
And the world of Giti becomes full of war
and turmoil."

هرآنکس که پیوسته‌ی او بوند
بزرگان که در بسته‌ی او بوند

هر آنکس که پیوستهٔ او بود
بزرگان که در دستهٔ او بود

"Whoever was constantly attached to him,
Were the great ones who were in his group."

سر از تن جدا کن زمین را بشوی
ز پیوند ضحاک و خویشان اوی

سر از تن جدا کن زمین را بشوی
ز پیوند ضحاک و خویشان اوی

"Separate the head from the body, wash
the earth
From the connection of Zahhak and his kin."

چنین داد پاسخ که ایدون کنم
که کین از دل شاه بیرون کنم

چنین داد پاسخ که ایدون کنم
که کین از دل شاه بیرون کنم

"He gave this answer, 'How can I do that?
To remove this from the heart of the king?'"

ببوسید تخت و بمالید روی
بران نامور مهر و انگشت اوی

ببوسید تخت و بمالید روی
بران نامور مهر انگشت اوی

"He kissed the throne and rubbed his face
against it,
The famous name of Mehr's finger."

سوی خانه بنهاد سر با سپاه
بران بادپایان جوینده راه

سوی خانه بنهاد سر با سپاه
بدان باد پایان جوینده راه

"He headed towards home with the army,
Seeking the end of the path with that wind."

به مهراب و دستان رسید این سخن
که شاه و سپهبد فگندند بن

به مهراب و دستان رسید این سخن
که شاه و سپهبد فگندند بن

With kindness and handshakes, these words
reached Mehrab, that the king and the
commander had been captured.

خروشان ز کاول همی رفت زال
فرو هشته لفج و برآورده یال

خروشان ز کابل همی رفت زال
فروهشته لفج و برآورده یال

From Kabul came a tumultuous roar,
The reins were pulled and the horses galore.

همی گفت اگر اژدهای دژم
بیاید که گیتی بسوزد به دم

همی گفت اگر اژدهای دژم
بیاید که گیتی بسوزد به دم

He said, "If the dragon of Dezhem comes,
It will burn Giti in an instant."

چو کاولستان را بخواهد پسود
نخستین سر من باید درود

چو کابلستان را بخواهد بسود
نخستین سر من بباید درود

"When Kabulistan is to be conquered,
First my head must bow in salutation."

به پیش پدر شد پر از خون جگر
پر اندیشه دل، پر ز گفتار سر

به پیش پدر شد پر از خون جگر
پر اندیشه دل پر ز گفتار سر

Before his father, he stood with a
bleeding heart,
Full of thoughts and words, his mind torn apart.

چن آگاهی آمد به سام دلیر
که آمد ز ره بچه‌ی نره شیر

چو آگاهی آمد به سام دلیر
که آمد ز ره بچهٔ نره شیر

"When the news reached the brave Sam,
That the lion cub had come from the path of
the jungle."

همه لشکر از جای برخاستند
درفش فریدون بپیراستند

همه لشکر از جای برخاستند
درفش فریدون بیاراستند

All the army rose from their places,
And adorned themselves with
Fereydoun's purple.

پذیره شدن را چپیره شدند
سپاه و سپهبد پذیره شدند

پذیره شدن را تبیره زدند
سپاه و سپهبد پذیره شدند

They celebrated the acceptance with great joy,
The army and the commander were accepted.

همه پشت پیلان به رنگین درفش
بیاراسته سرخ و زرد و بنفش

همه پشت پیلان به رنگین درفش
بیاراسته سرخ و زرد و بنفش

All the backs of the elephants adorned,
In purple, red, yellow, and violet adorned.

چو دستان پدید آمد از دور، سام
برانگیخت بالای زرین ستام

چو روی پدر دید دستان سام
پیاده شد از اسپ و بگذارد گام

چو روی پدر دید دستان سام
پیاده شد از اسپ و بگذارد گام

"When Sam saw his father's face,
He dismounted from his horse and took
a step."

بزرگان پیاده شدند از دو روی
چه سالار خواه و چه دیهیمجوی

بزرگان پیاده شدند از دو روی
چه سالارخواه و چه سالارجوی

"The nobles dismounted from both sides,
Both seeking to be leaders and rulers."

زمین را ببوسید زال دلیر
سخن گفت با او پدر نیز دیر

زمین را ببوسید زال دلیر
سخن گفت با او پدر نیز دیر

"He kissed the ground, the brave Zal,
And spoke with him, his father, also late."

نشست از بر تازی اسپی سمند
چو زرین درخشنده کوهی بلند

نشست از بر تازی اسپ سمند
چو زرین درخشنده کوهی بلند

"He sat on the fresh back of his horse,
Shining like a golden, tall mountain."

بزرگان همه پیش اوی آمدند
به تیمار و با گفت وگوی آمدند

بزرگان همه پیش او آمدند
به تیمار و با گفت و گو آمدند

"All the nobles came before him,
With respect and conversation they came."

که آزرده گشته‌ست بر تو پدر
ره پوزش آر و مکش هیچ سر

که آزرده گشتست بر تو پدر
یکی پوزش آور مکش هیچ سر

"For your father has become aggrieved,
Apologize and do not cause any harm."

چنین داد پاسخ کزین باک نیست
مرا نیز بر جای خون خاک نیست

چنین داد پاسخ کزین باک نیست
سرانجام آخر به جز خاک نیست

"Thus he replied, 'There is no escape from this fate,
In the end, there is nothing but dust.'"

پدر گر به مغز اندرآرد خرد
همانا سخن بر سخن نگذرد

پدر گر به مغز اندر آرد خرد
همانا سخن بر سخن نگذرد

"If the father puts wisdom in his mind,
Surely one word will not pass another."

نگر تا گشاید زبان را به خشم
من از شرمش اب اندرارم به چشم

و گر برگشاید زبان را به خشم
پس از شرمش آب اندر آرم به چشم

And if he opens his mouth in anger,
I will bring tears to his eyes after his shame.

چنین تا به درگاه سام آمدند
گشاده‌دل و شادکام آمدند

چنین تا به درگاه سام آمدند
گشاده‌دل و شادکام آمدند

"They came to Sam's court in this way,
With open hearts and joyful spirits."

فرود آمد از اسپ سام سوار
هم اندر زمان زال را داد بار

فرود آمد از باره سام سوار
هم اندر زمان زال را داد بار

"He descended from his horse, Sam,
And at the same time, he gave the burden
to Zal."

چو زال اندرآمد به پیش پدر
زمین را ببوسید و گسترد پر

چو زال اندر آمد به پیش پدر
زمین را ببوسید و گسترد بر

"When Zal came before his father,
He kissed the ground and spread it out."

یکی آفرین کرد بر سام گرد
وزآب دو دیده همی گل سپرد

یکی آفرین کرد بر سام گرد
وزاب دو نرگس همی گل سترد

"One praised Sam and encircled him,
And with two narcissus eyes, he adorned him."

که بیدار دل پهلوان شاد باد
روانش گرایندهٔ داد باد

که بیدار دل پهلوان شاد باد
روانش گرایندهٔ داد باد

"May the awakened heart of the joyful hero
be blessed,
May the wind of justice guide his soul."

ز تیغ تو الماس بریان شود
زمین روز جنگ تو گریان شود

ز تیغ تو الماس بریان شود
زمین روز جنگ از تو گریان شود

"From your sword, diamonds become broken,
On the day of battle, the earth weeps because of you."

کجا دیزه‌ی تو جهد روز جنگ
شتاب آید اندر سپاه درنگ

کجا دیزهٔ تو چمد روز جنگ
شتاب آید اندر سپاه درنگ

"Where is your army's base on the day of battle?
Hurry to join the troops, do not delay."

سپهری کجا باد گرز تو دید
بماندهٔ ،ستاره نیارد کشید

سپهری کجا باد گرز تو دید
همانا ستاره نیارد کشید

"Where did the wind of your spear see a meteor?
Surely a star cannot be pulled down."

زمین نسپرد شیر با داد تو
روان و خرد گشت بنیاد تو

زمین نَسپَرد شیر با داد تو
روان و خرد کشته بنیاد تو

"The earth did not bear the lion with your justice,
Your foundation has killed spirit and wisdom."

همه مردم از داد تو شادمان
ز تو داد یابد زمین و زمان

"All the people are joyful because of
your justice,
From you, the earth and time receive
their gifts."

مگر من که از داد بی‌بهره‌ام
وگر چه به پیوند تو شهره‌ام

مگر من که از داد بی‌بهره‌ام
و گرچه به پیوند تو شهره‌ام

"But I am without benefit from your justice,
And although I am famous because of you."

یکی مرغ‌پرورده‌ام خاک‌خورد
ز گیتی مرا نیست با کس نبرد

یکی مرغ پرورده‌ام خاک خورد
به گیتی مرا نیست با کس نبرد

"I raised a bird, but it has perished,
In battle, I have no one to fight alongside me."

ندانم همی خویشتن را گناه
که بر من کسی را بدان هست راه

ندانم همی خویشتن را گناه
که بر من کسی را بران هست راه

"I do not know why it is a sin
That someone else's path crosses mine."

مگر آنک سام یلستم پدر
دگر هست با این نژادم هنر

مگر آنکه سام یلستم پدر
و گر هست با این نژادم هنر

"Unless I am Sam, the son of Yiltanu,
And if I have skill with this race."

ز مادر بزادم بینداختی
به کوه اندرم جایگه ساختی

ز مادر بزادم بینداختی
به کوه اندرم جایگه ساختی

"I was born from a mother and you placed me
On a mountain, where you made my dwelling."

[نه گهواره دیدم نه پستان نه شهر
نه از هیچ خوشی مرا بود بهر]

[ببردی به کوهی بیفگندیم
دل از ناز و آرام برکندیم]

فگندی به تیمار زاینده را
به آتش سپردی فزاینده را

"You spoke of the prosperity of Zaindahar,
But you burned the increasing one in fire."

ترا با جهان افرین ست جنگ
که از چه سیاه وسپیدست رنگ

"You have no war with the Creator of the world,
For the color of black and white is from Him."

[کنون کم جهان آفرین پرورید
به مهر خدایی به من بنگرید]

"Now the Creator of the world has
nurtured me,
Look upon me with the eye of God."

هنر هست و مردی و تیغ یلی
یکی یار چون مهتر کاولی

فگندی به تیمار زاینده را
به آتش سپردی فزاینده را

ترا با جهان آفرین نیست جنگ
که از چه سیاه و سپیدست رنگ

کنون کم جهان آفرین پرورید
به چشم خدایی به من بنگرید

ابسا گنج و با تخت وگرز گران
ابا رای و با داد و تاج سران

ابا گنج و با تخت و گرز گران
ابا رای و با تاج و تخت و سران

"With treasure and throne and precious crown,
With banner and throne and heads adorned."

نشستم به کاول به فرمان تو
نگه داشتم راه و پیمان تو

نشستم به کابل به فرمان تو
نگه داشتم رای و پیمان تو

"I sat in Kabul at your command,
I upheld your decree and covenant."

که چون کینه جویی بکارآیمت
درختی که کشتی به بار آیمت

که گر کینه جویی نیازارمت
درختی که کشتی به بار آرمت

"If you seek enmity, I do not need you,
A tree that I can load a ship with."

ز مازنداران هدیه این ساختی
هم از گرگساران بدین تاختی

ز مازندران هدیه این ساختی
هم از گرگساران بدین تاختی

"You made this gift from Mazandaran,
And from the wolf-hunters, you made
this throne."

که ویران کنی خان آباد من؟
چنین داد خواهی همی داد من؟

که ویران کنی خان آباد من
چنین داد خواهی همی داد من

"That you would destroy my prosperous abode,
This is the justice you seek, this is
your justice."

من اینک به پیش تو استاده‌ام
تن بنده خشم ترا داده‌ام

من اینک به پیش تو استاده‌ام
تن بنده خشم ترا داده‌ام

"I stand before you as a servant,
I have given you my body to vent your anger."

به اره میانم به دو نیم کن
ز کاول مپیمای با من سخن

به اره میانم بدو نیم کن
ز کابل مپیمای با من سخن

"Split me in half with a saw,
But do not walk away from me with words
from Kabul."

سپهبد چو بشنید گفتار زال
برافراخت گوش و فرو برد یال

سپهبد چو بشنید گفتار زال
برافراخت گوش و فرو برد یال

"When the commander heard Zal's words,
He raised his ear and lowered his rein."

بدو گفت أری همینست راست
زبانت بدین راستی پادشاست

بدو گفت آری همینست راست
زبان تو بر راستی بر گواست

He said to him, "Yes, this is true,
Your tongue speaks of truth and honesty."

همه کار من با تو بیداد بود
دل دشمنان بر تو بر شاد بود

همه کار من با تو بیداد بود
دل دشمنان بر تو بر شاد بود

"All my dealings with you were unjust,
The hearts of my enemies were happy
with you."

ز من أرزو خود همین خواستی
به تنگی دل از جای برخاستی

ز من آرزو خود همین خواستی
به تنگی دل از جای برخاستی

"You desired exactly what I wished for,
You rose from your place with a heavy heart."

مشو تیز تا چاره‌ی کار تو
بسازم کنون تیز بازار تو

مشو تیز تا چارهٔ کار تو
بسازم کنون نیز بازار تو

"Do not be hasty until your work is done,
I will now create your market."

یکی نامه فرمایم اکنون به شاه
فرستم بدست تو ای نیکخواه

یکی نامه فرمایم اکنون به شاه
فرستم به دست تو ای نیک‌خواه

"Let me write a letter to the king now,
I will send it to you, oh kind one."

سخن هرچه باید به یاد آورم
روان و دلش سوی داد آورم

سخن هر چه باید به یاد آورم
روان و دلش سوی داد آورم

"I will recall whatever needs to be said,
And bring his heart and soul towards justice."

اگر یار باشد جهاندار ما
به کام تو گردد همه کار ما

اگر یار باشد جهاندار ما
به کام تو گردد همه کار ما

"If the world's ruler is our ally,
All our work will be done to your satisfaction."

نبیسنده را پیش بنشاندند
ز هر در سخن ها همی راندند

نویسنده را پیش بنشاندند
ز هر در سخنها همی راندند

"They brought the writer forward,
And from every door they hurled words
at him."

سر نامه کرد آفرین خدای
کجا هست و باشد همیشه بجای

سرنامه کرد آفرین خدای
کجا هست و باشد همیشه به جای

"He praised God in the opening of the book,
Wherever it is, may it always be in its place."

ازویست نیک وبد وهست ونیست
همه بندگانیم و ایزد یکیست

ازویست نیک و بد و هست و نیست
همه بندگانیم و ایزد یکیست

"From Him is good and bad, existence and
non-existence,
We are all His servants and God is one."

هر آن چیز کو خواست اندر بوش
برانست چرخ روان را روش

هر آن چیز کو ساخت اندر بوش
بران است چرخ روان را روش

"Whatever is created in this world,
Is subject to the turning of fate's wheel."

خداوند کیوان و خورشید و ماه
وزو آفرین بر منوچهر شاه

خداوند کیوان و خورشید و ماه
وزو آفرین بر منوچهر شاه

"The Lord of the stars, the sun, and the moon,
Blessed the King Manuchehr with His grace."

به رزم اندرون زهر تریاک‌سوز
به بزم اندرون ماه گیتی‌فروز

به رزم اندرون زهر تریاک سوز
به بزم اندرون ماه گیتی فروز

"In the battle, the venom burns like antimony,
In the feast, the moon shines like the sun."

گراینده گرز و گشاینده شهر
ز شادی به هرکس رساننده بهر

گراینده گرز و گشاینده شهر
ز شادی به هر کس رساننده بهر

"The one who desires and opens the city,
Bringing joy to everyone."

کشنده درفش فریدون به جنگ
کشنده سرافراز جنگی پلنک

کشنده درفش فریدون به جنگ
کشنده سرافراز جنگی پلنگ

"The killer in the battle, Faridun with his mace,
The killer, proud in battle like a leopard."

ز باد دبوس تو کوه بلند
شود خاک نعل سرافشان سمند

ز باد عمود تو کوه بلند
شود خاک نعل سرافشان سمند

"From the wind of your upright stature, the tall mountain
The dust of the galloping horse's hooves scatters."

همان از دل پاک و پاکیزه کیش
به أبشخور أری همه گرگ و میش

همان از دل پاک و پاکیزه کیش
به آبشخور آری همی گرگ و میش

"From the pure and immaculate heart,
He brings both the wolf and the sheep to the watering hole."

یکی بنده‌ام من رسیده بجای
به مردی به شست اندرآورده پای

یکی بنده‌ام من رسیده به جای
به مردی بشست اندر آورده پای

"I am a servant who has reached his place,
Washed and brought up to manhood."

همی گرد کافور گیرد سرم
چنین داد خورشید و ماه افسرم

همی گرد کافور گیرد سرم
چنین کرد خورشید و ماه افسرم

"My head is filled with camphor's scent,
As the sun and moon have adorned my crown."

ببستم میان را یکی بنده‌وار
ابا جادوان ساختم کارزار

ببستم میان را یکی بنده‌وار
ابا جاودان ساختم کارزار

"I closed the path like a servant,
And made an eternal battlefield with
my sword."

عنان پیچ و اسپ افگن و گرزدار
چو من کس ندیدی به گیتی سوار

عنان پیچ و اسپ افگن و گرزدار
چو من کس ندیدی به گیتی سوار

"The reins twisted, the horse spurred and the
mace-bearer,
No one has ridden into battle like me."

بشد آب گردان مازندران
چو من دست بردم به گرز گران

بشد آب گردان مازندران
چو من دست بردم به گرز گران

"The water of Mazandaran churned,
As I raised my heavy mace."

ز من گر نبودی به گیتی نشان
برآورده گردن ز گردن‌کشان

ز من گر نبودی به گیتی نشان
برآورده گردن ز گردن کشان

"If it weren't for me, there would be no sign
of valor,
I have lifted my neck from the grip of
the enemy."

چنان اژدها کو ز رود کشف
برون آمد و کرد گیتی چو کف

چنان اژدها کو ز رود کشف
برون آمد و کرد گیتی چو کف

"Like a dragon that emerged from the river,
And made valor as easy as the palm of
a hand."

زمین شهر تا شهر پهنای او
همان کوه تا کوه بالای او

زمین شهر تا شهر پهنای او
همان کوه تا کوه بالای او

"The breadth of his domain stretches from city
to city,
And his power reaches from mountain
to mountain."

جهان را ازو بود دل پر هراس
همی داشتندی شب و روز پاس

جهان را ازو بود دل پر هراس
همی داشتندی شب و روز پاس

"The world was filled with fear of him,
Day and night they kept watch."

هوا پاک دیدم ز پرندگان
همان روی کشور ز درندگان

هوا پاک دیدم ز پرندگان
همان روی گیتی ز درندگان

"I saw pure air from the birds,
The same valorous face as the wild beasts."

ز تفش همی بر کرگس بسوخست
زمین زیر زهرش همی برفروخت

ز تفش همی پر کرگس بسوخت
زمین زیر زهرش همی برفروخت

"From his rage, he set the world on fire,
And the earth beneath him burned
with venom."

نهنگ دژم برکشیدی از آب
همان از هوا درکشیدی عقاب

نهنگ دژم بر کشیدی ز آب
به دم درکشیدی ز گردون عقاب

"The whale pulled me out of the water,
And the eagle lifted me up with its wings."

زمین گشت بی مردم و چارپای
جهانی مرو را سپردند جای

زمین گشت بی‌مردم و چارپای
همه یکسر او را سپردند جای

"The earth became devoid of men and
quadrupeds,
All surrendered their place to him alone."

چو دیدم که اندر جهان کس نبود
که با او همی دست یارست سود

چو دیدم که اندر جهان کس نبود
که با او همی دست یارست سود

"When I saw that in the world there was
no one,
Who could profit by his friendship."

به زور جهاندار یزدان پاک
بیفگندم از دل همه ترس و باک

به زور جهاندار یزدان پاک
بیفگندم از دل همه ترس و باک

"With the force of the world-creating Pure God,
I will rid all fear and dread from my heart."

میان را ببستم به نام بلند
نشستم بران پیل پیکر سمند

میان را ببستم به نام بلند
نشستم بران پیل پیکر سمند

"I tied the middle with a high name,
And sat on that elephant with a sturdy body."

به زین اندرون گرزهٔ گاوسر
به بازو کمان و به گردن سپر

به زین اندرون گرزهٔ گاوسر
به بازو کمان و به گردن سپر

"With this cow-headed mace in hand,
With bow in arm and shield on neck."

برفتم بسان نهنگ دژم
مرا تیز چنگ و ورا تیز دم

برفتم بسان نهنگ دژم
مرا تیز چنگ و ورا تیز دم

"I went like the whale of Dezh-e-Mahi,
My sharp claws and his sharp tail."

مرا کرد پدرود هرکو شنید
که بر اژدها گرز خواهم کشید

مرا کرد پدرود هرکو شنید
که بر اژدها گرز خواهم کشید

"My father gave me his blessing when
he heard,
That I would slay the dragon with my mace."

رسیدمش و دیدم چو کوهی بلند
کشان موی سر بر زمین چون کمند

ز سر تا به دمش چو کوه بلند
کشان موی سر بر زمین چون کمند

"From head to tail, like a lofty mountain,
His hair dragged on the ground like a rope."

زبانش بسان درختی سیاه
زفر بازکرده فگنده به راه

زبانش بسان درختی سیاه
ز فر باز کرده فگنده به راه

"His tongue, like a black tree,
Unfurled from his mouth and set forth."

چو دو ابگیرش پر از خون دو چشم
مرا دید و غرید و آمد به خشم

چو دو آبگیرش پر از خون دو چشم
مرا دید غرید و آمد به خشم

"When he saw his two water channels filled
with blood,
He cried out in rage and came towards me."

گمانی چنان بودم ای شهریار
که دارد مرا آتش اندر کنار

گمانی چنان بردم ای شهریار
که دارم مگر آتش اندر کنار

"I had such a thought, O king,
That perhaps I carry fire in my bosom."

جهان پیش چشمم چو دریا نمود
به ابر سیه برشده تیره دود

جهان پیش چشمم چو دریا نمود
به ابر سیه بر شده تیره دود

"The world appeared before my eyes like a sea,
With dark smoke rising up like black clouds."

ز بانگش بلرزید روی زمین
ز زهرش جهان شد چو دریای چین

ز بانگش بلرزید روی زمین
ز زهرش زمین شد چو دریای چین

"From his roar, the earth trembled,
And from his venom, the earth became like the raging sea."

برو برزدم بانگ برسان شیر
چنان چون بود کار مرد دلیر

برو بر زدم بانگ برسان شیر
چنان چون بود کار مرد دلیر

"I let out a roar like a lion,
As befits the work of a brave man."

یکی تیر الماس پیکان خدنگ
به چرخ اندرون راندمش بی درنگ

یکی تیر الماس پیکان خدنگ
به چرخ اندرون راندم بی‌درنگ

"One diamond-tipped arrow from my bow,
I shot into his wheel without delay."

چو شد دوخته یک کران دهانش
بماند ای شگفتی به بیرون زبانش

چو شد دوخته یک کران از دهانش
بماند از شگفتی به بیرون زبانش

"When a strand of his tongue was torn,
His tongue remained outside in wonder."

هم اندر زمان دیگری همچنان
زدم بر دهانش بپیچید ازان

هم اندر زمان دیگری همچنان
زدم بر دهانش بپیچید ازان

"At the same moment, in another strike,
I wound around his mouth with my mace."

سدیگر زدم بر میان زفرش
برآمد همی جوش خون از جگرش

سدیگر زدم بر میان زفرش
برآمد همی جوی خون از جگرش

"Once again, I struck his chest with force,
And blood gushed forth from his liver."

چو تنگ اندرآورد با من زمین
برآهختم این گاوسر گرز کین

چو تنگ اندر آورد با من زمین
برآهختم این گاوسر گرزکین

"When the earth narrowed down with me,
I lifted up this sharp and horned cow's head."

به نیروی یزدان گیهان خدای
برانگیختم پیلتن را ز جای

به نیروی یزدان گیهان خدای
برانگیختم پیلتن را ز جای

"With the strength of God, the Lord of
the Universe,
I stirred the elephant from its place."

زدم بر سرش گرزه‌ی گاوچهر
برو کوه بارید گفتی سپهر

زدم بر سرش گرزهٔ گاو چهر
برو کوه بارید گفتی سپهر

"I struck his head with the horn of a cow,
And he fell like a mountain, as if the sky
had spoken."

شکستم سرش چون سر زنده پیل
فرو ریخت زو زهر چون آب نیل

شکستم سرش چون تن ژنده پیل
فرو ریخت زو زهر چون رود نیل

"I broke his head like a weak-bodied elephant,
And his venom spilled out like the Nile river."

به زخمی چنان شد که دیگر نخاست
ز مغزش زمین گشت با کوه راست

به زخمی چنان شد که دیگر نخاست
ز مغزش زمین گشت باکوه راست

"He was wounded in such a way that he could not stand,
And his brain spilled onto the ground, mixing with the rocks."

کشف رود پر خون و زرداب گشت
زمین جای آرامش و خواب گشت

کشف رود پر خون و زرداب شد
زمین جای آرامش و خواب شد

"The river flowed red with blood and turned into a whirlpool,
The ground became a place of unrest and sleeplessness."

همه کوهساران پر از مرد و زن
همی آفرین خواندندی بمن

"All the mountain-dwellers, men and women alike,
Were praising and applauding me."

جهانی برآن جنگ نظاره بود
که آن اژدها زشت پتیاره بود

جهانی بران جنگ نظاره بود
که آن اژدها زشت پتیاره بود

"The world was watching the battle in awe,
As that ugly dragon was causing chaos."

مرا سام یکزخم ازآن خواندند
جهان زر و گوهر برافشاندند

مرا سام یک زخم ازان خواندند
جهان زر و گوهر برافشاندند

"They called me 'Sam' after I received
a wound,
And the world was filled with gold and jewels."

کزو بازگشتم تن روشنم
برهنه بد از نامور جوشنم

چو زو بازگشتم تن روشنم
برهنه شد از نامور جوشنم

"When I returned from him, my body
was shining,
And my famous armor was stripped off me."

فرو ریخت از باره برگستوان
وزین هست هرچند رانم زبان

فرو ریخت از باره بر گستوان
وزین هست هر چند رانم زیان

"He fell from the burden onto the ground,
And although it caused me loss, it
was deserved."

بران بوم تا سالیان بر نبود
جز از سوخته خار و خاور نبود

بران بوم تا سالیان بر نبود
جز از سوخته خار خاور نبود

For years on end, there was nothing left on
that land,
Except for the burnt thorns of the east.

چنین و جزین هرچه بودیم رای
سران را سر آوردمی زیر پای

چنین و جزین هر چه بودیم رای
سران را سرآوردمی زیر پای

"Thus, whatever we were, I made the heads
bow down under my feet."

کجا من چمانیدمی چارپای
بپرداختی شیر درنده جای

کجا من چمانیدمی بادپای
بپرداختی شیر درنده جای

"Where I was wandering aimlessly on foot,
A fierce and savage lion suddenly appeared."

کنون چند سالست تا پشت زین
مرا تختگاهست و اسم زمین

کنون چند سالست تا پشت زین
مرا تختگاه است و اسپم زمین

"How many years have passed since my back
leaned against this throne,
And my horse's feet touched the ground?"

همه گرگساران و مازندران
برو راست کردم به گرز گران

همه گرگساران و مازنداران
به تو راست کردم به گرز گران

"All the wolf-hunters and Mazandaranis
I turned towards you with heavy maces."

نکردم زمانی بر و بوم یاد
ترا خواستم راد و پیروز و شاد

نکردم زمانی برو بوم یاد
ترا خواستم راد و پیروز و شاد

"I did not remember that land for a moment,
I wanted you to be pleased, victorious,
and happy."

کنون آن برافراخته یال من
همان زخم کوبنده گوپال من

کنون این برافراخته یال من
همان زخم کوبنده کوپال من

"Now this raised stirrup is mine,
The same striking and pounding wound
is mine."

بران هم که بودم نماند همی
برو گردگاهم خماند همی

بدان هم که بودی نماند همی
بر و گردگاهم خماند همی

"That which you were, did not remain with you,
It only lingered around my court
and assembly."

کمندی بیانداخت از دست شست
زمانه مرا باشگونه ببست

کمندی بینداخت از دست شست
زمانه مرا باژگونه ببست

"She threw the reins out of her hand,
And the world turned upside down for me."

سپردیم نوبت کنون زال را
که شاید کمربند و گوپال را

سپردیم نوبت کنون زال را
که شاید کمربند و کوپال را

"We have entrusted the turn now to Zal,
Who may take care of the belt and stirrup."

یکی ارزو دارد اندر نهان
بیاید بخواهد ز شاه جهان

یکی آرزو دارد اندر نهان
بیاید بخواهد ز شاه جهان

"One has a secret wish,
To come and ask the King of the world."

یکی أرزو کان به یزدان نکوست
کجا نیکویی زیر فرمان اوست

یکی آرزو کان به یزدان نکوست
کجا نیکویی زیر فرمان اوست

"One has a wish that is good in the eyes
of God,
Wherever there is goodness, it is under
His command."

نکردیم بی رای شاه بزرگ
که بنده نباید که باشد سترگ

نکردیم بی‌رای شاه بزرگ
که بنده نباید که باشد سترگ

"We did not act without the command of the
great king,
For a servant should not be stubborn."

همانا که با زال پیمان من
شنیدهست شاه جهانبان من

همانا که با زال پیمان من
شنیدست شاه جهان‌بان من

"Indeed, the King of the World, my protector,
Has heard the covenant between me and Zal."

که از رای او سر نپیچم به هیچ
درین روزها کرد زی من بسیچ

"That I will not turn my head from
his command,
In these days, my heart has suffered much."

به پیش من امد پر از خون رخان
همی چاک چاک امدش زاستخوان

به پیش من آمد پر از خون رخان
همی چاک چاک آمدش ز استخوان

"Before me came a face full of blood,
With bones cracking, he approached me."

مرا گفت بر دار آمل کنی
سزاتر که آهنگ کاول کنی

مرا گفت بردار آمل کنی
سزاتر که آهنگ کابل کنی

"She told me to take up the bow of Amol,
It is more fitting that I play the tune of Kabul."

چو پرورده‌ی مرغ باشد به کوه
فگنده به دور از میان گروه

چو پروردهٔ مرغ باشد به کوه
نشانی شده در میان گروه

"Like a fledgling bird on a mountain,
It has become a sign among the group."

چنان ماه بیند به کاولستان
چو سرو سهی بر سرش گلستان

چنان ماه بیند به کابلستان
چو سرو سهی بر سرش گلستان

"She sees a moon in Kabulstan,
Like a cypress with a garden on its head."

چو دیوانه گردد نباشد شگفت
ازو شاه را کین نباید گرفت

چو دیوانه گردد نباشد شگفت
ازو شاه را کین نباید گرفت

"When he becomes insane, it is not surprising,
That the king cannot take anything from him."

کنون رنج مهرش به جایی رسید
که بخشایش آرد هرآنکش بدید

کنون رنج مهرش به جایی رسید
که بخشایش آرد هر آن کش بدید

"Now the pain of his love has reached a point,
Where it grants mercy to anyone who sees it."

ز بس رنج کو دیده بر بی‌گناه
چنان رفت پیمان که بشنید شاه

ز بس درد کو دید بر بی‌گناه
چنان رفت پیمان که بشنید شاه

"From the pain he saw on the innocent,
He broke the covenant as soon as the
king heard."

گسی کردمش با دلی مستمند
چن آمد بنزدیک تخت بلند

گسی کردمش با دلی مستمند
چو آید به نزدیک تخت بلند

"I greeted him with a drunken heart,
As he approached the high throne."

همان کن که با مهتری درخورد
ترا خود نیاموخت باید خرد

همان کن که با مهتری در خورد
ترا خود نیاموخت باید خرد

Do as you would with a superior,
You must not forget your wisdom.

چو نامه نبشتند و شد رای راست
ستد زود دستان و بر پای خاست

چو نامه نوشتند و شد رای راست
ستد زود دستان و بر پای خاست

"When they wrote the letter and the true
verdict was given,
They quickly stood up on their feet."

چو خورشید سر سوی خاور نهاد
نخفت و نیاسود تا بامداد

"When the sun set towards the east,
He did not sleep or rest until dawn."

چو آن جامه‌ها سوده بفگند شب
سپیده بخندید و بگشاد لب

"When those black clothes are removed
at night,
She smiled and opened her lips."

بیامد به زین اندرآورد پای
برآمد خروشیدن کره‌نای

بیامد به زین اندر آورد پای
برآمد خروشیدن کره نای

"He came forward and lifted his foot,
The sphere of the reed pipe rose up with
a roar."

به سوی شهنشاه بنهاد روی
ابا نامهٔ سام آزاده خوی

"He turned his face towards the king,
With the letter of Sam, the free-spirited."

چو در کاول این داستان فاش گشت
سر مرزبان پر ز پرخاش گشت

چو در کابل این داستان فاش گشت
سر مرزبان پر ز پرخاش گشت

When this story was revealed in Kabul,
The head of the border guards became furious.

برآشفت و سیندخت را پیش خواند
همه خشم رودابه بر وی براند

برآشفت و سیندخت را پیش خواند
همه خشم رودابه بر وی براند

He rose and recited the Sindokht, and all the anger of Roodabeh was stirred against him.

چنین گفت کاکنون جزین رای نیست
که با شاه گیتی مرا پای نیست

بدو گفت کاکنون جزین رای نیست
که با شاه گیتی مرا پای نیست

He said to him, "Now there is no other choice, for I have no standing with the king of the world."

که آرمت با دخت ناپاک تن
کشم زارتان بر سر انجمن

که آرمت با دخت ناپاک تن
کشم زارتان بر سر انجمن

"That I may bring you, with the impure daughter,
And drag you, weeping, before the assembly."

مگر شاه ایران ازین خشم و کین
برآساید و رام گردد برین

مگر شاه ایران ازین خشم و کین
برآساید و رام گردد زمین

"But if the king of Iran can overcome this anger and enmity,
The earth will be at peace and tranquil once again."

به کابل که با سام یارد چخید
ازان زخم گرزش که یارد چشید

"When he arrived in Kabul and met with his friend Sam,
He tasted the bitterness of the wound that Sam had suffered."

چو بشنید سیندخت بنشست پست
دل چاره‌جوی اندر اندیشه بست

چو بشنید سیندخت بنشست پست
دل چاره‌جوی اندر اندیشه بست

"When she heard the Sindokht, she sat down low,
And the seeker of solutions closed her heart in thought."

یکی چاره آورد از دل به جای
که بد ژرف بین و فزاینده رای

One solution emerged from the heart instead,
To see the depths of evil and increase in wisdom.

وزان پس دوان دست کرده به کش
بیامد بر شاه خورشیدفش

وزان پس دوان دست کرده به کش
بیامد بر شاه خورشید فش

"And running from behind, he raised his hands to strike,
And came upon the king, the sun, with force."

بدو گفت بشنو ز من یک سخن
چو دیگر یکی کامت آید بکن

بدو گفت بشنو ز من یک سخن
چو دیگر یکی کامت آید بکن

He said to him, "Listen to me for a word,
When another opportunity arises, take action."

ترا خواسته گر ز بهر تن ست
ببخش و بدان کین شب آبستن ست

ترا خواسته گر ز بهر تنست
ببخش و بدان کین شب آبستنست

"If what you desire is for the sake of your body,
Forgive and know that this night is pregnant with water."

اگر چند باشد شب دیریاز
برو تیرگی هم نماند دراز

اگر چند باشد شب دیریاز
برو تیرگی هم نماند دراز

"Although the night may be long,
The darkness will not last forever."

شود روز، چون چشمه رخشان شود،
زمین چون نگین بدخشان شود

شود روز چون چشمه روشن شود
جهان چون نگین بدخشان شود

"When the day becomes bright like a
shining spring,
The world becomes like a glittering gemstone."

بدو گفت مهراب کز باستان
مزن در میان یلان داستان

بدو گفت مهراب کز باستان
مزن در میان یلان داستان

He said to him, Mehrab, from ancient times,
Do not strike up a story in the midst of snakes.

بگوی آنچ دانی و جان را بکوش
وگر چادر خون به تن بر بپوش

بگو آنچه دانی و جان را بکوش
وگر چادر خون به تن بر بپوش

"Say what you know and strive for your soul,
And if necessary, cover your body with a cloak
of blood."

بدو گفت سیندخت کای سرفراز
بود کت به خونم نیاید نیاز

بدو گفت سیندخت کای سرفراز
بود کت به خونم نیاید نیاز

He said to her, Sindokht, oh proud one,
May you never have a need for my blood.

مرا رفت باید همی پیش سام
کشیدن مرین تیغ را از نیام

مرا رفت باید به نزدیک سام
زبان برگشایم چو تیغ از نیام

"I must go near Sam,
And open my tongue like a sword from
its sheath."

بگویم بدو آنچه گفتن سزد
خرد خام گفتارها را پزد

"I will tell him what is appropriate to say,
And refine the rawness of my words
with wisdom."

ز من جان و رنج و ز تو خواسته
سپردن به من گنج آراسته

ز من رنج جان و ز تو خواسته
سپردن به من گنج آراسته

"From me, the pain of the soul, and from you,
the desire,
Entrusting to me the adorned treasure."

بدو گفت مهراب کاینک کلید
غم گنج هرگز نباید کشید

بدو گفت مهراب بستان کلید
غم گنج هرگز نباید کشید

He said to him, Mehrab, keep the key,
Never pull the sorrowful treasure.

پرستنده و اسپ و تخت و کلاه
بیارای و با خویشتن بر به راه

پرستنده و اسپ و تخت و کلاه
بیارای و با خویشتن بر به راه

"Worshipper, horse, throne, and crown,
Bring them along and set out on the road."

مگر شهر کاول نسوزد به ما
چو پژمرده شد برفروزد به ما

مگر شهر کابل نسوزد به ما
چو پژمرده شد برفروزد به ما

"Perhaps Kabul city will not burn for us,
But it will blaze up when it withers for us."

چنین گفت سیندخت کای نامدار
بجای روان، خواسته خوار دار

چین گفت سیندخت کای نامدار
به جای روان خواسته خواردار

Sindokht said to Chin, the famous one,
Instead of seeking a humble position, you
desire a high rank.

نباید که چون من شوم چارجوی
تو رودابه را سختی آری بروی

نباید که چون من شوم چاره‌جوی
تو رودابه را سختی آری به روی

It is not fitting that, like me, you become a seeker of solutions,
And bring hardship to the river's path.

مرا در جهان انده جان اوست
کنون با توام روز بیمان اوست

مرا در جهان انده جان اوست
کنون با توم روز پیمان اوست

"In the world, my soul belongs to him,
Now, with you, the pact is his."

ندارم همی انده خویشتن
ازویست این درد و اندوه من

"I have no one to complain to but myself,
This pain and sorrow are from him."

یکی سخت پیمان ستد زو نخست
پس آنگه به جلدی ره چاره جست

یکی سخت پیمان ستد زو نخست
پس آنگه به مردی ره چاره جست

"He made a hard pact with him at first,
Then sought a way out through manliness."

بیاراست تن را به دیبای زر
به در و به یاقوت پرمایه سر

بیاراست تن را به دیبا و زر
به در و به یاقوت پرمایه سر

"He adorned his body with silk and gold,
With doors and crowns adorned with
precious gems."

پس از گنج خضرا ز بهر نثار
برون ریخت دینار چون سی هزار

پس از گنج زرش ز بهر نثار
برون کرد دینار چون سی‌هزار

"After using his gold treasure for charity,
He gave away dinars like thirty thousand."

ده اسپ گرانمایه با ساز زر
پرستنده پنجه به زرین کمر

به سیمین ستام آوریدند سی
ز اسپان تازی و از پارسی

به زرین ستام آوریدند سی
از اسپان تازی و از پارسی

"They brought thirty horses adorned with gold
From the land of fresh horses and from Pars."

ابا طوق زرین پرستنده شست
یکی جام مر هریکی را به دست

ابا طوق زرین پرستنده شست
یکی جام زر هر یکی را به دست

"The worshipper washed with a golden neck collar,
A golden cup in the hand of each one."

پر از مشک و کافور و یاقوت و زر
یکی پر ز گوهر، یکی پر شکر

پر از مشک و کافور و یاقوت و زر
ز پیروزهٔ چند چندی گهر

"Full of musk, camphor, rubies, and gold,
From the victorious many treasures were brought."

چهل تخت دیبای پیکر به زر
طرازش همه گونه‌گونه گوهر

چهل جامه دیبای پیکر به زر
طرازش همه گونه گونه گهر

"Forty robes of gold adorned his body,
All kinds of precious gems in their style."

به زرین و سیمین دو صد تیغ هند
چه زو سی به زهرآب داده پرند

به زرین و سیمین دوصد تیغ هند
جزان سی به زهراب داده پرند

"Two hundred Indian swords of gold and silver,
Except for thirty given as gifts to Zahhak."

صد اشتر همه ماده و سرخ موی
صد استر همه بارکش، راهجوی

صد اشتر همه مادهٔ سرخ موی
صد استر همه بارکش راه جوی

"A hundred camels, all with red hair,
A hundred mules, all carrying goods on
the way."

یکی تاج پر گوهر شاهوار
ابا یاره و طوق و با گوشوار

یکی تاج پرگوهر شاهوار
ابا طوق و با یاره و گوشوار

"A crown full of jewels, fit for a king,
With a golden neck collar, and with
companions and armlets."

بسان سپهری یکی تخت زر
برو بافته چند گونه گوهر

بسان سپهری یکی تخت زر
برو ساخته چند گونه گهر

"Like a sky, a golden throne
Adorned with various kinds of gems he
had made."

به رش خسروی بیست پهنای او
چو سیصد فزون بود بالای او

برش خسروی بیست پهنای او
چو سیصد فزون بود بالای او

"His throne was twenty cubits in width,
And over three hundred cubits in height."

وزان زنده پیلان جنگی چهار
همه جامه و فرش کردند بار

وزان ژنده‌پیلان هندی چهار
همه جامه و فرش کردند بار

"From those four Indian elephants,
They carried all the clothes and carpets."

چو برساخت کار اندرآمد به اسپ
چو گردی بکردار آذرگشسپ

چو شد ساخته کار خود بر نشست
چو گردی به مردی میان را ببست

When his work was completed, he did not sit down, but instead tied his waist for a manly journey.

یکی ترگ رومی به سر بر نهاد
یکی باره زیراندرش همچو باد

One Roman helmet he placed on his head, and like the wind, he descended into the depths.

بیامد گرازان به درگاه سام
نه آواز داده و نه برگفت نام

بیامد گرازان به درگاه سام
نه آواز داد و نه برگفت نام

The deer came to the court of Sam, neither making a sound nor revealing its name.

به کارآگهان گفت تا ناگهان
بگویند با سرفراز جهان

به کار آگهان گفت تا ناگهان
بگویند با سرفراز جهان

He informed the skilled workers to suddenly announce the arrival of the world-conquering hero.

که آمد فرستاده‌ی کاولی
بنزد سپهبد یل زاولی

که آمد فرستاده‌ای کابلی
به نزد سپهبد یل زابلی

"For a messenger had come from Kabul, to the commander of the army, Yal Zabol."

ز مهراب گرد آوریده پیام
بنزد سپهبد جهانگیر سام

ز مهراب گرد آوریده پیام
به نزد سپهبد جهانگیر سام

"Gathered from Mehrab, a message was brought to the commander of the world, Jahangir Sam."

بیامد بر سام یل پرده‌دار
بگفت و بفرمود تا داد بار

بیامد بر سام یل پرده‌دار
بگفت و بفرمود تا داد بار

"He came to Yal, the curtain bearer of Sam, spoke and commanded to carry out the task."

فرود آمد از اسپ سیندخت و رفت
به پیش سپهبد خرامید تفت

فرود آمد از اسپ سیندخت و رفت
به پیش سپهبد خرامید تفت

He dismounted from his horse, Sindokht, and walked towards the commander with a quick pace.

زمین را ببوسید و کرد آفرین
ابر شاه و بر پهلوان زمین

زمین را ببوسید و کرد آفرین
ابر شاه و بر پهلوان زمین

"He kissed the ground and praised the heavens, the king of the clouds and the champion of the earth."

نثار و پرستنده و اسپ و پیل
رده برکشیده ز در تا دو میل

نثار و پرستنده و اسپ و پیل
رده بر کشیده ز در تا دو میل

Offering and praising, horses and elephants,
lined up from the gate to two miles away.

یکایک همه پیش سام آورید
سر پهلوان خیره شد کان بدید

یکایک همه پیش سام آورید
سر پهلوان خیره شد کان بدید

One by one, they all came before Sam, and the
head of the champion became amazed at what
he saw.

پر اندیشه بنشست برسان مست
به کش کرده دست و سرافگنده پست

پر اندیشه بنشست برسان مست
بکش کرده دست و سرافگنده پست

Sitting full of thought, convey the message
while intoxicated, with hands tied and head
bowed low.

که جایی کجا مایه چندین بود
فرستادن زن چه آیین بود

که جایی کجا مایه چندین بود
فرستادن زن چه آیین بود

"Where was the source of such abundance?
What was the ritual of sending a woman?"

گرین خواسته زو پذیرم همه
ز من گردد آشفته شاه رمه

گراین خواسته زو پذیرم همه
ز من گردد آزرده شاه رمه

"If I accept all his desires, the king's army will be distressed because of me."

وگر بازگردانم از پیش، زال
برآرد بکردار سیمرغ یال

و گر بازگردانم از پیش زال
برآرد به کردار سیمرغ بال

"And if I bring back Zal from the past, he will raise the Simurgh's wings in action."

[برآورد سر گفت کین خواسته
غلامان و پیلان آراسته]

برآورد سر گفت کاین خواسته
غلامان و پیلان آراسته

"He raised his head and said, 'These desires have adorned the slaves and elephants.'"

شوید این به گنجور دستان دهید
به نام بت کاولستان دهید

برید این به گنجور دستان دهید
به نام مه کابلستان دهید

"Cut this (message) and give it to Gorgin, give it in the name of the moon to Kabulistan."

پری روی سیندخت بر پیش سام
زبان کرد گویا و دل شادکام

پری روی سیندخت بر پیش سام
زبان کرد گویا و دل شادکام

"The fairy-faced Sindokht approached Sam and spoke eloquently, filling his heart with joy."

چو آن هدیه‌ها را پذیرفته دید
رسیده بهی و بدی رفته دید

"When he accepted those gifts, he saw both good and evil come."

سه بت روی با او بیکجا بدند
سمن پیکرو سروبالا بدند

سه بت روی با او به یک جا بدند
سمن پیکر و سرو بالا بدند

"Three idols stood with him in one place, with cypress and jasmine bodies."

گرفته یکی جام هریک به بر
پر از سرخ یاقوت و در و گهر

گرفته یکی جام هر یک به دست
بفرمود کامد به جای نشست

"Each one took a cup in their hand, and he ordered them to sit in their place."

به پیش سپهبد فروریختند
همه یک به دیگر برآمیختند

به پیش سپهبد فرو ریختند
همه یک به دیگر برآمیختند

"They all fell before the commander, and they all merged into one another."

چو با پهلوان کار برساختند
ز بیگانه خانه بپرداختند

چو با پهلوان کار بر ساختند
ز بیگانه خانه بپرداختند

"When they had made arrangements with the champion, they departed from the foreign house."

چنین گفت سیندخت با پهلوان
که با رای تو پیر گردد جوان

چنین گفت سیندخت با پهلوان
که با رای تو پیر گردد جوان

"Thus spoke Sindokht to the champion, 'With your decision, the old will become young again.'"

بزرگان ز تو دانش آموختند
به تو تیره گیهان بیفروختنذ

بزرگان ز تو دانش آموختند
به تو تیرگیها برافروختند

"The great ones learned knowledge from you, and through you, they kindled the darkness."

به مهر تو شد بسته دست بدی
به گرزت گشاده ره ایزدی

به مهر تو شد بسته دست بدی
به گرزت گشاده ره ایزدی

"By your love, the hand of evil is bound; through your strength, the divine path is opened."

گنه کار اگر بود مهراب بود
خون دلش میزه سیراب بود

گنهکار گر بود مهراب بود
ز خون دلش دیده سیراب بود

"If he was a sinner, he was a loving one; his eyes were intoxicated with the blood of his heart."

سر بی گناهان کاول چه کرد
کجا اندرآورد بایدبه گرد

سر بیگناهان کابل چه کرد
کجا اندر آورد باید بگرد

"What did the innocent people of Kabul do? Where should they turn to for help?"

پرستنده‌ی خاک پای تواند
همه شهر زنده برای تواند

همه شهر زنده برای تواند
پرستنده و خاک پای تواند

"All the city can live to worship you, and the soil can be your follower."

ازآن ترس کو هوش و زور آفرید
درخشنده ناهید و هور آفرید

ازان ترس کو هوش و زور آفرید
درخشنده ناهید و هور آفرید

"From that fear, he created intelligence and strength, and created shining Nahid and Hoor."

نیاید چنین کارش از تو پسند
میان را به خون برهمن مبند

نیاید چنین کارش از تو پسند
میان را به خون ریختن در مبند

"It is not pleasing for you to do such a thing, do not shed blood among the people."

بدو سام یل گفت: با من بگوی
هرآنچت بپرسم بهانه مجوی

بدو سام یل گفت با من بگوی
ازان کت بپرسم بهانه مجوی

"To him, Sam said, 'Speak to me, do not seek an excuse when I ask you.'"

تو مهراب را کهتری گر همال
مران دخت او را کجا دید زال

تو مهراب را کهتری گر همال
مر آن دخت او را کجا دید زال

"If you are more brilliant than Mehrab, where have you seen his daughter Zal?"

به روی و به موی و به خوی و خرد
به من گوی تا با که اندرخورد

به روی و به موی و به خوی و خرد
به من گوی تا باکی اندر خورد

"By face, hair, temperament, and wisdom, tell me why you are grieving."

ز بالا و دیدار و فرهنگ اوی
برانسان که دیدییکایک بگوی

ز بالا و دیدار و فرهنگ اوی
بران سان که دیدی یکایک بگوی

"From above and his culture and vision, tell me one by one what you have seen."

بدو گفت سیندخت کای پهلوان
سر پهلوانان و پشت گوان

بدو گفت سیندخت کای پهلوان
سر پهلوانان و پشت گوان

To him, Sindokht said, "Oh hero, the leader of heroes."

یکی سخت پیمانت خواهم نخست
که لرزان شود زو بر و بوم و رست

یکی سخت پیمانت خواهم نخست
که لرزان شود زو بر و بوم و رست

"I will first demand a hard covenant from you, that the earth and sky may tremble because of it."

که از تو نیاید به جانم گزند
نه آنکس که بر من بود ارجمند

که از تو نیاید به جانم گزند
نه آنکس که بر من بود ارجمند

"That which does not come from you, I do not desire, not even that which was once precious to me."

مرا کاخ و ایوان أباد هست
همان گنج وخویشان و بنیاد هست

مرا کاخ و ایوان آباد هست
همان گنج و خویشان و بنیاد هست

"I have a palace and a garden, the same treasure, family, and foundation."

چو ایمن شوم، هر چه گفتی: بگوی
بگویم، بجویم بدین آب روی

چو ایمن شوم هر چه گویی بگوی
بگویم بجویم بدین آب روی

"When I feel safe, I will say whatever you want me to say, I will speak and search for it in this flowing water."

نهفته همه گنج کاولستان
بکوشم رسانم به زاولستان

نهفته همه گنج کابلستان
بکوشم رسانم به زابلستان

"All the treasures of Kabul are hidden, I will strive to bring them to Zabol."

جزین نیز هر چیز کاندر خورد
ببید ز من مهتر پر خرد

"Besides this, anything that enters my mouth, the wise and knowledgeable will hear from me."

گرفت آن زمان سام دستش بدست
ورا نیک بنواخت و پیمان ببست

گرفت آن زمان سام دستش به دست
ورا نیک بنواخت و پیمان ببست

"At that moment, Sam took his hand in his and made a good covenant."

چو بشنید سیندخت سوگند اوی
همان راست گفتار و پیوند اوی

چو بشنید سیندخت سوگند او
همان راست گفتار و پیوند او

"When Sindokht heard his oath, she confirmed his words and bond."

زمین را ببوسید و بر پای خاست
بگفت آنچ اندر نهان بود راست

زمین را ببوسید و بر پای خاست
بگفت آنچه اندر نهان بود راست

"She kissed the ground and stood up, and spoke the truth that was hidden."

که من خویش ضحاکم ای پهلوان
زن گرد مهراب روشن روان

که من خویش ضحاکم ای پهلوان
زن گرد مهراب روشن روان

"For I am myself a Zahhak, oh hero, circling around the shining and clear-faced moon."

همان مام رودابه‌ی ماهروی
که دستان همی جان فشاند بروی

همان مام رودابهٔ ماه روی
که دستان همی جان فشاند بروی

"The same breastplate that shone like the face of the moon, on which hands sacrificed their lives."

همه دودمان پیش یزدان پاک
شب تیره تا برکشد روز چاک

همه دودمان پیش یزدان پاک
شب تیره تا برکشد روز چاک

"All generations before the pure God, dark night until the clear day breaks."

همی برتوبر خواندیم افرین
همان بر جهاندار شاه زمین

همی بر تو بر خواندیم آفرین
همان بر جهاندار شاه زمین

"We have praised you, oh king of the land, the same as the creator of the world."

کنون آمدم تا هوای تو چیست
ز کاول ترا دشمن و دوست کیست

کنون آمدم تا هوای تو چیست
ز کابل ترا دشمن و دوست کیست

"Now I have come, what is your desire? Who is your enemy and who is your friend in Kabul?"

اگر ما گنهکار و بدگوهریم
بدین پادشاهی نه اندرخوریم

اگر ما گنهکار و بدگوهریم
بدین پادشاهی نه اندر خوریم

"If we are sinners and of bad character, we do not belong in this kingdom."

من اینک به پیش توام مستمند
بکش کشتنی را و بندی ببند

من اینک به پیش توام مستمند
بکش گر کشی ور ببندی ببند

"I am now before you, helpless and intoxicated. Kill me if you will, or bind me if you wish."

دل بی‌گناهان کاول مسوز
که بس تیره روز اندرآید بروز

دل بیگناهان کابل مسوز
کجا تیره روز اندر آید به روز

"The innocent hearts of Kabul are burning, where will the dark day lead to day?"

سخن ها چو بشنید ازو پهلوان
زنی دید بارای و روشن روان

سخنها چو بشنید ازو پهلوان
زنی دید با رای و روشن روان

"When the hero heard her words, he saw a woman with a wise mind and bright spirit."

به رخ چون بهار و به بالا چو سرو
میانش چو غرو و به رفتن تذرو

به رخ چون بهار و به بالا چو سرو
میانش چو غرو و به رفتن تذرو

"Her face was like spring, and her height like a cypress. Her waist was narrow, and her gait was like a moving willow."

چنین داد پاسخ که پیمان من
درستست اگر نگسلد جان من

چنین داد پاسخ که پیمان من
درست است اگر بگسلد جان من

"This is my answer: my pledge is true, even if it costs me my life."

تو با کاول و هرکه پیوند تست
بمانید شادان دل و تندرست

تو با کابل و هر که پیوند تست
بمانید شادان دل و تن‌درست

"You and Kabul, and all those who are connected to you, may remain happy in heart and healthy in body."

بدین نیز همداستانم که زال
به گیتی چو رودابه خواهد همال

بدین نیز همداستانم که زال
ز گیتی چو رودابه جوید همال

"My story also includes Zal, who seeks help from Giti like a river seeking its source."

شما گرچه از گوهری دیگرید
همان تاج و اورنگ را درخورید

شما گرچه از گوهر دیگرید
همان تاج و اورنگ را در خورید

"Although you are of a different gem, you are worthy of the same crown and throne."

چنین‌ست گیتی وزین ننگ نیست
ابا کردگار جهان جنگ نیست

چنین است گیتی وزین ننگ نیست
ابا کردگار جهان جنگ نیست

"This is Giti, and there is no shame in this.
There is no war with the Lord of the world."

چنان آفریند که آیدش رای
نمانیم و مانیم با های های

"He creates in such a way that his will prevails,
and we remain with sighs and lamentations."

یکی بر فراز و یکی در نشیب
یکی با فزونی یکی با نهیب

یکی بر فراز و یکی در نشیب
یکی با فزونی یکی با نهیب

"One on the summit, and one in the valley, one
with abundance, and one with hardship."

یکی از فزایش دل آراسته
ز کمی دل دیگری کاسته

یکی از فزایش دل آراسته
ز کمی دل دیگری کاسته

"One adorned with abundance, while another
diminished by scarcity."

یکی نامه با لابه و دردمند
نبشتم بنزدیک شاه بلند

یکی نامه با لابهٔ دردمند
نبشتم به نزدیک شاه بلند

"I wrote a letter with a sorrowful plea, and sent it to the exalted king."

بنزد منوچهر شد زال زر
چنان شد که گفتی برآورد پر

به نزد منوچهر شد زال زر
چنان شد که گفتی برآورده پر

"Zal became golden in the presence of Manuchehr, just as he had said, his wish was fulfilled."

به زین اندرآمد که زین را ندید
همان نعل اسپش زمین را ندید

به زین اندر آمد که زین را ندید
همان نعل اسپش زمین را ندید

"He came to this point where he did not see this, the same horseshoe did not see the ground."

بدین زال را شاه پاسخ دهد
چو خندان شود، رای فرخ نهد

بدین زال را شاه پاسخ دهد
چو خندان شود رای فرخ نهد

"The king responds to Zal, and when he becomes happy, he grants his wish."

که پرورده‌ی مرغ بی دل شده‌ست
از آب مژه پای در گل شده‌ست

که پروردهٔ مرغ بی‌دل شدست
از آب مژه پای در گل شدست

"That heartless bird has become nurtured, and has fallen into the flower from the water of its lashes."

عروس ار به مهر اندرون همچنوست
سزد گر برآیند هر دو ز پوست

عروس ار به مهر اندرون همچو اوست
سزد گر برآیند هر دو ز پوست

"If the bride is like him in love, it is fitting for both to emerge from their skins."

یکی روی آن بچه‌ی اژدها
مرا نیز بنمای و بستان بها

یکی روی آن بچهٔ اژدها
مرا نیز بنمای و بستان بها

"Show me also the face of that dragon's child, and redeem my worth."

بدو گفت سیندخت: اگر پهلوان
کند بنده را شاد و روشن روان

بدو گفت سیندخت اگر پهلوان
کند بنده را شاد و روشن روان

"To him Sindokht said, 'If the warrior makes the servant happy and bright-faced.'"

چماند به کاخ من اندر سمند
سرم برشود بآسمان بلند

چماند به کاخ من اندر سمند
سرم بر شود به آسمان بلند

"She entered my palace on a high horse, and my head rose up to the lofty sky."

به کاول چنو شهریار آوریم
همه پیش او جان نثار آوریم

به کابل چنو شهریار آوریم
همه پیش او جان نثار آوریم

"We will bring the king to Kabul, and offer our lives before him."

لب سام سیندخت پر خنده دید
همه بیخ کین از دلش کنده دید

لب سام سیندخت پرخنده دید
همه بیخ کین از دلش کنده دید

"Sindokht saw Sam's smiling lips, and saw that all the roots had been broken from her heart."

نوندی دلاور بکردار باد
برافگند و مهراب را مژده داد

نوندی دلاور به کردار باد
برافگند و مهراب را مژده داد

"The brave Noundi, with his deeds, will rise up and give glad tidings to Mehrab."

کز اندیشه‌ی بد مکن یاد هیچ
دلت شاد کن، کار مهمان بسیچ

کز اندیشهٔ بد مکن یاد هیچ
دلت شاد کن کار مهمان بسیچ

"Do not remember any bad thoughts, make your heart happy, for there are many guests to attend to."

من اینک پس نامه اندر دمان
بیایم، نجویم به ره بر زمان

من اینک پس نامه اندر دمان
بیایم نجویم به ره بر زمان

"Now I will come to the chronicle of the past, and seek the path to the passage of time."

دوم روز چون چشمه‌ی آفتاب
بجنبید و بیدار شد سر ز خواب

دوم روز چون چشمهٔ آفتاب
بجنیبد و بیدار شد سر ز خواب

"On the second day, when the sun's fountain rises, he flutters and awakens from sleep."

گرانمایه سیندخت بنهاد روی
به درگاه سالار دیهیم‌جوی

گرانمایه سیندخت بنهاد روی
به درگاه سالار دیهیم جوی

"Sindokht, with her precious face, presented herself at the court of the Lord of Dihem."

روارو برآمد ز درگاه سام
مه بانوان خواندندش به نام

روارو برآمد ز درگاه سام
مه بانوان خواندندش به نام

"Sam appeared before them from the gate, and the moon-faced ladies called him by name."

بیامد بر سام و بردش نماز
سخن گفت با او زمانی دراز

بیامد بر سام و بردش نماز
سخن گفت بااو زمانی دراز

"She came to Sam and performed her prayers, then spoke to him at length."

به دستوری بازگشتن بجای
شدن شادمان پیش کاول خدای

به دستوری بازگشتن به جای
شدن شادمان سوی کابل خدای

"By order, they returned to their place, happily heading towards Kabul, the city of God."

دگر ساختن کار مهمان نو
نمودن به داماد پیمان نو

دگر ساختن کار مهمان نو
نمودن به داماد پیمان نو

"To make another important task for the guest, and to show a new covenant to the son-in-law."

ورا سام یل گفت: برگرد و رو
بگوی آنچ دیدی به مهراب گو

ورا سام یل گفت برگرد و رو
بگو آنچه دیدی به مهراب گو

"And then Sam said to Yel, 'Turn back and go, tell Mehrab what you have seen.'"

سزاوار او خلعت آراستند
ز گنج آنچ پرمایه‌تر خواستند

سزاوار او خلعت آراستند
ز گنج آنچه پرمایه‌تر خواستند

"They adorned him with a fitting crown, and gave him from the treasury whatever he desired."

به کاول دگر سام را هرچه بود
ز کاخ و ز باغ و ز کشت و درود

بکابل دگر سام را هر چه بود
ز کاخ و زباغ و زکشت و درود

"To Kabul, Sam returned with all that was there, from palaces, gardens, crops, and salutations."

دگر چارپایان دوشیدنی
ز گستردنی هم ز پوشیدنی

دگر چارپایان دوشیدنی
ز گستردنی هم ز پوشیدنی

"The other four-legged creatures, both those that are spread out and those that are covered."

به سیندخت بخشید و دستش بدست
گرفت و یکی سخت پیمان ببست

به سیندخت بخشید و دستش بدست
گرفت و یک نیز پیمان ببست

"He gave his hand to Sindokht and took her hand, and also made a covenant with her."

پذیرفت مر دخت او زال را
خداوند ژوپین و گوپال را

پذیرفت مر دخت او را بزال
که باشند هر دو بشادی همال

"He accepted his daughter with joy, so that both of them could be happy together."

سرافراز گردی و مردی دویست
بدو داد و گفتش که اکنون مهایست

سرافراز گردی و مردی دویست
بدو داد و گفتش که ایدر مایست

"You will become proud and a man of two hundred, he gave him a gift and said to him, 'Here is your treasure.'"

به کاول بباش و به شادی بمان
ازین پس مترس از بد بدگمان

به کابل بباش و به شادی بمان
ازین پس مترس از بد بدگمان

"Stay in Kabul and remain happy, from now on do not fear evil thoughts."

شکفته شد آن روی پژمرده ماه
به نیک اختری برگرفتند راه

شگفته شد آن روی پژمرده ماه
به نیک اختری برگرفتند راه

"That withered face became amazed like the moon, and they set out on a good path like a lucky star."

پس آگاهی آمد سوی شهریار
که آمد ز ره زال سام سوار

پس آگاهی آمد سوی شهریار
که آمد ز ره زال سام سوار

Then the news reached the king
That Sam had arrived from the land of Zal,
riding on his horse.

پذیره شدندش همه سرکشان
که بودند در پادشاهی نشان

پذیره شدندش همه سرکشان
که بودند در پادشاهی نشان

All the rebels accepted him,
Who were marked in the kingdom.

چن آمد بنزدیکی بارگاه
سبک نزد شاهش گشادند راه

چو آمد به نزدیکی بارگاه
سبک نزد شاهش گشادند راه

When he came close to the court,
They cleared the way for him before the king.

چو نزدیک شاه اندرآمد زمین
ببوسید و بر شاه کرد آفرین

چو نزدیک شاه اندر آمد زمین
ببوسید و بر شاه کرد آفرین

As he approached the king, he kissed
the ground
And praised the king with all his heart.

زمانی همی داشت بر خاک روی
بدو داده دل شاه أزرمجوی

زمانی همی داشت بر خاک روی
بدو داد دل شاه آزرمجوی

At one time, he lay on the ground,
And the king's heart was filled with sorrow for him.

بفرمود تا رویش از خاک خشک
ببردند شادان سوی گرد مشک

بفرمود تا رویش از خاک خشک
سترددند و بر وی پراگند مشک

He commanded that they wipe the dry dust from his face,
And spread musk over him.

بیامد بر تخت شاه ارجمند
بپرسید ازو شهریار بلند

بیامد بر تخت شاه ارجمند
بپرسید ازو شهریار بلند

He came to the throne of the noble king,
And the high king asked him about his journey.

که چون بودی ای پهلوان زاده مرد
بدین راه دشخوار با باد و گرد

که چون بودی ای پهلو راد مرد
بدین راه دشوار با باد و گرد

"When you, O brave warrior, were on this difficult path with wind and dust."

به فر تو گفتا همه بهتریست
ابا تو همه رنج رامشگریست

به فر تو گفتا همه بهتریست
ابا تو همه رنج رامشگریست

"He said to you with kindness that everything is better now,
Your pain and suffering have come to an end."

ازو بستد آن نامه‌ی پهلوان
بخندید و شد شاد و روشن روان

ازو بستد آن نامهٔ پهلوان
بخندید و شد شاد و روشن روان

He received the letter of the hero,
Smiled and became happy with a bright spirit.

چو برخواند پاسخ چنین داد باز
که رنجم فزودی به دل بر دراز

چو بر خواند پاسخ چنین داد باز
که رنجی فزودی به دل بر دراز

When he read it, he replied as follows:
"You have added more pain to my heart."

ولیکن بدین نامه‌ی دلپذیر
که بنبشت با درد دل سام پیر

ولیکن بدین نامهٔ دلپذیر
که بنوشت با درد دل سام پیر

"However, this heartwarming letter,
That Sam the old man wrote with a broken heart."

اگرچه مرا هست دل زین دژم
برآنم نیندیشم از بیش و کم

اگر چه مرا هست ازین دل دژم
برانم که نندیشم از بیش و کم

Although my heart is heavy with sorrow,
I will carry on without thinking of more or less.

بسازم برآرم همه کام تو
گر اینست آرام و فرجام تو

بسازم برآرم همه کام تو
گر اینست فرجام آرام تو

"I will build and raise all your desires,
If this is the end of your troubles."

تو یک چند اندر به شادی به پای
که تا من به کارت زنم نیک رای

"You are a few steps away from happiness,
As long as I can help you with good intentions."

ببردند خوالیگران خوان زر
شهنشاه بنشست با زال زر

ببردند خوالیگران خوان زر
شهنشاه بنشست با زال زر

"They brought the golden tray carried by the cupbearers,
And the king sat down with the golden cup."

بفرمود تا نامداران همه
نشستند بر خوان شاه رمه

بفرمود تا نامداران همه
نشستند بر خوان شاه رمه

"He commanded that all the nobles
Sit down at the royal feast."

چو از خوان خسرو بپرداختند
به تخت دگر جای می ساختند

چو از خوان خسرو بپرداختند
به تخت دگر جای می‌ساختند

"When they finished eating from
Khosrow's table,
They made another place for wine."

چو می خورده شد نامور پور سام
نشست از بر اسپ زرین ستام

چو می خورده شد نامور پور سام
نشست از بر اسپ زرین ستام

"When the famous son of Sam drank wine,
He sat on the back of a golden-
harnessed horse."

برفت و پیمود بالای شب
پر اندیشه دل، پر ز گفتار لب

برفت و بپیمود بالای شب
پر اندیشه دل پر ز گفتار لب

"He went and walked in the middle of
the night,
His heart full of thoughts, his lips full of words."

بیامد به شبگیر بسته کمر
به پیش منوچهر پیروزگر

"He came to the night watch with his belt tied,
Following the victorious Manuchehr."

برو أفرین کرد شاه جهان
چو برگشت بستودش اندر نهان

"Go, the world-conquering king created him,
And when he returned, he concealed him."

بفرمود تا موبدان و ردان
ستاره‌شناسان و هم بخردان

He commanded the astrologers and the wise ones, the star-gazers and the intellectuals.

کنند انجمن پیش تخت بلند
به کار سپهری پژوهش کنند

"They gather before the lofty throne, studying the workings of the heavens."

برفتند و بردند رنج دراز
که تا با ستاره چه یابند راز

برفتند و بردند رنج دراز
که تا با ستاره چه دارند راز

"They went and endured long suffering, to learn the secrets of the stars."

سه روز اندران کارشان شد درنگ
برفتند با زیج رومی به چنگ

سه روز اندران کارشان شد درنگ
برفتند با زیج رومی به چنگ

"For three days they hesitated in their task, then they seized the Roman elephant."

چهارم برفتند زی شهریار
که کردیم با چرخ گردان شمار

زبان بر گشادند بر شهریار
که کردیم با چرخ گردان شمار

"They spoke to the king, saying: 'We have counted the revolutions of the heavens.'"

چنین آمد از داد اختر پدید
که این آب، روشن بخواهد دوید

چنین آمد از داد اختر پدید
که این آب روشن بخواهد دوید

"Thus came forth from the decree of the stars, that this clear water should flow."

ازین دخت مهراب و ز پور سام
گوی برمنش زاید و نیک نام

ازین دخت مهراب و از پور سام
گوی پر منش زاید و نیک نام

"From this daughter of Mehrab and this son of Sam, a valiant and noble offspring shall be born."

بود زندگانیش بسیار مر
همش زهره باشد، همش زور و فر

بود زندگانیش بسیار مر
همش زور باشد هم آیین و فر

"His life was full of many struggles, both in strength and in customs and traditions."

همش برز باشد، همش تیغ و یال
به رزم و به بزمش نباشد همال

همش برز باشد همش شاخ و یال
به رزم و به بزمش نباشد همال

"He is all strength, all branch and bough, in battle and in revelry he knows no equal."

کجا باره‌ی او کند موی تر
شود خشک هم‌رزم او را جگر

کجا بارهٔ او کند موی تر
شود خشک همرزم او را جگر

"Where can his wet hair find a comb, when his comrade's liver is dried up with grief?"

عقاب از بر ترگ او نگذرد
سران جهان را به کس نشمرد

عقاب از بر ترگ او نگذرد
سران جهان را بکس نشمرد

"The eagle shall not pass from his shoulder, nor shall he count the heads of the world's leaders."

یکی برزبالا بود فرمند
همه شیر گیرد به خم کمند

یکی برز بالا بود فرمند
همه شیر گیرد به خم کمند

"One was a tall and mighty warrior, who could capture lions with a bowstring."

بر آتش یکی گور بریان کند
هوا را به شمشیر گریان کند

هوا را به شمشیر گریان کند
بر آتش یکی گور بریان کند

"He makes the wind weep with his sword, and sets ablaze a shining tomb."

کمربسته‌ی شهریاران بود
به ایران پناه سواران بود

کمر بستهٔ شهریاران بود
به ایران پناه سواران بود

"The waistband of the kings was fastened, and
Iran was the refuge of the riders."

جنین گفت پس شاه گردن فراز
کزین هرچه گفتید دارید راز

چنین گفت پس شاه گردن فراز
کزین هر چه گفتید دارید راز

Thus spoke the king with raised head,
For from all that you have said, you hold
the secret.

بخواند ان زمان زال را شهریار
کزو خواست کردن سخن خواستار

بخواند آن زمان زال را شهریار
کزو خواست کردن سخن خواستار

The king summoned Zal at that time,
Desiring to hear his words and thoughts.

بدان تا بپرسند ازو چند چیز
سخن‌های پوشیده در پرده نیز

بدان تا بپرسند ازو چند چیز
نهفته سخنهای دیرینه نیز

So that they may ask him about a few things,
And also uncover the hidden ancient words.

نشستند بیداردل بخردان
همان زال با نامور موبدان

نشستند بیدار دل بخردان
همان زال با نامور موبدان

They sat awake, with hearts full of longing,
Zal and the famous Mobadans.

بپرسید مر زال را موبدی
ازآن پیش‌بین تیزهش بخردی

بپرسید مر زال را موبدی
ازین تیزهش راه بین بخردی

"Ask Zal," said the Mobad,
"For he has seen the way through this sharpness."

که از ده و دو تا سرو سهی
که رسته‌ست شاداب با فرهی

که از ده و دو تای سرو سهی
که رستست شاداب با فرهی

"From the twelve cypress trees, three have risen,
Glorious and flourishing with beauty."

از ان هریکی برزده شاخ سی
نگردد کم و بیش بر پارسی

ازان بر زده هر یکی شاخ سی
نگردد کم و بیش در پارسی

From each of those thirty branches,
None are lacking or excessive in Parsi.

دگر موبدی گفت کای سرفراز
دو اسپ گرانمایه و تیزتاز

دگر موبدی گفت کای سرفراز
دو اسپ گرانمایه و تیزتاز

The other Mobad said, "Oh glorious one,
Two valuable and swift horses."

یکی زو بکردار دریای قار
یکی چون بلور سپید آبدار

یکی زان به کردار دریای قار
یکی چون بلور سپید آبدار

One of them, like the actions of the
Caspian Sea,
And one, like clear white crystal.

به رنج اند و هردو شتابنده‌اند
همان یکدگر را نیابنده‌اند

بجنبید و هر دو شتابنده‌اند
همان یکدیگر را نیابنده‌اند

They move and are both swift,
Yet they cannot find each other.

سدیگر چنین گفت کان سی سوار
کجا بگذرانند بر شهریار

سدیگر چنین گفت کان سی سوار
کجا بگذرانند بر شهریار

The other said, "Where will these thirty riders
Pass by the king?"

یکی کم شود باز چون بشمرند
همان سی بود راست چون بنگرند

یکی کم شود باز چون بشمری
همان سی بود باز چون بنگری

"When one is subtracted, upon counting again,
They are still thirty, upon looking again."

چهارم چنین گفت کان مرغزار
که بینی پر از سبزه و جویبار

The fourth one said, "In that meadow,
You will see fields full of greenery
and streams."

یکی مرد با تیز داسی بزرگ
سوی مرغزار اندر آید سترگ

"A man with a sharp, large axe
Enters the meadow with a fierce stride."

همی بدرود آن گیا خشک و تر
نه بردارد او هیچ ازان کار سر

He bid farewell to both the dry and wet lands,
And did not take any of that burden with him.

دگر گفت کان برکشیده دو سرو
ز دریای باموج برسان غرو

دگر گفت کان برکشیده دو سرو
ز دریای با موج برسان غرو

The other said, "Where those two cypresses have risen,
Bring them from the sea with waves crashing."

یکی مرغ دارد بریشان کنام
نشیمش به بامین بود گه به شام

یکی مرغ دارد بریشان کنام
نشیمش به شام آن بود این به بام

"One bird has made its nest upon them,
Its evening breeze is there, this is on the rooftop."

ازین چون بپرد شود برگ خشک
برآن برنشیند دهد بوی مشک

ازین چون بپرد شود برگ خشک
بران بر نشیند دهد بوی مشک

"When it flies away like this, the dry leaf falls,
And it leaves behind the scent of musk."

ازین دو همیشه یکی آبدار
یکی پژمریده شده سوگوار

ازان دو همیشه یکی آبدار
یکی پژمریده شده سوگوار

From those two, one is always water-bearing,
And one has withered and become mournful.

به پنجم چنین گفت کان مرغزار
که باشد پر از رنگ و بوی و نگار

گیاها ز هرگونه‌ی تر و خشک
که آید ازو بوی کافور و مشک

بیاید یکی مرد با داس تیز
تو گویی که دارد به دل در ستیز

که با تر و خشکش همه بدرود
زمانی نیاساید و نغنود

بپرسید دیگر که بر کوهسار
یکی شارستان یافتم استوار

بپرسید دیگر که بر کوهسار
یکی شارستان یافتم استوار

"Ask again, for upon the mountain range,
I found a strong river flowing."

خرامنده شد مردم شارستان
گرفتند هامون یکی خارستان

خرامند مردم ازان شارستان
گرفته به هامون یکی خارستان

"The people are joyful because of that river,
And a vineyard has been taken to the Hāmūn."

بناها کشیدند سر تا به ماه
پرستنده گشتند و هم پیشگاه

بناها کشیدند سر تا به ماه
پرستنده گشتند و هم پیشگاه

"They built structures reaching up to the moon,
And became worshippers in the same
sanctuary."

وزان شارستانشان به دل نگذرد
کس از یاد کردن سخن نشمرد

وزان شارستان شان به دل نگذرد
کس از یادکردن سخن نشمرد

"And from that river, their hearts did not pass,
No one could recount the tale enough."

یکی بومهین خیزد از ناگهان
بر و بومشان پاک گردد نهان

یکی بومهین خیزد از ناگهان
بر و بومشان پاک گردد نهان

"One Bumīn rises suddenly,
And their land becomes pure and hidden."

بدان شارستانشان نیاز آورد
هم اندیشگان دراز آورد

بدان شارستان‌شان نیاز آورد
هم اندیشگان دراز آورد

"They became in need of that river,
And the thinkers became lost in thought."

به پرده‌ندرست این سخن‌ها بجوی
به پیش ردان آشکارا بگوی

به پرده درست این سخنها بجوی
به پیش ردان آشکارا بگوی

"Seek these words behind the curtain,
And speak them clearly before the wise."

گرین رازها آشکارا کنی
ز خاک سیه مشک سارا کنی

گر این رازها آشکارا کنی
ز خاک سیه مشک سارا کنی

"If you reveal these secrets openly,
You will turn the black soil into musk."

زمانی پر اندیشه شد زال زر
برآورد یال و بگسترد پر

زمانی پر اندیشه شد زال زر
برآورد یال و بگسترد بر

At a time, Zal became full of thoughts,
He raised his rein and spread it out.

وزآن پس به پاسخ زبان برگشاد
همه پرسش موبدان کرد یاد

وزان پس به پاسخ زبان برگشاد
همه پرسش موبدان کرد یاد

And in response, he opened his mouth,
Answering all the wise questions in
his memory.

نخست از ده و دو درخت بلند
که هریک همی شاخ سی برکشند

نخست از ده و دو درخت بلند
که هر یک همی شاخ سی برکشند

First, from the ten tall trees,
Each of which branches out into thirty.

به سالی ده و دو بود ماه نو
چو شاهی نوآیین ابر گاه نو

به سالی ده و دو بود ماه نو
چو شاه نو آیین ابر گاه نو

In the year twelve, it was a new moon,
As a new king ascended to the throne.

به سی روز مه را سرآید شمار
برین سان بود گردش روزگار

به سی روز مه را سرآید شمار
برین سان بود گردش روزگار

The moon completed its cycle in thirty days,
And thus the passage of time continued.

دو اسپ دونده سپید و سیاه
که مر یکدگر را نیابند راه

بدین سان شب وروز دان ای شگفت
کز اینجا شگفتی توانی گرفت

سواران هشیار گر دررسی
که او بیست و نه باشد و گاه سی

شمار مه نو بدین گونه دان
چنین کرد پیدا خدای جهان

کنون آنکه گفتی ز کار دو اسپ
فروزان به کردار آذرگشسپ

Now, regarding the two horses you mentioned,
Ferozan was the one who performed
great deeds.

سپید و سیاهست هر دو زمان
پس یکدگر تیز هر دو دوان

Both white and black are present in every era,
And they race against each other with
great speed.

شب و روز باشد که می‌بگذرد
دم چرخ بر ما همی بشمرد

Night and day pass us by,
As the wheel of time keeps counting
our breaths.

سدیگر که گفتی که آن سی سوار
کجا برگذشتند بر شهریار

"Tell me again, where did those thirty riders go,
Who you mentioned had passed by the Shah?"

ازان سی سواران یکی کم شود
به گاه شمردن همان سی بود

"One of those thirty riders was lost,
And the count remained at thirty."

نگفتی سخن جز ز نقصان ماه
که یک شب کم آید همی گاه گاه

"You have not spoken a word except of the
deficiency of the moon,
Which sometimes appears incomplete for
a night."

کنون از نیام این سخن برکشیم
دو بن سرو کان مرغ دارد نشیم

کنون از نیام این سخن برکشیم
دو بن سرو کان مرغ دارد نشیم

"Now let us move on from this topic,
To the two cypress trees that hold a
bird's nest."

ز برج بره تا ترازو جهان
همه تیرگی دارد اندر نهان

ز برج بره تا ترازو جهان
همی تیرگی دارد اندر نهان

"From the tower of the ram to the balance of the world,
There is hidden darkness within."

چو روی از ترازو به کژدم نهاد
جهان را دگرگونه گردد نهاد

چنین تا ز گردش به ماهی شود
پر از تیرگی و سیاهی شود

چنین تا ز گردش به ماهی شود
پر از تیرگی و سیاهی شود

"When the moon completes its cycle,
It becomes full of darkness and blackness."

دو سرو آن دو بازوی چرخ بلند
کزو نیمه شاداب و نیمی گزند

دو سرو ای دو بازوی چرخ بلند
کزو نیمه شادب و نیمی نژند

"Two cypress trees, oh two arms of the lofty wheel,
One half joyful, the other half sorrowful."

برو مرغ پران تو خورشید دان
جهان را ازو ترس و اومید دان

برو مرغ پران چو خورشید دان
جهان را ازو بیم و امید دان

"Go, bird, fly like the sun,
Know that the world fears and hopes from it."

دگر شارستان بر سر کوهسار
سرای درنگست و جای شمار

دگر شارستان بر سر کوهسار
سرای درنگست و جای قرار

"Another Sharestan is on the mountain,
A resting place and a place to stay."

همین خارستان چون سرای سپنج
که هم ناز و گنج‌ست و هم درد و رنج

همین خارستان چون سرای سپنج
کزو ناز و گنجست و هم درد و رنج

"This same thorn garden is like a
colorful palace,
Full of pride and treasure, as well as pain and
suffering."

همی دم زدن بر تو بر بشمرد
همو پروراند، همو بسپرد

همی دم زدن بر تو بر بشمرد
هم او برفرازد هم او بشکرد

"He spoke of you and praised you,
He elevated you and thanked you."

برآید یکی باد با زلزله
ز گیتی برآرد خروش و خله

برآید یکی باد با زلزله
ز گیتی برآید خروش و خله

"A wind arises with an earthquake,
From the world arises tumult and commotion."

همه رنج ما مانده با خارستان
گذر کرد باید سوی شارستان

همه رنج ما ماند زی خارستان
گذر کرد باید سوی شارستان

"All our suffering remains in this thorn garden,
We must pass towards Sharestan."

کسی دیگر از رنج ما برخورد
نیابد بدو نیز هم بگذرد

کسی دیگر از رنج ما برخورد
نپاید برو نیز و هم بگذرد

"Let no one else encounter our suffering,
Nor should they pass by and move on."

چنین رفت از آغاز یکسر سخن
همین باشد و نو نگردد کهن

چنین رفت از آغاز یکسر سخن
همین باشد و نو نگردد کهن

"Thus went on from the beginning this same discourse,
Let it remain the same and not become old."

اگر توشه‌مان نیک نامی بود
روان‌ها بدان سر گرامی بود

اگر توشه‌مان نیکنامی بود
روانها بران سر گرامی بود

"If our anchor was of good name,
Our souls would set sail towards the
honored head."

وگر آز ورزیم و پیچان شویم
پدید آید آنگه که بی‌جان شویم

و گر آز ورزیم و پیچان شویم
پدید آید آنگه که بیجان شویم

"And if we struggle and twist,
It will become apparent when we
become warriors."

گر ایوان ما سر به کیوان برست
ازین بهره‌ی ما یکی چادرست

گر ایوان ما سر به کیوان برست
ازان بهرهٔ ما یکی چادرست

"If our palace reaches towards the stars,
For us, it is only a tent."

که بر روی پوشند و بر سرش خاک
همه جای بیم‌ست و تیمار و باک

چو پوشند بر روی ما خون و خاک
همه جای بیمست و تیمار و باک

"When blood and dust cover our faces,
Fear, affliction, and distress are everywhere."

بیابان و آن مرد با تیزداس
کجا خشک و تر زو دل اندر هراس

بیابان و آن مرد با تیز داس
کجا خشک و تر زو دل اندر هراس

"The desert and that man with sharp claws,
Where is drier or wetter than his heart in fear?"

تر و خشک یکسان همی بدرود
وگر لابه سازی سخن نشنود

تر و خشک یکسان همی بدرود
وگر لابه سازی سخن نشنود

"Wet and dry bid farewell equally,
And if you complain, no one will listen."

دروگر زمان‌ست و ما چون گیا
همانش نبیره، همانش نیا

دروگر زمانست و ما چون گیا
همانش نبیره همانش نیا

"The time is passing, and we are like the wind,
It is the same as before, it is the same as new."

به پیر و جوان یک بیک ننگرد
شکاری که پیش آیدش بشکرد

به پیر و جوان یک به یک ننگرد
شکاری که پیش آیدش بشکرد

"Do not discriminate between old and young,
The prey that comes before you, be
grateful for."

جهان را چنین‌ست ساز و نهاد
که جز مرگ را کس ز مادر نزاد

جهان را چنینست ساز و نهاد
که جز مرگ را کس ز مادر نزاد

"The world's order and structure is such,
That no one is born from their mother except for death."

ازین در درآید بدان بگذرد
زمانه برو دم همی بشمرد

ازین در درآید بدان بگذرد
زمانه برو دم همی بشمرد

"Pass through this door and leave it behind,
Count every moment as time goes by."

چو زال این سخن‌ها بکرد آشکار
ازو شادمان شد دل شهریار

چو زال این سخنها بکرد آشکار
ازو شادمان شد دل شهریار

"When Zal spoke these words,
The heart of the king became joyful."

به شادی یکی انجمن برشکفت
شهنشاه گیتی زهازه بگفت

به شادی یکی انجمن برشگفت
شهنشاه گیتی زهازه گرفت

"With joy, he opened a gathering,
The king of warriors, Giti, took his seat."

یکی جشن‌گاهی بیاراست شاه
چنان چون شب چارده چرخ ماه

یکی جشنگاهی بیاراست شاه
چنان چون شب چارده چرخ ماه

"The king prepared a celebration,
As bright as the full moon on the
fourteenth night."

کشیدند می تا جهان تیره گشت
سر می گساران ز می خیره گشت

کشیدند می تا جهان تیره گشت
سرمیگساران ز می خیره گشت

"They drank wine until the world became dark,
The leaders became intoxicated with wine."

خروشیدن مرد بالای‌خواه
یکایک برآمد ز درگاه شاه

خروشیدن مرد بالای گاه
یکایک برآمد ز درگاه شاه

"The man shouted from the top of the palace,
One by one, they came out from the
king's gate."

برفتند گردان همه شاد و مست
گرفته یکی دست هریک بدست

برفتند گردان همه شاد و مست
گرفته یکی دست دیگر به دست

"They all went around happy and drunk,
One holding hands with the other."

چو برزد زبانه ز کوه آفتاب
سر نامداران برآمد ز خواب

چو برزد زبانه ز کوه آفتاب
سر نامدران برآمد ز خواب

"When the sun rose from behind the mountain,
The heads of the nobles emerged from
their sleep."

بیامد کمربسته زال دلیر
به پیش شهنشاه چون نره شیر

بیامد کمربسته زال دلیر
به پیش شهنشاه چون نره شیر

"Zal the brave came forward, bound in a belt,
Like a lion before the king of kings."

به دستوری بازگشتن ز در
شدن نزد سالار فرخ پدر

به دستوری بازگشتن ز در
شدن نزد سالار فرخ پدر

"At the order of returning from the door,
He went to the presence of the king,
Farrokh Pād."

به شاه جهان گفت کای نیک خوی
مرا چهر سام آمدست آرزوی

به شاه جهان گفت کای نیکخوی
مرا چهر سام آمدست آرزوی

"To the king of the world, he said, 'Oh,
kind one,
My wish is to see the face of Sam.'"

چو بوسیدم این پایه‌ی تخت عاج
دلم گشت روشن بدین برز و تاج

ببوسیدم ای پایهٔ تخت عاج
دلم گشت روشن بدین برز و تاج

"I kissed the foot of the ivory throne,
My heart became bright with this glory
and crown."

بدو گفت شاه ای جوانمرد گرد
یک امروز نیزت بباید شمرد

بدو گفت شاه ای جوانمرد گرد
یک امروز نیزت بباید سپرد

"The king said to him, 'Oh brave one,
You must also entrust one day to me.'"

ترا بویه‌ی دخت مهراب خاست
دلت را هش سام و کاول کجاست

ترا بویهٔ دخت مهراب خاست
دلت راهش سام زابل کجاست

"You smell the scent of the daughter
of Mehrab,
Where is the way to Sam and Zabol for you?"

بفرمود تا سنج و هندی درای
به میدان گذارند با کره‌نای

بفرمود تا سنج و هندی درای
به میدان گذارند با کره نای

"He ordered to bring elephants and Indians,
To parade them in the field with the sound of
the horn."

ابا نیزه و گرز و تیر و کمان
برفتند گردان همه شادمان

ابا نیزه و گرز و تیر و کمان
برفتند گردان همه شادمان

"With spears, maces, arrows, and bows,
They all went around happy and joyful."

کمان ها گرفتند و تیر خدنگ
نشانه نهادند چون روز جنگ

کمانها گرفتند و تیر خدنگ
نشانه نهادند چون روز جنگ

"They took their bows and arrows,
And displayed their marks like the day
of battle."

بتابید هریک به چیزی عنان
به گرز و به تیر و به تیغ و کمان

بپیچید هر یک به چیزی عنان
به گرز و به تیغ و به تیر و سنان

"They each wrapped their arms around
something,
With maces, swords, arrows, and spears."

درختی گشن بد به میدان شاه
گذشته برو سال بسیار و ماه

درختی گشن بد به میدان شاه
گذشته برو سال بسیار و ماه

"A withered tree in the king's field,
Passed many years and months by it."

کمان را بمالید دستان سام
برانگیخت اسپ و برآورد نام

کمان را بمالید دستان سام
برانگیخت اسپ و برآورد نام

"Sam pulled the bowstring,
Stirred up his horse and made a name
for himself."

بزد بر میان درخت سهی
گذاره شد آن تیر شاهنشهی

بزد بر میان درخت سهی
گذاره شد آن تیر شاهنشهی

"He shot an arrow towards the tree,
That arrow of the king of kings
passed through."

هم اندر تگ اسپ یک چوبه تیر
بینداخت و بگذاشت بر نرد شیر

هم اندر تگ اسپ یک چوبه تیر
بینداخت و بگذاشت چون نره شیر

"He threw a single arrow from the back of
his horse,
And left it like a lion's roar."

سپر برگرفتند ژوپین‌وران
بگشتند با خشت‌های گران

سپر برگرفتند ژوپین‌وران
بگشتند با خشتهای گران

"They lifted their shields, the brave warriors,
And turned towards the heavy bricks."

سپر خواست از ریدک ترک زال
برانگیخت اسپ و برآورد یال

سپر خواست از ریدک ترک زال
برانگیخت اسپ و برآورد یال

"He desired a shield from the Turkish Reydak,
Stirred up his horse and raised his rein."

کمان را بیفگند و ژوپین گرفت
به ژوپین به کار نوآیین گرفت

کمان را بینداخت و ژوپین گرفت
به ژوپین شکار نوآیین گرفت

"He threw the bow and took the spear,
And with the spear, he hunted a new prey."

بزد بر سه تا اسپر گیل‌وار
گشاده به دیگر سو افگند خوار

بزد خشت بر سه سپر گیل‌وار
گشاده به دیگر سو افگند خوار

"He struck the bricks against three Gil-style shields,
And threw them humiliated to the other side."

به گردن کشان گفت شاه جهان
که با او که جوید نبرد از مهان

به گردنکشان گفت شاه جهان
که با او که جوید نبرد از مهان

"To those who were pulling at his collar, the king of the world said,
'Whoever seeks him will not escape from the heroes.'"

یکی برگراییدش اندر نبرد
که از تیر و ژوپین برآورد گرد

یکی برگراییدش اندر نبرد
که از تیر و ژوپین برآورد گرد

"One turned towards him in battle,
And with spear and arrow, he attacked him."

همه برکشیدند گردان سلیح
به دل خشمناک و زبان پر مزیح

همه برکشیدند گردان سلیح
بدل خشمناک و زبان پر مزیح

"They all lifted their weapons in a circle,
With fierce expressions and playful tongues."

به آورد رفتند پیچان عنان
ابا نیزه و آب داده سنان

به آورد رفتند پیچان عنان
ابا نیزه و آب داده سنان

"They brought their horses to a halt,
And gave them water and fodder and a rest."

چنان شد که مرد اندرآمد به مرد
برانگیخت زال اسپ و برخاست گرد

چنان شد که مرد اندر آمد به مرد
برانگیخت زال اسپ و برخاست گرد

"So it happened that a man came to fight
a man,
And the horse of Reydak stirred and began
to circle."

نگه کرد تا کیست زیشان سوار
عنان پیچ و گردن کش و نامدار

نگه کرد تا کیست زیشان سوار
عنان پیچ و گردنکش و نامدار

"He waited to see who among them
was mounted,
With twisted reins, collar and famous name."

ز گرد اندرآمد بسان نهنگ
گرفتش کمربند او را به چنگ

ز گرد اندر آمد بسان نهنگ
گرفتش کمربند او را به چنگ

"Like a whale, he came from the circle,
And grabbed his belt with a tight grip."

چنان خوارش از پشت زین برگرفت
که شاه و سپه ماند زو در شگفت

چنان خوارش از پشت زین برگرفت
که شاه و سپه ماند اندر شگفت

"He rose from behind the saddle so humiliated,
That the king and the army were left amazed."

به آواز گفتند گردن‌کشان
که مردم نبیند کسی زین نشان

به آواز گفتند گردنکشان
که مردم نبیند کسی زین نشان

"They spoke out loud, those who were pulling
at his collar,
'No one should witness such a disgrace!'"

هرآنکس که با او بجوید نبرد
کند جامه مادر برو لاژورد

هر آن کس که با او بجوید نبرد
کند جامه مادر برو لاژورد

"Whoever seeks him will not escape from
the heroes,
And will tear his mother's garment in
the struggle."

ز شیران نزاید چنین نیزه گرد
چه گرد؟ از نهنگانش باید شمرد

ز شیران نزاید چنین نیز گرد
چه گرد از نهنگانش باید شمرد

"None of the lions could circle like this,
What count of his whales is needed?"

خنک سام یل کەش چنین یادگار
بماند به گیتی دلیر و سوار

خنک سام یل کش چنین یادگار
بماند به گیتی دلیر و سوار

"Blessed be Sam, the rider of such a legacy,
May he remain in the heroic and
equestrian world."

برو آفرین کرد شاه بزرگ
همان نامور مهتران سترگ

برو آفرین کرد شاه بزرگ
همان نامور مهتران سترگ

"Go, praise the great king,
The same famous lord of the powerful."

بزرگان سوی کاخ شاه أمدند
کمربسته و با کلاه آمدند

بزرگان سوی کاخ شاه آمدند
کمر بسته و با کلاه آمدند

"The nobles came to the king's palace,
With their belts fastened and
wearing helmets."

یکی خلعت آراست شاه جهان
کزان خیره گشتند یکسر مهان

یکی خلعت آراست شاه جهان
که گشتند ازان خیره یکسر مهان

"One robe adorned the king of the world,
That left all the great ones amazed."

چه از تاج پرمایه و تخت زر
چه از یاره و طوق و زرین کمر

چه از تاج پرمایه و تخت زر
چه از یاره و طوق و زرین کمر

"Neither from the crown adorned with jewels,
nor from the golden throne,
Neither from the companions, nor from the
necklace and golden belt."

همان جامه‌های گرانمایه نیز
پرستنده و اسپ و بسیار چیز

همان جامه‌های گرانمایه نیز
پرستنده و اسپ و هر گونه چیز

"The same precious robes,
Were worshipped by the horse and
every creature."

به زال سپهبد سپرد آن زمان
همه چیزها از کران تا کران

"At that time, he entrusted everything to the commander-in-chief,
All things from one end to the other."

پس آن نامه‌ی سام پاسخ نبشت
شگفتی سخن‌های فرخ نبشت

پس آن نامهٔ سام پاسخ نوشت
شگفتی سخنهای فرخ نوشت

Then Sam wrote a response to the letter,
Wondering at the words of Farrokhzad.

که ای نامور پهلوان دلیر
بهر کار پیروز برسان شیر

که ای نامور پهلوان دلیر
به هر کار پیروز برسان شیر

"O renowned and brave warrior, bring victory to every task like a lion."

نبیند چو تو نیز گردان سپهر
به رزم و به بزم و به رای و به چهر

نبیند چو تو نیز گردان سپهر
به رزم و به بزم و به رای و به چهر

"None can match you in turning the sphere, in battle, in feast, in counsel, or in appearance."

همان پور فرخنده، زال سوار
کزو ماند اندر جهان یادگار

همان پور فرخنده زال سوار
کزو ماند اندر جهان یادگار

"The same glorious son of Zal, mounted on his horse, whose memory remained in the world."

رسید و بدانستم از کام او
همان خواهش و رای و ارام او

رسید و بدانستم از کام او
همان خواهش و رای و آرام او

"He arrived and I knew of his desire, the same wish, counsel, and tranquility of his."

سخن هر چه زو سام را کام بود
همان زال را رای و آرام بود

برآمد هر آنچ آن ترا کام بود
همان زال را رای و آرام بود

"Everything that was your desire came forth, the same counsel and tranquility of Zal."

همه آرزوها سپردم بدوی
بسی روز فرخ شمردم بدوی

همه آرزوها سپردم بدوی
بسی روزه فرخ شمردم بدوی

"I entrusted all my desires to him, and for many days, I counted on his fortune."

ز شیری که باشد شکارش پلنگ
چه زاید جزاز شیر شرزه به جنگ

ز شیری که باشد شکارش پلنگ
چه زاید جز از شیر شرزه به جنگ

"From a lion whose prey is a panther, what can be born but a warrior lion ready for battle?"

گسی کردمش با دلی شادمان
کزو دور بادا بد بدگمان

گسی کردمش با دلی شادمان
کزو دور بادا بد بدگمان

"I deceived him with a joyful heart, for I had evil suspicions of him from afar."

برون رفت با فرخی زال زر
ز گردان لشکر برآورده سر

برون رفت با فرخی زال زر
ز گردان لشکر برآورده سر

"He went out with the golden Farrokhzad, raising his head from the army's ranks."

نوندی برافگند نزدیک سام
که برگشتم از شاه، دل شادکام

نوندی برافگند نزدیک سام
که برگشتم از شاه دل شادکام

"They raised a shout near Sam, for I returned from the king with a joyful heart."

ابا خلعت خسروانی و تاج
همان یاره و طوق و هم تخت عاج

ابا خلعت خسروانی و تاج
همان یاره و طوق و هم تخت عاج

"With the royal robe and crown, the same companion, necklace, and ivory throne."

چنان شاد شد زان سخن پهلوان
که با پیرسر شد به نوی جوان

چنان شاد شد زان سخن پهلوان
که با پیر سر شد به نوی جوان

"So happy did the hero become from those words, that he became as youthful as an old man can be."

سواری به کاول برافگند زود
به مهراب گفت آن کجا رفته بود

سواری به کابل برافگند زود
به مهراب گفت آن کجا رفته بود

"They quickly set out to Kabul on horseback, and asked Mehrab where he had gone."

نوازیدن شهریار جهان
وزآن شادمانی که رفت از مهان

نوازیدن شهریار جهان
وزان شادمانی که رفت از مهان

"Caressing the world's king, and the joy that came from the moon."

من اینک چو دستان بر من رسد
گذاریم هردو چنان چون سزد

من اینک چو دستان بر من رسد
گذاریم هر دو چنان چون سزد

"When my time comes and my fate is upon me, we shall part as is fitting."

فرستاده تازان به کاول رسید
خروشی برآمد چنان چون سزید

چنان شاد شد شاه کاولستان
ز پیوند خورشید زاولستان

چنان شاد شد شاه کابلستان
ز پیوند خورشید زابلستان

"So happy did the king of Kabul become, from the union with the sun of Zabolstan."

که گفتی همی جان برافشاندند
ز هر جای رامشگران خواندند

که گفتی همی جان برافشاندند
ز هر جای رامشگران خواندند

"That you said they scattered their lives, and called for help from every corner."

چو مهراب شد شاد و روشن روان
لبش گشت خندان و دل شادمان

چو مهراب شد شاد و روشن روان
لبش گشت خندان و دل شادمان

"When Mehrab became happy and his spirit brightened, his lips curved into a smile and his heart became joyful."

گرانمایه سیندخت را پیش خواند
بسی چرب گفتار با او براند

گرانمایه سیندخت را پیش خواند
بسی خوب گفتار با او براند

"She recited the valuable Sindokht before him, and spoke many beautiful words with her."

بدو گفت کای جفت فرخنده‌رای
بیفروخت از رایت این تیره‌جای

بدو گفت کای جفت فرخنده رای
بیفروخت از رایت این تیره جای

"To him she said, 'Oh fortunate companion, you have dispelled the darkness from this place with your presence.'"

به شاخی زدی دست کاندر زمین
برو شهریاران کنند آفرین

به شاخی زدی دست کاندر زمین
برو شهریاران کنند آفرین

"You struck your hand on a branch in the ground, and the kings applauded you."

چنان هم کجا ساختی از نخست
بباید مرین را سرانجام جست

چنان هم کجا ساختی از نخست
بیاید مر این را سرانجام جست

"In such a way, where did you begin? Let us now seek the end of this."

همه گنج پیش تو آراسته‌ست
اگر تخت و تاج‌ست اگر خواسته‌ست

همه گنج پیش تو آراستست
اگر تخت عاجست اگر خواستست

"All treasures are laid before you, whether it be an ivory throne or anything else you desire."

چو بشنید سیندخت ازو گشت باز
بر دختر آمد سراینده راز

چو بشنید سیندخت ازو گشت باز
بر دختر آمد سراینده راز

"When Sindokht heard from him, she turned back and the composer of secrets came to the daughter."

همی مژده دادش به دیدار زال
که تو یافتی چونک باید همال

همی مژده دادش به دیدار زال
که دیدی چنان چون بباید همال

"She gave him the glad tidings of meeting Zal, saying, 'You have seen him as it should be, like a mountain.'"

زن و مرد را از بلندی منش
نیاید به گیتی ز کس سرزنش

زن و مرد را از بلندی منش
سزد گر فرازد سر از سرزنش

"From the height of my position, it is fitting to reprimand both men and women, if they exceed the limits."

سوی کام دل تیز بشتافتی
کنون هرچه جستی همه یافتی

سوی کام دل تیز بشتافتی
کنون هر چه جستی همه یافتی

"You rushed towards the desire of your heart, and now you have found everything you sought."

بدو گفت رودابه: ای شاه زن
سزای ستایش بهر انجمن

بدو گفت رودابه ای شاه زن
سزای ستایش به هر انجمن

"She said to him, 'Oh king, the reward for praise is fitting in every gathering.'"

من از خاک پای تو بالین کنم
ز فرمانت آرایش دین کنم

من از خاک پای تو بالین کنم
به فرمانت آرایش دین کنم

"I will make my bed from the dust of your feet, and I will arrange my religion according to your command."

ز تو چشم آهرمنان دور باد
دل و جان تو خانه‌ی سور باد

ز تو چشم آهرمنان دور باد
دل و جان تو خانهٔ سور باد

"From your eyes, the demons are blown away by the wind. Your heart and soul are the home of the sun."

چو بشنید سیندخت گفتار اوی
به آرایش کاخ بنهاد روی

چو بشنید سیندخت گفتار اوی
به آرایش کاخ بنهاد روی

"When Sindokht heard his words, she arranged her face for the palace."

بیاراست ایوان‌ها چون بهشت
گلاب و می و مشک و عنبر سرشت

بیاراست ایوانها چون بهشت
گلاب و می و مشک و عنبر سرشت

"The courtyards were arranged like paradise, with rosewater, wine, musk, and amber created."

بساطی بیفگند پیکر به زر
زبرجد برو بافته سربسر

بساطی بیفگند پیکر به زر
زبر جد برو بافته سر به سر

"The body was adorned with a golden shroud, and the head was woven with pure silk."

دگر پیکرش در خوشاب بود
که هر دانه‌ی قطره‌ی آب بود

دگر پیکرش در خوشاب بود
که هر دانه‌ای قطره‌ای آب بود

"His other body was in the sweet water, where every grain was a drop of water."

یک ایوان همه تخت زرین نهاد
به آیین و آرایش چین نهاد

یک ایوان همه تخت زرین نهاد
به آیین و آرایش چین نهاد

"He built a golden throne in a courtyard, arranged with ceremony and decoration."

همه پیکرش گوهر آکنده بود
میان گهر نقشها کنده بود

همه پیکرش گوهر آگنده بود
میان گهر نقشها کنده بود

"All of his body was adorned with precious gems, and among the gems were engraved images."

ز یاقوت مر تخت را پایه بود
که تخت کیان بود و پرمایه بود

ز یاقوت مر تخت را پایه بود
که تخت کیان بود و پرمایه بود

"The foundation of the throne was made of ruby, which was the throne of the kings and very valuable."

بیاراست رودابه را چون بهشت
به خورشید بر جادوی‌ها نبشت

نشست اندران خانه‌ی زرنگار
کسی را بر او ندادند بار

یک ایوان همه جامهٔ رود و می
بیاورده از پارس و اهواز و ری

"A courtyard filled with garments, wine, brought from Pars, Ahvaz, and Rey."

بیاراست رودابه را چون نگار
پر از جامه و رنگ و بوی بهار

"She adorned the river like a painting, filled with garments, colors, and the scent of spring."

همه کاولستان شد آراسته
پر از رنگ و بوی و پر از خواسته

همه کابلستان شد آراسته
پر از رنگ و بوی و پر از خواسته

"All of Kabulistan became adorned, filled with color, scent, and desire."

همه پشت پیلان بیاراستند
به دیبای رومی و می خواستند

همه پشت پیلان بیاراستند
ز کابل پرستندگان خواستند

"They adorned all the elephants' backs, and the Kabul worshippers desired them."

نشستند بر پیل رامشگران
نهادند بر سر ز زر افسران

نشستند بر پیل رامشگران
نهاده به سر بر زر افسران

"They sat on the backs of the war elephants, with golden scepters held high."

پذیره شدن را بیاراستند
ز کاول پرستندگان خواستند

پذیره شدن را بیاراستند
نثارش همه مشک و زر خواستند

"They adorned the reception with musk and gold, and offered it all as a tribute."

کجا برفشانند مشک و عبیر
همان گسترانند خز و حریر

فشاند بر سر همی مشک و زر
کنند از گلاب و ز می خاک تر

همی راند دستان گرفته شتاب
چو پرنده مرغان و کشتی بر آب

همی رند دستان گرفته شتاب
چو پرنده مرغ و چو کشتی برآب

With reckless abandon, they have taken to the road,
Like birds in flight or ships upon the water.

[همه ره چو آتش همی راند زال
نه خورد و نه خواب و نه آرام و هال]

کسی را نبد زآمدنش آگهی
پذیره نرفتند با فرهی

کسی را نبد ز آمدنش آگهی
پذیره نرفتند با فرهی

No one knew of his arrival,
They did not receive him with hospitality.

خروشی برآمد ز پرده‌سرای
که آمد ز ره زال فرخنده‌رای

خروشی برآمد ز پرده سرای
که آمد ز ره زال فرخنده‌رای

A roar emerged from the curtains of
the palace,
For he arrived from the victorious path.

پذیره شدش سام یل شادمان
همی داشت اندر برش یک زمان

پذیره شدش سام یل شادمان
همی داشت اندر برش یک زمان

He was joyfully received by King Sam,
And for a while, he stayed in his court.

چو شد زو رها زال، بوسید خاک
بگفت آن کجا دید و بشنید پاک

فرود آمد از باره بوسید خاک
بگفت آن کجا دید و بشنید پاک

He dismounted and kissed the ground,
And said, "Where have you seen and heard of
purity like this?"

نشست از بر تخت پرمایه سام
ابا زال خرم دل و شادکام

نشست از بر تخت پرمایه سام
ابا زال خرم دل و شادکام

He sat on the throne of Sam, the prosperous,
With a joyful and content heart from the victorious path.

سخن‌های سیندخت گفتن گرفت
چو شد لبش خندان نهفتن گرفت

سخنهای سیندخت گفتن گرفت
لبش گشت خندان نهفتن گرفت

She began to speak and her lips curved into a smile, unable to hide her joy.

چنین گفت کامد ز کاول پیام
پیمبر زنی بود سیندخت نام

چنین گفت کامد ز کابل پیام
پیمبر زنی بود سیندخت نام

Thus spoke the messenger who came
from Kabul,
The prophet's wife was named Sindokht.

ز من خواست پیمان و دادم زبان
که هرگز نباشم برو بدگمان

ز من خواست پیمان و دادم زمان
که هرگز نباشم بدو بدگمان

He asked for my pledge, and I gave it at once,
That I would never have ill thoughts of him.

زهر چیز کز من به خوبی بخواست
سخن ها بران برنهادیم راست

ز هر چیز کز من به خوبی بخواست
سخنها بران برنهادیم راست

From everything that I desired with goodness,
We spoke the truth and revealed it.

نخست آنک با شاه زاولستان
شود جفت خورشید کاولستان

نخست آنکه با ماه کابلستان
شود جفت خورشید زابلستان

Firstly, when the moon of Kabul
Becomes the companion of the sun of Zabol.

دگر آنک زی او به مهمان شویم
بران دردها پاک درمان شویم

دگر آنکه زی او به مهمان شویم
بران دردها پاک درمان شویم

If we become his guest,
We will be cured of all ailments.

فرستاده‌ی آمد از نزد اوی
که شد ساخته کار فرزند اوی

فرستاده‌ای آمد از نزد اوی
که پردخته شد کار بنمای روی

The messenger sent from his presence arrived,
To show the face of the accomplished task.

کنون چیست پاسخ فرستاده را
چه گوییم مهراب آزاده را

کنون چیست پاسخ فرستاده را
چه گوییم مهراب آزاده را

"Now, what is the response to the messenger?
What should we say to the free Mehrab?"

ز شادی چنان تازه شد زال سام
که رنگش سراپای شد لعل‌فام

ز شادی چنان شد دل زال سام
که رنگش سراپای شد لعل فام

From joy, the heart of prosperous Sam
Became as red as ruby from head to toe.

چنین داد پاسخ که ای پهلوان
گر ایدونک بینی به روشن‌روان

چنین داد پاسخ که ای پهلوان
گر ایدون که بینی به روشن روان

He gave this response, "O champion,
If you see the path clearly."

سپه بگذرد ما ز پس‌تر رویم
بگوییم بسیار و هم بشنویم

سپه رانی و ما به کابل شویم
بگوییم زین در سخن بشنویم

"Let us ride to Kabul with our army,
And speak of this matter at the gate."

به دستان نگه کرد فرخنده سام
بدانست کو را درین چیست کام

به دستان نگه کرد فرخنده سام
بدانست کورا ازین چیست کام

He held the prosperous Sam with his hands,
And knew what his intention was.

سخن هرچه از دخت مهراب نیست
شب تیره مر زال را خواب نیست

سخن هر چه از دخت مهراب نیست
به نزدیک زال آن جز از خواب نیست

The words that are not about the daughter
of Mehrab,
Are nothing but a dream to Zal.

بفرمود تا زنگ و هندی درای
زدند و گشادند پرده‌سرای

بفرمود تا زنگ و هندی درای
زدند و گشادند پرده سرای

"They commanded that the bells and Indians
be brought,
And the curtains of the palace be opened."

هیونی برافگند وا گردی دلیر
بدان تا شود نزد مهراب شیر

هیونی برافگند مرد دلیر
بدان تا شود نزد مهراب شیر

The brave man mounted his horse,
To become a lion in the presence of Mehrab.

بگوید که آمد سپهبد ز راه
ابا زال و پیلان و چندی سپاه

بگوید که آمد سپهبد ز راه
ابا زال با پیل و چندی سپاه

"Say that the commander has arrived from the road,
With Zal, elephants, and an army."

فرستاده تازان به کابل رسید
خروشی برآمد چنان چون سزید

"The fresh messenger arrived in Kabul,
A roar arose like that of a lion."

چنان شاد شد شاه کابلستان
ز پیوند خورشید زابلستان

The king of Kabul became so happy
From the union with the sun of Zabol.

که گفتی همی جان برافشاندند
ز هر جای رامشگران خواندند

"That you said they poured out their lives,
And they read it from every battlefield."

بزد نای مهراب و بربست کوس
بیاراست لشکر چو چشم خروس

بزد نای مهراب و بربست کوس
بیاراست لشکر چو چشم خروس

Mehrāb played his flute and tightened
his reins,
The army assembled like the eye of a rooster.

ابا ژنده پیلان و رامشگران
زمین شد بهشت از کران تا کران

ابا ژنده‌پیلان و رامشگران
زمین شد بهشت از کران تا کران

With the arrival of the elephants and
the cavalry,
The earth became a paradise from one end to
the other.

ز بس گونه‌گون پرنیانی درفش
چه سرخ و سپید و چه زرد و بنفش

ز بس گونه گون پرنیانی درفش
چه سرخ و سپید و چه زرد و بنفش

From so many different kinds of feathers in the
peacock's tail,
There are red and white, and yellow and violet.

چه آوای نای و چه آوای چنگ
خروشیدن بوق و آوای زنگ

چه آوای نای و چه آوای چنگ
خروشیدن بوق و آوای زنگ

What a sound from the flute and what a sound from the harp,
The trumpet's roar and the sound of the bell.

تو گفتی مگر روز انجامش ست
یکی رستخیزست گر رامش ست

تو گفتی مگر روز انجامش است
یکی رستخیز است گر رامش است

"You said, 'Perhaps the day of its completion has come,
If it is the resurrection, then let it be the resurrection.'"

همی رفت ازین گونه تا پیش سام
فرود آمد از اسپ و بگذارد گام

همی رفت ازین گونه تا پیش سام
فرود آمد از اسپ و بگذارد گام

He went from here until he reached Sam,
Dismounted from his horse and took a step.

گرفتش جهان‌پهلوان در کنار
بپرسیدش از گردش روزگار

گرفتش جهان پهلوان در کنار
بپرسیدش از گردش روزگار

"The world's champion took him by the side,
And asked him about the turning of time."

شه کاولستان گرفت آفرین
چه بر سام و بر زال زر همچنین

شه کابلستان گرفت آفرین
چه بر سام و بر زال زر همچنین

"The king of Kabulistan received a commendation,
Likewise over Sam and Zal, the gold."

نشست از بر باره‌ی تیزرو
چن از کوه سر برکشد ماه نو

نشست از بر بارهٔ تیزرو
چو از کوه سر برکشد ماه نو

He sat down from the back of his swift horse,
Like the new moon rising from behind the mountain.

یکی تاج زرین، نگارش گهر،
نهاد از بر تارک زال زر

یکی تاج زرین نگارش گهر
نهاد از بر تارک زال زر

"A golden crown adorned with jewels,
Was placed on the head of the young Zal."

به کاول رسیدند خندان و شاد
سخن های دیرینه کردند یاد

به کابل رسیدند خندان و شاد
سخنهای دیرینه کردند یاد

"They arrived in Kabul, happy and joyful,
Recalling ancient tales and stories."

همه شهر از آواز هندی درای
ز نالیدن بربط و چنگ و نای

همه شهر ز آوای هندی درای
ز نالیدن بربط و چنگ و نای

"All the city resounded with the sound of
Indian music,
With the wailing of the reed, harp, and flute."

تو گفتی دد و دام رامشگرست
زمانه بر آرایشی دیگرست

تو گفتی دد و دام رامشگرست
زمانه به آرایشی دیگرست

"You said, 'The demon and the trap are
his guides,
The world is in another arrangement.'"

پش و یال اسپ از کران تا کران
براندوده مشک و می و زعفران

بش و یال اسپان کران تا کران
بر اندوده پر مشک و پر زعفران

From one end to the other, the horses' bridles
and reins,
Fluttering with musk and saffron-
laden feathers.

همه روی پیلان پر از کوس و بوق
براندوده از مشک و عنبر خلوق

برون رفت سیندخت با بندگان
میان بسته سیصد پرستندگان

برون رفت سیندخت با بندگان
میان بسته سیصد پرستندگان

"Sindekhad went out with her servants,
Three hundred worshipers were in her midst."

مرآن هر یکی را یکی جام زر
بدست اندرون پر ز مشک و گهر

مر آن هر یکی را یکی جام زر
به دست اندرون پر ز مشک و گهر

"For each one, a golden cup was handed,
Filled with musk and gems inside."

همه سام را آفرین خواندند
پس آن جام گوهر برافشاندند

همه سام را آفرین خواندند
پس از جام گوهر برافشاندند

"They all praised Sam,
Then they scattered pearls after the cup."

بدان جشن هرکس که أمد فراز
شد از خواسته یک بیک بی نیاز

بدان جشن هر کس که آمد فراز
شد از خواسته یک به یک بی‌نیاز

"At that celebration, everyone who came,
Became content, one by one, without need."

بخندید و سیندخت را سام گفت
که رودابه را چند خواهی نهفت

بخندید و سیندخت را سام گفت
که رودابه را چند خواهی نهفت

"Sam smiled and said to Sindokht,
'How long will you hide the river?'"

بدو گفت سیندخت: هدیه کجاست
اگر دیدن آفتابت هواست

بدو گفت سیندخت هدیه کجاست
اگر دیدن آفتابت هواست

Sindokht said to him, "Where is the gift?
If seeing you is the weather of my day."

چنین داد پاسخ به سیندخت سام
که از من بخواه آنچ آیدت کام

چنین داد پاسخ به سیندخت سام
که ازمن بخواه آنچه آیدت کام

"So Sam replied to Sindokht,
'Ask of me whatever you desire.'"

برفتند تا خانه‌ی زرنگار
کجا اندرو بود خرم بهار

برفتند تا خانهٔ زرنگار
کجا اندرو بود خرم بهار

"They went to the house of Zarnegar,
Where joy of spring was inside."

نگه کرد سام اندران ماهروی
یکایک شگفتی بماند اندروی

نگه کرد سام اندران ماه روی
یکایک شگفتی بماند اندروی

Sam gazed at them with his moon-like face,
Each one was left in wonder and amazement.

ندانست که‌ش چون ستاید همی
برو چشم را چون گشاید همی

ندانست کش چون ستاید همی
برو چشم را چون گشاید همی

"He did not know how to stand up,
And he kept opening his eyes wide."

بفرمود تا رفت مهراب پیش
ببستند بندی به آیین و کیش

بفرمود تا رفت مهراب پیش
ببستند عقدی برآیین و کیش

"He ordered Mehrab to come forward,
And they tied the knot on the mirror and
the throne."

به یک تختشان شاد بنشاندند
عقیق و زبرجد برافشاندند

به یک تختشان شاد بنشاندند
عقیق و زبرجد برافشاندند

"They seated them joyfully on a throne,
And scattered carnelian and turquoise."

سر ماه با افسر نامدار
سر شاه با تاج گوهرنگار

سر ماه با افسر نام دار
سر شاه با تاج گوهرنگار

"The head of the moon is called Afsar,
The head of the king is adorned with a jewel-encrusted crown."

بیاورد پس دفتر خواسته
همه نسخت گنج آراسته

بیاورد پس دفتر خواسته
یکی نخست گنج آراسته

"He then brought forth the desired book,
The first one adorned with treasure."

برو خواند از گنج‌ها هر چه بود
که گوش آن نیارست گفتن شنود

برو خواند از گنجها هر چه بود
که گوش آن نیارست گفتی شنود

"He read from the treasures all that was there,
And those who couldn't hear wished they could listen."

برفتند از آنجا بجای نشست
ببودند یک هفته با می به دست

برفتند از آنجا به جای نشست
ببودند یک هفته با می به دست

"They left that place and settled elsewhere,
Drinking wine for a week."

وزایوان سوی کاخ رفتند باز
سه هفته به شادی گرفتند ساز

وز ایوان سوی باغ رفتند باز
سه هفته به شادی گرفتند ساز

"They went from the palace to the garden again,
And for three weeks they made merry with joy."

بزرگان کشورش با دست بند
کشیدند بر پیش کاخ بلند

بزرگان کشورش با دست بند
کشیدند بر پیش کاخ بلند

"The nobles of his country, with their hands tied,
Pulled him towards the high palace."

سر ماه سام نریمان برفت
سوی سیستان روی بنهاد تفت

سر ماه سام نریمان برفت
سوی سیستان روی بنهاد تفت

"The head of the moon, Sam Nariman, went away,
And set his face towards Sistan."

ابا زال و با لشکر و پیل و کوس
زمانه رکاب ورا داد بوس

ابا زال و با لشکر و پیل و کوس
زمانه رکاب ورا داد بوس

"With Aba Zal, and with the army, elephants, and camels,
The era gave him a kiss on the stirrup."

عماری و پالان و هودج بساخت
یکی مهد تا ماه را درنشاخت

عماری و بالای و هودج بساخت
یکی مهد تا ماه را در نشاخت

"He built a palace, tall and grand,
A cradle for the moon to rest in its hand."

چو سیندخت و مهراب و پیوند خویش
سوی سیستان ره گرفتند پیش

چو سیندخت و مهراب و پیوند خویش
سوی سیستان روی کردند پیش

"When Sindokht, Mehrab, and their union
Set their faces towards Sistan."

برفتند شادان دل و خوش منش
پر از آفرین لب ز نیکی دهش

برفتند شادان دل و خوش منش
پر از آفرین لب ز نیکی کنش

"They went away with joyful hearts and
happy souls,
Their lips full of praise for their good deeds."

رسیدند پیروز در نیمروز
چنان شاد و خندان و گیتی فروز

رسیدند پیروز تا نیمروز
چنان شاد و خندان و گیتی فروز

"They arrived victorious until noon,
So happy, laughing, and shining with glory."

یکی بزم سام آنگهی ساز کرد
سه روز اندران بزم بگماز کرد

"One banquet Sam made, then played his instrument,
For three days he entertained at that banquet."

پس آنگاه سیندخت آنجا بماند
خود و لشکرش سوی کابل براند

"Then Sindokht stayed there,
And she sent her army towards Kabul."

سپرد آن زمان پادشاهی به زال
برون برد لشکر به فرخنده فال

"At that time, the king entrusted the kingdom to Zal,
And the army went out with
auspicious fortune."

سوی گرگساران شد و باختر
درفش خجسته برافراشت سر

"He went towards the Gorgsaran and the stars,
And raised his noble head in victory."

شوم گفت کان پادشاهی جداست
دل و دیده با ما ندارند راست

شوم گفت کان پادشاهی مراست
دل و دیده با ما ندارند راست

He said with anger, "This kingdom is mine,
They do not have a true heart or vision
with us."

منوچهر منشور آن شهر بر
مرا داد و گفتا همی دار و خوار

"Manuchehr gave me the banner of that city,
And said, 'Hold it with honor and humility.'"

بترسم از آشوب بدگوهران
بویژه ز گردان مازندران

بترسم ز آشوب بد گوهران
به ویژه ز گردان مازنداران

"I fear the turmoil of the bad-hearted,
Especially the tumult of the Mazandaran."

بشد سام یک زخم و بنشست زال
می و مجلس آراست و بفراشت یال

بشد سام یکزخم و بنشست زال
می و مجلس آراست و بفراخت یال

"Sam poured a cup and Zal sat down,
He adorned the gathering and raised the flag."

بسی برنیامد برین روزگار
که با زادسرو اندرآمد نهار

بسی برنیامد برین روزگار
که آزاده سرو اندر آمد به بار

Many times did the era pass
When the free cypress came into the garden

بهار دل افروز پژمرده شد
دلش را غم و رنج بسپرده شد

The heart-warming spring has withered away
Leaving behind sorrow and pain in its sway

شکم کرده فربی و تن شد گران
شد آن ارغوانی رخش زعفران

شکم گشت فربه و تن شد گران
شد آن ارغوانی رخش زعفران

Became plump and heavy was his frame,
Saffron-hued cheeks lost their vibrant flame.

بدو گفت مادر که ای جان مام
چه بودت که گشتی چنین زردفام

بدو گفت مادر که ای جان مام
چه بودت که گشتی چنین زرد فام

His mother said to him, "Oh my dear son,
What has happened to you that you have
become so pale and wan?"

چنین داد پاسخ که من روز و شب
همی برگشایم به فریاد لب

چنین داد پاسخ که من روز و شب
همی برگشایم به فریاد لب

He replied with such words, "Day and night,
I open my lips to cry out in plight."

همانا زمان آمده‌ستم فراز
وزین بار بردن نیابم جواز

همانا زمان آمدستم فراز
وزین بار بردن نیابم جواز

"Indeed, the time has come for me to rise,
But I cannot find a way to bear this
burden's size."

تو گویی بسنگستم آگنده پوست
وگر زآهنست اینک بمیان اوست

تو گویی به سنگستم آگنده پوست
و گر آهنست آنکه نیز اندروست

You say it is a stone, but it has a hidden skin,
And if it is iron, there is also fire within.

چنین تا گه زادن آمد فراز
به خواب و به آرام بودش نیاز

چنین تا گه زادن آمد فراز
به خواب و به آرام بودش نیاز

Thus until the time for rising came,
In sleep and rest he found his claim.

چنان بد که یک روز زو رفت هوش
از ایوان دستان برآمد خروش

چنان بد که یک روز ازو رفت هوش
از ایوان دستان برآمد خروش

So bad that one day he lost consciousness,
From the palace came a cry of distress.

خبر شد به سیندخت و بشخود روی
بکند آن سیه گیسوی مشک بوی

خروشید سیندخت و بشخود روی
بکند آن سیه گیسوی مشک بوی

Sindokht cried out and beat her face,
That fragrant musk-like black hair she
did displace.

یکایک به دستان رسید آگهی
که پژمرده شد برگ سرو سهی

یکایک بدستان رسید آگهی
که پژمرده شد برگ سرو سهی

One by one, the news arrived,
That the leaves of the cypress had withered
and died.

به بالین رودابه شد زال زر
پر از آب رخسار و خسته جگر

به بالین رودابه شد زال زر
پر از آب رخسار و خسته جگر

On the bed, Zal turned his face,
His cheeks were wet, his heart was in a
weary place.

چو زان پر سیمرغش آمد بیاد
بخندید و سیندخت را مژده داد

همان پر سیمرغش آمد به یاد
بخندید و سیندخت را مژده داد

"Then the Simurgh's feather came to mind,
And Sindokht smiled, good news to find."

یکی مجمر آورد و آتش فروخت
وزان پر سیمرغ لختی بسوخت

یکی مجمر آورد و آتش فروخت
وزآن پر سیمرغ لختی بسوخت

"One brought a brazier and lit a fire,
And burned the naked Simurgh feather in the pyre."

هم اندر زمان تیره‌گون شد هوا
پدید آمد آن مرغ فرمان روا

هم اندر زمان تیره گون شد هوا
پدید آمد آن مرغ فرمان روا

"In the darkened sky, the air became still,
And the obedient bird appeared, following the will."

چن ابری که بارانش مرجان بود
چه مرجان که آرایش جان بود

چو ابری که بارانش مرجان بود
چه مرجان که آرایش جان بود

"Like a cloud whose rain was pearls and gems,
What are pearls compared to the adornment of life's stems?"

ستودش فراوان و بردش نماز
برو کرد زال آفرین دراز

برو کرد زال آفرین دراز
ستودش فراوان و بردش نماز

Zal-e-Afarin went on a long journey,
Many praised him and offered prayers.

چنین گفت با زال کین غم چراست
به چشم هزبر اندرون نم چراست

چنین گفت با زال کین غم چراست
به چشم هژبر اندرون نم چراست

"Thus spoke he to Zal, 'Why is this sorrow?
Why is there a tear in the eye of the hawk?'"

کزین سرو سیمین‌بر ماهروی
یکی شیر باشد ترا نامجوی

کزین سرو سیمین بر ماه‌روی
یکی نره شیر آید و نامجوی

"From this silver cypress with a moon-like face,
A young lion comes forth, seeking his
rightful place."

که خاک پی او ببوسد هزبر
نیارد به سر بر گذشتنش ابر

که خاک پی او ببوسد هژبر
نیارد گذشتن به سر برش ابر

"That the hawk cannot pass over his dust,
And the clouds cannot rise above his head."

وز آواز او چرم جنگی پلنگ
شود چاک چاک و بخاید دو چنگ

از آواز او چرم جنگی پلنگ
شود چاک چاک و بخاید دو چنگ

From his roar, the tiger's skin becomes warlike,
Torn apart and shredded into pieces with
a strike.

هرآن گرد کاواز گوپال اوی
ببیند برو بازوی و یال اوی

هران گرد کاواز کوپال اوی
ببیند بر و بازوی و یال اوی

"He who sees the whirlwind of his prowess,
Beholds his arm and the rein of his horse."

از آواز او اندرآید ز پای
دل مرد جنگی برآید ز جای

ز آواز او اندر آید ز پای
دل مرد جنگی برآید ز جای

"From his voice, the heart of the warrior leaps
out of its place,
And from his feet, he charges into the fray
with grace."

بجای خرد سام سنگی بود
به خشم اندرون شیر جنگی بود

به جای خرد سام سنگی بود
به خشم اندرون شیر جنگی بود

"Instead of a wise head, he had a stony heart,
In anger, he became a fierce lion of war."

به بالای سرو و به نیروی پیل
به‌آورد خشت افگند بر دو میل

به بالای سرو و به نیروی پیل
به آورد خشت افگند بر دو میل

"With the strength of an elephant, he lifted the brick,
And placed it on top of the cypress tree."

نیاید به گیتی ز راه زهش
به فرمان دادار نیکی دهش

نیاید به گیتی ز راه زهش
به فرمان دادار نیکی دهش

"He will not come to prosperity by the path of deceit,
By the command of the just ruler, he shall be granted goodness."

بیاور یکی خنجر آبگون
یکی مرد بینادل پرفسون

بیاور یکی خنجر آبگون
یکی مرد بینادل پرفسون

"Bring forth a curved dagger with a watery sheen,
And a man with a wounded heart, unseen."

نخستین به می ماه را مست کن
ز دل بیم و اندیشه را پست کن

نخستین به می ماه را مست کن
ز دل بیم و اندیشه را پست کن

"First, intoxicate the moon with wine,
And bring down the heart's fear and worry
to decline."

تو منگر که بینادل افسون کند
به صندوق تا شیر بیرون کند

بکافد تهی‌گاه سرو سهی
نباشد مرو را ز درد آگهی

بکافد تهیگاه سرو سهی
نباشد مر او را ز درد آگهی

"The cypress tree's emptiness is enough,
It does not need to be aware of pain."

وزو بچهٔ شیر بیرون کشد
همه پهلوی ماه در خون کشد

"And he pulls out his lion cub,
As the moon's entire side is stained
with blood."

وزان پس بدوز آن کجا کرد چاک
ز دل دور کن ترس و تیمار و باک

وز آن پس بدوز آن کجا کرد چاک
ز دل دور کن ترس و تیمار و باک

"And then sew up that tear,
Remove fear, worry, and cowardice from
the heart."

گیایی که گویمت با شیر و مشک
بکوب و بکن هر سه در سایه خشک

گیاهی که گویمت با شیر و مشک
بکوب و بکن هر سه در سایه خشک

"The herb that I tell you, with lion and musk,
Crush and grind all three in the shade
of dryness."

بساى و بیالای بر خستگیش
ببینی همان روز پیوستگیش

بساو و برآلای بر خستگیش
ببینی همان روز پیوستگیش

"Lift him up and ease his weariness,
You will see the day of his reunion."

برو مال آزان پس یکی پر من
خجسته بود سایه‌ی فر من

بدو مال ازان پس یکی پر من
خجسته بود سایهٔ فر من

"To him, from then on, a feather was wealth,
The shadow of my fortune was blessed."

ترا زین سخن شاد باید بدن
به پیش جهاندار باید شدن

ترا زین سخن شاد باید بدن
به پیش جهاندار باید شدن

"You must become happy from these words,
And you must stand before the Lord of
the world."

که او دادت این خسروانی درخت
که هر روز نو بشکفاندت بخت

که او دادت این خسروانی درخت
که هر روز نو بشکفاندش بخت

"He gave you this royal tree,
Whose fortune blooms anew each day."

بدین کار دل هیچ غمگین مدار
که شاخ برومندت آمد به بار

بدین کار دل هیچ غمگین مدار
که شاخ برومندت آمد به بار

"Do not let any sadness enter your heart for
this task,
For the strong branch has come to bear fruit."

بگفت و یکی پر ز بازو بکند
فگند و پرواز برشد بلند

بگفت و یکی پر ز بازو بکند
فگند و به پرواز بر شد بلند

"He spoke and with one flap of his arm,
He took flight and soared high."

بشد زال و آن پر او برگرفت
برفت و بکرد آنچ گفت ای شگفت

بشد زال و آن پر او برگرفت
برفت و بکرد آنچه گفت ای شگفت

"He quickly mounted and spread his wings,
He went and did what he said, oh wonder!"

بدان کار نظاره بد یک جهان
همه دیده پر خون و خسته روان

بدان کار نظاره شد یک جهان
همه دیده پر خون و خسته روان

"He witnessed a world for that task,
All eyes were filled with blood and
weary souls."

فرو ریخت از مژه سیندخت خون
که کودک ز پهلو کی آید برون

فرو ریخت از مژه سیندخت خون
که کودک ز پهلو کی آید برون

"Blood poured down from
Sindokht's eyelashes,
As she gave birth to a child from her side."

بیامد یکی موبدی چرب دست
مرآن ماهرخ را به می مست کرد

بیامد یکی موبدی چرب دست
مر آن ماه رخ را به می کرد مست

A plump and oily wine-seller arrived,
who made the moon-faced one drunk
with wine.

بکافید بی رنج پهلوی ماه
بتابید مر بچه را سر ز راه

بکافید بی‌رنج پهلوی ماه
بتابید مر بچه را سر ز راه

The moon shone on our path,
and our child's head gleamed in its light
without any pain.

چنان بی گزندش برون آورید
که کس در جهان آن شگفتی ندید

چنان بی‌گزندش برون آورید
که کس در جهان این شگفتی ندید

Bring him out in such a way that no one in the
world has seen such a wonder.

یکی بچه بد چون گوی شیرفش
به بالا بلند و به دیدار گش

یکی بچه بد چون گوی شیرفش
به بالا بلند و به دیدار کش

A bad child, like a wolf cub,
raised up high and brought into view.

شگفت اندرو مانده بد مرد و زن
که نشنید کس بچه‌ی پیل تن

شگفت اندرو مانده بد مرد و زن
که نشنید کس بچهٔ پیل تن

Wonderstruck were the men and
women around,
who had never heard of a baby with the body
of a elephant.

شبان روز مادر ز می خفته بود
ز می خفته و دل ز هش رفته بود

شبانروز مادر ز می خفته بود
ز می خفته و هش ازو رفته بود

"The mother had fallen asleep from wine,
Asleep from wine, and her senses had left her."

همان درزگاهش فرودوختند
به دارو همه درز بسپوختند

همان دردگاهش فرو دوختند
به دارو همه درد بسپوختند

"They sewed up the same wound,
and with medicine, they relieved all pain."

چو از خواب بیدار شد سرو بن
به سیندخت بگشاد لب بر سخن

چو از خواب بیدار شد سرو بن
به سیندخت بگشاد لب بر سخن

"When the cypress tree awoke from sleep,
It opened its lips to speak in
Sindukht's presence."

برو زر و گوهر برافشاندند
ابر کردگار آفرین خواندند

برو زر و گوهر برافشاندند
ابر کردگار آفرین خواندند

"They scattered gold and jewels,
And praised the Creator of the clouds."

مران بچه را پیش او تاختند
بسان سپهری برافراختند

مر آن بچه را پیش او تاختند
بسان سپهری برافراختند

"They presented that child before him,
And raised him up like the sky."

بخندید از آن بچه سرو سهی
بدید اندرو فر شاهنشهی

بخندید از آن بچه سرو سُهی
بدید اندرو فر شاهنشهی

"They laughed at that child with the cypress-like form,
And saw in him the glory of the king of kings."

[برستم بگفتا غم آمد بسر
نهادند رستمش نام پسر]

به رستم بگفتا غم آمد بسر
نهادند رستمش نام پسر

"He told Rostam, 'Grief has come to an end,
They have named the son after you.'"

یکی کودکی دوختند از حریر
به بالای آن شیر ناخورده شیر

یکی کودکی دوختند از حریر
به بالای آن شیر ناخورده شیر

"They sewed a child from silk,
And placed on top of it an unsuckled lion."

درون اندراگنده موی سمور
به رخ برنگاریده ناهید و هور

درون وی آگنده موی سمور
برخ بر نگاریده ناهید و هور

"Inside him, his hair was like a dark night,
On his chest, Nahid and Hoor had drawn."

به بازوش بر اژدهای دلیر
به چنگ اندرش داده چنگال شیر

به بازوش بر اژدهای دلیر
به چنگ اندرش داده چنگال شیر

"Upon his arm, he took the brave dragon,
And with his claws, he seized the lion."

به زیر کش اندر نگار سنان
به یک دست گوپال و دیگر عنان

به زیر کش اندر گرفته سنان
به یک دست کوپال و دیگر عنان

"Under his arm, he took the spear,
In one hand, the mace, and in the other,
the rein."

نشاندندش آنگه بر اسپ سمند
به گرد اندرش چاکران نیز چند

نشاندندش آنگه بر اسپ سمند
به گرد اندرش چاکران نیز چند

"They then mounted him on a swift horse,
And several servants also surrounded him."

چو شد کار یکسر همه ساخته
چنان چون ببایست پرداخته

"When the work was completed in unison,
It was paid for as it was fitting."

هیون تکاور برانگیختند
به فرمانبران بر درم ریختند

هیون تکاور برانگیختند
به فرمان بران بر درم ریختند

"They roused the valiant Hyon,
And at the command, they rushed to the battlefield."

مران صورت رستم گرزدار
ببردند نزدیک سام سوار

پس آن صورت رستم گرزدار
ببردند نزدیک سام سوار

"Then they brought the image of Rostam the mace-bearer,
Near to the mounted Sam."

یکی جشن کردند در گلستان
ز زاولستان تا به کاولستان

یکی جشن کردند در گلستان
ز زاولستان تا به کابلستان

"They held a celebration in the garden,
From Zawulistan to Kabulistan."

همه دشت پر باده و نای بود
به هر کنج صد مجلس آرای بود

همه دشت پر باده و نای بود
به هر کنج صد مجلس آرای بود

"The whole plain was filled with wine
and music,
In every corner, there were a hundred
gatherings."

[به کاول درون گشت مهراب شاد
به مژده به درویش دینار داد]

به زاولستان از کران تا کران
نشسته به هرجای رامشگران

به زاولستان از کران تا کران
نشسته به هر جای رامشگران

"Sitting from one end of Zawulistan to
the other,
In every place, there were warriors at ease."

نبد کهتر از مهتران بر فرود
نشسته، چنان چون بود تار و پود

نبد کهتر از مهتران بر فرود
نشسته چنان چون بود تار و پود

"No one more noble than the moon-faced
sat down,
As graceful as a string and its frets."

پس آن پیکر رستم شیرخوار
ببردند نزدیک سام سوار

"So they brought the body of Rostam the lion-slayer,
Near to the mounted Sam."

ابر سام یل موی بر پای خاست
مرا ماند این پرنیان - گفت - راست

"The cloud of Sam rose with his horse's mane,
And these words of truth remained with me."

اگر نیم ازین پیکر آید تنش
سرش ابر ساید، زمین دامنش

"If half of this body comes out of the ground,
His head will reach the clouds and his feet will touch the earth."

وزان پس فرستاده را پیش خواست
درم ریخت تا بر سرش گشت راست

"And from behind, he sent the mace-bearer forward,
Who struck him on the head, making him fall to the ground."

پس آن پیکر رستم شیرخوار
ببردند نزدیک سام سوار

ابر سام یل موی بر پای خاست
مرا ماند این پرنیان گفت راست

اگر نیم ازین پیکر آید تنش
سرش ابر ساید زمین دامنش

وزان پس فرستاده را پیش خواست
درم ریخت تا بر سرش گشت راست

به شادی برآمد ز درگاه کوس
بیاراست میدان چو چشم خروس

به شادی برآمد ز درگاه کوس
بیاراست میدان چو چشم خروس

"With joy, he emerged from the gate of Kaus,
And the field was set up like the eye of
a rooster."

می آورد و رامشگران را بخواند
به خواهندگان بر درم برفشاند

می‌آورد و رامشگران را بخواند
به خواهندگان بر درم برفشاند

"He brought it forth and called upon
the warriors,
And scattered it before those who desired it."

بیاراست جشنی که خورشید و ماه
نظاره شدند اندرآن بزمگاه

بیاراست جشنی که خورشید و ماه
نظاره شدند اندران بزمگاه

"They held a celebration where the sun
and moon
Were present to witness the festivities."

پس آن نامه‌ی زال پاسخ نبشت
روان را بدان پاسخ اندر سرشت

پس آن نامهٔ زال پاسخ نوشت
بیاراست چون مرغزار بهشت

"Then he wrote a response to Zal's letter,
And set it up like a paradise garden."

نخست افرین کرد بر کردگار
بدان شادمان گردش روزگار

نخست آفرین کرد بر کردگار
بران شادمان گردش روزگار

"First, he created joyfully upon the Creator,
And thus began the cycle of time."

ستودن گرفت آنگهی زال را
خداوند شمشیر و گوپال را

ستودن گرفت آنگهی زال را
خداوند شمشیر و کوپال را

"Then Zal began to praise
The Lord of the Sword and the Cup."

پس آمد بران پیکر پرنیان
که یال یلان داشت و فر کیان

پس آمد بدان پیکر پرنیان
که یال یلان داشت و فر کیان

"Then came that body adorned with feathers,
Whose reins were held by the noble kings."

بفرمود کین را چنان ارجمند
بدارید کز دم نیابد گزند

بفرمود کین را چنین ارجمند
بدارید کز دم نیابد گزند

"He commanded, 'Treat this one with
such honor
That no fault may be found in his breath.'"

نیایش همی کردم اندر نهان
چنین جستم از کردگار جهان

نیایش همی کردم اندر نهان
شب و روز با کردگار جهان

"I made secret entreaties
Day and night to the Creator of the world."

که زنده ببیند جهان‌بین من
ز تخم تو گردی بر آیین من

که زنده ببیند جهانبین من
ز تخم تو گردی به آیین من

"That the world may see me alive,
I will become a part of your ritual."

کنون شد مرا و ترا پشت راست
نباید جز از زندگانیش خواست

کنون شد مرا و ترا پشت راست
نباید جز از زندگانیش خواست

"Now, both you and I have taken the
right path,
And we should only seek his life."

فرستاده آمد چو باد دمان
بر زال روشن دل و شادمان

فرستاده آمد چو باد دمان
بر زال روشن دل و شادمان

"The messenger came like the wind,
Making Zal's heart bright and joyful."

چو بشنید زال آن سخن های نغز
که روشن روان اندرامد به مغز

چو بشنید زال این سخنهای نغز
که روشن روان اندر آید به مغز

"When Zal heard these eloquent words,
They entered his mind with clarity and brightness."

به شادیش بر شادمانی فزود
برافراخت گردن به چرخ کبود

به شادیش بر شادمانی فزود
برافراخت گردن به چرخ کبود

"He added to his joyfulness with even more joy,
And raised his neck towards the blue sky."

همی گشت ازین گونه برسر جهان
برهنه شد آن روزگار نهان

همی گشت چندی بروبر جهان
برهنه شد آن روزگار نهان

"For a while, he wandered throughout
the world,
And then that hidden era was revealed."

به رستم همی داد ده دایه شیر
که نیروی مردست سرمایه شیر

به رستم همی داد ده دایه شیر
که نیروی مردست و سرمایه شیر

"She gave Rustam ten cups of milk,
For he had the strength and power of a lion."

چن از شیر آمد سوی خوردنی
شد از ناز و ز گوشت با برتنی

چو از شیر آمد سوی خوردنی
شد از نان و از گوشت افزودنی

"When he turned towards the food after
drinking the milk,
It made the bread and meat taste even better."

بدی پنج مرده مرو را خورش
بماندند مردم ازان پرورش

بدی پنج مرده مراو را خورش
بماندند مردم ازان پرورش

"Their evil caused the death of my five men,
But the people remained from that
upbringing."

چو رستم پیمود بالای هشت
بسان یکی سرو آزاد گشت

چو رستم بپیمود بالای هشت
بسان یکی سرو آزاد گشت

"When Rustam climbed above the eight,
He became like a free cypress."

چنان شد که رخشان ستاره بود
جهان بر ستاره نظاره بود

چنان شد که رخشان ستاره شود
جهان بر ستاره نظاره شود

"She became so radiant that she became
a star,
And the world watched her above the stars."

تو گفتی که سام یلستی بجای
به بالا و دیدار و فرهنگ و رای

تو گفتی که سام یلستی به جای
به بالا و دیدار و فرهنگ و رای

"You said that Sam is in his place,
Above and seeing, with culture and wisdom."

چو آگاهی آمد به سام دلیر
که شد پور دستان همانند شیر

چو آگاهی آمد به سام دلیر
که شد پور دستان همانند شیر

When the brave Sam learned of it,
He became as fierce as a lion, with hands like
his father's.

کس اندر جهان کودک نارسید
بدان شیرمردی و گردی ندید

کس اندر جهان کودک نارسید
بدین شیر مردی و گردی ندید

No one in the world has seen a child like this lion, so brave and fierce.

بجنبید مر سام را دل ز جای
به دیدار آن کودک آمدش رای

بجنبید مرسام را دل ز جای
به دیدار آن کودک آمدش رای

Hearts were moved from their places to see that child.

سپه را به سالار لشکر سپرد
برفت و جهان دیدگان را ببرد

سپه را به سالار لشکر سپرد
برفت و جهاندیدگان را ببرد

He entrusted the army to the commander and went, taking the world-seers with him.

چو مهرش سوی پور دستان کشید
سپه را سوی زاولستان کشید

چو مهرش سوی پور دستان کشید
سپه را سوی زاولستان کشید

As his love drew him towards his son, he led the army towards Sistan.

چو زال آگهی یافت بربست کوس
ز لشکر زمین گشت چون آبنوس

چو زال آگهی یافت بر بست کوس
ز لشکر زمین گشت چون آبنوس

"When Zal learned of it, he closed his eyes, and the army became as black as ebony on the ground."

خود و گرد مهراب و کاول خدای
پذیره شدن را نهادند رای

خود و گرد مهراب کابل خدای
پذیره شدن را نهادند رای

"They sought the approval of God and the shining court of Kabul for themselves and their surroundings."

بزد مهره در جام و برخاست غو
برآمد ز هر دو سپه دار و رو

بزد مهره در جام و برخاست غو
برآمد ز هر دو سپه دار و رو

"The ball struck the cup and the dust rose, and both army commanders and warriors emerged."

یکی لشکری کوه تا کوه مرد
زمین قیرگون و هوا لازورد

یکی لشکر از کوه تا کوه مرد
زمین قیرگون و هوا لاژورد

"One army of men from mountain to mountain, the earth turned upside down and the sky turned blue."

خروشیدن تازی اسپان و پیل
همی رفت آواز تا پنج میل

خروشیدن تازی اسپان و پیل
همی رفت آواز تا چند میل

The neighing of fresh horses and elephants echoed, their voices reaching for miles.

یکی زنده‌پیلی بیاراستند
برو تخت زرین بپیراستند

یکی ژنده پیلی بیاراستند
برو تخت زرین بپیراستند

"They brought a single tusked elephant, and adorned the golden throne with it."

نشست از بر تخت بر پور زال
ابا قد چون سرو و با کتف ویال

نشست از بر تخت زر پور زال
ابا بازوی شیر و با کتف و یال

"Sitting on the golden throne, Zal's son, with the arm of a lion and broad shoulders."

به سر برش تاج و کمر بر میان
سپر پیش و در دست گرز گران

به سر برش تاج و کمر بر میان
سپر پیش و در دست گرز گران

"Crown on his head, belt around his waist, shield in front and heavy mace in hand."

چن از دور سام یل آمد پدید
سپه بر دو رویه رده برکشید

چو از دور سام یل آمد پدید
سپه بر دو رویه رده برکشید

"When the army of Sam came into view from afar, they drew up their ranks on both sides."

فرود آمد از اسپ مهراب و زال
جوانان و گردان بسیار سال

فرود آمد از باره مهراب و زال
بزرگان که بودند بسیار سال

"Descended from the lineage of Mehrab and Zal, the great ones who had been for many years."

یکایک نهادند سر بر زمین
ابر سام یل خواندند آفرین

یکایک نهادند سر بر زمین
ابر سام یل خواندند آفرین

"One by one they placed their heads on the ground, and praised the cloud of Sam with a great cry."

چو گل چهره‌ی سام یل بشکفید
چو بر پیل بر بچه‌ی شیر دید

چو گل چهرهٔ سام یل بشکفید
چو بر پیل بر بچهٔ شیر دید

"Like a flower, the face of Sam bloomed, as he saw the lion cub on the back of the elephant."

چنان همش بر پیل پیش آورید
نگه کرد تا تاج و تختش بدید

چنان همش بر پیل پیش آورید
نگه کرد و با تاج و تختش بدید

"So he brought the elephant forward, and gazed upon him with his crown and throne."

یکی افرین کرد سام دلیر
که تهما، هزبرا، بزی شاد ودیر

یکی آفرین کرد سام دلیر
که تهما هژبرا بزی شاد دیر

"One praise did the brave Sam create, that Tehmā Hačhparā may live happily."

ببوسید رستمش تخت ای شگفت
نیا را یکی نو ستایش گرفت

ببوسید رستمش تخت ای شگفت
نیا را یکی نو ستایش گرفت

"Rostam kissed his son's forehead, oh wonder! And Nia began a new praise."

که ای پهلوان جهان شاد باش
چو شاخ توام من، تو بنیاد باش

که ای پهلوان جهان شاد باش
ز شاخ توام من تو بنیاد باش

"O world champion, be happy! I am your foundation from your branch."

یکی بنده‌ام، نامور سام را
نشایم خور و خواب و آرام را

یکی بنده‌ام نامور سام را
نشایم خور و خواب و آرام را

"I am a famous servant of Sam, I do not need food, sleep, or rest."

همه پشت زین خواهم و درع و خود
همه تیر ناوک فرستم درود

همی پشت زین خواهم و درع و خود
همی تیر ناوک فرستم درود

"I will turn my back to this enemy and send an arrow with a sharp point."

به چهر تو ماند همی چهره‌ام
چنان چون تو باشد مگر زهره‌ام

به چهر تو ماند همی چهره‌ام
چو آن تو باشد مگر زهره‌ام

"My face remains with your face, for when you are present, so is my Venus."

وزان پس فرود آمد از پیل مست
سپهدار بگرفت دستش بدست

وزان پس فرود آمد از پیل مست
سپهدار بگرفت دستش بدست

"And then he descended from the drunken elephant, and the commander took his hand in his hand."

همی بر سر و چشم او داد بوس
فرو ماند بر جای پیلان و کوس

همی بر سر و چشم او داد بوس
فروماند پیلان و آوای کوس

"He gave kisses on his head and eyes, the elephants stood still and the sound of kissing remained."

به گورابه اندرنهادند روی
همه راه شادان و با گفت‌وگوی

سوی کاخ ازان پس نهادند روی
همه راه شادان و با گفت‌وگوی

"They turned their faces towards the palace, all happy and conversing along the way."

همه کاخ ها تخت زرین نهاد
نشستند و خوردند و بودند شاد

همه کاخها تخت زرین نهاد
نشستند و خوردند و بودند شاد

"All the palaces were adorned with golden thrones, they sat, ate, and were happy."

برآمد برین بر یکی ماهیان
به رنجی نبستند هرگز میان

برآمد برین بر یکی ماهیان
به رنجی نبستند هرگز میان

"Upon these fish he set his spear, never sparing them from suffering."

همی خورد هرکس به آوای رود
همی گفت هریک به‌نوبت سرود

بخوردند باده به آوای رود
همی گفت هر یک به نوبت سرود

"They drank wine to the sound of the river, each taking turns to sing."

به یک گوشه‌ی تخت دستان نشست
دگر گوشه رستم عمودی به دست

به یک گوشهٔ تخت، دستان نشست
دگر گوشه رستمش گرزی به دست

"In one corner of the throne, he sat with his hands, while in another corner, Rostam held a mace."

به پیش اندرون سام گیهان گشای
فروهشته از تاج فر همای

به پیش اندرون سام گیهان گشای
فرو هشته از تاج پر همای

"Before Sam, he opened the doors of the world, and bowed down from the crown of many feathers."

به رستم همی از شگفتی بماند
برو هر زمان نام یزدان بخواند

ز رستم همی در شگفتی بماند
برو هر زمان نام یزدان بخواند

"Rostam remained in wonder, every time he called upon the name of God."

بران بازو و یال و آن سفت و شاخ میان چون قلم، سینه و بر فراخ	بدان بازوی و یال و آن پشت و شاخ میان چون قلم، سینه و بَر فراخ

"With that arm, bow, and that back and branch, like a pen, his chest and arms were wide."

به زال آنگهی گفت تا صد نژاد بپرسی ندارد کسی این به یاد	به زال آنگهی گفت تا صد نژاد بپرسی کس این را ندارد بیاد

"At that time, he said with a sigh, 'If you ask anyone, they will not remember this lineage.'"

که کودک ز پهلو برون أورند بدین منکری چاره چون آورند	که کودک ز پهلو برون آورند بدین نیکویی چاره چون آورند

"When they bring the child out of the cradle, how can they bring him up with such goodness?"

[به سیمرغ بادا هزار آفرین که ایزد ورا ره نمود اندرین]	بسیمرغ بادا هزار آفرین که ایزد ورا ره نمود اندرین

"Many praises to the Simurgh, for God has shown him the way in this."

بدین خوب رویی و این قد و یال
به گیتی ندارد کس این را همال

دو رانش چو ران هیونان ستبر
دل شیر نر دارد و زور ببر

"His two strides are like the strides of a wild stallion, his heart is that of a lion and his strength is immense."

بدین خوب رویی و این فر و یال
ندارد کس از پهلوانان همال

"With this handsome face and this bow and branch, no one among the heroes can compare."

بدین شادمانی کنون می خوریم
به می جان اندوه را بشکریم

بدین شادمانی کنون می خوریم
به می جان اندوه را بشکریم

"Now with this happiness, we drink wine, and thank sorrow for the life it has given us."

که گیتی سپنج‌ست پرآی و رو
کهن شد یکی دیگر آرند نو

که گیتی سپنجست پر آی و رو
کهن شد یکی دیگر آرند نو

"For Giti is the sapphire, come and go, for the old one has become new again."

به می دست بردند و مستان شدند
ز رستم سوی یاد دستان شدند

به می دست بردند و مستان شدند
ز رستم سوی یاد دستان شدند

"They took to drinking wine and became intoxicated, remembering the feats of Rostam."

همی خورد مهراب چندان نبید
که جز خویشتن در جهان کس ندید

همی خورد مهراب چندان نبید
که چون خویشتن کس به گیتی ندید

"Mehrab drank so much that he lost sight of himself, like no one had ever seen in Giti."

همی گفت نندیشم از زال زر
نه از سام و نز شاه با تاج و فر

همی گفت نندیشم از زال زر
نه از سام و نز شاه با تاج و فر

"He said, 'I do not care for the lineage of gold, nor for Sam or the king with crown and glory.'"

من و رستم و اسپ شبدیز و تیغ
نیارد برو سایه گسترد میغ

من و رستم و اسب شبدیز و تیغ
نیارد برو سایه گسترد میغ

"I, Rostam, and my horse Shabdiz and my sword, none can cast a shadow as we pass."

کنم زنده آیین ضحاک را
به پی مشک سارا کنم خاک را

کنم زنده آیین ضحاک را
به پی مشک سارا کنم خاک را

"I will revive the ritual of Zahhak, and turn the earth into a musk-scented plain."

پر از خنده گشته لب زال و سام
ز گفتار مهراب دل شادکام

پر از خنده گشته لب زال و سام
ز گفتار مهراب دل شادکام

"The lips of Zal and Sam are filled with laughter, from the words of Mehrab's joyful heart."

سر ماه نو هرمز مهرماه
بشد سام و بر تخت بگزید راه

سر ماه نو هرمز مهرماه
بران تخت فرخنده بگزید راه

"The new moon of Mehr month, chose the path to the glorious throne."

بسازید سام و برون شد به در
یکی منزلی زال شد با پدر

"They made the Sam and went out the door,
Zal went to a place with his father."

همی رفت بر پیل دستم دژم
به پدرود کردن نیا را به هم

"He rode on his elephant towards his fortress,
not allowing Nia to accompany him."

چنین گفت مر زال را کای پسر
نگر تا نباشی بجز دادگر

چنین گفت مر زال را کای پسر
نگر تا نباشی جز از دادگر

Thus spoke Zal to his son, "Look to none but
the giver of gifts."

به فرمان شاهان دل آراسته
خرد را گزین کرده بر خواسته

به فرمان شاهان دل آراسته
خرد را گزین کرده بر خواسته

"He adorned his heart with the command of
kings, choosing wisdom over desire."

همه ساله بسته دو دست از بدی
همه روز جسته ره ایزدی

همه ساله بر بسته دست از بدی
همه روز جسته ره ایزدی

"Every year, with closed hands from evil, every day seeking the divine path."

چنان دان که بر کس نماند جهان
یکی بایدت آشکار و نهان

چنان دان که بر کس نماند جهان
یکی بایدت آشکار و نهان

"Know that the world will not remain with anyone, you must be both apparent and hidden."

برین پند من باش و مگذر ازین
بجز بر ره راست مسپر زمین

برین پند من باش و مگذر ازین
بجز بر ره راست مسپر زمین

"Take this advice from me and do not ignore it, entrust the earth to none but the path of righteousness."

که من در دل ایدون گمانم همی
که آمد به تنگی زمانم همی

که من در دل ایدون گمانم همی
که آمد به تنگی زمانم همی

"That in my heart, I always believe, that the time of hardship has come upon me."

دو فرزند را کرد پدرود و گفت
که این پندها را نشاید نهفت

دو فرزند را کرد پدرود و گفت
که این پندها را نباید نهفت

"The father made two sons and said, 'These pieces of advice should not be hidden.'"

برآمد ز درگاه زخم درای
ز پیلان خروشیدن کرنای

برآمد ز درگاه زخم درای
ز پیلان خروشیدن کرنای

"He emerged from the gate with a wounded heart, the elephants trumpeted in distress."

سپهبد سوی باختر کرد روی
زبان گرم گوی و دل آزرم جوی

سپهبد سوی باختر کرد روی
زبان گرم‌گوی و دل آزرم‌جوی

"The commander turned towards the west, speaking with a warm tongue and seeking to soothe his troubled heart."

برفتند با او دو فرزند اوی
پر از آب رخ، دل پر از پند اوی

برفتند با او دو فرزند او
پر از آبْ رخ، دل پر از پند او

"They went with him, his two sons, with faces full of tears and hearts full of his advice."

سه منزل برفتند و گشتند باز
کشید آن سپهبد به راه دراز

دو منزل برفتند و گشتند باز
کشید آن سپهبد براه دراز

"They went two stages and returned again, the commander continued on the long road."

وزان روی زال سپهبد به راه
سوی سیستان باز برد آن سپاه

"And from that place, the commander set out
on the road, leading that army back to Sistan."

شب و روز با رستم شیرمرد
همی کرد شادی و هم باده خورد

"Day and night, he rejoiced and drank wine
with Rostam, the lion-hearted."

منوچهر را سال شد بر دو شست
ز گیتی همی بار رفتن ببست

منوچهر را سال شد بر دو شست
ز گیتی همی بار رفتن ببست

Manuchehr's age reached sixty-two,
And he bound himself to the path of virtue.

ستاره‌شناسان بر او شدند
همی زآسمان داستان ها زدند

ستاره‌شناسان بر او شدند
همی ز آسمان داستانها زدند

The stargazers turned their attention to him,
And from the sky, they recounted tales.

ندیدند روزش کشیدن دراز
ز گیتی همی گشت بایست باز

ندیدند روزش کشیدن دراز
ز گیتی همی گشت بایست باز

They did not see the end of his days,
And from the path of virtue, they did not stray.

بدادند از آن روز تلخ آگهی
که شد تیره آن تخت شاهنشهی

بدادند زان روز تلخ آگهی
که شد تیره آن تخت شاهنشهی

They announced from that bitter day,
That the throne of the king had become dark.

گه رفتن آمد به دیگر سرای
مگر نزد یزدان به آیدت جای

گه رفتن آمد به دیگر سرای
مگر نزد یزدان به آیدت جای

Sometimes leaving one abode, one arrives at another,
Perhaps in the eyes of God, this is your destined place.

نگر تا چه باید کنون ساختن
نباید که مرگ آورد تاختن

نگر تا چه باید کنون ساختن
نباید که مرگ آورد تاختن

Look at what needs to be built now,
Do not let death come and destroy it.

سخن چون ز داننده بشنید شاه
به رسم دگرگون بیاراست گاه

سخن چون ز داننده بشنید شاه
به رسم دگرگون بیاراست گاه

When the king heard the words of the wise,
He sometimes changed his ways.

همه موبدان و ردان را بخواند
همه راز دل پیش ایشان براند

همه موبدان و ردان را بخواند
همه راز دل پیش ایشان براند

He read the fate of all the good and bad,
And revealed the secrets of their hearts
to them.

بفرمود تا نوذر آمدش پیش
ورا پندها داد از اندازه بیش

بفرمود تا نوذر آمدش پیش
ورا پندها داد ز اندازه بیش

He commanded that Nozar be brought
before him,
And gave him advice beyond measure.

که این تخت شاهی فسوست و باد
برو جاودان دل نباید نهاد

که این تخت شاهی فسونست و باد
برو جاودان دل نباید نهاد

"For this royal throne is enchanted
and fleeting,
One should not set their heart on eternal
possession."

مرا بر صد و بیست شد سالیان
به رنج و به سختی ببستم میان

مرا بر صد و بیست شد سالیان
به رنج و به سختی ببستم میان

"For one hundred and twenty years,
I endured hardship and difficulty."

بسی شادی و کام دل راندم
به رزم اندرون دشمنان ماندم

بسی شادی و کام دل راندم
به رزم اندرون دشمنان ماندم

"I brought much joy and satisfaction to
my heart,
By remaining in battle against the enemies."

به فر فریدون ببستم میان
به پندش مرا سود شد هر زیان

به فر فریدون ببستم میان
به پندش مرا سود شد هر زیان

"I entrusted myself to the wisdom of Faridun,
And every loss became profitable through
his advice."

بجستم ز سلم و ز تور سترگ
همان کین ایرج نیای بزرگ

بجستم ز سلم و ز تور سترگ
همان کین ایرج نیای بزرگ

"I searched through Salm and Tur's belongings,
To find the same spear that belonged to the
great hero Iraj."

جهان ویژه کردم ز پتیاره‌ها
بسی شهر کردم بسی باره‌ها

جهان ویژه کردم ز پتیاره‌ها
بس شهر کردم بس باره‌ها

"I made the world distinct from the
Pishdadian era,
Built many cities and accomplished
many feats."

چنانم که گویی ندیدم جهان
شمار گذشته شد اندر نهان

چنانم که گویی ندیدم جهان
شمار گذشته شد اندر نهان

"I am as if I have not seen the world,
The count of the past has been hidden."

نیرزد همی زندگانی به مرگ
درختی که زهر آورد بار و برگ

نیرزد همی زندگانیش مرگ
درختی که زهر آورد بار و برگ

His life is not spared from death,
Like a tree that bears poison in its fruit
and leaves.

ازان پس که بردم بسی درد ورنج
سپردم ترا تخت شاهی وگنج

ازان پس که بردم بسی درد و رنج
سپردم ترا تخت شاهی و گنج

"Since I endured much pain and suffering,
I entrusted to you the royal throne
and treasure."

چنان چون فریدون مرا داده بود
ترا دادم این تاج شاه‌آزمود

چنان چون فریدون مرا داده بود
ترا دادم این تاج شاه آزمود

"Just as Faridun had given it to me,
I have given you this tested crown of kingship."

چنان دان که خوردی و بر تو گذشت
به خوشتر زمان باز بایدت گشت

چنان دان که خوردی و بر تو گذشت
به خوشتر زمان بازم بایدت گشت

"Know that what you have eaten and passed,
You must seek a more pleasant time again."

نشانی که ماند همی از تو باز
برآید برو روزگاری دراز

نشانی که ماند همی از تو باز
برآید برو روزگار دراز

"The sign that remains from you,
Will emerge in the long days to come."

نباید که‌باشد جزاز آفرین
که پاکی نژاد آورد پاک دین

نباید که باشد جز از آفرین
که پاکی نژاد آورد پاک دین

"It is necessary that there be nothing
but praise,
For he brought pure lineage and pure religion."

نگر تا نتابی ز دین خدای
که دین خدای آورد پاک رای

نگر تا نتابی ز دین خدای
که دین خدای آورد پاک رای

"Look until you do not deviate from the religion of God,
For the religion of God brought pure intention."

کنون نو شود در جهان داوری
چو موسی بیاید به پیغمبری

"Now let justice be renewed in the world,
As Moses comes with prophethood."

پدید آید آنگه به خاور زمین
نگر تا نتابی بر او به کین

"Then it will appear in the eastern land,
Look until you do not shine upon it
with hatred."

بدو بگرو آن دین یزدان بود
نگه کن ز سر تا چه پیمان بود

"Follow that religion which belongs to God,
Keep it in mind from beginning to end."

تو هرگز مگرد از ره ایزدی
که نیکی ازوست و هم زو بدی

تو مگذار هرگز ره ایزدی
که نیکی ازویست و هم زو بدی

"Never leave the path of God,
For both goodness and evil come from it."

وزان پس بیاید ز ترکان سپاه
نهند از بر تخت ایران کلاه

ازان پس بیاید ز ترکان سپاه
نهند از بر تخت ایران کلاه

"From then on, an army will come from the Turks,
And they will place a crown on the throne of Iran."

ترا کارهای درشتست پیش
گهی گرگ باید بدن گاه میش

ترا کارهای درشتست پیش
گهی گرگ باید بدن گاه میش

"Your tasks are great and varied,
At times you need the strength of a wolf, at times that of a sheep."

گزند تو آید ز پور پشنگ
ز توران شود کارها بر تو ننگ

"Your lineage comes from the son of Peshang,
But your deeds will bring shame upon you from Turan."

بجوی ای پسر چون رسد داوری
ز سام و ز زال آنگهی یاوری

"Seek, O son, when justice will come,
Then seek support from Sam and Zal."

وزین نو درختی که از پشت زال
برآمد کنون برکشد شاخ و یال

"And from this new tree that emerged from behind Zal,
Now branches and twigs will be cut."

ازو شهر توران شود بی‌هنر
به کین تو آید همان کینه‌ور

"From him, the city of Turan becomes ignorant,
And the same hateful one comes with hatred."

بگفت و فرود آمد آبش به روی
همی زار بگریست نوذر بر اوی

بگفت و فرود آمد آبش بروی
همی زار بگریست نوذر بروی

"He spoke and his tears flowed down his face,
He wept bitterly, his face covered in tears."

[بی آنکش بدی هیچ بیماریی
نه از دردها هیچ آزاریی]

بی‌آنکش بدی هیچ بیماریی
نه از دردها هیچ آزاریی

"Without him, there was no illness,
Nor any pain or suffering."

دو چشم کیانی بهم برنهاد
پژمرد و برزد یکی سردباد

دو چشم کیانی به هم بر نهاد
بپژمرد و برزد یکی سرد باد

"The two royal eyes met each other,
One fell and a cold wind blew."

شد آن نامور پرهنر شهریار
به گیتی سخن ماند ازو یادگار

شد آن نامور پرهنر شهریار
به گیتی سخن ماند زو یادگار

"That famous and wise king passed away,
His legacy remained in the world of truth."

چو سوگ پدر شاه نوذر بداشت
ز کیوان کلاه کی برفراشت

چو سوگ پدر شاه نوذر بداشت
ز کیوان کلاه کیی برفراشت

When the mourning for the father of the king began, Kiyan put on his crown.

به تخت منوچهر بر بار داد
بخواند انجمن را و دینار داد

به تخت منوچهر بر بار داد
بخواند انجمن را و دینار داد

He ascended the throne of Manuchehr with great pomp, and gave out money and gifts to the assembly.

برین برنیامد بسی روزگار
که بیدادگر شد سر شهریار

برین برنیامد بسی روزگار
که بیدادگر شد سر شهریار

For many days, he did not come, the tyrant who had beheaded the king.

ز گیتی برآمد ز هرجای غو
جهان را کهن شد سر از شاه نو

ز گیتی برآمد به هر جای غو
جهان را کهن شد سر از شاه نو

From every corner of the world, the cry arose: "The head of the new king has made the world old."

چن او رسم های پدر درنوشت
ابا موبدان و ردان شد درشت

چو او رسمهای پدر درنوشت
ابا موبدان و ردان تیز گشت

As he followed his father's customs and traditions,
He became skilled in the use of the mace and spear.

همه مردمی نزد او خوار گشت
دلش بر ره گنج و دینار گشت

همی مردمی نزد او خوار شد
دلش بردۀ گنج و دینار شد

The people around him became humble,
Their hearts enslaved by wealth and gold.

کدیور یکایک سپاهی شدند
دلیران سزاوار شاهی شدند

کدیور یکایک سپاهی شدند
دلیران سزاوار شاهی شدند

"Kadivar, one by one, became soldiers,
The brave ones deserving of kingship."

چن از روی گیتی برآمد خروش
جهانی سراسر برآمد به جوش

چو از روی کشور برآمد خروش
جهانی سراسر برآمد به جوش

"When the roar rose from the land,
The whole world boiled over with excitement."

بترسید بیدادگر شهریار
فرستاد کس نزد سام سوار

بترسید بیدادگر شهریار
فرستاد کس نزد سام سوار

"The tyrant who had beheaded the king
became afraid,
And sent someone to Sam to plead for mercy."

یکی نامه با لابه و دردمند
نبشتند ازآن شهریار بلند

نبشت و فرستاد نزدیک سام
نخست از جهان آفرین برد نام

به سگسار مازندران بود سام
فرستاد نوذر بر او پیام

"Sam was in Sagsar of Mazandaran,
And Nozar sent a message to him."

خداوند کیوان و بهرام و هور
که هست آفریننده‌ی پیل و مور

خداوند کیوان و بهرام و هور
که هست آفرینندهٔ پیل و مور

"The Lord who created the elephant and ant,
Is the creator of Kiyan, Bahram, and Hoor."

نه دشخواری از چیز برترمنش
نه آسانی آید ز اندک بوش

نه دشواری از چیز برترمنش
نه آسانی از اندک اندر بوش

"Neither difficulty from something superior,
Nor ease from something small, can deter me."

همه با توانایی او یکیست
بزرگست و بسیار و گر اندکیست

همه با توانایی او یکیست
اگر هست بسیار و گر اندکیست

"All are equal in his power,
Whether it be much or little."

کنون از خداوند خورشید و ماه
درود روان منوچهر شاه

کنون از خداوند خورشید و ماه
ثنا بر روان منوچهر شاه

"Now, praise be to the Lord of the Sun
and Moon,
For the spirit of Manuchehr Shah."

ابر سام یل باد چندان درود
که آید همی ز ابر باران فرود

"The clouds of Sam were so praised by
the wind,
That rain poured down from the clouds."

مران پهلوان جهان‌دیده را
سرافراز گرد پسندیده را

مران پهلوان جهاندیده را
سرافراز گرد پسندیده را

"Do not turn away the world-seen champion,
The proud and favored one."

همیشه دل و هوشش آباد باد
روانش ز هر درد آزاد باد

"May his heart and mind always be prosperous,
May his soul be free from every pain."

شناسد مگر پهلوان جهان
سخنها هم از آشکار و نهان

"Does the world-known champion recognize
Words both clear and hidden?"

که تا شاه مژگان بهم برنهاد
ز سام نریمان همی کرد یاد

که تا شاه مژگان به هم برنهاد
ز سام نریمان بسی کرد یاد

"As long as the king of Muzgan was in conflict with him,
He remembered much of Nriman of Sam."

هم ایدر مرا پشت‌گرمی بدوست
که هم پهلوان‌ست و هم شاهدوست

همیدون مرا پشت گرمی بدوست
که هم پهلوانست و هم شاه دوست

"My back was always warmed by him,
For he was both a champion and a friend to the king."

نگهبان کشور به هنگام شاه
وزو گشت رخشنده تخت وکلاه

نگهبان کشور به هنگام شاه
ازویست رخشنده فرخ کلاه

"The guardian of the country at the time of the king,
His helmet shone brightly from him."

کنون پادشاهی پر آشوب گشت
سخن ها از اندازه اندرگذشت

کنون پادشاهی پرآشوب گشت
سخنها از اندازه اندر گذشت

"Now the kingdom has become tumultuous,
Words have exceeded their limits."

اگر برنگیری تو آن گرز کین
ازین تخت پردخت ماند زمین

اگر برنگیرد وی آن گرز کین
ازین تخت پردخته ماند زمین

"If he does not take up this mace,
The earth will remain desolate from
this throne."

چو نامه بر سام نیرم رسید
یکی باد سرد از جگر برکشید

چو نامه بر سام نیرم رسید
یکی باد سرد از جگر برکشید

"When the letter about Nirem reached Sam,
A cold wind rose from the heart."

به شبگیر هنگام بانگ خروس
برآمد خروشیدن بوق و کوس

به شبگیر هنگام بانگ خروس
برآمد خروشیدن بوق و کوس

"At night, when the rooster crowed,
The sound of trumpets and horns rose up."

یکی لشکری راند از گرگسار
که دریای سبز اندرو گشت خوار

یکی لشکری راند از گرگسار
که دریای سبز اندرو گشت خوار

"One army marched from Gorgsar,
And became humbled in the green sea."

چو نزدیک ایران کشید آن سپاه
پذیره شدندش بزرگان به راه

چو نزدیک ایران رسید آن سپاه
پذیره شدندش بزرگان به راه

"When that army approached Iran,
The nobles welcomed them on the way."

چو ایرانیان آگهی یافتند
سوی پهلوان تیز بشتافتند

پیاده همی پیش سام دلیر
برفتند و گفتند هرگونه دیر

پیاده همه پیش سام دلیر
برفتند و گفتند هر گونه دیر

"All the foot soldiers went before the
brave Sam,
And they said, 'any delay is unacceptable.'"

ز بیدادی نوذر تاجور
که بر خیره گم کرد راه پدر

ز بیدادی نوذر تاجور
که بر خیره گم کرد راه پدر

"From the tyranny of Nowzar to Tajor,
Who lost his father's path in amazement."

جهان گشت ویران ز کردار اوی
غنوده شد آن بخت بیدار اوی

جهان گشت ویران ز کردار اوی
غنوده شد آن بخت بیدار اوی

"The world became desolate from his actions,
And that awakened fate was ruined."

نگردد همی بر ره بخردی
ازو دور شد فره ایزدی

بگردد همی از ره بخردی
ازو دور شد فرهٔ ایزدی

"She wandered and searched for the path,
And she became distant from the
divine grace."

چه باشد اگر سام یل پهلوان
نشیند برین تخت روشن روان

چه باشد اگر سام یل پهلوان
نشیند برین تخت روشن روان

"What if Sam, the champion, sits
On this shining throne?"

جهان گردد آباد با داد اوی
مروراست ایران و بنیاد اوی

جهان گردد آباد با داد او
برویست ایران و بنیاد او

"The world becomes prosperous with
his justice,
Iran stands firm and its foundation is him."

همه بنده باشیم و فرمان کنیم
روان ها به مهرش گروگان کنیم

که ما بنده باشیم و فرمان کنیم
روانها به مهرش گروگان کنیم

"That we may be servants and command,
And make hearts captive to his love."

بدیشان چنین گفت سام سوار
که این کی پسندد ز من کردگار

بدیشان چنین گفت سام سوار
که این کی پسندد ز من کردگار

"Sam, the rider, spoke to them thus:
'Who would approve of this from the Creator?'"

که چون نوذری از نژاد کیان
به تخت کیی بر کمر بر میان

که چون نوذری از نژاد کیان
به تخت کیی بر کمر بر میان

"As Nowzar, from the noble lineage,
Mounted the throne with a crown on his head."

به شاهی مرا تاج باید بسود
محال‌ست و این کس نیارد شنود

به شاهی مرا تاج باید بسود
محالست و این کس نیارد شنود

"I need a crown for my kingship,
It's impossible and no one can hear me."

خود این گفت یارد کس اندر جهان؟
چنین زهره دارد کس اندر نهان؟

خود این گفت یارد کس اندر جهان
چنین زهره دارد کس اندر نهان

"He said to himself, 'Does anyone in the world
Have such a hidden star?'"

اگر دختری از منوچهر شاه
برین تخت زر برشدی با کلاه

اگر دختری از منوچهر شاه
بران تخت زرین شدی با کلاه

"If a daughter of King Manuchehr
Were to ascend the golden throne with
a crown."

نبودی جز از خاک بالین من
بدو شاد گشته جهان‌بین من

نبودی جز از خاک بالین من
بدو شاد بودی جهانبین من

"I was nothing but a bed of dust,
He made my world joyful and clear-sighted."

دلش گر ز راه پدر گشت باز
برین برنیامد زمانی دراز

دلش گر ز راه پدر گشت باز
برین برنیامد زمانی دراز

"If his heart turned back to his father's path,
He would not have suffered for so long."

هنوز آهنی نیست زنگارخورد
که رخشنده دشخوار شایدش کرد

هنوز آهنی نیست زنگار خورد
که رخشنده دشوار شایدش کرد

"The iron is not yet struck by the hammer,
That may make it shine bright and hard."

من آن ایزدی فر بازآورم
جهان را به مهرش نیاز آورم

من آن ایزدی فره باز آورم
جهان را به مهرش نیاز آورم

"I invoke that divine grace,
And bring the world to its need for his love."

شما زین گذشته پشیمان شوید
به نوی ز سر باز پیمان شوید

شما بر گذشته پشیمان شوید
به نوی ز سر باز پیمان شوید

"You will regret the past,
Make a new covenant from now on."

گر آمرزش کردگار سپهر
نیابید و ز نوذر شاه مهر

گر آمرزش کردگار سپهر
نیابید و از نوذر شاه مهر

"If the forgiveness of the Lord of the Sphere
Is not found, and the love of King Nowzar."

بدین گیتی اندر بود خشم شاه
به برگشتن آتش بود جایگاه

بدین گیتی اندر بود خشم شاه
به برگشتن آتش بود جایگاه

"In this manner, the king's anger was aroused,
And the place was set ablaze by his
turning back."

بزرگان ز گفته پشیمان شدند
به نوی ز سر باز پیمان شدند

بزرگان ز کرده پشیمان شدند
یکایک ز سر باز پیمان شدند

"The nobles regretted their actions,
One by one, they made a new covenant."

به فرخ پی نامور پهلوان
جهان سربسر شد به نوی جوان

به فرخ پی نامور پهلوان
جهان سر به سر شد به نوی جوان

"To the famous warrior Farrokhpayan,
The world became rejuvenated and
young again."

[چو آمد به درگاه سام سوار
پذیره شدش نوذر شهریار]

چو آمد به درگاه سام سوار
پذیره شدش نوذر شهریار

"When he arrived at the court of Sam
the Rider,
He was welcomed by the king Nowzar."

به پوزش همه پیش نوذر شدند
به جان و به دل ویژه کهتر شدند

به پوزش مهان پیش نوذر شدند
به جان و به دل ویژه کهتر شدند

"They apologized to the great Nowzar,
And became even more devoted in heart
and soul."

برافروخت نوذر ز تخت مهی
نشست اندر آرام با فرهی

برافروخت نوذر ز تخت مهی
نشست اندر آرام با فرهی

"Now Nowzar ascended from the throne,
And sat in peace with Farrokh."

[جهان‌پهلوان پیش نوذر بپای
پرستنده او بود و هم رهنمای]

جهان پهلوان پیش نوذر به پای
پرستنده او بود و هم رهنمای

"The world of heroes was at Nowzar's feet,
His followers and guides."

[به نوذر در پندها برگشاد
سخن های نیکو همی کرد یاد]

به نوذر در پندها را گشاد
سخنهای نیکو بسی کرد یاد

"Now he opened his heart to Nowzar,
And spoke many kind words in counsel."

[ز گرد آفریدون و هوشنگ شاه
همان از منوچهر زیبای گاه]

ز گرد فریدون و هوشنگ شاه
همان از منوچهر زیبای گاه

"From the times of Faridun and Houshang the king,
To the beautiful palace of Manuchehr."

[که گیهان به داد و دهش داشتند
به بیداد بر، چشم نگماشتند]

که گیتی بداد و دهش داشتند
به بیداد بر چشم نگماشتند

"They gave him good advice, but he did not heed it,
And with cruelty, he did not spare their lives."

[دل او ز کژی به راه آورید
چنان کرد نوذر که او رای دید]

دل او ز کژی به داد آورید
چنان کرد نوذر که او رای دید

"His heart was swayed by justice,
Nowzar acted accordingly to his own judgment."

[دل مهتران را برو نرم کرد
همه داد و بنیاد آزرم کرد]

دل مهتران را بدو نرم کرد
همه داد و بنیاد آزرم کرد

"He softened the hearts of the lords,
And established justice and order."

[چو شد گفته آن بودنی ها همه
به گردن‌کشان و به شاه رمه]

چو گفته شد از گفتنیها همه
به گردنکشان و به شاه رمه

"When all that needed to be said was said,
He put the burden on their necks and the king's command."

جهان‌پهلوان پیش نوذر بپای
به دستوری بازگشتن بجای

برون رفت با خلعت نوذری
چه تخت وچه تاج وچه انگشتری

برون رفت با خلعت نوذری
چه تخت و چه تاج و چه انگشتری

"He left with the crown of Nowzar,
Leaving behind throne, crown, and jewels."

غلامان و اسپان زرین ستام
پر از گوهر سرخ، زرین دو جام

غلامان و اسپان زرین ستام
پر از گوهر سرخ زرین دو جام

"The golden-clad slaves and horses,
Filled with red jewels, two golden goblets."

برین نیز بگذشت چندی سپهر
نه با نوذر آرام بودش نه مهر

برین نیز بگذشت چندی سپهر
نه با نوذر آرام بودش نه مهر

"Thus passed some time, but neither peace nor love
Was with Nowzar anymore."

وزان پس ز مرگ منوچهر شاه
بشد آگهی تا به توران سپاه

پس آنگه ز مرگ منوچهر شاه
بشد آگهی تا به توران سپاه

Then after the death of Manuchehr Shah,
The news spread to the Turanian army.

ز نارفتن کار نوذر همان
یکایک بگفتند با بدگمان

ز نارفتن کار نوذر همان
یکایک بگفتند با بدگمان

From the failure of Nouzar's task,
One by one they spoke with suspicion.

چو بشنید سالار ترکان پشنگ
چنان خواست کاید به ایران به جنگ

چو بشنید سالار ترکان پشنگ
چنان خواست کاید به ایران به جنگ

When the leader of the Turks, Peshang, heard this,
He desired to come to Iran for war.

همی یاد کرد از پدر زادشم
هم از تور برزد یکی تیزدم

یکی یاد کرد از نیا زادشم
هم از تور بر زد یکی تیز دم

One remembered his newborn child,
Another spurred his horse on with a
quick pace.

ز کار منوچهر و از لشکرش
ز گردان و سالار و از کشورش

ز کار منوچهر و از لشکرش
ز گردان و سالار و از کشورش

From the work of Manuchehr and his army,
From his commanders and leaders and
his land.

همه نامداران لشکرش را
بخواند و بزرگان کشورش را

همه نامداران کشورش را
بخواند و بزرگان لشکرش را

He called out the names of all the nobles of
his land,
And the great commanders of his army.

چن اخواست و گرسیوز و بارمان
چو گلباد جنگی هزبر دمان

چو ارجسپ و گرسیوز و بارمان
چو کلباد جنگی هژبر دمان

Like Arjasp, Garsivaz, and Baraman,
Like Kalebod, warriors with fierce breath.

سپهبدش چون ویسه‌ی تیزچنگ
که سالار بد بر سپاه پشنگ

سپهبدش چون ویسهٔ تیزچنگ
که سالار بد بر سپاه پشنگ

The commander, like a sharp-taloned eagle,
Was a bad leader over the Peshang army.

جهان‌پهلوان پورش افراسیاب
بخواندش درنگی و آمد شتاب

جهان پهلوان پورش افراسیاب
بخواندش درنگی و آمد شتاب

The world-renowned hero Afrasiyab's son,
Was called out with a pause, then came
with haste.

سخن راند از سلم واز تور گفت
که کین زیر دامن نشاید نهفت

سخن راند از تور و از سلم گفت
که کین زیر دامن نشاید نهفت

He spoke from the Tur and the Salam,
Saying that this cannot be hidden under
the skirt.

سری را کجا مغز جوشیده نیست
بروبر چنین کار پوشیده نیست

کسی را کجا مغز جوشیده نیست
برو بر چنین کار پوشیده نیست

No one with a boiling brain can be found,
Who would hide from such a task unbound.

که با ما چه کردند ایرانیان
بدی را ببستند یک یک میان

که با ما چه کردند ایرانیان
بدی را ببستند یک یک میان

"What have the Iranians done to us,
They have tied up one by one the bad ones."

کنون روز تیزی و کین جستن ست
رخ از خون دیده گه شستن ست

کنون روز تندی و کین جستنست
رخ از خون دیده گه شستنست

"Now is the day of haste and seeking revenge,
The face is washed from the blood of
the eyes."

ز گفت پدر مغز افراسیاب
برآمد از آرام و خورد و خواب

ز گفت پدر مغز افراسیاب
برآمد ز آرام وز خورد و خواب

From the words of his father, Afrasiyab's mind
rose from rest and food and sleep.

به پیش پدر شد گشاده‌زبان
دل آگنده از کین، کمر بر میان

به پیش پدر شد گشاده زبان
دل آگنده از کین کمر برمیان

He went before his father with an open tongue,
His heart filled with anger from the belt
of revenge.

که شایسته‌ی جنگ شیران منم
هماورد سالار ایران منم

که شایستهٔ جنگ شیران منم
هم‌آورد سالار ایران منم

"I am worthy of being a lion in battle,
I am the companion of the leader of Iran."

اگر زادشم تیغ برداشتی
جهانی به کرشاسپ نگذاشتی

اگر زادشم تیغ برداشتی
جهان را به گرشاسپ نگذاشتی

"If you had drawn your sword against me,
You would not have left the world to Garsivaz."

میان گر ببستی به کین آوری
به ایران نکردی کسی داوری

میان را ببستی به کین آوری
بایران نکردی مگر سروری

You tied up the middle with your enmity,
But you did not make a leader out of
the Iranians.

کنون هرچه ماند بود از نیا
ز کین جستن و جنگ و از کیمیا

کنون هرچه مانیده بود از نیا
ز کین جستن و چاره و کیمیا

"Now everything that was hidden from us,
Is revealed through seeking revenge
and alchemy."

گشادنش بر تیغ تیز من‌ست
گه شورش و رستخیز من‌ست

گشادنش بر تیغ تیز منست
گه شورش و رستخیز منست

Opening him up is my sharp sword,
His tumult and resurrection are mine.

به مغز پشنگ اندرآمد شتاب
چو دید آن سهی قد افراسیاب

به مغز پشنگ اندر آمد شتاب
چو دید آن سهی قد افراسیاب

With haste, he entered the Pishang's mind,
When he saw the height of Afrasiyab's figure.

برو بازوی شیر و هم زور پیل
وزو سایه گسترده بر چند میل

بر و بازوی شیر و هم زور پیل
وزو سایه گسترده بر چند میل

"With the arm of a lion and the strength of an elephant,
His shadow spread over several miles."

زبانش بکردار برنده تیغ
چو دریا دل و کف چو بارنده میغ

زبانش به کردار برنده تیغ
چو دریا دل و کف چو بارنده میغ

"His tongue victorious over his actions like a sword,
His heart like the sea, his hand like a rain-bearing cloud."

بفرمود تا برکشد تیغ جنگ
به ایران شود با سپاه پشنگ

بفرمود تا برکشد تیغ جنگ
به ایران شود با سپاه پشنگ

"He ordered to draw the sword of war,
And with the Pishang army, he went to Iran."

سپهبد چو شایسته بیند پسر
سزد گر برآرد به خورشید سر

سپهبد چو شایسته بیند پسر
سزد گر برآرد به خورشید سر

When the commander sees his worthy son,
It is fitting for him to raise his head to the sun.

پس از مرگ باشد سر او بجای
ازیرا پسر نامزد رهنمای

پس از مرگ باشد سر او به جای
ازیرا پسر نام زد رهنمای

"After his death, his head will be in his place,
Therefore, his son was named the guide."

ز پیش پشنگ آمد افراسیاب
سری پر ز کینه دلی پر شتاب

چو شد ساخته کار جنگ‌آزمای
به کاخ آمد اغریرت رهنمای

چو شد ساخته کار جنگ آزمای
به کاخ آمد اغریرث رهنمای

"When the work of war was completed
and tested,
The guide, Ighriras, came to the palace."

به پیش پدر شد پر اندیشه دل
که اندیشه دارد همه پیشه دل

به پیش پدر شد پراندیشه دل
که اندیشه دارد همی پیشه دل

"He went before his father with a
thoughtful heart,
For he had a heart full of thoughts and plans."

چنین گفت کای کاردیده پدر
ز ترکان به مردی برآورده سر

چنین گفت کای کار دیده پدر
ز ترکان به مردی برآورده سر

Thus spoke the father to the accomplished son,
Who had raised his head with bravery among
the Turks.

منوچهر از ایران اگر کم شده‌ست
سپه را سپر سام نیرم شده‌ست

منوچهر از ایران اگر کم شدست
سپهدار چون سام نیرم شدست

"If Manuchehr has diminished from Iran,
The commander has become like a
helpless lion."

چو کرشاسپ و چون قارن رزم‌زن
جزین نامداران آن انجمن

چو گرشاسپ و چون قارن رزم زن
جز این نامداران آن انجمن

"Like Garsasp and Qaran, they fought in battle,
Only these famous ones were in
that assembly."

تو دانی که بر تور و سلم سترگ
چه آمد ازآن تیغ‌زن پیر گرگ

تو دانی که با سلم و تور سترگ
چه آمد ازان تیغ زن پیر گرگ

"You know that with Salam and Tur, the fierce
swordswoman
Came from the old wolf's sword."

نیا زادشم شاه توران سپاه
که ترگش همی سود بر چرخ ماه

نیا زادشم شاه توران سپاه
که ترگش همی سود بر چرخ و ماه

"My newborn is from the army of Turan's king,
Whose banner brings profit to the sun
and moon."

ازین در سخن هیچ گونه نراند
به آرام بر نامه‌ی کین نخواند

ازین در سخن هیچ گونه نراند
به آرام بر نامهٔ کین نخواند

"He did not speak any further on this matter,
And calmly did not read the scroll of revenge."

اگر ما نشوریم بهتر بود
کزین جنبش آشوب خاور بود

اگر ما نشوریم بهتر بود
کزین جنبش آشوب کشور بود

"If we do not stir up trouble, it would be better,
For this movement has caused chaos in
the country."

پسر را چنین داد پاسخ پشنگ
که افراسیاب آن دلاور نهنگ

پسر را چنین داد پاسخ پشنگ
که افراسیاب آن دلاور نهنگ

"The son replied to the Pishang in this way,
That Afrasiyab is a brave whale."

یکی نره شیرست روز شکار
یکی پیل جنگی گه کارزار

یکی نره شیرست روز شکار
یکی پیل جنگی گه کارزار

"One is a lion for hunting in the daytime,
One is a war elephant for battle
and campaign."

نبیره که کین نیا را نجست
سزد گر نباشد نژادش درست

نبیره که کین نیا را نجست
سزد گر نخوانی نژادش درست

"Do not underestimate the power of
this newborn,
It is fitting to acknowledge his true lineage."

ترا نیز با او بباید شدن
بهر نیک و بد رای فرخ زدن

ترا نیز با او بباید شدن
به هر بیش و کم رای فرخ زدن

"You too must become his ally,
And support him in every way possible."

چو از دامن ابر چین کم شود
بیابان سراسر پر از نم شود

چو از دامن ابر چین کم شود
بیابان ز باران پر از نم شود

"When the clouds of China's sleeve diminish,
The desert becomes full of raindrops."

چراگاه اسپان شود کوه و دشت
گیاها ز یال یلان برگذشت

چراگاه اسپان شود کوه و دشت
گیاها ز یال یلان برگذشت

"The horses' pasture becomes mountain
and plain,
The plants pass from the serpent's rein."

جهان سربسر سبز گردد ز خوید
به هامون سراپرده باید کشید

جهان سر به سر سبز گردد ز خوید
به هامون سراپرده باید کشید

"The world turns green from joy,
We must draw the curtain in Sistan."

دل شاد بر سبزه و گل برید
سپه را همه سوی آمل برید

سپه را همه سوی آمل براند
دلی شاد بر سبزه و گل براند

"He led the army towards Amol,
And brought joy to the hearts of all on the grass and flowers."

دهستان و گرگان همه زیر نعل
بکوبید و ز خون کنید آب لعل

دهستان و گرگان همه زیر نعل
بکوبید وز خون کنید آب لعل

"The districts and Gorgan all
trampled underfoot,
They struck and made the water of ruby flow."

منوچهر از آنجایگه جنگ جوی
به کینه سوی تور بنهاد روی

منوچهر از آن جایگه جنگجوی
به کینه سوی تور بنهاد روی

"Manuchehr, the warrior from that place,
Turned his face towards Tur with enmity."

سپه را جزین نیست زایران پناه
از آن روی جنبید مهر و کلاه

بکوشید تا قارن رزم‌زن
وگر گرد کرشاسپ زآن انجمن

بکوشید با قارن رزم زن
دگر گرد گرشاسپ زان انجمن

"Strive in battle with Qaren,
And again meet Garsasp in that assembly."

مگر دست یابید در دشت کین
برین دو سرافراز ایران‌زمین

مگر دست یابید بر دشت کین
برین دو سرافراز ایران زمین

"But they gained control over the land of Chin,
These two victorious leaders of Iran."

روان نیاگان ما خوش کنید
دل بدسگالان بر آتش کنید

روان نیاگان ما خوش کنید
دل بدسگالان پرآتش کنید

"Make our cavalry's spirits happy,
Set the hearts of the enemy ablaze."

چنین گفت با نامور نامجوی
که من خون کین اندرآرم به جوی

چنین گفت با نامور نامجوی
که من خون به کین اندر آرم به جوی

Thus spoke the nameless famous one,
That I will pour blood into the river with enmity.

چو دشت از گیا گشت چون پرنیان
ببستند گردان ترکان میان

چو دشت از گیا گشت چون پرنیان
ببستند گردان توران میان

As the plain became empty like the wings
of birds,
The Turanian army encircled around.

سپاهی بیامد ز ترکان و چین
هم از گرزداران خاورزمین

سپاهی بیامد ز ترکان و چین
هم از گرزداران خاور زمین

An army came from the Turks and the Chinese,
Also from the eastern lands' spear-bearers.

سپه را میان و کرانه نبود
همان بخت نوذر جوانه نبود

که آن را میان و کرانه نبود
همان بخت نوذر جوانه نبود

That fate was not in the middle nor on
the edge,
That same fortune was not for the
young Nouzar.

چو لشکر به نزدیک جیحون رسید
خبر نزد پور فریدون رسید

چو لشکر به نزدیک جیحون رسید
خبر نزد پور فریدون رسید

"When the army reached near the Jihun,
The news reached Prince Freydoun."

سپاه جهاندار بیرون شدند
ز کاخ همایون به هامون شدند

سپاه جهاندار بیرون شدند
ز کاخ همایون به هامون شدند

"The world-conquering army set out,
From the palace of Homa to the Hamun."

به راه دهستان نهادند روی
سپهدارشان قارن رزمجوی

به راه دهستان نهادند روی
سپهدارشان قارن رزم‌جوی

"They set out towards the village road,
Their commander, Qaren, a warrior of battle."

شهنشاه نوذر پس پشت اوی
جهانی سراسر پر از گفت‌وگوی

شهنشاه نوذر پس پشت اوی
جهانی سراسر پر از گفت و گوی

"Behind him, King Nouzar,
The world was full of talk and chatter."

چو لشکر به پیش دهستان رسید
چنان شد که خورشید شد ناپدید

چو لشکر به پیش دهستان رسید
تو گفتی که خورشید شد ناپدید

"When the army reached the front of
the village,
You said, 'The sun has disappeared.'"

سراپرده‌ی نوذر شهریار
کشیدند بر دشت پیش حصار

سراپردهٔ نوذر شهریار
کشیدند بر دشت پیش حصار

"The royal tent of King Nouzar,
They pitched before the fortress on the plain."

خود اندر دهستان نیاراست جنگ
برین برنیامد فراوان درنگ

خود اندر دهستان نیاراست جنگ
برین بر نیامد زمانی درنگ

"The battle did not arise within the village,
There was no delay in this matter."

که أفراسیاب اندر ارمان زمین
دو سالار کردش ز ترکان گزین

که افراسیاب اندر ایران زمین
دو سالار کرد از بزرگان گزین

"That Afrasiyab in the land of Iran,
For two years, chose two leaders from the great men."

شماساس و دیگر خزبران گرد
ز لشکر سواران بدیشان سپرد

شماساس و دیگر خزروان گرد
ز لشکر سواران بدیشان سپرد

"The Shamans and other Khazravans,
Were entrusted with the cavalry."

ز جنگاوران مرد چون سی هزار
برفتند شایسته‌ی کارزار

ز جنگ آوران مرد چون سی هزار
برفتند شایستهٔ کارزار

"Thirty thousand brave warriors of war,
Went forth worthy of the campaign."

سوی زاولستان نهادند روی
ز کینه به دستان نهادند روی

سوی زابلستان نهادند روی
ز کینه به دستان نهادند روی

"They set out towards Zabolistan,
With hatred in their hearts."

خبر شد که سام نریمان بمرد
همی دخمه سازد ورا زال گرد

خبر شد که سام نریمان بمرد
همی دخمه سازد ورا زال گرد

"It was reported that Sam Nariman had died,
Causing his companions to mourn and lament."

از آن سخت شادان شد افراسیاب
بدید آنک بخت اندرآمد به خواب

ازان سخت شادان شد افراسیاب
بدید آنکه بخت اندر آمد به خواب

"Afrasiyab became very happy from that news,
Seeing that fortune had come to him in
a dream."

بیامد چو پیش دهستان رسید
برابر سراپرده‌ی برکشید

بیامد چو پیش دهستان رسید
برابر سراپرده‌ای برکشید

"When he arrived at the front of the village,
He raised a tent equal to a palace."

سپه را که دانست کردن شمار
تو شو چار صد بار بشمر هزار

سپه را که دانست کردن شمار
برو چارصد بار بشمر هزار

"The army that knows how to count,
Count it four hundred times and then
a thousand."

بجوشید گفتی همی ریگ وشخ
بیابان سراسر کشیدند نخ

بجوشید گفتی همه ریگ و شخ
بیابان سراسر چو مور و ملخ

"Boil," you said, "all the sand and pebbles,
The desert is full of ants and beetles."

ابا شاه نوذر صد و چل هزار
همانا که بودند جنگی سوار

ابا شاه نوذر صد و چل هزار
همانا که بودند جنگی سوار

"Abu Shah Nowzar, one hundred and
forty thousand,
Were indeed warriors of battle."

به لشکر نگه کرد افراسیاب
هیونی برافگند هنگام خواب

به لشکر نگه کرد افراسیاب
هیونی برافگند هنگام خواب

"Afrasiyab kept an eye on the army,
Hyonis rose up in his sleep."

یکی نامه بنوشت سوی پشنگ
که جستیم گیتی و آمد به چنگ

یکی نامه بنوشت سوی پشنگ
که جستیم نیکی و آمد به چنگ

"He wrote a letter to the Pishdadian king,
Saying we have sought goodness and it has
come into our grasp."

همه لشکر نوذر ار بشمریم
شکارند چونان کجا بشکریم

همه لشکر نوذر ار بشکریم
شکارند و در زیر پی بسپریم

"If we thank all of the army of Nowzar,
They are hunters and we are prey under
their feet."

دگر سام رفت از پس شهریار
همانا نیاید بدین کارزار

دگر سام رفت از در شهریار
همانا نیاید بدین کارزار

"Sam has left the door of the king,
He will not return to this campaign."

ستودان همی سازدش زال زر
ندارد مرین جنگ را پای و بر

ستودان همی سازدش زال زر
ندارد همی جنگ را پای و پر

"The companions are constantly praising him with golden praise,
He has no foot or wing in the battle."

مرا بیم ازو بد به ایران زمین
چو او شد ز ایران بجوییم کین

"I fear his evil in the land of Iran,
When he leaves Iran, we will seek revenge."

همانا شماساس در نیمروز
نشسته‌ست با تاج گیتی فروز

همانا شماساس در نیمروز
نشستست با تاج گیتی فروز

"Indeed, Shamsas has sat down in the middle of the day,
Wearing the crown of glory."

بهرکار هنگام جستن نکوست
زدن رای با مرد هشیار و دوست

به هنگام هر کار جستن نکوست
زدن رای با مرد هشیار و دوست

"Seeking counsel at every moment is good,
To consult with a wise and friendly man."

چو کاهل شود مرد هنگام کار
آزان پس نیابد چنان روزگار

چو کاهل شود مرد هنگام کار
ازان پس نیابد چنان روزگار

"When a man becomes lazy in his work,
He will never find such a time again."

هیون تکاور برآورد پر
بشد نزد سالار خورشیدفر

هیون تکاور برآورد پر
بشد نزد سالار خورشید فر

"Hyon the brave raised his wings,
And flew towards the lord of the shining sun."

سپیده چن از کوه سر برکشید
طلایه به پیش دهستان رسید

سپیده چو از کوه سر برکشید
طلایه به پیش دهستان رسید

As dawn rose from the mountain top,
The caravan arrived at the village.

یکی ترگ بد نام او بارمان
همی خفته را گفت بیدارمان

یکی ترک بد نام او بارمان
همی خفته را گفت بیدار مان

One infamous Turk was in our caravan,
He woke the sleeping ones and said,
"Stay awake!"

میان دو لشکر دو فرسنگ بود
همه ساز و آرایش جنگ بود

میان دو لشکر دو فرسنگ بود
همه ساز و آرایش جنگ بود

Between the two armies were two
horse lengths,
All was preparation and arrangement for war.

بیامد سپه را همه بنگرید
سراپرده‌ی شاه نوذر بدید

بیامد سپه را همی بنگرید
سراپردهٔ شاه نوذر بدید

The army came and gazed upon
The royal pavilion of King Nowzar.

بشد نزد سالار توران سپاه
نشان داد ازآن لشکر و بارگاه

بشد نزد سالار توران سپاه
نشان داد ازان لشکر و بارگاه

The army arrived at the Turanian
leader's court,
Displaying their banners and their
encampment.

وزان پس به سالار بیدار گفت
که ما را هنر چند باید نهفت

وزان پس به سالار بیدار گفت
که ما را هنر چند باید نهفت

"And then he said to the Turanian
leader, awake,
How much of our skill must we still
keep hidden?"

به دستوری شاه من شیروار
بجویم ازآن انجمن کارزار

به دستوری شاه من شیروار
بجویم ازان انجمن کارزار

"By the order of my king, I shall seek
From that assembly the means of war."

ببینند پیدا ز من دست‌برد
جز از من کسی را نخوانند گرد

ببینند پیدا ز من دستبرد
جز از من کسی را نخوانند گرد

"They will see a clear sign from me,
No one will be called to action except by me."

چنین گفت اغریرت هوشمند
که گر بارمان را رسد زین گزند

چنین گفت اغریرث هوشمند
که گر بارمان را رسد زین گزند

Thus spoke the wise Ighrirasht,
"If we can escape from this trap," he said.

دل مرزبانان شکسته شود
برین انجمن کار بسته شود

دل مرزبانان شکسته شود
برین انجمن کار بسته شود

"The hearts of the border guards will
be broken,
And this assembly will be closed for business."

یکی مرد بی‌نام باید گزید
که انگشت ازآن پس نباید گزید

یکی مرد بی‌نام باید گزید
که انگشت ازان پس نباید گزید

"One nameless man must be chosen,
Whose finger should not be lifted from
that task."

پر از رنگ شد روی پور پشنگ
ز گفتار اغریرت آمدش ننگ

پرآژنگ شد روی پور پشنگ
ز گفتار اغریرث آمدش ننگ

His face turned pale with shame
From Ighrirasht's words, he became lame.

به روی دژم گفت با بارمان
که جوشن بپوش و به زه کن کمان

بروی دژم گفت با بارمان
که جوشن بپوش و به زه کن کمان

He spoke to his caravan at the fortress gate,
"Put on your armor and string your
bows straight."

تو باشی برآن انجمن سرفراز
به انگشت و دندان نیاید نیاز

تو باشی بران انجمن سرفراز
به انگشت دندان نیاید به گاز

"You should lead the proud assembly,
Without hesitation or fear."

بشد بارمان تا به دشت نبرد
سوی قارن کاوه آوازه کرد

بشد بارمان تا به دشت نبرد
سوی قارن کاوه آواز کرد

"Our caravan marched towards the battlefield,
To the call of Kaveh in the Qaran valley."

کزین لشکر نوذر نامدار
که داری که با من کند کارزار؟

کزین لشکر نوذر نامدار
که داری که با من کند کارزار

"From this renowned army of Nodzar,
Who is willing to join me in this campaign?"

نگه کرد قارن به مردان مرد
ازان انجمن تا که جوید نبرد

نگه کرد قارن به مردان مرد
ازان انجمن تا که جوید نبرد

Kaveh gazed upon the valiant warriors,
from that assembly until they sought the
battlefield.

کس از نامدارانش پاسخ نداد
مگر پیر گشته دلاور قباد

کس از نامدارانش پاسخ نداد
مگر پیرگشته دلاور قباد

"No one among the renowned
warriors answered,
Except for the aged and brave Qobad."

دژم گشت سالار بسیار هوش
ز گفت برادر برآمد به جوش

دژم گشت سالار بسیار هوش
ز گفت برادر برآمد به جوش

"My mind was filled with great wisdom,
And my brother's words stirred me to action."

ز خشمش سرشک اندرآمد به چشم
ازآن لشکر گشن و بد جای خشم

ز خشمش سرشک اندر آمد به چشم
از آن لشکر گشن بد جای خشم

"From anger, tears welled up in his eyes,
Because of that unruly army that had caused
his wrath."

که چندان جوان مردم جنگجوی
یکی پیر جوید همی جنگ اوی

ز چندان جوان مردم جنگجوی
یکی پیر جوید همی رزم اوی

"From so many young warriors,
Only one old man sought his battle."

دل قارن آزرده گشت از قباد
میان دلیران زبان برگشاد

دل قارن آزرده گشت از قباد
میان دلیران زبان برگشاد

Kaveh's heart was filled with sorrow
from Qobad,
Among the brave warriors, he opened
his mouth.

که سال تو اکنون به جایی رسید
که از جنگ دستت بباید کشید

که سال تو اکنون به جایی رسید
که از جنگ دستت بباید کشید

"Your year has now reached a point,
Where you must draw your hand from war."

یکی مرد آسوده چون بارمان
جوان و گشاده‌دل و شادمان

سواری که دارد دل شیر نر
همی برفرازد به خورشید سر

تویی مایه‌ور کدخدای سپاه
همی بر تو گردد همه رای شاه

تویی مایه‌ور کدخدای سپاه
همی بر تو گردد همه رای شاه

"You are the source of the army's power,
All the king's decisions revolve around you."

به خون گر شود لعل ریش سپید
شوند این دلیران همه ناامید

بخون گر شود لعل مویی سپید
شوند این دلیران همه ناامید

"If a white-haired man reads it,
All these brave warriors will become hopeless."

شکست اندرآید بدین رزمگاه
پر از درد گردد دل نیک خواه

شکست اندرآید بدین رزم‌گاه
پر از درد گردد دل نیک‌خواه

"Defeat comes to this battlefield,
The kind-hearted will be filled with pain."

نگه کن که با قارن رزم‌زن
چه گوید قباد اندرآن انجمن

نگه کن که با قارن رزم زن
چه گوید قباد اندران انجمن

"Keep fighting alongside Kaveh,
What does Qobad say in that assembly?"

چنین داد پاسخ مرو را قباد
که این چرخ گردان مرا داد داد

بدان ای برادر که تن مرگ راست
سر رزم زن سودن ترگ راست

"Know, O brother, that the body is mortal,
But the head that fights is immortal."

ز گاه خجسته منوچهر باز
از امروز بودم دل اندر نیاز

"From the auspicious time of Manuchehr,
I have been immersed in the turmoil of the
world from this day on."

کسی زنده بر آسمان نگذرد
شکارست و مرگش همی بشکرد

"No one passes through the sky alive,
Death is his prey and he thanks it."

یکی را برآرد به شمشیر هوش
بدانگه که آید دو لشکر به جوش

"One draws his sword with wisdom,
Knowing that two armies will boil."

تنش کرگس و شیر درنده راست
سرش نیزه و تیغ برنده راست

"His body is that of a wolf and a fierce lion,
His head is that of a victorious spear
and sword."

یکی را به بستر برآید زمان
همی رفت باید زین بی گمان

"One rises from the bed at the appointed time,
He must go without doubt from this world."

اگر من روم زین جهان فراخ
برادر به جایست با برز و شاخ

"If I depart from this vast world,
My place is with the wild boar and the horned
stag, my brother."

یکی دخمهٔ خسروانی کند
پس از رفتنم مهربانی کند

"One of the Khosrowan princes will shed a tear,
And show kindness after my departure."

سرم را به کافور و مشک و گلاب
تنم را بدان جای جاوید خواب

سرم را به کافور و مشک و گلاب
تنم را بدان جای جاوید خواب

"My head with camphor, musk, and rosewater,
My body to that place of eternal sleep."

سپار ای برادر تو پدرود باش
همیشه جهان تار و تو پود باش

سپار ای برادر تو پدرود باش
همیشه خرد تار و تو پود باش

"Trust, O brother, in your intellect,
Always be the thread and the fabric."

بگفت این و بگرفت نیزه به دست
به آوردگه رفت چون پیل مست

بگفت این و بگرفت نیزه به دست
به آوردگه رفت چون پیل مست

"He spoke these words and took the spear in hand,
And went to the battlefield like a drunken elephant."

چنین گفت با رزمزن بارمان
که آورد پیشم سرت را زمان

چنین گفت با رزم زن بارمان
که آورد پیشم سرت را زمان

"He spoke thus to the warrior who faced me,
Who had brought before me his own head at that moment."

ببایست ماندن که خود روزگار
همی کرد با جان تو کارزار

ببایست ماندن که خود روزگار
همی کرد با جان تو کارزار

"It was necessary to remain, for time itself
Had waged war with your life."

چنین گفت مر بارمان را قباد
که یک چند گیتی مرا داد داد

چنین گفت مر بارمان را قباد
که یکچند گیتی مرا داد داد

Thus spoke Qobad to my charger,
Who gave me several victories.

به جای توان مرد کاید زمان
نیاید زمان یک زمان بی گمان

به جایی توان مرد کاید زمان
بیاید زمان یک زمان بی‌گمان

"A man can die in any place,
The appointed time will come without a doubt."

بگفت و برانگیخت شبدیز را
نداد آرمیدن دل تیز را

بگفت و برانگیخت شبدیز را
بداد آرمیدن دل تیز را

"He spoke and stirred up the night battle,
And gave courage to the brave heart."

ز شبگیر تا سایه گسترد هور
همی این بران، آن برین کرد زور

ز شبگیر تا سایه گسترد هور
همی این برآن آن برین کرد زور

"From nightfall until the spreading of the shadow of the sun,
He exerted his strength, now here, now there."

به فرجام پیروز شد بارمان
به میدان جنگ اندرآمد دمان

به فرجام پیروز شد بارمان
به میدان جنگ اندر آمد دمان

"At the end, my charger emerged victorious,
And entered the battlefield at that moment."

یکی خشت زد بر سرین قباد
که بند کمرگاه او برگشاد

یکی خشت زد بر سرین قباد
که بند کمرگاه او برگشاد

"One threw a brick at the head of Qobad,
And loosened the belt of his waist."

ز اسپ اندرآمد نگوساره سر
شد آن شیردل پیر سالار سر

ز اسپ اندر آمد نگونسار سر
شد آن شیردل پیر سالار سر

"The head of the old leader fell from the horse,
And the brave-hearted one became the new leader."

بشد بارمان نزد افراسیاب
شکفته دو رخسار با جاه و آب

بشد بارمان نزد افراسیاب
شکفته دو رخسار با جاه و آب

"My charger arrived at the court of Afrasiyab,
With two blossoming cheeks, full of grace
and water."

یکی خلعتش داد کاندر جهان
کس از کهتران نستد و نز مهان

یکی خلعتش داد کاندر جهان
کس از کهتران نستد آن از مهان

"One gave him a robe that in the world
None had received except the great kings."

چنو کشته شد، قارن رزمجوی
سپه را بیاورد و بنهاد روی

چو او کشته شد قارن رزمجوی
سپه را بیاورد و بنهاد روی

"When the valiant warrior Qaran was slain,
He brought the army and laid him down."

دو لشکر بسان دو دریای چین
تو گفتی که شد جنب جنبان زمین

دو لشکر به کردار دریای چین
تو گفتی که شد جنب جنبان زمین

"Two armies set out to the land of China,
You said that the earth shook with
their movement."

بیامد دمان قارن رزم‌زن
وزان روی گرسیوز پیلتن

از آواز اسپان و گرد سپاه
نه خورشید تابید روشن، نه ماه

درخشیدن تیغ الماس‌گون
شده لعل و آهار داده به خون

درخشیدن تیغ الماس گون
شده لعل و آهار داده به خون

"The shining diamond sword turned
Into ruby and carnelian, stained with blood."

به گرد اندرون همچو ابری پرآب
که شنگرف بارد برو آفتاب

به گرد اندرون همچو دریای آب
که شنگرف بارد برو آفتاب

"Like a sea within a circle,
That the sun pours its rays upon."

پر از نالهی کوس شد مغز میغ
پر از آب شنگرف شد جان تیغ

پر از نالهٔ کوس شد مغز میغ
پر از آب شنگرف شد جان تیغ

"The marrow of the spine was filled
with groans,
And the soul of the sword was filled
with water."

بهر سو که قارن برافگند اسپ
همی تافت آهن چو آذرگشسپ

به هر سو که قارن برافگند اسپ
همی تافت آهن چو آذرگشسپ

"Wherever Qaran's horse galloped,
Iron scattered like sparks from a flint."

تو گفتی که الماس مرجان فشاند
چه مرجان، که در کین همی جان فشاند

تو گفتی که الماس مرجان فشاند
چه مرجان که در کین همی جان فشاند

"You said that the diamond scattered coral,
What coral? It scatters souls in battle."

ز قارن چو افراسیاب آن بدید
بزد اسپ و لشکر سوی او کشید

ز قارن چو افراسیاب آن بدید
بزد اسپ و لشکر سوی او کشید

"When Qaran saw Afrasiyab,
He spurred his horse and led his army
towards him."

یکی رزم، تا شب برآمد ز کوه،
بکردند و نامد دل از کین ستوه

یکی رزم تا شب برآمد ز کوه
بکردند و نامد دل از کین ستوه

"One battle arose until night from
the mountain,
They fought and no heart was left
without pain."

چو شب تیره شد قارن رزمخواه
بیاورد پیش دهستان سپاه

چو شب تیره شد قارن رزمخواه
بیاورد سوی دهستان سپاه

"When the warrior Qaran saw the dark night,
He led his army towards the village."

بر نوذر آمد به پرده‌سرای
ز خون برادر شده دل ز جای

بر نوذر آمد به پرده سرای
ز خون برادر شده دل ز جای

"Novzar came to the palace gate,
His heart displaced from its place by his
brother's blood."

ورا دید نوذر فروریخت آب
ازآن مژه‌ی سیر نادیده خواب

ورا دید نوذر فروریخت آب
ازان مژهٔ سیرنادیده خواب

"He saw Novzar and tears fell from his eyes,
From the eyelashes that had not seen sleep."

چنین گفت کز مرگ سام سوار
ندیدم روان را چنین سوگوار

چنین گفت کز مرگ سام سوار
ندیدم روان را چنین سوگوار

"He spoke thus: 'From the death of Sam the rider,
I have not seen a soul so mournful.'"

چو خورشید بادا روان قباد
ترا زین جهان جاودان بهره باد

چو خورشید بادا روان قباد
ترا زین جهان جاودان بهر باد

"Like the sun, O wind, go to the soul of Qobad,
May you be eternal in this world for the sake of the wind."

بپرورد و ز مرگ‌مان چاره نیست
زمین را جزاز گور گهواره نیست

کزین رزم وز مرگمان چاره نیست
زمی را جز از گور گهواره نیست

"From this battle and our death, there is no escape,
For the living, there is nothing but the grave."

چنین گفت قارن که تا زاده‌ام
تن پر هنر مرگ را داده‌ام

چنین گفت قارن که تا زاده‌ام
تن پرهنر مرگ را داده‌ام

Qaran spoke thus: "Since I was born,
I have given my body, full of glory, to death."

فریدون نهاد این کله بر سرم
که بر کین ایرج زمین بسپرم

فریدون نهاد این کله بر سرم
که بر کین ایرج زمین بسپرم

"Fereydoun placed this crown upon my head,
That I may avenge the blood of Iraj on
the ground."

هنوز آن کمربند نگشاده‌ام
همان تیغ پولاد ننهاده‌ام

هنوز آن کمربند نگشاده‌ام
همان تیغ پولاد ننهاده‌ام

"I have not yet loosened that belt,
Nor have I unsheathed that same iron sword."

برادر شد آن مرد سنگ و خرد
سرانجام من هم برین بگذرد

برادر شد آن مرد سنگ و خرد
سرانجام من هم برین بگذرد

"That man became stone-hearted and wise like
a brother,
And in the end, let me pass through this
as well."

انوشه بزی تو که امروز جنگ
به چنگ اندرآورد پور پشنگ

انوشه بدی تو که امروز جنگ
به تنگ اندر آورد پور پشنگ

"Your bad luck, that today in battle,
Has brought the son of Pishang into a
narrow pass."

چو از لشکرش گشت لختی تباه
از آسودگان خواست چندی سپاه

چو از لشکرش گشت لختی تباه
از آسودگان خواست چندی سپاه

"When his army was destroyed and scattered,
He asked for a while from the tranquil ones for reinforcements."

مرا دید با گرزی گاوروی
بیامد بنزدیک من جنگجوی

مرا دید با گرزهٔ گاوروی
بیامد به نزدیک من جنگجوی

"He saw me with the mace of Gavrov,
And a warrior approached me."

به رویش بران گونه اندرشدم
که با دیدگانش برابر شدم

به رویش بران گونه اندر شدم
که با دیدگانش برابر شدم

"I approached him face to face,
And met his gaze with my own."

یکی جادوی ساخت با من به جنگ
که با چشم روشن نماند آب ورنگ

یکی جادوی ساخت با من به جنگ
که با چشم روشن نماند آب و رنگ

"He cast a spell on me in battle,
That left no water or color in my bright eyes."

شب آمد جهان سربسر تیره گشت
مرا بازو از کوفتن خیره گشت

شب آمد جهان سر به سر تیره گشت
مرا بازو از کوفتن خیره گشت

"Night fell and the world became dark,
My arm grew weary from striking."

تو گفتی زمانه سرآید همی
هوا زیر خاک اندرآید همی

تو گفتی زمانه سرآید همی
هوا زیر خاک اندر آید همی

"You said that the time will come,
When the air will be under the ground."

ببایست برگشتن از رزمگاه
که گرد سپه بود و شب بد سیاه

ببایست برگشتن از رزمگاه
که گرد سپه بود و شب شد سیاه

"It was necessary to retreat from the battlefield,
As the army had become scattered and the night had turned black."

برآسوده شد لشکر از هر دو روی
برفتند روز دوم جنگ‌جوی

برآسود پس لشکر از هر دو روی
برفتند روز دوم جنگجوی

The army retreated peacefully from both sides,
On the second day, the warriors went away.

رده برکشیدند ایرانیان
چنان چون بود ساز جنگ کیان

رده برکشیدند ایرانیان
چنان چون بود ساز جنگ کیان

The Iranians formed their ranks,
As was the custom in the battle of the nobles.

چو افراسیاب آن سپه را بدید
بزد کوس رویین و صف برکشید

چو افراسیاب آن سپه را بدید
بزد کوس رویین و صف برکشید

When Afrasiyab saw that army,
He sounded the war horn and formed
his ranks.

چنان شد ز گرد سواران جهان
که خورشید گفتی شد اندر نهان

چنان شد ز گرد سواران جهان
که خورشید گفتی شد اندر نهان

The riders of the world became so numerous,
That the sun said it became hidden.

دهاده برآمد ز هر دو گروه
بیابان نبد هیچ پیدا ز کوه

دهاده برآمد ز هر دو گروه
بیابان نبود ایچ پیدا ز کوه

"Daadbeh emerged from both groups,
The plain was not visible, only the mountains."

برانسان سپه درهم آویختند
چو رود روان خون همی ریختند

برانسان سپه بر هم آویختند
چو رود روان خون همی ریختند

"They clashed their armies against each other,
Like a flowing river, they spilled blood."

بهر سو که قارن شدی رزمخواه
فروریختی خون ز گرد سپاه

به هر سو که قارن شدی رزمخواه
فرو ریختی خون ز گرد سیاه

"Wherever you turned, a warrior of battle,
Blood spilled from the black dust."

کجا خاستی گرد افراسیاب
همه خون شدی دشت چون رود اب

کجا خاستی گرد افراسیاب
همه خون شدی دشت چون رود آب

"Where were you going around Afrasiyab,
All the plain became like a flowing river
of blood."

سرانجام نوذر ز قلب سپاه
بیامد بنزدیک او رزمخواه

سرانجام نوذر ز قلب سپاه
بیامد به نزدیک او رزمخواه

"At last, Nodzar came from the heart of
the army,
And approached him as a warrior of battle."

چنان نیزه بر نیزه آویختند
سنان یک بدیگر برآمیختند

چنان نیزه بر نیزه انداختند
سنان یک به دیگر برافراختند

"They clashed spear against spear,
The warriors raised each other up."

که بر هم نپیچد بران گونه مار
شهان را چنین کی بود کارزار

که بر هم نپیچد بران گونه مار
شهان را چنین کی بود کارزار

"Who could withstand such a twisting serpent,
What kind of battle was this for the kings?"

چنین تا شب تیره آمد بتنگ
برو چیره شد دست پور پشنگ

چنین تا شب تیره آمد به تنگ
برو خیره شد دست پور پشنگ

"Thus until the dark night came to the
narrow pass,
Pur Pishang stood bewildered with his hands."

ز ایران سپه بیشتر خسته شد
وزان روی پیکار پیوسته شد

از ایران سپه بیشتر خسته شد
وزان روی پیکار پیوسته شد

"From Iran, the army became more exhausted,
And they continued the battle with that
same spirit."

به بیچارگی روی برگاشتند
به هامون بر افگنده بگذاشتند

به بیچارگی روی برگاشتند
به هامون برافگنده بگذاشتند

"They lifted their faces in helplessness,
And left them behind in the Haamoon."

دل نوذر از غم پر از درد بود
که تاجش از اختر پر از گرد بود

دل نوذر از غم پر از درد بود
که تاجش ز اختر پر از گرد بود

"Nodzar's heart was full of pain and sorrow,
As his crown was covered in dust from
the stars."

چو از دشت بنشست أوازه کوس
بفرمود تا پیش او رفت طوس

چو از دشت بنشست آوای کوس
بفرمود تا پیش او رفت طوس

"When the sound of the horn was heard from
the plain,
He commanded that Tous be brought
before him."

بشد طوس و گستهم با او بهم
لبان پر ز باد و روان پر ز غم

بشد طوس و گستهم با او به هم
لبان پر ز باد و روان پر ز غم

"Tous and Gostaham came forward together,
Their lips filled with wind and their souls filled
with sorrow."

بگفت این که در دل مرا درد چیست
همی گفت چندی وچندی گریست

بگفت آنک در دل مرا درد چیست
همی گفت چندی و چندی گریست

"He asked, 'What is the pain in my heart?'
And he replied, weeping again and again."

از اندرز فرخ پدر یاد کرد
پر از خون جگر، لب پر از باد سرد

از اندرز فرخ پدر یاد کرد
پر از خون جگر لب پر از باد سرد

"He remembered the warning of his father Farrokhrad,
His liver full of blood, his lips full of cold wind."

کجا گفته بودش که از ترک و چین
سپاهی بیاید به ایران‌زمین

کجا گفته بودش که از ترک و چین
سپاهی بیاید به ایران زمین

"Where had he been told that from Turan and China
An army would come to the land of Iran?"

وزیشان ترا دل شود دردمند
بسی بر سپاه تو آید گزند

ازیشان ترا دل شود دردمند
بسی بر سپاه تو آید گزند

"From them, your heart will become sorrowful,
Many hardships will come upon your army."

ز گفتار شاه آمد اکنون نشان
فرازآمد آن روز گردن‌کشان

ز گفتار شاه آمد اکنون نشان
فراز آمد آن روز گردنکشان

"From the words of the king came the sign,
That day their necks rose high."

کس از نامه‌ی نامداران نخواند
که چندین سپه کس ز ترکان براند

کس از نامهٔ نامداران نخواند
که چندین سپه کس ز ترکان براند

"Who has not read in the book of the famous,
That many armies were led by the Turks."

شما را سوی پارس باید شدن
شبستان بیاوردن و آمدن

شما را سوی پارس باید شدن
شبستان بیاوردن و آمدن

"You must go towards Pars,
Bring the nightingale and come."

وزانجا کشیدن سوی رابه‌کوه
بدان کوه البرز بردن گروه

وزان جا کشیدن سوی زاوه کوه
بران کوه البرز بردن گروه

"From that place, they moved towards the
Zavah mountain,
Taking the group towards the
Alborz mountain."

از ایدر به راه سپاهان روید
وزین لشکر خویش پنهان روید

ازیدر کنون زی سپاهان روید
وزین لشکر خویش پنهان روید

"From now on, let the army of the
Iranians grow,
And let them hide within their own ranks."

[نباید که آید شما را گزند
ازین بدکنش جادوی بدپسند]

[چو گردند آگاه ایرانیان
از آن پس نبندند کین را میان]

ز کار شما دل شکسته شوند
بدین خستگی نیز خسته شوند

ز کار شما دل شکسته شوند
برین خستگی نیز خسته شوند

"From your work, their hearts will be broken,
And from this exhaustion, they will also
become exhausted."

ز تخم فریدون مگر یک دو تن
برد جان ازین بی شمار انجمن

ز تخم فریدون مگر یک دو تن
برد جان ازین بی‌شمار انجمن

"Perhaps only one or two souls
Survived from this countless assembly, from
the seed of Freydun."

ندانم که دیدار باشد جزین
یک امشب بکوبیم دست پسین

ندانم که دیدار باشد جزین
یک امشب بکوشیم دست پسین

"I do not know if there will be another meeting,
Let us strive for one last effort tonight."

شب و روز دارید کارآگهان
بجویید هشیار کار جهان

شب و روز دارید کارآگهان
بجویید هشیار کار جهان

"Day and night, the knowledgeable ones are
at work,
Seeking the world's sober work."

ازین لشکر ار بد دهند اگهی
شود تیره این فر شاهنشهی،

ازین لشکر ار بد دهند آگهی
شود تیره این فر شاهنشهی

"If they speak ill of this army,
The glory of the king of kings will be
tarnished."

شما دل مدارید بس مستمند
که تا بد چنین بود چرخ بلند

شما دل مدارید بس مستمند
که باید چنین بد ز چرخ بلند

"Do not break the hearts of the needy,
For such evil will rise high to the heavens."

یکی را به جنگ اندرآرد زمان
یکی با کلاه مهی شادمان

یکی را به جنگ اندر آید زمان
یکی با کلاه مهی شادمان

"One enters the battle at that moment,
One with a joyful moon-like helmet."

تن مرده با کشته یکسان شود
طبد یکزمان بازش آسان شود

تن کشته با مرده یکسان شود
تپد یک زمان بازش آسان شود

"The living body becomes the same as
the dead,
For a moment, the restless becomes
calm again."

بدادش مران پندها چون سزید
پس آن دست شاهانه بیرون کشید

"He gave him advice, as appropriate,
Then withdrew his royal hand."

گرفت آن دو فرزند را در کنار
فروریخت آب از مژه شهریار

گرفت آن دو فرزند را در کنار
فرو ریخت آب از مژه شهریار

"He took the two sons by his side,
And tears flowed from the eyes of the king."

بشد طوس و گستهم نوذر بهم
رخانشان پر آب و روانشان دژم

وزان پس بیاسود لشکر دو روز
سدیگر چو بفروخت گیتی فروز

ازان پس بیاسود لشکر دو روز
سه دیگر چو بفروخت گیتی فروز

"After that, the army rested for two days, and then, as Giti Farrokh sold three more, they marched on."

نبد شاه را روزگار نبرد
به بیچارگی جنگ بایست کرد

نبد شاه را روزگار نبرد
به بیچارگی جنگ بایست کرد

"The fate of the king did not allow him to fight, and he had to engage in battle with great sorrow."

ابا لشکر نوذر افراسیاب
چو دریای جوشان بد و جوی آب

ابا لشکر نوذر افراسیاب
چو دریای جوشان بد و رود آب

"With the new army, Afrasiyab came like a turbulent sea and flowing river."

خروشیدن آمد ز پرده‌سرای
ابا ناله‌ی بوق و هندی درای

خروشیدن آمد ز پرده‌سرای
ابا نالهٔ کوس و هندی درای

"The sound of roaring came from the royal court, with the cries of Aba, Kus, and Hindi."

تبیره برامد ز درگاه شاه
نهادند بر سر ز أهن کلاه

تبیره برآمد ز درگاه شاه
نهادند بر سر ز آهن کلاه

"Tabyreh emerged from the king's court, wearing an iron helmet on his head."

به پرده‌سرای رد افراسیاب
کسی را سر اندرنیامد به خواب

به پرده‌سرای رد افراسیاب
کسی را سر اندر نیامد به خواب

"Afrasiyab went back to his royal court, but no one could sleep peacefully."

همه شب همی لشکر آراستند
همه تیغ و ژوپین بپیراستند

همه شب همی لشکر آراستند
همی تیغ و ژوپین بپیراستند

"All night long, they adorned the army, sharpening their swords and spears."

زمین کوه تا کوه جوشن‌وران
برفتند با گرزهای گران

زمین کوه تا کوه جوشن‌وران
برفتند با گرزهای گران

"The warriors, with heavy maces, marched from mountain to mountain, shaking the earth beneath their feet."

نبد کوه پیدا، نه ریگ و نه شخ
ز دریا به دریا کشیدند نخ

نبد کوه پیدا ز ریگ و ز شخ
ز دریا به دریا کشیدند نخ

"The mountain was not visible from sand and pebbles, they dragged it from sea to sea."

بیاراست قارن به قلب اندرون
که با شاه باشد سپه را ستون

بیاراست قارن به قلب اندرون
که با شاه باشد سپه را ستون

"She raised the innermost courage, which is the pillar of the army, to be with the king."

چپ شاه گرد تلیمان بخواست
چو شاپور نستوه بر دست راست

چپ شاه گرد تلیمان بخاست
چو شاپور نستوه بر دست راست

"The left wing of the king advanced towards Talmān, like the invincible Shapur on the right hand."

ز شبگیر تا خور ز گردون بگشت
نبد کوه پیدا، نه دریا، نه دشت

ز شبگیر تا خور ز گردون بگشت
نبد کوه پیدا نه دریا نه دشت

"From night to dawn, he searched from sky to earth, but found no trace of the mountain, neither in the sea nor on the plain."

دل تیغ گفتی ببالد همی
زمین زیر اسپان بنالد همی

دل تیغ گفتی ببالد همی
زمین زیر اسپان بنالد همی

"The heart said to the sword, 'Rise up!' and the earth beneath the horses groaned."

چو شد نیزه‌ها بر زمین سایه‌دار
شکست آمد اندر سر مایه‌دار

چو شد نیزه‌ها بر زمین سایه‌دار
شکست اندر آمد سوی مایه‌دار

"When the spears fell shadowed on the ground, they broke and headed towards the treasure."

چو آمد به بخت اندرون تیرگی
گرفتند ترکان برو چیرگی

چو آمد به بخت اندرون تیرگی
گرفتند ترکان برو چیرگی

"When the darkness of fate arrived, the Turks seized the opportunity."

بدان سو که شاپور نستوه بود
پراگنده شد هرچه انبوه بود

بران سو که شاپور نستوه بود
پراگنده شد هرک انبوه بود

"He went towards the side where Shapur was invincible, and every crowded army scattered."

همی بود شاپور تا کشته شد
سر بخت ایران سپه گشته شد

همی بود شاپور تا کشته شد
سر بخت ایرانیان گشته شد

"He was Shapur until he was killed, the head of the fortune of the Iranians had gone."

ز انبوه ترکان پرخاشجوی
به سوی دهستان نهادند روی

از انبوه ترکان پرخاشجوی
به سوی دهستان نهادند روی

"From the rebellious crowd of Turks, they turned their faces towards the countryside."

دهستان گرفتند ازیشان حصار
نه بسیار بد مر سپه را گذار

شب و روز بد بر گذرهاش جنگ
برآمد برین نیز چندی درنگ

شب و روز بد بر گذرهاش جنگ
برآمد برین نیز چندی درنگ

"Day and night, bad luck and war were on his path, and he hesitated for a while on this matter."

چو نوذر فروهشت بی در حصار،
برو بسته شد راه جنگ سوار،

چو نوذر فرو هشت پی در حصار
برو بسته شد راه جنگ سوار

"When Nodzar descended eight steps into the moat, the path of war was closed for him."

سواران بیاراست افراسیاب
گرفتش ز جنگ درنگی شتاب

سواران بیاراست افراسیاب
گرفتش ز جنگ درنگی شتاب

"The riders adorned themselves with armor, and he hesitated for a moment in the midst of the battle."

یکی نامور ترک را کرد یاد
سپهبد قراخان ویسه‌نژاد

یکی نامور ترک را کرد یاد
سپهبد کروخان ویسه نژاد

"He remembered a famous Turk, the commander Kurokhaneh Veisenejad."

سوی پارس فرمود تا برکشید
به راه بیابان سر اندرکشید

سوی پارس فرمود تا برکشید
به راه بیابان سر اندر کشید

"He ordered towards Pars to raise his head on the desert path."

کزان سو بد ایرانیان را بنه
بجوید بنه مردم بدتنه

کزان سو بد ایرانیان را بنه
بجوید بنه مردم بدتنه

"From that side, the Iranians built a fortress, and the wicked people sought to destroy it."

چو قارن شنود آنک افراسیاب
گسی کرد لشکر به هنگام خواب

چو قارن شنود آنکه افراسیاب
گسی کرد لشکر به هنگام خواب

"When Qaren heard that Afrasiyab had deceived the army during sleep."

شد از رشک جوشان و دل کرد تنگ
بر نوذر آمد بسان پلنگ

شد از رشک جوشان و دل کرد تنگ
بر نوذر آمد بسان پلنگ

"Jealousy boiled within him and his heart became narrow, he came towards Nodzar like a lion."

که توران‌شه آن ناجوانمرد مرد
نگه کن که با شاه ایران چه کرد

که توران شه آن ناجوانمرد مرد
نگه کن که با شاه ایران چه کرد

"Remember that Turan's king, that young and foolish man, what he did to the king of Iran."

سوی روی‌پوشیدگان سپاه
سپاهی فرستاد بی مر به راه

سوی روی پوشیدگان سپاه
سپاهی فرستاد بی مر به راه

"Towards the army of the covered faces, he sent an army without a leader on the road."

شبستان ما گر بدست أورد
برین نامداران شکست أورد

شبستان ماگر به دست آورد
برین نامداران شکست آورد

"Our night raid succeeded, and we defeated these famous warriors."

به ننگ اندرون سر شود ناپدید
به دم قراخان بباید کشید

به ننگ اندرون سر شود ناپدید
به دنب کروخان بباید کشید

"Shamefully, he must hide his head inside the collar and follow Kurokhaneh's tail."

ترا خوردنی هست و اب روان
سپاهی به مهر از بر تو نوان

ترا خوردنی هست و آب روان
سپاهی به مهر تو دارد روان

"You have food and running water, and an army is devoted to your love."

همی باش و دل را مکن هیچ بذ
که از شهریاران دلیری سزد

همی باش و دل را مکن هیچ بد
که از شهریاران دلیری سزد

"Stay calm and do not do anything bad, as it befits the brave kings."

کنون من شوم بر پی این سپاه
بگیرم بریشان ز هر گونه راه

"Now I will join this army's path and take on any challenge against them."

بدو گفت نوذر که این رای نیست
سپاهیت چن لشکرآرای نیست

بدو گفت نوذر که این رای نیست
سپه را چو تو لشکرآرای نیست

Nodzar replied to him, "This is not a good plan, as you are not a military strategist like him."

ز بهر بنه رفت گستهم و طوس
بدانگه که برخاست آوای کوس

ز بهر بنه رفت گستهم و طوس
بدانگه که برخاست آوای کوس

"For the sake of battle, I went to Gorgan and Tus, where the sound of war cries arose."

بدین زودی اندر شبستان رسد
کند ساز ایشان چنان چون سزد

بدین زودی اندر شبستان رسد
کند ساز ایشان چنان چون سزد

"Quickly, they arrived at the night raid, and they made their preparations as necessary."

نشستند برخوان و می خواستند
زمانی دل از غم بپیراستند

نشستند بر خوان و می خواستند
زمانی دل از غم بپیراستند

"They sat down at the table and desired wine, for a while they eased their hearts from grief."

پس آنگه سوی خان قارن شدند
همه دیده چون ابر بهمن شدند

پس آنگه سوی خان قارن شدند
همه دیده چون ابر بهمن شدند

"Then they went towards the palace of Qaren, and their eyes became as cloudy as the month of Bahman."

سخن را فگندند هرگونه بن
بران برنهادند یکسر سخن

سخن را فگندند هر گونه بن
بران برنهادند یکسر سخن

"They put an end to all kinds of talk, and then they began to speak with one voice."

که ما را سوی پارس باید کشید
نباید بدین رای هیچ آرمید

که ما را سوی پارس باید کشید
نباید برین جایگاه آرمید

"We must be taken towards Pars, and not linger in this place."

چو پوشیده‌رویان ایران سپاه
اسیران شوند از بد کینه‌خواه

چو پوشیده رویان ایران سپاه
اسیران شوند از بد کینه‌خواه

"When the Iranian army dons their armor, their enemies become captive to their hatred."

زن و زاده در بند ترکان شود
ابی جنگ دل پر ز پیکان شود

که گیرد بدین دشت نیزه بدست؟
کرا باشد آرام و جای نشست؟

که گیرد بدین دشت نیزه به دست
کرا باشد آرام و جای نشست

"Whoever holds a spear in this plain, will not find peace or a place to sit."

چو شیروی و کشواد و قارن بهم
زدند اندرین، رای بر بیش و کم

چو شیدوش و کشواد و قارن بهم
زدند اندرین رای بر بیش و کم

"When Shidoush, Kushavad, and Qaren came together, they discussed this matter at length."

چو نیمی گذشت از شب دیریاز
دلیران به رفتن گرفتند ساز

چو نیمی گذشت از شب دیریاز
دلیران به رفتن گرفتند ساز

"When half the night had passed, the brave warriors began to prepare for departure."

بدین روی دزدار بد گردهم
دلیران بیدار با او بهم

بدین روی دژدار بد گژدهم
دلیران بیدار با او بهم

"Thus, facing the enemy's fortress, the brave warriors stood alert with him."

وزان روی دز بارمان با سپاه
ابا پیل و گردان نشسته به راه

وزان روی دژ بارمان و سپاه
ابا کوس و پیلان نشسته به راه

"And from the face of the fortress, our army and troops, with their elephants and camels, have taken their positions on the road."

کزو قارن رزمزن خسته بود
به‌خون برادر کمر بسته بود

کزو قارن رزمزن خسته بود
به خون برادر کمربسته بود

"From whom Qaren, the warrior, was exhausted, his waist bound with the blood of his brother."

برآویخت چون شیر با بارمان
سوی چاره جستن ندادش زمان

برآویخت چون شیر با بارمان
سوی چاره جستن ندادش زمان

"He charged forward like a lion towards the army, with no time to seek a solution."

یکی نیزه زد بر کمربند اوی
که بگسست پی ها و پیوند اوی

یکی نیزه زد بر کمربند اوی
که بگسست بنیاد و پیوند اوی

"One spear struck his waistband, breaking its foundation and bond."

سپه یک بیک دل شکسته شدند
همه یک ز دیگر گسسته شدند

سپه سر به سر دل شکسته شدند
همه یک ز دیگر گسسته شدند

"The army, heartbroken, fell head to head, all broken from one another."

سپهبد سوی پارس بنهاد روی
ابا نامور لشکری جنگ‌جوی

سپهبد سوی پارس بنهاد روی
ابا نامور لشکر جنگ‌جوی

"The commander set his face towards Pars, with the famous warrior army."

چو بشنید نوذر که قارن برفت
دمان از پسش روی بنهاد تفت

چو بشنید نوذر که قارن برفت
دمان از پسش روی بنهاد و تفت

When Nozar heard that Qaren had left,
He turned his face and sighed deeply.

همی تاخت کز روز بد بگذرد
سپهرش مگر زیر پی نسپرد

همی تاخت کز روز بد بگذرد
سپهرش مگر زیر پی نسپرد

He kept shooting arrows until the bad
day passed,
Perhaps his fate would not fall under the feet.

چو افراسیاب آگهی یافت زوی
که سوی بیابان نهاده‌ست روی

چو افراسیاب آگهی یافت زوی
که سوی بیابان نهادست روی

When Afrasiyab learned of his whereabouts,
He turned his face towards the desert.

سپاه انجمن کرد و پویان برفت
دمان از پس او همی تاخت تفت

سپاه انجمن کرد و پویان برفت
چو شیر از پسش روی بنهاد و تفت

The army gathered and the warriors set out,
Like a lion, he turned his face and
sighed deeply.

چو تنگ اندرآمد بر شهریار
همش تاختن دید و هم کارزار

چو تنگ اندر آمد بر شهریار
همش تاختن دید و هم کارزار

When he entered the narrow pass towards
the city,
He saw nothing but fighting and battle.

بدانسان که آمد همی جست راه
که یا سر برد یا برآرد کلاه

بدان سان که آمد همی جست راه
که تا بر سر آرد سری بی‌کلاه

Just as he came, he searched for a way,
To raise his head high without a helmet.

شب تیره تا شد بلند آفتاب
همی گشت با نوذر افراسیاب

شب تیره تا شد بلند آفتاب
همی گشت با نوذر افراسیاب

The dark night lasted until the sun rose high,
Afrasiyab kept searching with Nozar by
his side.

ز گرد دلیران جهان تار شد
سرانجام نوذر گرفتار شد

ز گرد سواران جهان تار شد
سرانجام نوذر گرفتار شد

From the dust of the world's riders, it
became hazy,
Finally, Nozar was captured.

خود و نامداران هزار و دویست
تو گفتی که‌شان بر زمین راه نیست

خود و نامداران هزار و دویست
تو گفتی کشان بر زمین جای نیست

Himself and the famous ones, two thousand
and one hundred,
You said they have no place on this earth.

بسی راه جستند و بگریختند
به دام بلا هم درآویختند

بسی راه جستند و بگریختند
به دام بلا هم برآویختند

They searched and fled for a long time,
But they were caught in the trap of calamity.

چنان لشکری را گرفته به بند
بیاورد با شهریاری بلند

چنان لشکری را گرفته به بند
بیاورد با شهریار بلند

He captured such an army in his grasp,
And brought it to the high king.

اگر با تو گردون نشیند به راز
هم از گردش او نیابی جواز

اگر با تو گردون نشیند به راز
هم از گردش او نیابی جواز

If the heavens do not sit with you in secret,
You will not find permission in its rotation.

همو تاج و تخت و بلندی دهد
همو تیرگی و نژندی دهد

همو تاج و تخت بلندی دهد
همو تیرگی و نژندی دهد

"He gives both high crown and throne,
And also darkness and humiliation."

به دشمن همی ماند و هم به دوست
گهی مغز یابی ازو گاه پوست

به دشمن همی ماند و هم به دوست
گهی مغز یابی ازو گاه پوست

He remains both an enemy and a friend,
Sometimes you gain wisdom from him,
sometimes just skin.

سرت گر بساید به ابر سیاه
سرانجام خاکست ازو جایگاه

سرت گر بساید به ابر سیاه
سرانجام خاک است ازو جایگاه

If your head reaches the black clouds,
In the end, your place will be just dust.

وزان پس بفرمود افراسیاب
که از غار و کوه و بیابان و آب

وزان پس بفرمود افراسیاب
که از غار و کوه و بیابان و آب

"And then Afrasiyab commanded,
To come out of the cave, mountain, desert,
and water."

بجویند تا قارن رزم‌زن
رهایی نیابد ازین انجمن

بجویید تا قارن رزم زن
رهایی نیابد ازین انجمن

"Seek until the battlefield companion,
Can find no escape from this assembly."

چو بشنید کو پیش ازین رفته بود،
ز کار شبستان براشفته بود،

چو بشنید کاو پیش ازان رفته بود
ز کار شبستان برآشفته بود

"When he heard that he had gone before,
He was agitated from the work of the
night garden."

غمی گشت ازان کار افراسیاب
ازو دور شد خورد و آرام و خواب

Sorrow came from that work of Afrasiyab,
He distanced himself and ate, rested,
and slept.

که قارن رها یافت از وی به جان
بران درد پیچید و شد بدگمان

"That the battlefield companion escaped from
him with his life,
He twisted in pain and became suspicious."

چنین گفت با ویسه پس نامور
که دل سخت گردان به مرگ پسر

چنین گفت با ویسهٔ نامور
که دل سخت گردان به مرگ پسر

Thus spoke the famous warrior,
"Turn your hard heart towards the death of
your son."

که چون قارن کاوه جنگ آورد
پلنگ از شتابش درنگ آورد

که چون قارن کاوه جنگ آورد
پلنگ از شتابش درنگ آورد

"When Qaran brought war to Kaveh,
Even the leopard paused in its haste."

ترا رفت باید به پشت پسر
یکی لشکری ساخته پرهنر

ترا رفت باید ببسته کمر
یکی لشکری ساخته پرهنر

"You must tie your waist and prepare,
To create a heroic army."

شد ویسه سالار توران سپاه
ابا لشکری نامور کینه‌خواه

بشد ویسه سالار توران سپاه
ابا لشکری نامور کینه‌خواه

The commander of the Turanian army, with a famous army, full of malice.

ازان پیشتر تا به قارن رسید
گرامیش را کشته افگنده دید

ازان پیشتر تابه قارن رسید
گرامیش را کشته افگنده دید

From before, he reached the battlefield of Qaran, and saw his dear one killed and lying in blood.

دلیران و گردان توران سپاه
بسی نیز با او فگنده به راه

دلیران و گردان توران سپاه
بسی نیز با او فگنده به راه

The brave soldiers and warriors of the Turanian army, many of whom also lay slain on the path with him.

دریده درفش و نگوسار کوس
چو لاله کفن، روی چون سندروس

دریده درفش و نگونسار کوس
چو لاله کفن روی چون سندروس

Torn and fallen in the battlefield, with his face like a lily and his body like a cypress.

ز ویسه به قارن رسید آگهی
که أمد به پیروزی و فرهی

ز ویسه به قارن رسید آگهی
که آمد به پیروزی و فرهی

"He arrived at Qaran with a message, that he had come for victory and glory."

ستوران تازی سوی نیمروز
گسی کرد و خود رفت گیتی فروز

ستوران تازی سوی نیمروز
فرستاد و خود رفت گیتی فروز

"He sent fresh troops towards Nimerouz and went himself to shine in glory."

ز درد پسر ویسهٔ جنگجوی
سوی پارس چون باد بنهاد روی

"From the pain of his son, the warrior Weis, he turned his face towards Pars like the wind."

چن از پارس لشکر به هامون کشید
ز دست چپش لشکر آمد پدید

چو از پارس قارن به هامون کشید
ز دست چپش لشکر آمد پدید

"When he pulled out from Pars towards the coast of Hāmun, his army emerged from his left hand."

ز گرد اندرآمد درفش سیاه
سپهدار ترکان به پیش سپاه

ز گرد اندر آمد درفش سیاه
سپهدار ترکان به پیش سپاه

"From the dust, he emerged with a black horse, the commander of the Turks, leading the army."

رده برکشیدند از هر دو روی
برفتند گردان پرخاشجوی

رده برکشیدند بر هر دو روی
برفتند گردان پرخاشجوی

"They raised their ranks on both sides, and the warring troops went around."

ز قلب سپه ویسه آواز داد
که شد تاج و تخت بزرگی به باد

ز قلب سپه ویسه آواز داد
که شد تاج و تخت بزرگی به باد

"From the heart of the army, Weis cried out, 'The great crown and throne have been lost to the wind!'"

ز قنوج تا مرز کاولستان
همان تا در بست و زاولستان

ز قنوج تا مرز کابلستان
همان تا در بست و زابلستان

"From Ghanavat to the borders of Kabulistan, the same until the gates of Bust and Zabulistan."

همه سربسر پاک در چنگ ماست
بر ایوان ها نقش نیرنگ ماست

همه سر به سر پاک در چنگ ماست
بر ایوانها نقش و نیرنگ ماست

"All heads are bowed in submission to us, and the walls are adorned with our images and decorations."

کجا یافت خواهی تو آرامگاه
آزان پس کجا شد گرفتار شاه

کجا یافت خواهی تو آرامگاه
ازان پس کجا شد گرفتار شاه

"Where will you find a resting place, once you have become captive of the king?"

چنین داد پاسخ که من قارنم
گلیم اندر آب روان نفگنم

چنین داد پاسخ که من قارنم
گلیم اندر آب روان افگنم

"I replied with such a verdict, 'I am Qaren, I dye my cloak in the flowing water.'"

نه از بیم رفتم، نه از گفت‌وگوی
به پیش پسرت آمدم جنگجوی

نه از بیم رفتم نه از گفت‌وگوی
به پیش پسرت آمدم کینه جوی

"I did not come out of fear, nor for conversation, I came before your son as a seeker of revenge."

چو از کین او دل بپرداختم
کنون کین و جنگ ترا ساختم

چو از کین او دل بپرداختم
کنون کین و جنگ ترا ساختم

"When my heart was filled with hatred towards him, I made you my enemy and waged war."

برآمد چپ و راست گرد سپاه
نه روی هوا ماند روشن نه ماه

برآمد چپ و راست گرد سیاه
نه روی هوا ماند روشن نه ماه

"Black dust rose up on both sides, leaving neither clear air nor moonlight."

سپه یک به دیگر برآمیختند
چو رود روان خون همی ریختند

سپه یک به دیگر برآویختند
چو رود روان خون همی ریختند

"They raised their ranks one after another, like a flowing river of blood."

بر ویسه شد قارن رزمجوی
ازو ویسه در جنگ برگاشت روی

بر ویسه شد قارن رزم جوی
ازو ویسه در جنگ برگاشت روی

"Qaren, the seeker of battle, faced Weis and turned his face away from him in war."

فراوان ز جنگاوران کشته شد
به آورد چون ویسه برگشته شد

فراوان ز جنگ آوران کشته شد
بورد چون ویسه سرگشته شد

"Many of the warriors were killed in battle, and Weis became bewildered."

چو بر ویسه آمد از اختر شکن
نرفت از پسش قارن رزمزن

چو بر ویسه آمد ز اختر شکن
نرفت از پسش قارن رزمزن

"When Weis came forward from the ranks, Qaren the warrior did not retreat from him."

بشد ویسه تا پیش افراسیاب
ز درد پسر مژه و رخ پرآب

بشد ویسه تا پیش افراسیاب
ز درد پسر مژه کرده پرآب

"Weis advanced towards Afrasiyab, his eyes filled with tears from the pain of his son's death."

کسانی که از شهر ارمان شدند
به کینه سوی زاولستان شدند

و دیگر که از شهر ارمان شدند
به کینه سوی زابلستان شدند

And others who left the city of Arman
Went with animosity towards Zabulistan.

شماساس کز پیش جیحون برفت
سوی سیستان روی بنهاد تفت

شماساس کز پیش جیحون برفت
سوی سیستان روی بنهاد و تفت

Shamasas, who had gone ahead to Jihun,
Set his face towards Sistan and arrived.

خزبران و آن تیغزن سی هزار
ز ترکان بزرگان خنجرگزار

خزروان ابا تیغزن سی هزار
ز ترکان بزرگان خنجرگزار

"Khazarvan, Aba Tighzan, with thirty thousand
From the great Turkic warriors, skilled
with daggers."

برفتند بیدار تا هیرمند
ابا گرز و با تیغ و بخت بلند

برفتند بیدار تا هیرمند
ابا تیغ و با گرز و بخت بلند

"They went awake to Hirmand,
Aba Tigh with mace and high fortune."

ز بهر پدر زال با سوگ و درد
به گوراپ اندر همی دخمه کرد

ز بهر پدر زال با سوگ و درد
به گوراب اندر همی دخمه کرد

"For the sake of his father, Zal, with grief and pain,
He wept and lamented at the Gourab's plain."

به شهر اندرون گرد مهراب بود
که روشن روان بود و بی خواب بود

به شهر اندرون گرد مهراب بود
که روشن روان بود و بی‌خواب بود

"The city inside was called Mehrab,
Where the spirits were bright and sleepless."

فرستاده‌ی آمد از نزد اوی
به سوی شماساس بنهاد روی

فرستاده‌ای آمد از نزد اوی
به سوی شماساس بنهاد روی

"The messenger sent from his presence
Set his face towards Shamasas."

به پیش سراپرده آمد فرود
ز مهراب دادش فراوان درود

به پیش سراپرده آمد فرود
ز مهراب دادش فراوان درود

"He came down to the front of the curtain,
From Mehrab, he was given abundant greetings."

که بیدار دل شاه توران سپاه
بماناد تا جاودان با کلاه

که بیداردل شاه توران سپاه
بماناد تا جاودان با کلاه

"The wakeful-hearted king of Turan,
Kept his army standing forever with
helmets on."

ز ضحاک تازی‌ست ما را نژاد
بدین پادشاهی نیم سخت شاد

ز ضحاک تازیست ما را نژاد
بدین پادشاهی نیم سخت شاد

"Our lineage is fresh from Zahhak,
Half joyous, half hard under this kingship."

به پیوستگی جان خریدم همی
جز آن نیز چاره ندیدم همی

به پیوستگی جان خریدم همی
جز این نیز چاره ندیدم همی

"With steadfastness, I bought my life,
I saw no other solution but this."

کنون این سرای نشست من‌ست
همه زاولستان به دست من‌ست

کنون این سرای و نشست منست
همان زاولستان به دست منست

"Now this palace and throne are mine,
As is Zawulistan, in my hand divine."

از ایدر چو دستان بشد سوگوار
ز بهر ستودان سام سوار

ازایدر چو دستان بشد سوگوار
ز بهر ستودان سام سوار

"When his hands became mournful,
He mounted his horse for the sake of praise."

دلم شادمان شد به تیمار اوی
برآنم که هرگز نبینمش روی

دلم شادمان شد به تیمار اوی
برآنم که هرگز نبینمش روی

"My heart became happy with his visit,
I hope to never be without his sight."

زمان خواهم از نامور پهلوان
بدان تا فرستم هیونی دوان

زمان خواهم از نامور پهلوان
بدان تا فرستم هیونی دوان

"I will request from the famous warrior,
So that I may send the Hiwani running."

یکی مرد بینادل پر شتاب
فرستم بنزدیک افراسیاب

یکی مرد بینادل و پرشتاب
فرستم به نزدیک افراسیاب

"A man with a clear heart and swift pace,
I sent him to the vicinity of Afrasiyab."

مگر کز نهان من آگه شود
سخن های گوینده کوتاه شود

مگر کز نهان من آگه شود
سخنهای گوینده کوته شود

"But if my hidden secrets are revealed,
The words of the speaker will be cut short."

نثاری فرستم چنان چون سزاست
جز آن نیز هرچ ازدر پادشاست

نثاری فرستم چنان چون سزاست
جز این نیز هرچ از در پادشاست

"I send a tribute as befits his rank,
Nothing else is appropriate for a king's door."

گر ایدونک گوید بنزد من آی
جز از پیش تختش نباشم به پای

گر ایدونک گوید به نزد من آی
جز از پیش تختش نباشم به پای

"If he invites me to come to him,
I will not be at his feet except before
his throne."

همه پادشاهی سپارم بدوی
همیشه دل آرمیده دارم بدوی

همه پادشاهی سپارم بدوی
همیشه دلی شاد دارم بدوی

"I entrust all kingship to him,
Always keeping a joyful heart towards him."

تن پهلوانان ندارم به رنج
فرستمش هرگونه آگنده گنج

تن پهلوان را نیارم به رنج
فرستمش هرگونه آگنده گنج

"I cannot subject the body of a warrior
to hardship,
I send him every kind of treasure and wealth."

ازین سر دل پهلوانان ببست
وزان سر سوی چاره یازید دست

ازین سو دل پهلوان را ببست
وزان در سوی چاره یازید دست

"From this side, he bound the heart of
the warrior,
And from that side, he extended a helping
hand towards the solution."

نوندی برافگند نزدیک زال
که پرنده شو، بازکن پر و بال

نوندی برافگند نزدیک زال
که پرنده شو باز کن پر و بال

"They flew towards the vicinity of Zal,
Saying, 'Spread your wings and fly like a bird.'"

به دستان بگوی آنچ دیدی ز کار
بگویش که از آمدن سر مخار

به دستان بگو آنچ دیدی ز کار
بگویش که از آمدن سر مخار

"Tell with your hands what you saw of
the work,
Speak of it, for the end is near."

که دو پهلوان آمد ایدر به جنگ
ز ترکان سپاهی چو دشتی پلنگ

که دو پهلوان آمد ایدر بجنگ
ز ترکان سپاهی چو دشتی پلنگ

"Two warriors came here to fight,
Like a leopard, an army of Turks."

چو لشکر گشن بود بر هیرمند
به دینارشان پای کردم به بند

دو لشکر کشیدند بر هیرمند
به دینارشان پای کردم به بند

"They drew two armies towards
Mount Hirmend,
I submitted to them with my dinars
in bondage."

اگر زآمدن دم زنی یک زمان
برآید همی کامه‌ی بدگمان

گر از آمدن دم زنی یک زمان
برآید همی کامهٔ بدگمان

"If you make a sound of arrival for a moment,
The evil thought will arise."

فرستاده نزدیک دستان رسید
بکردار آتش دلش بردمید

فرستاده نزدیک دستان رسید
به کردار آتش دلش بردمید

The messenger arrived close at hand,
His heart burning with the fire of action.

سوی گرد مهراب بنهاد روی
همی تاخت با لشکری جنگجوی

سوی گرد مهراب بنهاد روی
همی تاخت با لشکری جنگجوی

Towards the plain of Mehrab he turned his face,
And clashed in battle with a warrior host.

چو مهراب را پای بر جای دید
به سرش اندرون دانش و رای دید

چو مهراب را پای بر جای دید
به سرش اندرون دانش و رای دید

When Mehrab stood firmly on his feet,
He saw within himself knowledge and wit.

به دل گفت کاکنون ز لشکر چه باک
چه پیشم خزبران، چه یک مشت خاک

به دل گفت کاکنون ز لشکر چه باک
چه پیشم خزروان چه یک مشت خاک

In his heart he said, "Why fear the army now?
What are the Khazars to me, or a handful
of dust?"

پس آنگه سوی شهر بنهاد روی
چو آمد به شهر اندرون نامجوی

Then he turned his face towards the city,
And when he arrived, he found it nameless
and unknown.

به مهراب گفت: ای هشیوار مرد
پسندیده باید همه کار کرد

به مهراب گفت ای هشیوار مرد
پسندیده اندر همه کارکرد

He said to Mehrab, "O wise and valiant man,
In all your deeds, you are well-pleasing."

کنون من شوم در شب تیره‌گون
یکی دست یازم بدیشان به خون

کنون من شوم در شب تیره‌گون
یکی دست یازم بریشان به خون

"Now I become dark in this night,
With a hand of a writer stained with blood."

شوند آگه از من که بازآمدم
دل آگنده و کینه‌ساز آمدم

شوند آگه از من که بازآمدم
دل آگنده و کینه ساز آمدم

"They will know that I have returned,
With a joyful heart and a desire for revenge."

کمانی به بازو درافگند سخت
یکی تیر برسان نرد درخت

کمانی به بازو در افگند سخت
یکی تیر برسان شاخ درخت

He drew the bowstring tight upon his arm,
And shot an arrow at a tree branch far.

نگه کرد تا جای گردان کجاست
خدنگش به چرخ اندرون راند راست

نگه کرد تا جای گردان کجاست
خدنگی به چرخ اندرون راند راست

He paused to see where the dust was heading,
And drove his horse straight into the wheel
of fate.

بینداخت سه جای سه چوبه تیر
برأمد خروشیدن دار و گیر

بینداخت سه جای سه چوبه تیر
برآمد خروشیدن دار و گیر

He threw three arrows in three different
directions,
And the sound of shouting and
clamoring arose.

چو شب روز گشت انجمن شد سپاه
بدان تیر کردند هرکس نگاه

چو شب روز شد انجمن شد سپاه
بران تیر کردند هر کس نگاه

When night turned to day, the assembly
became an army,
And everyone prepared to shoot their arrows.

بگفتند کین تیر زال‌ست و بس
نراند چنین در کمان تیر کس

بگفتند کاین تیر زالست و بس
نراند چنین در کمان تیر کس

They said, "This arrow is too heavy and strong,
No one can shoot it from their bow like this."

شماساس گفت ار خزبران نیز
نکردی چنین نرم گردن به چیز

نه مهراب ماندی، نه لشکر، نه گنج
نه از زال بودی بدین روز رنج

خزبران چنین گفت کین یک تن‌ست
نه آهرمن‌ست و نه از آهن‌ست

تو از جنگ او دل مدار ایچ تنگ
هرآنگه که آرم مرو را به چنگ

چو خورشید تابان ز گنبد بگشت
خروش تبیره برآمد ز دشت

چو خورشید تابان ز بالا بگشت
خروش تبیره برآمد ز دشت

As the shining sun turned from above,
A clamor of battle arose from the plain.

به شهر اندرون کوس با کرنای
خروشیدن زنگ و هندی درای

به شهر اندرون کوس با کرنای
خروشیدن زنگ و هندی درای

"To the inner city, with a loud horn
and trumpet,
The bells and Indian drums began to sound."

برآمد سپه را به هامون کشید
سراپرده و پیل بیرون کشید

برآمد سپه را به هامون کشید
سراپرده و پیل بیرون کشید

"The army marched towards the river
of Hāmūn,
Unfurling their banners and bringing out their
elephants."

سپاه اندرآورد پیش سپاه
شد از دور هامون چو کوهی سیاه

سپاه اندرآورد پیش سپاه
چو هامون شد از گرد کوه سیاه

"The army advanced before the army,
As the black mountain dust rose from Hāmūn."

خزبران دمان با عمود و سپر
یکی تاختن کرد بر زال زر

خزروان دمان با عمود و سپر
یکی تاختن کرد بر زال زر

"The Khazar warrior, with his spear and shield,
Shot an arrow at the golden target."

عمودی بزد بر بر روشنش
گسسته شد آن نامور جوشنش

عمودی بزد بر بر روشنش
گسسته شد آن نامور جوشنش

"He struck his spear upon his shining armor,
And that famous armor was shattered."

چو شد تافته شاه زاولستان
برفتند گردان کاولستان

چو شد تافته شاه زابلستان
برفتند گردان کابلستان

"When the king left Zabolstan,
The army marched towards Kabulstan."

یکی گبر پوشید زال دلیر
به جنگ اندرامد بکردار شیر

یکی درع پوشید زال دلیر
به جنگ اندر آمد به کردار شیر

"One brave warrior donned his armor of gold,
And charged into battle like a fierce lion."

بدست اندرون داشت گرز پدر
سرش گشته پر خشم و پر خون جگر

بدست اندرون داشت گرز پدر
سرش گشته پر خشم و پر خون جگر

He held his father's sword in his hand,
His head turned with anger and his liver full of blood.

بزد بر سرش گرزی گاورنگ
زمین شد ز خون همچو پشت پلنگ

بزد بر سرش گرزهٔ گاورنگ
زمین شد ز خونش چو پشت پلنگ

"He struck his blue-steel sword upon his head,
And the ground turned red with his blood like a leopard's back."

بیفگند و بسپرد و زو درگذشت
ز پیش سپاه اندرآمد به دشت

بیفگند و بسپرد و زو درگذشت
ز پیش سپاه اندر آمد به دشت

"He surrendered and passed away,
And the army advanced into the plain."

شماساس را خواست کاید برون
نیامد برون، کهش نجوشید خون

شماساس را خواست کاید برون
نیامد برون کش بخوشید خون

"He desired to bring Shamasas out,
But he did not come out, and his blood was shed."

به گرد اندرون یافت گلباد را
به گردن برآورده پولاد را

به گرد اندرون یافت کلباد را
به گردن برآورد پولاد را

"He found Kulbad around him,
And brought Pulad to his neck."

چو شمشیرزن گرد دستان بدید
همی کرد ازو خویشتن ناپدید

چو شمشیرزن گرز دستان بدید
همی کرد ازو خویشتن ناپدید

"When she saw the sword in his hand,
She made herself disappear from him."

کمان را به زه کرد زال سوار
خدنگی بدوی اندرون راند خوار

کمان را به زه کرد زال سوار
خدنگی بدو اندرون راند خوار

"He turned his bow into a harp and rode on,
And Khodang sent him inside humiliated."

بزد بر کمربند گلباد بر
بران بند زنجیر پولاد بر

بزد بر کمربند کلباد بر
بران بند زنجیر پولاد بر

"He struck upon Kulbad's belt,
And broke the chain of Pulad."

میانش ابا کوهه‌ی زین بدوخت
سپه را به گلبادبر دل بسوخت

میانش ابا کوههٔ زین بدوخت
سپه را به کلباد بر دل بسوخت

"Amidst it, Aba mountain rose steep,
And the army's heart burned for Kulbad."

چو این دو سرافگنده شد در نبرد
شماساس شد بی دل و روی زرد

چو این دو سرافگنده شد در نبرد
شماساس شد بی‌دل و روی زرد

"When these two became exhausted in battle,
Shamasas became heartless and her face
turned yellow."

شماساس و آن لشکر رزم‌ساز
پراگنده از رزم گشتند باز

شماساس و آن لشکر رزم ساز
پراگنده از رزم گشتند باز

"Shamasas and that army of warriors,
Exhausted from battle, returned."

پس اندر دلیران زاولستان
برفتند با شاه کاولستان

پس اندر دلیران زاولستان
برفتند با شاه کابلستان

"Then the brave warriors of Zawulistan
Went with the king to Kabulistan."

چنان شد ز بس کشته آوردگاه
که گفتی جهان تنگ شد بر سپاه

چنان شد ز بس کشته در رزمگاه
که گفتی جهان تنگ شد بر سپاه

"So many were killed in the battlefield,
That one could say the world became narrow
for the army."

سوی شاه ترکان نهادند سر
گشاده سلیح و گسسته کمر

سوی شاه ترکان نهادند سر
گشاده سلیح و گسسته کمر

"They bowed their heads to the king of
the Turks,
With their weapons drawn and their
belts broken."

شماساس چون در بیابان رسید
ز ره قارن کاوه آمد پدید

شماساس چون در بیابان رسید
ز ره قارن کاوه آمد پدید

"When Shamasas arrived in the desert,
Kaveh's path became visible."

که از لشکر ویسه برگشته بود
به خواری گرامیش را کشته بود

که از لشکر ویسه برگشته بود
به خواری گرامیش را کشته بود

"That he had returned from the army of
Wis and
had killed his beloved with humiliation."

[بهم بازخوردند هر دو سپاه
شماساس با قارن کینه‌خواه]

به هم بازخوردند هر دو سپاه
شماساس با قارن کینه‌خواه

"They clashed with each other, the two armies,
Shamasas with Kaveh, full of enmity."

بدانست قارن که ایشان کیند
ز زاولستان تافته بر چیند

بدانست قارن که ایشان کیند
ز زاولستان ساخته بر چیند

"Kaveh realized that they were hostile,
And had come from Zawulistan to fight."

بزد نای رویین و بگرفت راه
به پیش سپاه اندرآمد سپاه

بزد نای رویین و بگرفت راه
به پیش سپاه اندر آمد سپاه

"The herald blew his horn and set out on
the road,
Leading the army forward into battle."

بدین لشکر خسته و بسته خورد
به خورشید تابان برآورد گرد

ازان لشکر خسته و بسته مرد
به خورشید تابان برآورد گرد

"From that exhausted and bound army of men,
A shining circle rose towards the sun."

گریزان شماساس با چند مرد
برفتند آزان تیره گرد نبرد

گریزان شماساس با چند مرد
برفتند ازان تیره گرد نبرد

"Fleeing, Shamasas and a few men
Left that dark battlefield."

سوی شاه ترکان رسید آگهی
کزان نامداران جهان شد تهی

سوی شاه ترکان رسید آگهی
کزان نامداران جهان شد تهی

He arrived at the Turkish king's court with the news that the world had become empty of famous men.

دلش گشت پر آتش از درد و غم
دو رخ را به خون جگر داد نم

دلش گشت پر آتش از درد و غم
دو رخ را به خون جگر داد نم

His heart became filled with fire from pain and sorrow,
He gave his two cheeks to be stained with blood.

برآشفت گفتا که نوذر کجاست
کزو ویسه خواهد همی کینه خواست

برآشفت و گفتا که نوذر کجاست
کزو ویسه خواهد همی کینه خواست

He rose up and said, "Where is Nowzar to whom I can express my desire for revenge?"

چه چاره است جز خون او ریختن
یکی کینهٔ نو برانگیختن

"What remedy is there but to spill his blood,
To stir up the fire of a new revenge?"

به دژخیم فرمود کو را کشان
ببر تا بیاموزد او سرفشان

"He ordered to take him to the harsh fortress,
To teach him a lesson and make him restless."

سپهدار نوذر چو آگاه شد
بدانست که‌ش روز کوتاه شد

سپهدار نوذر چو آگاه شد
بدانست کش روز کوتاه شد

When the commander Nowzar became aware,
He knew that his days had become short
and rare.

سپاهی پر از غلغل و گفت‌وگوی
سوی شاه نوذر نهادند روی

سپاهی پر از غلغل و گفت و گوی
سوی شاه نوذر نهادند روی

"A troop full of noise and conversation,
They brought Nowzar to the king's location."

گرفتند بازوش با بند و تنگ
کشیدندش از جای پیش نهنگ

ببستند بازوش با بند تنگ
کشیدندش از جای پیش نهنگ

They bound his arms tightly with a narrow band,
And dragged him away from the place where he used to stand.

به دشت آوریدندش از خیمه خوار
برهنه سر و پای و برگشته کار

"They brought him to the plain from the tent of humiliation,
Bareheaded and barefoot, his fate had reached its culmination."

چو از دور دیدش زبان برگشاد
ز کین نیاکان همی کرد یاد

چو از دور دیدش زبان برگشاد
ز کین نیاگان همی کرد یاد

"When he saw him from afar, he opened his mouth,
And remembered the enmity that had no end."

ز تور و ز سلم اندر آمد نخست
دل و دیده از شرم شاهان بشست

From Tūr and from Salm he first came in,
And washed his heart and eyes from the shame of kings.

بدو گفت هربد که آید سزاست
بگفت و برآشفت و شمشیر خواست

بدو گفت هر بد که آید سزاست
بگفت و برآشفت و شمشیر خواست

To him he said, "Every evil deserves punishment,"
He spoke and rose up, and drew his sword with a firmament.

بزد گردن نوذر تاجدار
تنش را به خاک اندرافگند خوار

بزد گردن خسرو تاجدار
تنش را بخاک اندر افگند خوار

"He struck the crown-wearing king's neck,
And threw his body into the dust with disrespect."

پس از یادگار منوچهر شاه
تهی ماند ایران و تخت و کلاه

شد آن یادگار منوچهر شاه
تهی ماند ایران ز تخت و کلاه

"The legacy of King Manuchehr became empty,
Iran was left without a throne and crown."

ایا دانشی مرد بسیار هوش
همه چادر آزمندی مپوش

ایا دانشی مرد بسیار هوش
همه چادر آزمندی مپوش

"Do not hide your knowledge, O wise man,
Do not cover yourself with all the veils you can."

که تخت و کله چون تو بسیار دید
چنین داستان چند خواهی شنید

که تخت و کله چون تو بسیار دید
چنین داستان چند خواهی شنید

"You have seen many thrones and crowns,
How many more stories do you want to hear?"

رسیدی به جایی که بشتافتی
سرآمد کزو آرزو یافتی

رسیدی به جایی که بشتافتی
سرآمد کزو آرزو یافتی

"You have arrived at the place where you had longed for,
The summit from which you had sought your desire."

چه خواهی ازین تیره خاک نژند
که هم باز گرداندت مستمند

چه جویی از این تیره خاک نژند
که هم بازگرداندت مستمند

"Why seek from this dark soil a pure spring,
When the intoxicated will return you the same thing?"

اگر چرخ گردان کشد زین تو
سرانجام خشت‌ست بالین تو

که گر چرخ گردان کشد زین تو
سرانجام خاکست بالین تو

"If the revolving sky takes away from you,
Your final resting place will be the earth."

پس آن بستگان را کشیدند خوار
به جان خواستند آنگهی زینهار

پس آن بستگان را کشیدند خوار
به جان خواستند آنگهی زینهار

"So they humiliated and dragged away
their relatives,
And then they sought to take their
lives, beware!"

چو اغریرث پرهنر آن بدید
دل او ببر در چو آتش دمید

"When he saw the full moon of Igrirath,
His heart was set ablaze like fire."

همی گفت چندین سر بی‌گناه
ز تن دور ماند به فرمان شاه

"He spoke of many innocent heads,
That were separated from their bodies by the
king's command."

پس اغریرت آمد به خواهشگری
بیاراست با نامور داوری

بیامد خروشان به خواهشگری
بیاراست با نامور داوری

"He came forward with a clamor of petition,
And presented his case with famous advocacy."

که چندین سرافراز و گرد و سوار
نه با ترگ و جوشن، نه در کارزار

که چندین سرافراز گرد و سوار
نه با ترگ و جوشن نه در کارزار

"Many proud heads were mounted on spears,
Neither with armor nor in battlefields."

گرفتان کشتن نه والا بود
نشیب‌ست جایی که بالا بود

گرفتار کشتن نه والا بود
نشیبست جایی که بالا بود

"The captive of death was not a high one,
He fell from a place where he was high."

سزد گر نباشد به جانشان گزند
سپاری همیدون به منشان به بند

سزد گر نیاید به جانشان گزند
سپاری همیدون به من شان ببند

"If it is not possible to save their lives,
Entrust them to me and tie them up."

بریشان یکی غار زندان کنم
نگهدارشان هوشمندان کنم

بریشان یکی غار زندان کنم
نگهدارشان هوشمندان کنم

"I will imprison them in a cave,
And entrust their care to the wise."

به ساری به زاری برآرند هوش
تو از خون بکش دست و چندین مکوش

به ساری به زاری برآرند هوش
تو از خون به کش دست و
چندین مکوش

"They will regain consciousness with sorrow and pain,
Do not try to wash your hands of their blood."

ببخشید جانشان به گفتار اوی
چو بشنید با درد پیکار اوی

ببخشید جان‌شان به گفتار اوی
چو بشنید با درد پیکار اوی

"Forgive their lives for his words,
As they heard his painful plea."

بفرمودشان تا به ساری برند
به غل و به مسمار و زاری برند

بفرمودشان تا به ساری برند
به غل و به مسمار و خواری برند

"He ordered them to be taken to Sari,
In chains and humiliation they were taken."

چو این کرده شد ساز رفتن گرفت
زمین زیر اسپان نهفتن گرفت

"When this was done, they began to depart,
The ground beneath the horses began to hide."

ز پیش دهستان سوی ری کشید
ز اسپان به رنج و به تگ خوی کشید

ز پیش دهستان سوی ری کشید
از اسپان به رنج و به تک خوی کشید

"He pulled towards Rey from the frontiers,
He endured hardship and suffering on
his horse."

کلاه کیانی به سر برنهاد
به دینار دادن در اندرگشاد

کلاه کیانی به سر بر نهاد
به دینار دادن در اندرگشاد

"He placed the crown of the Kayanian on
his head,
And opened the treasury to distribute dinars."

به گستهم و طوس آمد این آگهی
که شد تیره دیهیم شاهنشهی

به گستهم و طوس آمد این آگهی
که تیره شد آن فر شاهنشهی

This news came to Gistahm and Tus
That the glory of the king of kings
had darkened.

به شمشیر تیز ان سر تاجدار
به زاری بریدند و برگشت کار

به شمشیر تیز آن سر تاجدار
به زاری بریدند و برگشت کار

With a sharp sword, they cut off the head of the crowned one,
With sorrow, they did it and the deed was done.

بکندند موی و شخودند روی
از ایران برآمد یکی هوی‌هوی

بکندند موی و شخودند روی
از ایران برآمد یکی های‌وهوی

They tore their hair and slapped their faces,
From Iran emerged a cry of despair.

سر سرکشان گشت پر درد و خاک
همه دیده خون و همه جامه چاک

سر سرکشان گشت پرگرد و خاک
همه دیده پر خون همه جامه چاک

The rebellious ones became restless, covered in dust and dirt,
Their eyes filled with blood, their clothes torn apart.

سوی زاولستان نهادند روی
زبان شاهگوی و روان شاهجوی

سوی زابلستان نهادند روی
زبان شاه‌گوی و روان شاه‌جوی

They turned their faces towards Zabolistan,
Speaking the language of the king and seeking the favor of the king.

سوی زال رفتند با سوگ و درد
رخان پر ز خون و سران پر ز گرد

بر زال رفتند با سوگ و درد
رخان پر ز خون و سران پر ز گرد

They went towards Zal with grief and pain,
Their faces covered in blood, their heads covered in dust.

که زارا! دلیرا! شها! نوذرا!
گوا! تاج دارا! مها! داورا!

که زارا دلیرا شها نوذرا
گوا تاجدارا مها مهترا

"O brave and sorrowful king, the lord of the crown and the moon."

نگهدار ایران و پشت مهان
سر تاجداران و شاه جهان

نگهبان ایران و شاه جهان
سر تاجداران و پشت مهان

The guardian of Iran and the king of the world,
The head of the crowned ones and the back of the moon.

سرت افسر از خاک جوید همی
زمین خون شاهان ببوید همی

سرت افسر از خاک جوید همی
زمین خون شاهان ببوید همی

Your head seeks the crown from the ground,
The earth drinks the blood of the kings.

گیاهی که روید بدان بوم و بر
نگون دارد از شرم خورشید سر

گیایی که روید بران بوم و بر
نگون دارد از شرم خورشید سر

The poppy that grows on this land and soil,
Bows its head in shame before the
sun's radiance.

همی داد خواهیم و زاری کنیم
به خون پدر سوگواری کنیم

همی داد خواهیم و زاری کنیم
به خون پدر سوگواری کنیم

We will plead and mourn,
And grieve for the blood of our father.

نژاد فریدون بدو زنده بود
زمین نعل اسپ ورا بنده بود

نشان فریدون بدو زنده بود
زمین نعل اسپ ورا بنده بود

The mark of Fereydun was still alive in him,
The earth was his servant, even the horseshoe.

به زاری و خواری سرش را ز تن
بریدند با نامدار انجمن

به زاری و خواری سرش را ز تن
بریدند با نامدار انجمن

"With sorrow and humiliation, they cut off his
head from his body,
In the presence of the distinguished members
of the court."

همه تیغ زهرآبگون برکشید
به کین جستن آیید و دشمن کشید

همه تیغ زهرآبگون برکشید
به کین جستن آیید و دشمن کشید

"They all drew their poisoned swords,
To seek revenge and fight the enemy."

همانا بدین سوگ ما بر، سپهر
ز دیده فروباردی خون مهر

همانا برین سوگ با ما سپهر
ز دیده فرو باردی خون به مهر

"Indeed, this grief is with us until the end
of time,
Blood will fall from our eyes with love."

شما نیز دیده پر از خون کنید
ز تن جامهی ناز بیرون کنید

شما نیز دیده پر از خون کنید
همه جامهٔ ناز بیرون کنید

"You too, shed tears of blood,
Strip off all your fancy clothes."

که با کین شاهان نشاید که چشم
نباشد پر از آب و دل پر ز خشم

که با کین شاهان نشاید که چشم
نباشد پر از آب و دل پر ز خشم

"For one who is at war with the kings,
It is impossible not to have eyes full of tears
and a heart full of anger."

همه انجمن زار و گریان شدند
چو بر آتش تیز بریان شدند

همه انجمن زار و گریان شدند
چو بر آتش تیز بریان شدند

"All the courtiers became mournful
and weeping,
As if they were set ablaze by a fierce fire."

زبان داد دستان که تا رستخیز
نبیند نیام مرا تیغ تیز

زبان داد دستان که تا رستخیز
نبیند نیام مرا تیغ تیز

The hands spoke, "Until the resurrection,
May my eyes not see a sharp sword."

چمان چرمه در زیر، تخت من‌ست
سنان‌دار نیزه، درخت من‌ست

چمان چرمه در زیر تخت منست
سنان‌دار نیزه درخت منست

"The leather mat is under my throne,
The spear with a sharp tip is my tree."

رکاب‌ست پای مرا جایگاه
یکی ترگ تیره سرم را کلاه

رکابست پای مرا جایگاه
یکی ترگ تیره سرم را کلاه

"My footrest is my place,
A dark helmet is my headgear."

برین کینه آرامش و خواب نیست
همانند اشکم به جوی آب نیست

برین کینه آرامش و خواب نیست
همی چون دو چشمم به جوی آب نیست

"In this enmity, there is no peace or sleep,
My eyes are like two streams without water."

روان چنان شهریار جهان
درخشنده بادا میان مهان

روان چنان شهریار جهان
درخشنده بادا میان مهان

"The king of the world moves with such grace,
Radiant among the moon and stars."

شما را به داد جهان‌آفرین
دل آرمیده باد اندر آرام و دین

شما را به داد جهان آفرین
دل ارمیده بادا به آیین و دین

"I pray to the Creator of the world for your aid,
May your heart find solace in faith
and religion."

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم
بر آنیم و گردن ورا داده‌ایم

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم
برینیم و گردن ورا داده‌ایم

"We are all born from the womb of
mother Death,
We have given our necks to her."

چو گردان سوی کینه بشتافتند
به ساری سران آگهی یافتند

چو گردان سوی کینه بشتافتند
به ساری سران آگهی یافتند

"When they turned towards enmity,
The leaders found out in Sari."

ازیشان بشد خورد و آرام و خواب
پر از ترس گشتند از افراسیاب

ازیشان بشد خورد و آرام و خواب
پر از بیم گشتند از افراسیاب

"They became full of fear and lost their peace, calm, and sleep,
Because of what they had encountered in Afrasiyab."

ازیشان به اغریرث آمد پیام
که ای برمنش مهتر نیکنام

ازان پس به اغریرث آمد پیام
که ای پرمنش مهتر نیک‌نام

"Thereafter, a message came to Aghrirath,
'O noble-named and generous lord!'"

به گیتی ز گفتار تو زندهیم
همه یک بیک مر ترا بندهیم

به گیتی به گفتار تو زنده‌ایم
همه یک به یک مر ترا بنده‌ایم

"By your wisdom and words, we are alive,
We are all your servants, one by one."

تو دانی که دستان به زاولستان
به جایست با شاه کاولستان

تو دانی که دستان به زابلستان
به جایست با شاه کابلستان

"You know that the hands are in Zabolistan,
But the place is with the king of Kabulistan."

چو برزین وچون قارن رزم زن
چو خرداد و کشواد لشکرشکن

چو برزین و چون قارن رزمزن
چو خراد و کشواد لشکرشکن

"Like a leopard and a fierce warrior in battle,
Like a lion and a destroyer of armies."

یلانند با چنگ های دراز
ندارند از ایران چنین دست باز

یلانند با چنگهای دراز
ندارند از ایران چنین دست باز

"They are snakes with long bows,
They do not have such open hands from Iran."

چو تابند گردان ازین سو عنان
به چشم اندرارند نوک سنان

چو تابند گردان ازین سو عنان
به چشم اندر آرند نوک سنان

"As they turn their reins towards this side,
They bring the tips of their spears into view."

ازآن تیز گردد رد افراسیاب
دلش گردد از بستگان پرشتاب

ازان تیز گردد رد افراسیاب
دلش گردد از بستگان پرشتاب

"From that point, he hastens away
from Afrasiyab,
His heart becomes full of eagerness for his
loved ones."

سر یک رمه مردم بی گناه
به خاک اندرارد زبهر کلاه

پس آنگه سر یک رمه بی‌گناه
به خاک اندر آرد ز بهر کلاه

"Then, the innocent head will be laid on
the ground,
For the sake of a crown."

اگر بیند اغریرت هوشمند
مرین بستگان را گشاید ز بند

اگر بیند اغریرث هوشمند
مر این بستگان را گشاید ز بند

"If Aghrirath the wise sees it,
He will release these loved ones from
captivity."

پراگنده گردیم گرد جهان
زبان برگشاییم پیش مهان

پراگنده گردیم گرد جهان
زبان برگشاییم پیش مهان

"We wander scattered around the world,
We open our tongues before the great ones."

به پیش بزرگان ستایش کنیم
همان پیش یزدان نیایش کنیم

به پیش بزرگان ستایش کنیم
همان پیش یزدان نیایش کنیم

"Let us praise before the great ones,
Let us pray before the same God."

چنین گفت اغریرت پرخرد
کزین گونه چاره نه اندرخورد

چنین گفت اغریرث پرخرد
کزین گونه گفتار کی درخورد

"Thus spoke Aghrirath the wise,
Whose speech was befitting of this kind."

ز من اشکارا شود دشمنی
بجوشد سر مرد آهرمنی

ز من آشکارا شود دشمنی
بجوشد سر مرد آهرمنی

"My enmity will become apparent,
And the head of the valiant Turanian will boil."

یکی چاره سازم دگرگونه زین
که با من نگردد برادر به کین

یکی چاره سازم دگرگونه زین
که با من نگردد برادر به کین

"I will find another solution for this,
So that my brother will not turn to enmity
with me."

گر ایدونک دستان شود تیزچنگ
یکی لشکر آرد بر ما به جنگ

گر ایدون که دستان شود تیزچنگ
یکی لشکر آرد بر ما به جنگ

"If Idun's hands become swift with the bow,
He will bring an army to fight us."

چو آرد بنزدیک ساری رمه
بدیشان سپارم شما را همه

چو آرد به نزدیک ساری رمه
به دستان سپارم شما را همه

"When he reaches near Sari,
I will entrust all of you to his hands."

پردازم آمل نیایم به جنگ
سر نامدار اندرآرم به ننگ

بپردازم آمل نیایم به جنگ
سرم را ز نام اندرآرم به ننگ

"I will not go to war with Amol,
But I will hang my head in shame and disgrace
from my name."

بزرگان ایران ز گفتار اوی
به روی زمین برنهادند روی

بزرگان ایران ز گفتار اوی
بروی زمین برنهادند روی

"The great men of Iran, from his speech,
Laid their faces on the ground."

چو از آفرینش بپرداختند
نوندی ز ساری برون تاختند

"When they finished their creation,
They flew out of Sari like a breeze."

بپوید نزدیک دستان سام
بیاورد آزان نامداران پیام

"Lie down near the hands of Sam,
And bring a message from those famous ones."

که بخشود بر ما جهاندار ما
شد اغریرث پرخرد یار ما

"That world-bestowing one has forgiven us,
Aghrirath, the wise, has become our ally."

یکی سخت پیمان فگندیم بن
بران برنهادیم با او سخن

"We made a solemn covenant,
And laid down our words together."

کز ایران اگر داستان را دو مرد
بیاید، نجوید با او نبرد

کز ایران چو دستان آزادمرد
بیایند و جویند با وی نبرد

"From Iran, like free men, they come forward,
Seeking no battle with him."

گرانمایه اغریرت نیک‌پی
ز آمل گذارد سپه را به ری

گرانمایه اغریرث نیک پی
ز آمل گذارد سپه را به ری

"The noble Aghrirath sends good news,
He has passed through Amol with his army
to Ray."

مگر زنده از چنگ این اژدها
تن یک جهان مردم آید رها

مگر زنده از چنگ این اژدها
تن یک جهان مردم آید رها

"Perhaps someone alive will be released from
the grip of this dragon,
And the body of a whole world of people will
be freed."

چو پوینده در زاولستان رسید
سراینده در پیش دستان رسید

چو پوینده در زابلستان رسید
سراینده در پیش دستان رسید

"When the seeker arrived in Zabulistan,
The composer reached the hands."

بزرگان و جنگ‌آوران را بخواند
پیام یلان پیش ایشان براند

بزرگان و جنگ‌آوران را بخواند
پیام یلان پیش ایشان براند

"He read the message of the snake
To the great and warlike ones."

وزان پس چنین گفت کای سروران
پلنگان جنگی و نام‌آوران

ازان پس چنین گفت کای سروران
پلنگان جنگی و نام‌آوران

"From then on, he spoke thus, 'O leaders,
Warrior leopards and renowned ones!'"

کدام‌ست گردی کنارنگ دل
به مردی سپه کرده در جنگ دل

کدامست مردی کنارنگ دل
به مردی سیه کرده در جنگ دل

"Which man is like a reed by the riverbank,
Blackened by the fire of battle in his heart?"

خریدار این جنگ و این تاختن
به خورشید گردن برافراختن

خریدار این جنگ و این تاختن
به خورشید گردن برافراختن

"The buyer of this war and this tumult
Raised his neck to the sun."

به بر زد برین کار کشواد دست
منم گفت یازان بدین کار شست

ببر زد بران کار کشواد دست
منم گفت یازان بدین داد دست

"The tiger struck with his paw, causing turmoil,
I said, 'This is the fate of the hands of
the yazdans.'"

برو آفرین کرد فرخنده زال
که خرم بدی تا بود ماه و سال

برو آفرین کرد فرخنده زال
که خرم بدی تا بود ماه و سال

"He created the auspicious Zal with praise,
Who brought joy for years and years."

سپاهی ز گردان پرخاشجوی
ز زاول به آمل نهادند روی

سپاهی ز گردان پرخاشجوی
ز زابل به آمل نهادند روی

"A warrior from the rebellious army,
Set his face from Zabul towards Amol."

چن از زاولستان برون شد سپاه
خبر شد به اغریرث نیک‌خواه

چو از پیش دستان برون شد سپاه
خبر شد به اغریرث نیک خواه

"When the army went out from the hands,
The news reached the noble Aghrirath."

همه بستگان را به ساری بماند
بزد نای رویین و لشکر براند

همه بستگان را به ساری بماند
بزد نای رویین و لشکر براند

"All the relatives remained in Sari,
He played the reed flute and led the army."

چو کشواد فرخ به ساری رسید
پدید آمد آن بندها را کلید

چو گشواد فرخ به ساری رسید
پدید آمد آن بندها را کلید

"When Farrokhsiar arrived in Sari,
The key to those slaves appeared."

یکی اسپ مر هر یکی را بساخت
ز آمل سوی زاولستان بتاخت

یکی اسپ مر هر یکی را بساخت
ز ساری سوی زابلستان بتاخت

"He made a horse for each one of us,
And sent us from Sari to Zabulistan."

چو أمد به دستان سام آگهی
که برگشت کشواد با فرهی

چو آمد به دستان سام آگهی
که برگشت گشواد با فرهی

"When the news reached the hands of Sam,
That Gushvad had returned with Farahi."

یکی گنج ویژه به درویش داد
سراینده را جامه‌ی خویش داد

یکی گنج ویژه به درویش داد
سراینده را جامهٔ خویش داد

"He gave a special treasure to the dervish,
And gave his own clothes to the poet."

چو کشواد نزدیک زاول رسید
پذیره شدش زال زر چون سزید

چو گشواد نزدیک زابل رسید
پذیره شدش زال زر چون سزید

"When Gushvad arrived near Zabul,
Zal welcomed him with fitting gold."

بران بستگان زار بگریست دیر
کجا رسته بودند از چنگ شیر

بران بستگان زار بگریست دیر
کجا مانده بودند در چنگ شیر

"The relatives wept bitterly and for a long time,
Where had they been left in the grip of
the lion?"

پس از نامور نوذر شهریار
به سر خاک برکرد و بگریست زار

پس از نامور نوذر شهریار
به سر خاک بر کرد و بگریست زار

"After the famous Nowzar, the king,
He fell to the ground and wept bitterly."

به شهر اندرآوردشان ارجمند
بیاراست ایوان های بلند

به شهر اندر آوردشان ارجمند
بیاراست ایوانهای بلند

"He brought them to the noble city,
And adorned the tall pavilions."

چنان هم که هنگام نوذر بدند
که با گنج و با تخت و افسر بدند

چنان هم که هنگام نوذر بدند
که با تاج و با تخت و افسر بدند

"Just as they were during the time of Nowzar,
With crown, throne, and insignia."

بیاراست دستان همان دستگاه
شد از خواسته بی نیاز آن سپاه

بیاراست دستان همه دستگاه
شد از خواسته بی‌نیاز آن سپاه

"He raised the hands of all the officials,
And that army became independent of
its desires."

چو اغریرت آمد ز آمل به ری
ز کردار او آگهی یافت کی

چو اغریرث آمد ز آمل به ری
وزان کارها آگهی یافت کی

When I arrived from Amol to Ray,
I learned of the deeds that had taken place.

بدو گفت کین چیست کانگیختی
که با شهد حنظل برامیختی

بدو گفت کاین چیست کانگیختی
که با شهد حنظل برآمیختی

He said to him, "What is this that you have stirred up, that you have mixed with honey and vinegar?"

بفرمودمت کین بدان را بکش
که جای خرد نیست و هنگام هش

بفرمودمت کای برادر به کش
که جای خرد نیست و هنگام هش

"I command you, O brother, to go to Kish, where there is no place for foolishness and recklessness."

به دانش نباشد سر جنگ جوی
نباید به جنگ اندرون آب روی

بدانش نیاید سر جنگجوی
نباید به جنگ اندرون آبروی

The head of a warrior should not be filled with knowledge,
For it is not honorable to engage in inner conflict.

سر مرد جنگی خرد نسپرد
که هرگز نیامیخت کین با خرد

سر مرد جنگی خرد نسپرد
که هرگز نیامیخت کین با خرد

The head of a warrior should not be entrusted to knowledge,
For it never mixed with wisdom.

چنین داد پاسخ به افراسیاب
که لختی بباید همان شرم و آب

چنین داد پاسخ به افراسیاب
که لختی بباید همی شرم و آب

He gave this response to Afrasiyab:
"Nakedness requires shame and water."

هرآنگه که‌ت آید به بد دست‌رس
ز یزدان بترس و مکن بد به کس

هر آنگه کت آید به بد دسترس
ز یزدان بترس و مکن بد بکس

Whoever falls into the hands of evil,
Beware of God and do not act wickedly.

که تاج و کمر چون تو بیند بسی
نخواهد شدن رام با هرکسی

که تاج و کمر چون تو بیند بسی
نخواهد شدن رام با هر کسی

"When one sees a crown and belt like yours,
They will not want to engage in battle
with anyone."

یکی پر ز دانش یکی بی خرد
خرد را سر دیو کی درخورد

یکی پر ز آتش یکی پرخرد
خرد با سر دیو کی درخورد

One is full of fire, the other full of wisdom,
How can wisdom be matched with the head of
a demon?

سپهبد برآشفت چون پیل مست
به پاسخ به شمشیر یازید دست

سپهبد برآشفت چون پیل مست
به پاسخ به شمشیر یازید دست

The commander charged forward like a drunken elephant,
And responded with his sword in hand.

میان برادر بدو نیم کرد
چنان بی‌وفا ناهشیوار مرد

میان برادر بدونیم کرد
چنان سنگدل ناهشیوار مرد

We know what the brothers did between them,
Such a heartless and unwise man.

چن از کار اغریرت نامدار
خبر شد سوی سام زال سوار

چو از کار اغریرث نامدار
خبر شد به نزدیک زال سوار

"When the news of the famous Ighriras did not arrive,
It reached the vicinity of Zal the rider."

چنین گفت کاکنون سر بخت اوی
شود تار و ویران شود تخت اوی

چنین گفت کاکنون سر بخت اوی
شود تار و ویران شود تخت اوی

Thus spoke he, "Now the head of his fortune
Shall be severed, his throne laid waste."

بزد نای رویین و بربست کوس
بیاراست لشکر چو چشم خروس

بزد نای رویین و بربست کوس
بیاراست لشکر چو چشم خروس

"He played the melodious flute and tightened the bow,
And the army rose up like the eye of a rooster."

سپهبد سوی پارس بنهاد روی
همی رفت پر خشم و دل کینه‌جوی

سپهبد سوی پارس بنهاد روی
همی رفت پرخشم و دل کینه جوی

"The commander set his face towards Pars,
Walking with rage and a heart full of animosity."

ز دریا به دریا همی مرد بود
رخ ماه و خورشید پر گرد بود

ز دریا به دریا همی مرد بود
رخ ماه و خورشید پر گرد بود

From sea to sea he traveled and died,
His face was full of the moon and sun's radiance.

چو بشنید افراسیاب این سخن
که دستان جنگی چه افگند بن

چو بشنید افراسیاب این سخن
که دستان جنگی چه افگند بن

"When Afrasiyab heard these words,
He asked, 'What have the hands of war done?'"

بیاورد لشکر سوی خوار ری
بیاراست جنگ و بیفشارد پی

بیاورد لشکر سوی خوار ری
بیاراست جنگ و بیفشارد پی

"He brought the army towards Khwar Riz,
Prepared for war and launched an attack."

طلایه شب و روز در جنگ بود
تو گفتی که گیتی برو تنگ بود

طلایه شب و روز در جنگ بود
تو گفتی که گیتی برو تنگ بود

"The treasure was in battle day and night,
You said, 'The path to victory is narrow
and tight.'"

مبارز همی کشته شد بر دو روی
همه نامداران پرخاشجوی

مبارز بسی کشته شد بر دو روی
همه نامداران پرخاشجوی

"Many warriors were killed on both sides,
All the famous ones were full of strife."

شبی زال بنشست هنگام خواب
سخن گفت بسیار از افراسیاب

هم از رزم‌زن نامداران خویش
وزان پهلوانان و یاران خویش

همی گفت: هرچند کز پهلوان
بود بخت بیدار و روشن روان

بباید یکی شاه خسرو نژاد
که دارد گذشته سخن ها بیاد

بکردار کشتی‌ست کار سپاه
همش باد و هم بادبان تخت شاه

اگر داردی طوس و گستهم فر
سپاه‌ست و گردان بسیار مر

نزیبد بریشان همی تاج و تخت
بباید یکی شاه بیدار بخت

که باشد برو فره ایزدی
بتابد ز دیهیم او بخردی

ز تخم فریدون بجستند چند
یکی شاه، زیبای تخت بلند

ندیدند جز پور طهماسپ: زو
که تاج فریدون بدو گشت نو

بشد قارن و موبد و مرزبان
سپاهی ز بامین و ز گرزبان

یکی مژده بردند نزدیک زو
که تاج فریدون به تو گشت نو

سپهدار دستان و یکسر سپاه
ترا خواستند ای سزاوار گاه

پذرفت شاهی و برخاست زو
بیامد نشست از بر گاه نو

به روز همایون زو نیک بخت
بیامد برآمد بر افراز تخت

شبی زال بنشست هنگام خواب
سخن گفت بسیار ز افراسیاب

One night, Zal sat at the time of sleep
And spoke much of the tale of Afrasiyab.

هم از رزمزن نامداران خویش
وزان پهلوانان و یاران خویش

And from his renowned warrior companions,
And from his champion and loyal friends.

همی گفت هرچند کز پهلوان
بود بخت بیدار و روشن روان

He spoke, "Although fortune favors the brave,
With a clear and bright mind, one
must behave."

بباید یکی شاه خسرونژاد
که دارد گذشته سخنها بیاد

"A king of the Khosrowan lineage is needed,
Who remembers the tales of the past indeed."

به کردار کشتیست کار سپاه
همش باد و هم بادبان تخت شاه

"The work of the army is to navigate the ship,
All wind and sails are under the king's grip."

اگر داردی طوس و گستهم فر
سپاهست و گردان بسیار مر

"If you have Tous and Gistehfar,
It is an army with many a commander."

نزیبد بریشان همی تاج و تخت
بباید یکی شاه بیداربخت

"Ugly is the crown and throne upon
the unworthy,
A king of awakened fortune is necessary."

که باشد بدو فرهٔ ایزدی
بتابد ز دیهیم او بخردی

"Who possesses the divine grace,
Shall shine brighter than any treasure."

ز تخم فریدون بجستند چند
یکی شاه زیبای تخت بلند

"They searched for the seed of Freydun
many times,
For a beautiful king with a high throne."

ندیدند جز پور طهماسپ زو
که زور کیان داشت و فرهنگ‌گو

They saw no one but the son of Tahmasp,
Who possessed the strength of the kings and
was cultured.

بشد قارن و موبد و مرزبان
سپاهی ز بامین و ز گرزبان

The Qaren, Mobad, and Marzban have arrived,
An army from Bam and Garzaban.

یکی مژده بردند نزدیک زو
که تاج فریدون به تو گشت نو

"They brought him the news that near him,
The crown of Freydun has become new."

سپهدار دستان و یکسر سپاه
ترا خواستند ای سزاوار گاه

"The commander of the army and all
the soldiers,
Have requested your presence, oh
worthy one."

چو بشنید زو گفتهٔ موبدان
همان گفتهٔ قارن و بخردان

"When he heard the words of the Mobads,
He heard the same from the Qarens
and Bukhdans."

بیامد به نزدیک ایران سپاه
به سر بر نهاده کیانی کلاه

"He came with his army near Iran,
The crown of the kings placed upon his head."

به شاهی برو آفرین خواند زال
نشست از بر تخت زو پنج سال

به شاهی برو آفرین خواند زال
نشست از بر تخت زو پنج سال

"He praised him for his kingship and glory,
And sat upon the throne for five years."

کهن بود بر سال هشتاد، مرد
به داد و به خوبی جهان تازه کرد

کهن بود بر سال هشتاد مرد
بداد و به خوبی جهان تازه کرد

"He was eighty years old,
And he made the world new with both good and bad."

سپه را ز کار بدی بازداشت
که با پاک یزدان یکی راز داشت

سپه را ز کار بدی باز داشت
که با پاک یزدان یکی راز داشت

"He brought the army back from evil deeds,
For he held a secret with the pure God."

گرفتن نیارست و کشتن کسی
وزان پس ندیدند کشته بسی

گرفتن نیارست و بستن کسی
وزان پس ندیدند کشتن بسی

"They captured him, unable to resist, and bound him,
And from then on, they did not see much killing."

همان بد که تنگی بد اندر جهان
شده خشک خاک و گیا را دهان

همان بد که تنگی بد اندر جهان
شده خشک خاک و گیا را دهان

"The same evil that brought hardship to the world,
Has made the earth dry and the mouths of the rivers parched."

نیامد همی زآسمان باد ونم
همی برکشیدند نان با درم

نیامد همی ز اسمان هیچ نم
همی برکشیدند نان با درم

"No rain came from the sky,
And they were forced to lift bread with a drum."

دو لشکر بران گونه بد هشت ماه
به روی اندرآورده روی سپاه

دو لشکر بران گونه تا هشت ماه
به روی اندر آورده روی سپاه

"Two armies marched for eight months,
And brought their faces to face with the army."

نکردند یک روز جنگی گران
نه روز یلان بود و رزم سران

نکردند یکروز جنگی گران
نه روز یلان بود و رزم سران

"They did not engage in a costly battle for a day,
Neither was it a day of snakes and battlefield commanders."

ز تنگی چنان شد که چاره نماند
ز لشکر همی پود و تاره نماند

ز تنگی چنان شد که چاره نماند
سپه را همی پود و تاره نماند

"The hardship became so great that there was no solution,
The army was left with nothing but dust and cobwebs."

سخن رفتشان یک بیک هم زبان
که از ماست بر ما بد آسمان

سخن رفتشان یک به یک همزبان
که از ماست بر ما بد آسمان

"Their words went one by one in unison,
Saying that the sky has brought us harm."

ز هر دو سپه خاست فریاد و غو
فرستاده آمد بنزدیک زو

ز هر دو سپه خاست فریاد و غو
فرستاده آمد به نزدیک زو

"From both armies rose cries and shouts,
And messengers were sent to approach him."

کجا بهرمان زین سرای سپنج
نیاید بجز درد و اندوه و رنج

که گر بهر ما زین سرای سپنج
نیامد به جز درد و اندوه و رنج

"For us, from this palace of Sepanj,
Nothing has come but pain, sorrow, and anguish."

بیا تا ببخشیم روی زمین
سراییم یک بادگر آفرین

بیا تا ببخشیم روی زمین
سراییم یک با دگر آفرین

"Come, let us forgive each other on this earth,
And create a world together, hand in hand."

سر نامداران تهی شد ز جنگ
ز تنگی نبد روزگار درنگ

سر نامداران تهی شد ز جنگ
ز تنگی نبد روزگار درنگ

"The heads of the nobles were emptied by war,
And time did not delay due to hardship."

بران برنهادند هر دو سخن
که در دل ندارند کین کهن

بر آن برنهادند هر دو سخن
که در دل ندارند کین کهن

"They both spoke out,
Saying that they do not hold this ancient grudge in their hearts."

ببخشند گیتی به رسم و به داد
ز کار گذشته نیارند یاد

ببخشند گیتی به رسم و به داد
ز کار گذشته نیارند یاد

"They forgive the past deeds,
And do not recall them according to custom and justice."

ز رودابد و شیر تا مرز تور
از آن بخش گیتی بنزدیک و دور

ز دریای پیکند تا مرز تور
ازان بخش گیتی ز نزدیک و دور

"From the deep sea to the border of Turan,
From that part of the world, the story of Giti,
far and near."

رواروِ چنین تا به چین و ختن
سپردند شاهی بدان انجمن

رواروِ چنین تا به چین و ختن
سپردند شاهی بران انجمن

"Face to face, they went to China and Khutan,
The king entrusted the assembly to them."

ز مرزی کجا رسم خرگاه بود
زو و زال را دست کوتاه بود

ز مرزی کجا مرز خرگاه بود
ازو زال را دست کوتاه بود

"Where was the border of the lair?
From it, the fox had a short hand."

وزین روی ترکان نجویند راه
چنین بخش کردند تخت و کلاه

وزین روی ترکان نجویند راه
چنین بخش کردند تخت و کلاه

"They did not seek a way from the face of
the Turks,
And thus they divided the throne and crown."

سوی پارس لشکر برون راند زو
کهن بود، لیکن جهان کرد نو

سوی پارس لشکر برون راند زو
کهن بود لیکن جهان کرد نو

"He led his army towards Pars,
Old it may have been, but he made the world anew."

سوی زاولستان بشد زال زر
جهانی گرفتند هریک به‌بر

سوی زابلستان بشد زال زر
جهانی گرفتند هر یک به بر

"Zal, with his golden army, went towards Zabulistan,
Each one took a world in their arms."

پر از غلغل و رعد شد کوهسار
زمین شد پر از رنگ و بوی و نگار

پر از غلغل و رعد شد کوهسار
زمین شد پر از رنگ و بوی و نگار

"The mountainous terrain became full of tumult and thunder,
The earth became full of color, fragrance, and beauty."

جهان چون عروسی رسیده جوان
پر از چشمه و باغ و آب روان

جهان چون عروسی رسیده جوان
پر از چشمه و باغ و آب روان

"The world, like a young bride, has arrived,
Full of springs, gardens, and flowing water."

چو مردم ندارد نهاد پلنگ
نگردد زمانه برو تار و تنگ

چو مردم بدارد نهاد پلنگ
بگردد زمانه برو تار و تنگ

"When a man holds the nature of a leopard,
The world becomes narrow and dark for him."

مهان را همه انجمن کرد زو
به دادار بر آفرین خواند نو

مهان را همه انجمن کرد زو
به دادار بر آفرین خواند نو

"He gathered all the great men around him,
And praised the Creator with justice
and fairness."

فراخی که آمد ز تنگی پدید
جهان أفرین داشت آنرا کلید

فراخی که آمد ز تنگی پدید
جهان آفرین داشت آن را کلید

"The vastness that emerged from narrowness,
Had the key to creating the world."

بهرسو یکی جشن‌گه ساختند
دل از کین و نفرین بپرداختند

به هر سو یکی جشنگه ساختند
دل از کین و نفرین بپرداختند

"They made a celebration in every direction,
And their hearts were freed from hatred
and curses."

چنین تا برآمد برین پنج سال
نبودند آگه ز رنج همال

چنین تا برآمد برین سال پنج
نبودند آگه کس از درد و رنج

"Thus, until the fifth year had arrived,
No one was aware of the pain and suffering."

زمانه همانا شد از داد سیر
جهان خواست کاید به چنگال شیر

چو سال اندرآمد به هشتاد و شش
پژمرد سالار خورشیدفش

بد بخت ایرانیان کندرو
شد آن دادگستر بی آزار زو

ببد بخت ایرانیان کندرو
شد آن دادگستر جهاندار زو

"The fate of the Iranians became apparent,
And the world judge became aware of it."

چن آمد ز خوار ری افراسیاب
ببخشید گیتی و بگذاشت آب

بیامد به خوار ری افراسیاب
ببخشید گیتی و بگذاشت آب

"He went to the humble Rey and forgave Giti and let the water flow."

نیاورد یک تن درود پشنگ
دلش پر ز کین بود و سر پر ز جنگ

نیاورد یک تن درود پشنگ
سرش پر ز کین بود و دل پر ز جنگ

"He did not bring back a single Pishdadian, his head full of grief and his heart full of war."

فرستاده‌ی رفت نزدیک اوی
به سال و به مه بد که ننمود روی

فرستاده رفتی به نزدیک اوی
بدو سال و مه هیچ ننمود روی

"You were sent to his vicinity, but for two years and a month he did not show his face to you."

بدو روی ننمود هرگز پشنگ
شد آن تیغ روشن پر از تیره زنگ

بدو روی ننمود هرگز پشنگ
شد آن تیغ روشن پر از تیره زنگ

"He never turned his face towards the Pishdadians, and that bright sword became filled with dark rust."

دلش خود ز تخت و کله تفته بود
ز تیمار اغریرت آشفته بود

دلش خود ز تخت و کله گشته بود
به تیمار اغریرث آغشته بود

"His heart had become weary of the throne and crown, and was immersed in the healing waters of Aghrirath."

همی گفت: اگر بخت را سر بدی
چن اغریرتش یار درخور بدی

همی گفت اگر تخت را سر بدی
چو اغریرثش یار درخور بدی

"He said, 'If I were unworthy of the throne, I would be a fitting companion for Aghrirath.'"

تو خون برادر بریزی همی
ز پرورده مرغی گریزی همی

تو خون برادر بریزی همی
ز پرورده مرغی گریزی همی

"You shed your brother's blood and flee like a frightened bird from its nest."

مرا با تو تا جاودان کار نیست
بنزد منت راه دیدار نیست

مرا با تو تا جاودان کار نیست
به نزد منت راه دیدار نیست

"I have no eternal task with you, and there is no way to see you near me."

پسر بود زو را یکی خویش کام
پدر کرده بودیش گرشاسپ نام

"He had a son, his own flesh and blood, whose name was Garsivaz."

بیامد نشست از بر تخت و گاه
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

"He came and sat on the throne and placed the crown on his head."

چو بنشست بر تخت و گاه پدر
جهان را همی داشت با زیب و فر

"When he sat on the throne and took his father's place, he ruled the world with beauty and splendor."

چنین تا برآمد برین روزگار
درخت بلا حنظل آورد بار

چنین تا برآمد برین روزگار
درخت بلا کینه آورد بار

"Thus it was that in those days the tree of affliction bore its fruit of enmity."

به ترکان خبر شد که زو درگذشت
بران سان که بد تخت بی شاه گشت

به ترکان خبر شد که زو درگذشت
بران سان که بد تخت بی‌کار گشت

"The news of his death reached the Turks, and the throne became as if it were without a master."

پر اواز شد گوش ازین اگهی
که بی کار شد تخت شاهنشهی

پرآواز شد گوش ازین آگهی
که بی‌کار شد تخت شاهنشهی

"The ears became full of this announcement, that the throne of the king of kings became idle."

پیامی بیامد بکردار سنگ
به افراسیاب از دلاور پشنگ

پیامی بیامد به کردار سنگ
به افراسیاب از دلاور پشنگ

"A message came to the stone-working Kurd, from the brave Pishdadian to Afraasiyab."

که بگذار جیحون و برکش سپاه
ممان تا کسی برنشیند به گاه

که بگذار جیحون و برکش سپاه
ممان تا کسی برنشیند به گاه

"Leave Jihun and kill the army, so that no one remains to sit in the throne."

ترا سوی دشمن فرستم به جنگ
همی بر برادر کنی روز تنگ

یکی لشکری ساخت افراسیاب
ز دشت سپیجاب تا رود آب

یکی لشکری ساخت افراسیاب
ز دشت سپنجاب تا رود آب

"Afraasiyab raised an army, from the plains of Sepanjabad to the river of Ab."

که گفتی زمین شد سپهر روان
همی بارد از تیغ هندی روان

که گفتی زمین شد سپهر روان
همی بارد از تیغ هندی روان

"You said the earth became a moving sky, and the Indian sword pours out its soul."

یکایک به ایران رسید آگهی
که أمد خریدار تخت مهی

یکایک به ایران رسید آگهی
که آمد خریدار تخت مهی

"One by one, the news reached Iran, that a buyer had come for the moon throne."

سوی زاولستان نهادند روی
جهان شد سراسر پر از گفت‌وگوی

سوی زابلستان نهادند روی
جهان شد سراسر پر از گفت‌وگوی

"They turned their faces towards Zabolistan,
and the world became full of conversation."

بگفتند با زال چندی درشت
که گیتی بس آسان گرفتی به مشت

بگفتند با زال چندی درشت
که گیتی بس آسان گرفتی به مشت

"They spoke harshly with Zal for a while,
saying that you easily took Giti in your fist."

پس از سام تا تو شدی پهلوان
نبودیم یک روز روشن روان

پس از سام تا تو شدی پهلوان
نبودیم یک روز روشن روان

"After Sam until you became a hero, we did not
have a bright day."

سپاهی ز جیحون بدین سو کشید
که شد آفتاب از جهان ناپدید

سپاهی ز جیحون بدین سو کشید
که شد آفتاب از جهان ناپدید

"They brought an army from Jihun to this side,
and the sun disappeared from the world."

اگر چاره داری مرین را بساز
که آمد سپهبد به تنگی فراز

اگر چاره دانی مراین را بساز
که آمد سپهبد به تنگی فراز

"If you know the solution, make a mirror, for the general came to a narrow pass."

چنین گفت با مهتران زال زر
که تا من به مردی ببستم کمر

چنین گفت پس نامور زال زر
که تا من ببستم به مردی کمر

"So spoke the famous Zal with pride, 'Until I girded my waist with manliness.'"

سواری چو من پای در زین نگاشت
کسی تیغ و گرز مرا برنداشت

سواری چو من پای بر زین نگاشت
کسی تیغ و گرز مرا برنداشت

"I, who mounted the horse, did not put my foot in the stirrup. No one could lift my sword and mace."

[به دریا نهنگ و به که در پلنگ
ز بیمم نهان گشت در آب و سنگ]

به جای که من پای بفشاردم
عنان سواران شدی پاردم

به جایی که من پای بفشاردم
عنان سواران شدی پاردم

"When I pressed my foot somewhere, I became the reins of the riders."

شب و روز در جنگ یکسان بدم
ز پیری همه ساله ترسان بدم

شب و روز در جنگ یکسان بدم
ز پیری همه ساله ترسان بدم

"Day and night, I was the same in battle. From old age, I was always fearful."

کنون چنبری گشت پشت یلی
نتابم همی خنجر کاولی

کنون چنبری گشت یال یلی
نتابد همی خنجر کابلی

"Now the Yalli's reins have become entangled, and the Kabul dagger cannot be drawn."

[من ار بازماندم ز تاب و توان
نماندم جهان بی جهان‌پهلوان]

کنون گشت رستم چو سرو سهی
بروبر برازد کلاه مهی

کنون گشت رستم چو سرو سهی
بزیبد برو بر کلاه مهی

"Now Rustam has become like a tall cypress,
and he adorns the moon-like helmet."

یکی اسپ جنگیش باید همی
کزین تازی اسپان نشاید همی

یکی اسپ جنگیش باید همی
کزین تازی اسپان نشاید همی

"He needs a warhorse, for from this freshness,
a horse cannot be without it."

بجویم یکی بارهٔ پیلتن
بخوانم ز هر سو که هست انجمن

بجویم یکی بارهٔ پیلتن
بخواهم ز هر سو که هست انجمن

"I will search for the Pillar once more, and I will
ask for it from any assembly that exists."

بخوانم به رستم بر این داستان
که هستی بدین کار همداستان؟

بخوانم به رستم بر این داستان
که هستی برین کار همداستان

"I will recite the story of Rustam, for his
existence is intertwined with this tale."

که بر کینه‌ی تخمه‌ی زادشم
ببندی میان و نباشی دژم؟

که بر کینهٔ تخمهٔ زادشم
ببندی میان و نباشی دژم

"That you hold a grudge against my offspring's seed, and you do not remain my fortress."

همه شهر ایران ز گفتار اوی
ببودند شادان‌دل و تازه‌روی

همه شهر ایران ز گفتار اوی
ببودند شادان دل و تازه روی

"All the cities of Iran were filled with joy and freshness from his words."

ز هر سو هیونی تکاور بتاخت
سلیح سواران جنگی بساخت

ز هر سو هیونی تکاور بتاخت
سلیح سواران جنگی بساخت

"From every direction, the brave Hyon charged, and he created weapons for the warriors of war."

به رستم بگفت ای گو پیلتن
به بالا سرت برتر از انجمن

به رستم چنین گفت کای پیلتن
به بالا سرت برتر از انجمن

"To Rustam he said, 'Oh Pillar, may your head be higher than any assembly.'"

یکی کار پیش ست و رنجی دراز
کزو بگسلد خواب و آرام و ناز

یکی کار پیشست و رنجی دراز
کزو بگسلد خواب و آرام و ناز

"One task lies ahead, a long and arduous journey, from which one must forsake sleep, comfort, and pleasure."

ترا نوز پورا گه رزم نیست
چه سازم که هنگامهی بزم نیست

ترا نوز پورا گه رزم نیست
چه سازم که هنگامهٔ بزم نیست

"You are not yet complete in battle, what shall I do when the time of celebration is not yet here?"

هنوز از لبت شیر بوید همی
دلت ناز و شادی بجوید همی

هنوز از لبت شیر بوید همی
دلت ناز و شادی بجوید همی

"Still from your lips, the scent of lion emanates, and your heart seeks pleasure and joy."

چگونه فرستم به دشت نبرد
ترا پیش شیران پرکین و درد

چگونه فرستم به دشت نبرد
ترا پیش ترکان پر کین و درد

"How can I send you to the battlefield, where you will face the Turks full of hatred and pain?"

چه گویی چه سازم؟ چه پاسخ دهی؟
که جفت تو بادا مهی و بهی

چه گویی چه سازی چه پاسخ دهی
که جفت تو بادا مهی و بهی

"What can you say, what can you do, what answer can you give, when your partner is the moon and the sun?"

چنین گفت رستم به دستان سام
که من نیستم مرد آرام و جام

چنین گفت رستم به دستان سام
که من نیستم مرد آرام و جام

"So spoke Rustam to the hands of Sam, 'I am not a man of peace and wine.'"

چنین یال و این چنگ های دراز
نه والا بود پروریدن به ناز

چنین یال و این چنگهای دراز
نه والا بود پروریدن به ناز

"Such reins and these long lutes, were not meant for pampering and indulgence."

اگر دشت کین آید و جنگ سخت
بود یار یزدان و پیروز بخت

اگر دشت کین آید و رزم سخت
بود یار یزدان پیروزبخت

"If the field of battle becomes full of hatred and the fight becomes hard, the companion of God will be victorious."

ببینی که در جنگ من چون شوم
چو با بور گل‌رنگ در خون شوم

ببینی که در جنگ من چون شوم
چو اندر پی ریزش خون شوم

"You will see how I become in battle, as I become like spilled blood."

یکی ابر دارم به چنگ اندرون
که هم رنگ آب‌ست و بارانش خون

یکی ابر دارم به چنگ اندرون
که همرنگ آبست و بارانش خون

"I have a cloud within my grasp, which is the color of water, but its rain is blood."

همی آتش افروزد از گوهرش
همی مغز پیلان بساود سرش

همی آتش افروزد از گوهرش
همی مغز پیلان بساید سرش

"She kindles fire from her gem, and her brain nourishes her head."

هرآنگه که جوشن به‌بر درکشم
زمانه برآرد سر از ترکشم

هرآن باره کو زخم گوپال من
ببیند برو بازوی و یال من

نترسد ز عراده و منجنیق
نگهبان نباید ورا جاثلیق

چو من پیش دارم سنانم به چنگ
ببرد ز خون دل پیل رنگ

یکی باره باید چو پیلی بلند
چنان چون من آرم به خم کمند

یکی باره باید چو کوه بلند
چنان چون من آرم به خم کمند

"Once, like a tall mountain, I must stand firm,
and like me, I must bend the bow."

که زور مرا پای دارد به جنگ
شتابش نیاید به روز درنگ

یکی گرز خواهم چو یک لخت کوه
چو پیش من آیند توران گروه

یکی گرز خواهم چو یک لخت کوه
گرآیند پیشم ز توران گروه

"I will be as steadfast as a solid mountain,
even if a group of Turanians come before me."

شکسته کنم من بدو پشت پیل
ز خون رود رانم چو دریای نیل

سرانشان بکوبم بدان گرز بر
نیاید برم هیچ پرخاشخر

"I will strike their heads with that mace, so that
no arrogant person will come against me."

که روی زمین را کنم بی سپاه
که خون بارد ابر اندر آوردگاه

که روی زمین را کنم بی‌سپاه
که خون بارد ابر اندر آوردگاه

"That I may make the earth without a host, so that the clouds may rain blood in their encampment."

چنان شد ز گفتار او پهلوان
که گفتی برافشاند خواهد روان

چنان شد ز گفتار او پهلوان
که گفتی برافشاند خواهد روان

He became such a warrior from his words, that he could scatter the souls.

گله هرچه بودش به زاولستان
بیاورد، لختی ز کاولستان

گله هرچ بودش به زابلستان
بیاورد لختی به کابلستان

Whatever flock he had in Zabulistan,
He brought it naked to Kabulistan.

همه پیش رستم همی راندند
برو داغ شاهان همی خواندند

همه پیش رستم همی راندند
برو داغ شاهان همی خواندند

They all rode ahead of Rustam,
And they all chanted the praises of the king's glory.

هراسپی که رستم کشیدیش پیش
به پشتش بر افشاردی دست خویش

هر اسپی که رستم کشیدیش پیش
به پشتش بیفشاردی دست خویش

Every horse that Rustam rode into battle,
He would strike its hindquarters with his own hand.

ه ز نیروی او پشت کردی به خم
نهادی به روی زمین بر شکم

ز نیروی او پشت کردی به خم
نهادی به روی زمین بر شکم

With his strength, he bent the bow into a curve,
And laid it on the ground, belly up.

چنین تا ز کاول بیامد زرنگ
فسیله همی تاخت از رنگ رنگ

چنین تا ز کابل بیامد زرنگ
فسیله همی تاخت از رنگ‌رنگ

Thus, when Zarengam came from Kabul,
He scattered his colorful treasures.

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ
برش چون بر شیر و کوتاه‌لنگ

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ
برش چون بر شیر و کوتاه لنگ

"A swift Median passed by like a leopard,
His waist was short and his legs were long."

دو گوشش چو دو خنجر آبدار
بر و یال فربی، میانش نزار

دو گوشش چو دو خنجر آبدار
بر و یال فربه میانش نزار

"His two ears were like two water-bearing daggers,
And he did not let his plump neck be exposed."

یکی کره از پس به بالای اوی
سرین و برش هم به پهنای اوی

یکی کره از پس به بالای او
سرین و برش هم به پهنای او

"A ball of fire rose up behind him,
And his head and arms extended to his width."

سیه چشم و افراشته گاودم
سیه خایه و تند و پولادسم

سیه چشم و بورابرش و گاودم
سیه خایه و تند و پولادسم

"Black-eyed, with bushy eyebrows and a bull's neck,
Black-haired, fierce, and with an iron body."

تنش پر نگار از کران تا کران
چو داغ گل سرخ بر زعفران

تنش پرنگار از کران تا کران
چو داغ گل سرخ بر زعفران

"His body was like a painting from one end to the other,
Like a red rose's mark on saffron."

همی رخش خوانیم و بورابرش ست
به رنگ آتشی و به خوی آتش ست

چو رستم بدان مادیان بنگرید
مران کره‌ی پیلتن را بدید

چو رستم بران مادیان بنگرید
مر آن کرهٔ پیلتن را بدید

"When Rustam looked at the charging Medians,
He saw that ball of elephant hide."

کمند کیانی همی داد خم
که آن کره را باز گیرد ز رم

کمند کیانی همی داد خم
که آن کره را بازگیرد ز رم

"He gave the bow of the Kayanian,
To capture that ball from Rome."

به رستم چنین گفت چوپان پیر
که ای مهتر اسپ کسان را مگیر

به رستم چنین گفت چوپان پیر
که ای مهتر اسپ کسان را مگیر

"To Rustam, the old shepherd said:
'O master of horses, do not take anyone
else's horse.'"

پرسید رستم که این اسپ کیست
که از داغ دو روی رانش تهیست

بپرسید رستم که این اسپ کیست
که دو رانش از داغ آتش تهیست

"Ask Rustam, 'Whose horse is this,
Whose two hooves are empty of the
fire's mark?'"

چنین داد پاسخ که داغش مجوی
کزین هست هرگونه‌ی گفت‌وگوی

چنین داد پاسخ که داغش مجوی
کزین هست هر گونه‌ای گفت‌وگوی

He replied in this manner, "Do not seek
his wound,
For any kind of conversation about this
is futile."

همی رخش خوانیم بورابرش است
به خو آتشی و به رنگ آتش است

"We read his face, which is bushy and fiery,
With a fiery temperament and a fiery color."

خداوند این را ندانیم کس
همی رخش رستمش خوانیم و بس

خداوند این را ندانیم کس
همی رخش رستمش خوانیم و بس

"We do not know whose creation this is,
We only read Rustam's face and that
is enough."

سه سال ست تا این به زین آآمدست
به چشم بزرگان گزین آمدست

سه سالست تا این بزین آمدست
به چشم بزرگان گزین آمدست

"For three years it has come to this,
Selected by the eyes of the elders."

چو مادرش بیند کمند سوار
چو شیر اندرآید کند کارزار

چو مادرش بیند کمند سوار
چو شیر اندرآید کند کارزار

"When his mother sees him with the reins of a rider,
He charges into battle like a lion."

بینداخت رستم کیانی کمند
سر ابرش آورد ناگه به بند

بینداخت رستم کیانی کمند
سر ابرش آورد ناگه ببند

"Rustam, the Kayanian, threw the reins,
Suddenly raised his head and tightened his grip."

بیامد چو شیر ژیان مادرش
همی خواست کندن به دندان سرش

بیامد چو شیر ژیان مادرش
همی خواست کندن به دندان سرش

"He came like a lion from his mother's womb,
Eager to seize his destiny with his teeth."

بغرید رستم چو شیر ژیان
از آواز او خیره شد مادیان

بغرید رستم چو شیر ژیان
از آواز او خیره شد مادیان

"Rustam roared like a lion from his mother's womb,
And the people of Madian were stunned by his voice."

یکی مشت زد نیز بر گردنش
کزان مشت برگشت لرزان تنش

"He struck him with a fist on his neck,
And from that blow, his body trembled."

بیفتاد وبرخاست و برگشت ازوی
به سوی گله تیز بنهاد روی

بیفتاد و برخاست و برگشت از وی
بسوی گله تیز بنهاد روی

"He fell and rose again, and turned away from him,
And set his face towards the swift herd."

بیفشارد ران رستم زورمند
برو تنگ‌تر کرد خم کمند

بیفشارد ران رستم زورمند
برو تنگتر کرد خم کمند

"Rustam, the powerful, pulled the reins forcefully,
And made the bowstring tighter."

بیازید چنگال گردان بزور
بیفشارد انگشت بر پشت بور

بیازید چنگال گردی بزور
بیفشارد یک دست بر پشت بور

"He grabbed the reins forcefully with one hand,
And fiercely pulled the horse's mane."

نکرد ایچ پشت از فشردن تهی
تو گفتی ندارد همی آگهی

نکرد ایچ پشت از فشردن تهی
تو گفتی ندارد همی آگهی

"He did not empty his quiver by pressing it,
As you said, he did not have any knowledge
of it."

به دل گفت کین برنشست من ست
کنون کار کردن بدست من ست

بدل گفت کاین برنشست منست
کنون کار کردن به دست منست

He replied, "This is my duty now,
To take action and do what needs to be done."

کشد جوشن و خود و گوپال من
تن پیلوار و بر و یال من

کشد جوشن و خود و کوپال او
تن پیلوار و بر و یال او

"He puts on his armor, helmet, and mail,
His body is like an elephant, and his arm and
rein are strong."

ز چوپان پرسید کین اژدها
به چندست و این را که داند بها

ز چوپان بپرسید کاین اژدها
به چندست و این را که خواهد بها

"He asked the shepherd, 'How many heads
does this dragon have, and what is its price?'"

چنین داد پاسخ که گر رستمی
برو راست کن روی ایران‌زمی

چنین داد پاسخ که گر رستمی
برو راست کن روی ایران زمی

"He gave this answer, 'If you are Rustam,
Then turn your face towards Iran.'"

مرین را بروبوم ایران بهاست
برین بر تو خواهی جهان کرد راست

مر این را بر و بوم ایران بهاست
بدین بر تو خواهی جهان کرد راست

"The value of this lies in the land of Iran,
By doing this, you will make the world right."

لب رستم از خنده شد چون بسد
همی گفت: نیکی ز یزدان سزد

لب رستم از خنده شد چون بسد
همی گفت نیکی ز یزدان سزد

"Rustam's lips curved into a smile,
And he said, 'It is fitting to do good deeds
from God.'"

به زین اندرآورد گلرنگ را
سرش تیز شد کینه و جنگ را

به زین اندر آورد گلرنگ را
سرش تیز شد کینه و جنگ را

"He raised the tulip to his head,
And his head became sharp for enmity
and war."

گشاده زنخ کردش و تیزتگ
بدیدش که دارد دل و تاو و رگ

گشاده زنخ دیدش و تیزتگ
بدیدش که دارد دل و تاو و رگ

"She saw his broad chest and sharp waist,
And saw that he had heart, strength,
and veins."

چنان گشت ابرش که هر شب سپند
همی سوختندی ز بهر گزند

چنان گشت ابرش که هر شب سپند
همی سوختندش ز بیم گزند

"His anger grew like a cloud,
That every night they burned it with fear of
lightning."

چپ و راست گفتی که جادو شده‌ست
به‌آورد تازنده آهو شده‌ست

چپ و راست گفتی که جادو شدست
به آورد تا زنده آهو شدست

"You spoke of magic to the left and right,
And brought the deer back to life."

سرین گرد و کفک افگن و دست کش
زنخ گرد و بینادل و گام خوش

دل زال زر شد چو خرم بهار
ز رخش نوآیین و فرخ سوار

دل زال زر شد چو خرم بهار
ز رخش نوآیین و فرخ سوار

"His heart became as golden as the spring,
From his face came new beginnings and joyous riding."

در گنج دینار بگشاد و داد
بر امروز و فردا نیامدش یاد

در گنج بگشاد و دینار داد
از امروز و فردا نیامدش یاد

"He opened the treasure and gave a dinar,
From today and tomorrow, he did not forget it."

بزد مهره در جام بر پشت پیل
وزو برشد آواز تا چند میل

بزد مهره در جام بر پشت پیل
ازو برشد آواز تا چند میل

The horse struck the cup on the elephant's back,
And its sound echoed for miles and miles.

خروشیدن کوس با کرنای
همان زنده پیلان و هندی درای

خروشیدن کوس با کرنای
همان ژنده پیلان و هندی درای

The sound of the horn mixed with the trumpeting,
Of the Indian and African elephants.

برآمد ز زاولستان رستخیز
زمین خفته را بانگ برزد که خیز

برآمد ز زاولستان رستخیز
زمین خفته را بانگ برزد که خیز

From Zawulistan rose the resurrection,
The earth slept, but a voice cried out, "Arise!"

به پیش اندرون رستم پهلوان
پس پشت او سالخورده گوان

به پیش اندرون رستم پهلوان
پس پشت او سالخورده گوان

Before Rustam the champion,
Behind him, the aged Giv.

چنان شد ز لشکر در و دشت و راغ
که بر سر نیارست پرید زاغ

چنان شد ز لشکر در و دشت و راغ
که بر سر نیارست پرید زاغ

The army became so vast in the plain and field,
That a crow could not fly over their heads.

تبیره زدندی همی شست جای
جهان را نه سر بود پیدا نه پای

تبیره زدندی همی شست جای
جهان را نه سر بود پیدا نه پای

They struck so hard that the world had no head or foot to stand on.

به هنگام بشکوفه و گلستان
بیاورد لشکر ز زاولستان

به هنگام بشکوفهٔ گلستان
بیاورد لشکر ز زابلستان

At the time of the blooming of the garden,
The army brought from Zabolistan.

ز زال آگهی یافت افراسیاب
برآمد از آرام و ز خورد و خواب

ز زال آگهی یافت افراسیاب
برآمد ز آرام و از خورد و خواب

From the news of Zal, Afrasiyab learned,
He rose from rest and food and sleep.

بیاورد لشکر سوی رود ری
بدان مرغزاری که بد آب و نی

بیاورد لشکر سوی خوار ری
بران مرغزاری که بد آب و نی

He brought the army towards the barren desert,
To the bird sanctuary with bad water and reeds.

وز ایران بیامد دمادم سپاه
ز راه بیابان سوی رزمگاه

ز ایران بیامد دمادم سپاه
ز راه بیابان سوی رزمگاه

From Iran came the rumbling army,
Through the desert path towards the battlefield.

ز لشکر به لشکر دو فرسنگ ماند
سپهبد جهاندیدگان را بخواند

ز لشکر به لشکر دو فرسنگ ماند
سپهبد جهاندیدگان را بخواند

"From army to army, only two horse lengths remained,
The commander called for the world-seers."

بدیشان چنین گفت کای بخردان
جهان‌دیده و کارکرده ردان

بدیشان چنین گفت کای بخردان
جهاندیده و کارکرده ردان

He spoke to them thus: "Oh wise and experienced ones,
World-seers and accomplished ones."

هم ایدر همین لشکر آراستیم
بسی برتری و مهی خواستیم

هم ایدر من این لشکر آراستم
بسی سروری و مهی خواستم

"I adorned this army with my own hands,
I desired much glory and greatness."

پراگنده شد رای بی تخت شاه
همه کار بی روی و بی بر سپاه

پراگنده شد رای بی تخت شاه
همه کار بی‌روی و بی‌سر سپاه

The decision was made without the king's throne,
All the army's work was headless and directionless.

چو بر تخت بنشست فرخنده زو
ز گیتی یکی آفرین خواست نو

چو بر تخت بنشست فرخنده زو
ز گیتی یکی آفرین خاست نو

When he sat on the throne, he was glorious,
From his wisdom, a new creation arose.

کسی باید اکنون ز تخم کیان
به تخت کیی بر کمر بر میان

شهی باید اکنون ز تخم کیان
به تخت کیی بر کمر بر میان

"A king is needed now from the seed of the Kayanian,
To sit on the throne with a royal belt around his waist."

شهی کاو باورنگ دارد ز می
که بی‌سر نباشد تن آدمی

"A king who believes in the power of wine,
Knows that without a head, a human body is nothing."

نشان داد موبد به ما فرخان
یکی شاه با فر و بخت جوان

نشان داد موبد مرا در زمان
یکی شاه با فر و بخت جوان

"He showed me a sign in that moment,
A young king with fortune and glory."

ز تخم فریدون یل کیقباد
که با فر و برزست و با رای و داد

ز تخم فریدون یل کیقباد
که با فر و برزست و با رای و داد

"From the seed of Freydun and Iraj,
A king who is adorned with glory, wisdom,
and justice."

به رستم چنین گفت فرخنده زال
که برگیر گوپال و بفراز یال

به رستم چنین گفت فرخنده زال
که برگیر کوپال و بفراز یال

To Rustam thus spoke the glorious Zal,
"Take up your mace and mount your steed
with gall."

برو تازنان تا به البرزکوه
گزین کن یکی لشکری هم گروه

برو تازیان تا به البرز کوه
گزین کن یکی لشکر همگروه

"Go to the Tazyans, to the Alborz mountain,
Choose a united army, a single group."

ابر کیقباد آفرین کن یکی
مکن پیش او در درنگ اندکی

ابر کیقباد آفرین کن یکی
مکن پیش او بر درنگ اندکی

"Create a cloud for Keyumars,
Do not hesitate to approach him."

به دو هفته باید که ایدر بوی
گه و بی گه از تاختن نغنوی

به دو هفته باید که ایدر بوی
گه و بیگه از تاختن نغنوی

"In two weeks, the scent of battle
will be wafting from the clashing of spears."

بگوی که لشکر ترا خواستند
همان تخت شاهی پیراستند

بگویی که لشکر ترا خواستند
همی تخت شاهی بیاراستند

"Say that armies have requested
your presence,
They have prepared the throne of kingship
for you."

که در خورد تاج کیان جز تو کس
نبینیم شاها تو فریادرس

"For the crown of the Kayanids, no one is
worthy but you,
O' Shah, you are the only one who hears
our cries."

تهمتن زمین را به مژگان برفت
کمر برمیان بست و چون باد تفت

"Tahamtan went to the ground with a lash,
He tied his waist and turned like the wind."

ز ترکان طلایه بسی بد براه
رسید اندر ایشان یل صف پناه

Many spoils of war were taken from the Turks,
And they sought refuge in the mountains.

برآویخت با نامداران جنگ
یکی گرزهٔ گاو پیکر به چنگ

He joined the famous warriors in battle,
Seizing a bull's carcass by the tail.

دلیران توران برآویختند
سرانجام از رزم بگریختند

The brave warriors of Turan took up arms,
In the end, they fled from the battle.

نهادند سر سوی افراسیاب
همه دل پر از خون و دیده پر آب

They turned their heads towards Afrasiyab,
Their hearts full of blood and their eyes full
of tears.

بگفتند وی را همه بیش و کم
سپهبد شد از کار ایشان دژم

They all spoke of him, both good and bad,
And he was dismissed from their service as
a commander.

بفرمود تا نزد او شد قلون
ز ترکان دلیری گوی پرفسون

"He ordered that a messenger be sent to him,
To bring news of the brave and
defeated Turks."

بدو گفت بگزین ز لشکر سوار
وز ایدر برو تا در کوهسار

He said to him, "Choose from the
mounted army,
And go to the mountains and valleys."

دلیر و خردمند و هشیار باش
به پاس اندرون نیز بیدار باش

Be brave, wise, and alert,
And stay awake to your inner self.

که ایرانیان مردمی ریمنند
همی ناگهان بر طلایه زنند

"That the Iranians are a valiant people,
And suddenly they attack the
enemy's treasure."

برون آمد از نزد خسرو قلون
به پیش اندرون مردم رهنمون

"A messenger came out from before Khosrow,
Guiding the people from within."

سر راه بر نامداران ببست
به مردان جنگی و پیلان مست

"He joined the famous warriors in battle,
With brave soldiers and drunken elephants."

وزان روی رستم دلیر و گزین
بپیمود زی شاه ایران زمین

"And with that brave and chosen face
of Rostam,
He walked on the land of Iran, under the
command of the king."

یکی میل ره تا به البرز کوه
یکی جایگه دید برنا شکوه

"One had a desire to travel to the
Alborz Mountains,
Another saw a magnificent place in the land
of Beren."

درختان بسیار و آب روان
نشستنگه مردم نوجوان

"Many trees and flowing water,
A resting place for young people."

یکی تخت بنهاده نزدیک آب
برو ریخته مشک ناب و گلاب

"One has set up a throne near the water,
And poured pure musk and rosewater."

جوانی به کردار تابنده ماه
نشسته بران تخت بر سایه‌گاه

"The young man with a shining demeanor,
Sits on the throne in the shade."

رده برکشیده بسی پهلوان
به رسم بزرگان کمر بر میان

"He raised the ranks of many champions,
And according to the custom of the nobles,
placed the belt in the middle."

بیاراسته مجلسی شاهوار
بسان بهشتی به رنگ و نگار

"The king has prepared a royal court,
Like a heavenly garden adorned with colors
and decorations."

چو دیدند مر پهلوان را به راه
پذیره شدندش ازان سایه‌گاه

"When they saw the champion on the way,
They welcomed him from that shade."

که ما میزبانیم و مهمان ما
فرود آی ایدر به فرمان ما

"For we are the hosts and our guests,
Descend here at our command."

بدان تا همه دست شادی بریم
به یاد رخ نامور می خوریم

"So that we may all raise our hands in joy,
And remember the famous face as we
drink wine."

تهمتن بدیشان چنین گفت باز
که ای نامداران گردن فراز

"Tahamtan spoke to them again,
Saying, 'Oh famous ones with high necks.'"

مرا رفت باید به البرز کوه
به کاری که بسیار دارد شکوه

"I must go to the Alborz Mountains,
For a task that holds great glory."

نباید به بالین سر و دست ناز
که پیشست بسیار رنج دراز

"One should not be coquettish with head and hands on the pillow,
For there is much long suffering ahead."

سر تخت ایران ابی شهریار
مرا باده خوردن نباید به کار

"The blue king of Iran sits on the throne,
Drinking wine is not my concern."

نشانی دهیدم سوی کیقباد
کسی کز شما دارد او را به یاد

"Give my regards to Keykavous,
And ask if anyone remembers me among you."

سر آن دلیران زبان برگشاد
که دارم نشانی من از کیقباد

"The leader of the brave warriors opened his mouth,
As I carry a message from Keykavous."

گر آیی فرود و خوری نان ما
بیفروزی از روی خود جان ما

"If you come down and eat our bread,
You will light up our souls with your presence."

بگوییم یکسر نشان قباد
که او را چگونست رستم و نهاد

"Let us tell the story of Keykavous,
And how he raised Rustam."

تهمتن ز رخش اندر آمد چو باد
چو بشنید از وی نشان قباد

"Tahamtan came forward with his face like
the wind,
When he heard the message of Keykavous
from him."

بیامد دمان تا لب رودبار
نشستند در زیر آن سایه‌دار

"They arrived at the bank of the river,
And sat beneath the shade."

جوان از بر تخت خود برنشست
گرفته یکی دست رستم به دست

"The young man sat down from his throne,
And Rustam took his hand in his own."

به دست دگر جام پر باده کرد
وزو یاد مردان آزاده کرد

"He passed the cup filled with wine to
another hand,
And made the free men remember him."

دگر جام بر دست رستم سپرد
بدو گفت کای نامبردار و گرد

"He handed the cup to Rustam's hand,
And said to him, 'Oh bearer of the name and
the mace!'"

بپرسیدی از من نشان قباد
تو این نام را از که داری به یاد

"If you ask me about the sign of Keykavous,
Know that I remember this name from whom."

بدو گفت رستم که از پهلوان
پیام آوریدم به روشن روان

Rustam said to him, "As a champion,
I have brought a message with a clear mind."

سر تخت ایران بیاراستند
بزرگان به شاهی ورا خواستند

"They adorned the throne of Iran,
And the nobles desired a king."

پدرم آن گزین یلان سر به سر
که خوانند او را همی زال زر

"My father chose that snake as his companion,
Whom they call Zal-Zar."

مرا گفت رو تا به البرز کوه
قباد دلاور ببین با گروه

"He said to me, 'Go to the Alborz Mountains,
And see Keykavous the brave with his group.'"

به شاهی برو آفرین کن یکی
نباید که سازی درنگ اندکی

"Go and praise the king,
Don't delay in making your move."

بگویش که گردان ترا خواستند
به شادی جهانی بیاراستند

"Speak, for they have chosen you,
And adorned the world with joy."

نشان ار توانی و دانی مرا
دهی و به شاهی رسانی ورا

"If you are able and know my sign,
Give it to the king and deliver it to him."

ز گفتار رستم دلیر جوان
بخندید و گفتش که ای پهلوان

"From the words of the brave young Rustam,
He smiled and said to him, 'Oh champion!'"

ز تخم فریدون منم کیقباد
پدر بر پدر نام دارم به یاد

"From the seed of Freydun, I am Keykavous,
I bear my father's name in memory."

چو بشنید رستم فرو برد سر
به خدمت فرود آمد از تخت زر

"When Rustam heard this, he bowed his head in service,
And came down from the golden throne."

که ای خسرو خسروان جهان
پناه بزرگان و پشت مهان

"Oh King of Kings of the world,
Refuge of the nobles and support of the moon-faced."

سر تخت ایران به کام تو باد
تن ژنده پیلان به دام تو باد

"The throne of Iran is at your command,
May the bodies of the elephant riders be caught in your trap."

نشست تو بر تخت شاهنشهی
همت سرکشی باد و هم فرهی

"You sit on the throne of the king of kings,
With both rebellious courage and noble
character."

درودی رسانم به شاه جهان
ز زال گزین آن یل پهلوان

"I send my greetings to the king of the world,
Choose that heroic elephant from among
the herd."

اگر شاه فرمان دهد بنده را
که بگشایم از بند گوینده را

"If the king commands his servant,
To release the speaker from bondage."

قباد دلاور برآمد ز جای
ز گفتار رستم دل و هوش و رای

"Brave Keykavous rose from his place,
From the words of Rustam, with heart, mind,
and purpose."

تهمتن همانگه زبان برگشاد
پیام سپهدار ایران بداد

"Tahamtan then opened his mouth,
And delivered the message of the commander of Iran."

سخن چون به گوش سپهبد رسید
ز شادی دل اندر برش برطپید

"When the words reached the commander's ears,
He leapt with joy in his heart."

بیازید جامی لبالب نبید
بیاد تهمتن به دم درکشید

"Bring a brimming cup, do not hold back,
Tahamtan's memory was invoked at the sound of the drum."

تهمتن همیدون یکی جام می
بخورد آفرین کرد بر جان کی

"Tahamtan drank from the same cup of wine,
And blessed the soul of the one who gave it."

برآمد خروش از دل زیر و بم
فراوان شده شادی اندوه کم

"A roar emerged from the depths of
their hearts,
Joy increased, sorrow diminished."

شهنشه چنین گفت با پهلوان
که خوابی بدیدم به روشن روان

"The king spoke to the hero in this way,
'I had a dream with a clear mind.'"

که از سوی ایران دو باز سپید
یکی تاج رخشان به کردار شید

"From the direction of Iran, two white
falcons appeared,
One wearing a shining crown on its head."

خرامان و نازان شدندی برم
نهادندی آن تاج را بر سرم

"They became restless and playful around me,
And placed that crown upon my head."

چو بیدار گشتم شدم پرامید
ازان تاج رخشان و باز سپید

"When I woke up, I was filled with hope,
From that shining crown and white falcon."

بیاراستم مجلسی شاهوار
برین سان که بینی بدین مرغزار

"I held a royal gathering,
Like you see in this bird-filled garden."

تهمتن مرا شد چو باز سپید
ز تاج بزرگان رسیدم نوید

"Tahamtan became like a white falcon to me,
And I received news of the great
crown bearers."

تهمتن چو بشنید از خواب شاه
ز باز و ز تاج فروزان چو ماه

"When Tahamtan heard of the king's dream,
He shone like the moon from the falcon and
the crown."

چنین گفت با شاه کنداوران
نشانست خوابت ز پیغمبران

"So spoke the wise counselor to the king,
'This dream of yours is a sign from the prophets.'"

کنون خیز تا سوی ایران شویم
به یاری به نزد دلیران شویم

"Now let us rise and go towards Iran,
And seek the help of the brave ones."

قباد اندر آمد چو آتش ز جای
ببور نبرد اندر آورد پای

"Qobad came forward like fire from its place,
And brought victory without any defeat."

کمر بر میان بست رستم چو باد
بیامد گرازان بر کیقباد

کمر برمیان بست رستم چو باد
بیامد گرازان پس کیقباد

"Rustam tied his waist like the wind,
And then Ki Qobad's warriors came forth."

شب و روز از تاختن نغنوید
چنین تا به نزد طلایه رسید

"Day and night, he sang from his throat,
Until he reached the presence of the treasure."

قلون دلاور شد آگه ز کار
چو آتش بیامد سوی کارزار

"The brave Qulun became aware of the task,
And rushed towards the battlefield like fire."

شهنشاه ایران چو زان گونه دید
برابر همی خواست صف برکشید

"When the king of Iran saw this,
He ordered his troops to form ranks."

تهمتن بدو گفت کای شهریار
ترا رزم جستن نیاید بکار

"Tahamtan said to him, 'O king,
Fighting is not suitable for you.'"

من و رخش و کوپال و برگستوان
همانا ندارند با من توان

"I and my beauty, my cup and my garden,
Truly, they cannot compare with me."

بگفت این و از جای برکرد رخش
به زخمی سواری همی کرد پخش

"She said this and left the place,
Riding her horse with a wound scattered."

قلون دید دیوی بجسته ز بند
به دست اندرون گرز و برزین کمند

"Qulun saw a demon trapped in chains,
And with his hands, he released the shackles
and chains."

برو حمله آورد مانند باد
بزد نیزه و بند جوشن گشاد

"He charged forward like the wind,
Striking his spear and opening the
shield's strap."

تهمتن بزد دست و نیزه گرفت
قلون از دلیریش مانده شگفت

"Tahamtan raised his hand and took his spear,
Qulun was amazed by his bravery."

ستد نیزه از دست او نامدار
بغرید چون تندر از کوهسار

"The famous spear slipped from his hand,
And he roared like thunder from the mountain."

بزد نیزه و برگرفتش ز زین
نهاد آن بن نیزه را بر زمین

"He struck his spear and lifted it from
the ground,
And placed the tip of the spear on the earth."

قلون گشت چون مرغ با بابزن
بدیدند لشکر همه تن به تن

"Qulun moved like a bird with a falcon,
As all the army saw him move in unison."

هزیمت شد از وی سپاه قلون
به یکبارگی بخت بد را زبون

"The army of Qulun was defeated,
And ill fate overtook them at once."

تهمتن گذشت از طلایه سوار
بیامد شتابان سوی کوهسار

"Tahamtan passed by the mounted armor,
And hurried towards the mountain."

کجا بد علفزار و آب روان
فرود آمد آن جایگه پهلوان

"Where the pasture was lush and the
water flowed,
There came that place of the champion."

چنین تا شب تیره آمد فراز
تهمتن همی کرد هرگونه ساز

"Thus, until the dark night arrived,
Tahamtan made every kind of preparation."

از آرایش جامهٔ پهلوی
همان تاج و هم بارهٔ خسروی

"From the adornment of Pahlavi's garment,
The same crown and the same royal burden."

چو شب تیره شد پهلو پیش‌بین
برآراست باشاه ایران زمین

"When the dark night arrived,
Pahlavan foresaw,
And raised the king of the land of Iran."

به نزدیک زال آوریدش به شب
به آمدشدن هیچ نگشاد لب

به نزدیک زال آوریدش به شب
به آمد شدن هیچ نگشاد لب

"Near the Zal's abode, he brought him at night,
But he did not open his lips at his sight."

نشستند یک هفته با رای‌زن
شدند اندرآن موبدان انجمن

نشستند یک هفته با رای زن
شدند اندران موبدان انجمن

"They sat for a week with the counsel
of women,
And in that assembly, they became united."

بهشتم بیاراست پس تخت عاج
برآویختند از بر عاج تاج

"The paradise was decorated behind the
ivory throne,
And they hung the crown from the
ivory armrest."

به هشتم بیاراستند تخت عاج
بیاویختند از بر عاج تاج

به شاهی نشست از برش کیقباد
همان تاج گوهر به سر برنهاد

به شاهی نشست از برش کیقباد
همان تاج گوهر به سر برنهاد

He sat on the throne of Kiqubad, and placed the same jewel-encrusted crown upon his head.

همه نامداران شدند انجمن
چو دستان و چون قارن رزم زن

همه نامداران شدند انجمن
چو دستان و چون قارن رزم‌زن

All the nobles gathered in the assembly, like warriors with their swords drawn.

چو خرداد و کشواد و برزین گو
فشاندند گوهر بران تاج نو

چو کشواد و خراد و برزین گو
فشاندند گوهر بران تاج نو

Like Kishwad, Kharad, and Barzin,
They scattered jewels upon the new crown.

قباد از بزرگان سخن پرسید
ز افراسیاب و، سپه را بدید

قباد از بزرگان سخن بشنوید
پس افراسیاب و سپه را بدید

"Listen to the words of Kavād, the king
of kings,
Then he saw Afrasiyab and his army."

دگر روز برداشت لشکر ز جای
خروشیدن آمد ز پرده‌سرای

دگر روز برداشت لشکر ز جای
خروشیدن آمد ز پرده‌سرای

"The next day the army moved from its place,
And a clamor arose from the royal pavilion."

بپوشید رستم سلیح نبرد
چو پیل ژیان شد که برخاست گرد

بپوشید رستم سلیح نبرد
چو پیل ژیان شد که برخاست گرد

"Rostam put on his armor for battle,
Like a raging elephant that has risen up."

رده برکشیدند ایرانیان
ببستند خون ریختن را میان

رده بر کشیدند ایرانیان
ببستند خون ریختن را میان

"The Iranians formed their ranks,
And closed the door to shedding blood among
themselves."

به یک دست مهراب کاول خدای
دگر دست گردهم جنگی بپای

به یک دست مهراب کابل خدای
دگر دست گژدهم جنگی به پای

"With one hand, Mehrab held the Kabul mace,
And with the other, he grasped the war club."

به قلب اندرون قارن رزم زن
ابا گرد کشواد لشکرشکن

به قلب اندرون قارن رزم‌زن
ابا گرد کشواد لشگر شکن

"Into the heart of the warrior with
drawn sword,
He plunged the spear, breaking the
enemy ranks."

پس پشتشان زال با کیقباد
به یک دست آتش به یک دست باد

پس پشت‌شان زال با کیقباد
به یک دست آتش به یک دست باد

"Behind them, Zal and Kiqubad,
With one hand fire, with the other wind."

به پیش اندرون کاویانی درفش
جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش

به پیش اندرون کاویانی درفش
جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش

"Before the inner court of Kayanian,
The world turned red, yellow, and purple."

چو کشتی شد آرمیده روی زمین
کجا موج خیزد ز دریای چین

ز لشکر چو کشتی سراسر زمین
کجا موج خیزد ز دریای چین

"Like a ship, the army covered the entire land,
Where can a wave rise from the sea of China?"

سپر در سپر ساخته دشت و راغ
درفشیدن تیغ ها چون چراغ

سپر در سپر بافته دشت و راغ
درفشیدن تیغها چون چراغ

"Shield against shield, they wove through the plain and battlefield,
The flashing of swords like lamps in the night."

جهان سربسر گشته دریای قار
برافروخته شمع ازو صدهزار

جهان سر به سر گشت دریای قار
برافروخته شمع ازو صدهزار

"The world turned head to toe like the sea of Qar,
From it, a hundred thousand candles were lit."

ز نالیدن بوق و بانگ سپاه
تو گفتی که خورشید گم کرد راه

ز نالیدن بوق و بانگ سپاه
تو گفتی که خورشید گم کرد راه

"From the lamenting of the horns and the cries of the army,
You said, 'The sun has lost its way.'"

بهر حمله‌ی قارن سرفراز
چنان چون بود مردم رزم‌ساز

سبک قارن رزم‌زن کان بدید
چو رعد از میان نعره‌ای برکشید

"The warrior with drawn sword, Qaren,
Moved lightly and raised a thunderous cry."

میان سپاه اندر آمد دلیر
سپهدار قارن به کردار شیر

"Amidst the army came the brave warrior,
Qaren, the commander, acted like a lion."

گهی سوی چپ تاخت گه سوی راست
بران گونه از هر سوی کینه خواست

گهی سوی چپّ و گهی سوی راست
بران گونه از هر سویی کینه خواست

"Sometimes to the left, sometimes to the right,
From every side, they sought revenge."

به گرز و به تیغ و سنان دراز
همی کُشت از ایشان گو سرفراز

"With mace, sword, and long spear,
They fought and made their heads proud."

ز کشته زمین کرد مانند کوه
شدند آن دلیران ترکان ستوه

"The slain covered the ground like a mountain,
Those brave Turkan warriors became
motionless."

شماساس را دید گرد دلیر
که می‌برخروشید چون نرّه شیر

"She saw Shamasas surrounded by
brave warriors,
Roaring like a lion."

بیامد دمان تا بر او رسید
سبک تیغ تیز از میان برکشید

"He approached until he reached him,
Drew his sharp sword from its sheath."

بزد بر سرش تیغ زهر آبدار
بگفتا منم قارن نامدار

"He struck his head with a venomous
watered sword,
And said, 'I am the famous Qaren.'"

نگون اندر آمد شماساس گرد
چو دید او ز قارن چنان دست برد

"Shamasas descended into the fray,
When she saw Qaren, she drew her sword."

چنین است کردار گردون پیر
گهی چون کمانست و گاهی چو تیر

"Such is the way of the old world,
Sometimes like a bow, sometimes like
an arrow."

چو رستم بدید آنک قارن چه کرد
چگونه بود ساز جنگ و نبرد

چو رستم بدید آنک قارن چه کرد
چه‌گونه بود ساز ننگ و نبرد

When Rostam saw what Qaren had done,
What kind of music was the tune of shame
and battle?

به پیش پدر شد پرسید ازوی
که با من جهان‌پهلوانا بگوی

به پیش پدر شد بپرسید از وی
که با من جهان پهلوانا بگوی

He went to his father and asked him,
"Tell me, who are the heroes of the world?"

که افراسیاب آن بداندیش مرد
کجا جای گیرد به روز نبرد؟

که افراسیاب آن بد اندیش مرد
کجا جای گیرد به روز نبرد

"That evil-minded man, Afrasiyab,
Where will he find a place on the day
of battle?"

چه پوشد؟ کجا برفرازد درفش؟
که پیداست تابان درفش بنفش

چه پوشد کجا برافرازد درفش
که پیداست تابان درفش بنفش

"What should he wear and where should he
display his purple robe,
That shines brightly like the purple of
the dawn?"

من امروز بند کمرگاه اوی
بگیرم، کشانش بیارم بروی

من امروز بند کمرگاه اوی
بگیرم کشانش بیارم بروی

"I will seize the belt of his court today,
And drag him before me in disgrace."

بدو گفت زال: ای پسر گوش دار
یک امروز با خویشتن هوش دار

بدو گفت زال ای پسر گوش‌دار
یک امروز با خویشتن هوش‌دار

To him, Zal said, "Oh attentive son,
Be mindful and alert with yourself today."

که آن ترک در جنگ نراژدهاست
دم‌آهنج و در کینه ابر بلاست

که آن ترک در جنگ نر اژدهاست
در آهنگ و در کینه اَبر بلاست

"That Turk who is a dragon-slayer in battle,
Is a cloud of calamity in melody and enmity."

درفشش سیاه‌ست و خفتان سیاه
از آهنش ساعد، وزآهن کلاه

درفشش سیاهست و خفتان سیاه
ز آهنش ساعد ز آهن کلاه

"His armor is black and his helmet is made
of iron,
His arms and legs are also made of iron."

همه روی آهن گرفته به زر
درفش سیه بسته پر خود بر

همه روی آهن گرفته به زر
نشانی سیه بسته بر خود بر

"All covered in iron, with a black emblem
Emblazoned upon himself."

ازو خویشتن را نگه دار سخت
که مردی دلیرست و پیروز بخت

ازو خویشتن را نگه‌دار سخت
که مردی دلیرست و پیروز بخت

"Take care of yourself from him,
For he is a brave and victorious man."

بدو گفت رستم که ای پهلوان
تو از من مدار ایچ رنجه روان

بدو گفت رستم که ای پهلوان
تو از من مدار ایچ رنجه روان

Rostam said to him, "Oh hero,
Do not be troubled by me."

جهان آفریننده یار من ست
دل و تیغ و بازو حصار من ست

جهان آفریننده یار منست
دل و تیغ و بازو حصار منست

"The creator of the world is my ally,
My heart, sword, and arm are my fortress."

برانگیخت پس رخش رویینه سم
برآمد خروشیدن گاودم

برانگیخت آن رخش رویینه سم
برآمد خروشیدن گاو دم

Her face shone like the sun,
And the bellowing of the oxen rose up.

چو افراسیابش به هامون بدید
بماند اندران کودک نارسید

چو افراسیابش به هامون بدید
شگفتید ازان کودک نارسید

"When he saw his son in the river,
He was amazed at the immature child."

ز گردان پرسید کین اژدها
بدین گونه از بند گشته رها

ز ترکان بپرسید کین اژدها
بدین گونه از بند گشته رها

He asked the Turks, "Where is this dragon?
It has been released from its bonds in
this way."

کدامست کین را ندانم به نام
یکی گفت کین پور دستان سام

کدامست کین را ندانم به نام
یکی گفت کاین پور دستان سام

"Which one is this that I do not know
by name?"
One said, "This is the son of Sam hands."

نبینی که با گرز سام آمدست
جوان ست و جویای نام أمدست

نبینی که با گرز سام آمدست
جوانست و جویای نام آمدست

"You see that he has come with Sam's mace,
He is young and seeking a name."

به پیش سپاه آمد افراسیاب
چو کشتی که موجش برآرد ز آب

به پیش سپاه آمد افراسیاب
چو کشتی که موجش برآرد ز آب

"Afrasiyab came before the army,
Like a ship that rises from the water."

چو رستم ورا دید بفشارد ران
به گردن برآورد گرز گران

چو رستم ورا دید بفشارد ران
بگردن برآورد گرز گران

"When Rostam saw him, he spurred his horse,
And lifted his heavy mace above his head."

چو تنگ اندرآورد با وی زمین
فروکرد گرز گران را به زین

چو تنگ اندر آورد با او زمین
فرو کرد گرز گران را به زین

"When he brought the ground close to him,
He struck his heavy mace upon him."

به بند کمرش اندرآورد چنگ
جدا کردش از پشت زین پلنگ

به بند کمرش اندر آورد چنگ
جدا کردش از پشت زین پلنگ

"He brought his bowstring to his waist,
And separated him from the back of
the leopard."

همی خواست بردنش پیش قباد
دهد روز جنگ نخستینش داد

همی خواست بردنش پیش قباد
دهد روز جنگ نخستینش داد

"He wanted to take him before Qobad,
And give him his first battle on that day."

ز سنگ سپهدار و هنگ سوار
نیامد دوال کمر پایدار

ز هنگ سپهدار و چنگ سوار
نیامد دوال کمر پایدار

"The commander of the Huns and the
horseman with the bow
Did not come with a stable waistband."

گسست و به خاک اندرآمد سرش
سواران گرفتند گرد اندرش

گسست و به خاک اندر آمد سرش
سواران گرفتند گرد اندرش

"He was beheaded and his head fell to
the ground,
The horsemen gathered around it."

سپهبد چو از چنگ رستم بجست
بخایید رستم همی پشت دست

سپهبد چو از چنگ رستم بجست
بخائید رستم همی پشت دست

"When the commander sought to escape from
Rostam's grasp,
Rostam struck him on the back of his hand."

چرا؟ - گفت - نگرفتمش زیر کش؟
همی بر کمر ساختم بندوش؟

چرا گفت نگرفتمش زیرکش
همی بر کمر ساختم بند خوش

"Why did he say, 'I did not catch him, the cunning one'?
I made a beautiful waistband for him."

چو آوای زنگ آمد از پشت پیل
خروشیدن کوس بر چند میل

چو آوای زنگ آمد از پشت پیل
خروشیدن کوس بر چند میل

"When the sound of the bell came from behind the elephant,
The sound of the horn echoed for miles."

یکی مژده بردند نزدیک شاه
که رستم بدرید قلب سپاه

یکی مژده بردند نزدیک شاه
که رستم بدرید قلب سپاه

"They brought a message to the king,
That Rostam had shattered the heart of the army."

چو رستم بر شاه ترکان رسید
درفش سپهدار شد ناپدید

چنان تا بر شاه ترکان رسید
درفش سپهدار شد ناپدید

"As he reached the Turkish king,
The commander disappeared into the dust."

گرفتش کمربند و بفگند خوار
خروشی ز ترکان برآمد بزار

گرفتش کمربند و بفگند خوار
خروشی ز ترکان برآمد بزار

"He grabbed his waistband and humiliated him,
A roar rose from the Turks."

ز جای اندرآمد چن آتش قباد
بجنبید لشکر چو دریا ز باد

ز جای اندر آمد چو آتش قباد
بجنبید لشگر چو دریا ز باد

"He came forward like fire, Qobad did,
And the army moved like the wind on the sea."

برآمد خروشیدن دار و کوب
درفشیدن خنجر و زخم چوب

برآمد خروشیدن دار و کوب
درخشیدن خنجر و زخم چوب

"The sound of beating and pounding arose,
The shining of daggers and the striking
of clubs."

بران ترگ زرین و زرین سپر
غمی شد سر از چاک چاک تبر

بران ترگ زرین و زرین سپر
غمی شد سر از چاک چاک تبر

"Golden helmets and golden shields went forth,
Sorrow came from the cleaving of swords."

تو گفتی که ابری برامد ز کنج
ز شنگرف نیرنگ زد بر ترنج

تو گفتی که ابری برآمد ز کنج
ز شنگرف نیرنگ زد بر ترنج

"You said a cloud emerged from the corner,
And lightning struck the cypress tree."

ز گرد سواران در آن پهن دشت
زمین شش شد و آسمان گشت هشت

"Amidst the riders in that vast plain,
The earth became six and the sky
became eight."

هزار و صد و شست گرد دلیر
به یک زخم شد کشته چون نره شیر

هزار و صد و شصت گرد دلیر
به یک زخم شد کشته چون نره شیر

"A brave warrior, with one strike,
Killed one thousand six hundred and
sixty men."

برفتند ترکان ز پیش مغان
کشیدند لشکر سوی دامغان

برفتند ترکان ز پیش مغان
کشیدند لشگر سوی دامغان

"The Turks withdrew from the front of
the Magians,
And led their army towards Damghan."

وزانجا به جیحون نهادند روی
خلیده دل و با غم و گفت‌وگوی

وزانجا به جیحون نهادند روی
خلیده دل و با غم و گفت‌وگوی

"And from there they turned towards the Jihun river,
With heavy hearts and sorrowful conversation."

شکسته سلیح و گسسته کمر
نه بوق و نه کوس و نه پای و نه پر

شکسته سلیح و گسسته کمر
نه بوق و نه کوس و نه پای و نه سر

"Broken weapons and shattered waistbands,
No trumpets, no drums, no feet, no heads."

برفت از لب رود نزد پشنگ
زبان پر ز گفتار و کوتاه چنگ

برفت از لب رود نزد پشنگ
زبان پر ز گفتار و کوتاه چنگ

He went from the bank of the river to the Pishang, his tongue full of words and his harp short.

بدو گفت کای نامبردار شاه
ترا بود ازین کینه جستن گناه

بدو گفت کای نامبردار شاه
ترا بود ازین جنگ جستن گناه

He said to him, "Oh, record-keeper of the king, seeking war from you is a sin."

یکی آنک پیمان شکستن ز شاه
بزرگان پیشین ندیدند راه

یکی آنکه پیمان شکستن ز شاه
بزرگان پیشین ندیدند راه

One who breaks the covenant with the king,
The ancient nobles did not see the way.

نه از تخم ایرج زمین پاک شد
نه زهر گزاینده تریاک شد

نه از تخم ایرج جهان پاک شد
نه زهر گزاینده تریاک شد

Neither was the world purified from the seed of Iraj,
Nor was the venomous Tariq cleansed.

یکی کم شود دیگر آید بجای
جهان را نمانند بی کدخدای

یکی کم شود دیگر آید به جای
جهان را نمانند بی‌کدخدای

One diminishes, another takes their place,
The world will not remain without a Creator.

قباد آمد و تاج بر سر نهاد
به کینه یکی نو در اندرگشاد

قباد آمد و تاج بر سر نهاد
به کینه یکی نو در اندر گشاد

Kavād came and placed the crown on his head,
With malice, he opened a new chapter.

سواری پدید آمد از پشت سام
که دستانش رستم نهاده‌ست نام

سواری پدید آمد از تخم سام
که دستانش رستم نهادست نام

A rider appeared from the seed of Sam,
Whose name was given by Rostam's hands.

بیامد بسان نهنگ دژم
تو گفتی زمین را بسوزد به دم

بیامد بسان نهنگ دژم
که گفتی زمین را بسوزد بدم

He came like a fierce whale,
Saying he would burn the earth with fire.

همی تاخت اندر فراز و نشیب
همی زد به گرز و به تیغ و رکیب

همی تاخت اندر فراز و نشیب
همی زد به گرز و به تیغ و رکیب

He fought through ups and downs,
Striking with mace, sword, and spear.

ز گرزش هوا شد پر از چاک چاک
نیرزید جانم به یک مشت خاک

ز گرزش هوا شد پر از چاک چاک
نیرزید جانم به یک مشت خاک

From his mace, the air was full of cracks,
My soul did not escape a handful of dust.

همه لشکر ما بهم بردرید
کس اندر جهان آن شگفتی ندید

همه لشکر ما به هم بر درید
کس اندر جهان این شگفتی ندید

All our army tore each other apart,
No one in the world had seen such a wonder.

درفش مرا دید بر یک کران
به زین اندرافگند گرز گران

درفش مرا دید بر یک کران
به زین اندر آورد گرز گران

He saw me on a corner,
And brought out his heavy mace.

چنان برگرفتم ز زین پلنگ
که گفتی ندارم به یک پشه سنگ

چنان برگرفتم ز زین خدنگ
که گفتی ندارم به یک پشه سنگ

I rose up so fiercely from this battle,
That I could crush a stone with a
single mosquito.

کمربند بگسست و بند قبای
ز چنگش فتادم نگون زیر پای

کمربند بگسست و بند قبای
ز چنگش فتادم نگون زیرپای

The belt broke and the robe's band,
I fell down under his grasp.

بدان زور هرگز نباشد هزبر
دو پایش به خاک اندرون، سربه ابر

بدان زور هرگز نباشد هژبر
دو پایش به خاک اندر و سر به ابر

No one can withstand his power,
His feet on the ground, his head in the clouds.

سواران جنگی همه هم‌گروه
کشیدندم از چنگ آن لخت کوه

سواران جنگی همه همگروه
کشیدندم از پیش آن لخت کوه

The warriors of war, all in unison,
Pulled me from the front of that bare mountain.

تو دانی که شاهی، دل وچنگ من
به جنگ اندرون زور و آهنگ من

تو دانی که شاهی دل و چنگ من
به جنگ اندرون زور و آهنگ من

You know that my heart and soul belong to the king,
Inwardly strong and fierce in battle, that's my being.

به دست وی اندر یکی پشه‌ام
وزان آفرینش پراندیشه‌ام

به دست وی اندر یکی پشه‌ام
وزان آفرینش پر اندیشه‌ام

In his hand, I am but a mere mosquito,
And from that creation, my mind is full of wonder.

یکی پیلتن دیدم و شیرچنگ
نه هوش و نه دانش، نه رای و درنگ

یکی پیلتن دیدم و شیرچنگ
نه هوش و نه دانش نه رای و درنگ

I saw an elephant and a lion's claw,
No sense, no knowledge, no decision or delay.

عنان را سپرده بدان گرگ مست
همش غار و هم کوه و هم راه پست

عنان را سپرده بران پیل مست
یکی گرزهٔ گاو پیکر بدست

He handed the reins to the drunken elephant,
And took the mace with the body of a cow.

همانا که گوپال، سیصد هزار
زدندی بران تارک گرزدار

همانا که کوپال سیصدهزار
زدندش بران تارک ترگ‌دار

Indeed, when three hundred thousand arrows,
Were shot at him by the Turanian archers.

تو گفتی که از آهنش کرده‌اند
ز سنگ و ز رویش برآورده‌اند

تو گفتی که از آهنش کرده‌اند
ز سنگ و ز رویش برآورده‌اند

"You said that they made him from iron,
And brought him forth from stone and his own essence."

چه روباه پیشش، چه ببر بیان
چه درنده شیر و چه پیل ژیان

چه دریاش پیش و چه ببر بیان
چه درنده شیر و چه پیل ژیان

"What seas were before him and what tigers came forth,
What wild lions and what living elephants."

همی تاخت یکسان چو روز شکار
به بازی همی آمدش کارزار

همی تاخت یکسان چو روز شکار
ببازی همی آمدش کارزار

"They shot together like a hunting party,
And the battle came upon him."

چنو گر بدی سام را دست‌برد
ز ترکان نماندی سرافراز گرد

چنو گر بدی سام را دستبرد
به ترکان نماندی سرافراز گرد

"If Sam had suffered a sudden attack,
He would not have been left humiliated by the Turanians."

جز از آشتی جستنش رای نیست
که با او سپاه ترا پای نیست

جز از آشتی جستنت رای نیست
که با او سپاه ترا پای نیست

"There is no other choice but to seek peace,
For without it, your army has no footing."

زمینی کجا آفریدون گرد
بدانگه به تور دلاور سپرد

زمینی کجا آفریدون گرد
بدانگه به تور دلاور سپرد

"Where did God create the earth round,
And entrust it to the brave Turanian warrior?"

به من داده بودند و بخشیده راست
ترا کین پیشین نبایست خواست

به من داده بودند و بخشیده راست
ترا کین پیشین نبایست خواست

"They had given and granted it to me,
It is not right for you to demand it back."

تو دانی که دیدن نه چون آگهی‌ست
میان شنیدن همیشه تهی‌ست

تو دانی که دیدن نه چون آگهیست
میان شنیدن همیشه تهیست

"You know that seeing is not like knowing,
And listening is always empty."

گلستان که امروز باشد ببار
تو فردا چنی گل نیاید بکار

"The garden that blooms today,
Tomorrow, what use will come of its flowers?"

از امروز کاری بفردا ممان
که داند که فردا چه گردد زمان

"Do not leave for tomorrow what can be
done today,
For who knows what tomorrow may bring."

ترا جنگ ایران چو بازی نمود
ز بازی سپه را درازی فزود

"Your war with Iran was like a game,
But it added length to the army's battle."

نگر تا چه مایه ستام بزر
هم از ترگ زرین و زرین سپر

"See what a great source of pride I have,
Both from the golden Targ and the
golden shield."

ترا جنگ ایران چو بازی نمود
ز بازی سپه را درازی نمود

نگر تا چه مایه ستام به زر
همان ترگ زرین و زرین سپر

همان تازی اسپان به زرین لگام
همان تیغ هندی به زرین نیام

همان تازی اسپان زرین لگام
همان تیغ هندی به زرین نیام

"The same fresh golden reins,
The same Indian sword with golden hilt."

ازین بیشتر نامداران گرد
قباد اندرآمد به خواری ببرد

ازین بیشتر نامداران گرد
قباد اندر آمد به خواری ببرد

"Among these, Qobad came forward,
And suffered humiliation beyond measure."

چو کلباد و چون بارمان دلیر
که بودی شکارش همه نره شیر

"Like Klabad and like our brave Baraman,
Whose prey was all the male lions."

خزروان کجا زال بشکست خرد
نمودش بگرز گران دستبرد

"Where did Khazarvan break Zal's back,
And show him the heavy blow of his hand?"

شماساس کین توز لشکر پناه
که قارن بکشتش به آوردگاه

"The shameless one sought refuge in the army,
For Qaren had killed him and brought him
to court."

جزین نامدران کین صدهزار
فزون کشته آمد گه کارزار

"Besides these famous ones, who numbered a
hundred thousand,
Many more were killed in the battlefield."

بتر زین همه نام و ننگ و شکست
شکستی که هرگز نشایدش بست

بتر زین همه نام و ننگ شکست
شکستی که هرگز نشایدش بست

"Better than all these names and shames,
he broke,
A defeat that can never be mended."

دگر آن کجا بخت برگشته شد
که اغریرث پرخرد کشته شد

گر از من سر نامور گشته شد
که اغریرث پر خرد کشته شد

"If I have become famous,
It is because I have killed the wise Aghrirath."

جوانی بد و تنگی روزگار
وزامروز با دی گرفتن شمار

جوانی بد و نیکی روزگار
من امروز را دی گرفتم شمار

"The good and bad of youth and time,
Today I have counted as yesterday."

به پیش آمدندم همه سرکشان
پس پشت هرکس درفشی کشان

که پیش آمدندم همان سرکشان
پس پشت هر یک درفشی کشان

"That those rebels who had come before me,
Each had a quiver of arrows on their back."

بسی یاد دادندم از روزگار
دمان از پس و من دوان خوارخوار

بسی یاد دادندم از روزگار
دمان از پس و من دوان زار و خوار

"They have taught me much about the past,
Moments of sorrow and humiliation
behind me."

کنون از گذشته مکن هیچ یاد
سوی آشتی یاز با کیقباد

کنون از گذشته مکن هیچ یاد
سوی آشتی یاز با کیقباد

"Now, do not remember the past,
But towards peace with Keykavous, go at last."

گرت دیگر آید یکی آرزوی
به گرد اندرآید سپه چارسوی

گرت دیگر آید یکی آرزوی
به گرد اندر آید سپه چارسوی

"If another desire comes to you,
A four-sided army will surround you."

به یک دست رستم که تابنده هور
گه رزم با او نتابد به زور

به یک دست رستم که تابنده هور
گه رزم با او نتابد به زور

"With one hand, Rostam, who shines like the sun,
Cannot be defeated in battle by force."

به روی دگر قارن رزم زن
که چشمش ندیدست هرگز شکن

بروی دگر قارن رزم زن
که چشمش ندیدست هرگز شکن

"Go and fight with another warrior, Qaren,
Whose eyes have never seen defeat."

سدیگر چو کشواد زرین کلاه
که آمد به آمل ببرد آن سپاه

سه دیگر چو کشواد زرین کلاه
که آمد به آمل ببرد آن سپاه

"Three others, like golden-helmeted warriors,
Came to Amol and led that army away."

چهارم چو مهراب کاول خدای
که سالار شاه‌ست و، زاول خدای

چهارم چو مهراب کابل خدای
که دستور شاهست و زابل خدای

"Fourth is Mehrab, Kabul's divine warrior,
Whose command is from the king and God
of Zabol."

سپهدار ترکان دو دیده پرآب
شگفتی فرومانده ز افراسیاب

سپهدار ترکان دو دیده پرآب
شگفتی فرو ماند ز افراسیاب

The Turkish commander, with tear-filled eyes,
was left in wonder by the defeat of Afrasiyab.

یکی مرد با هوش‌دل برگزید
فرستاد بایران چنان چون سزید

یکی مرد با هوش را برگزید
فرسته به ایران چنان چون سزید

He chose a wise man and sent him to Iran, as
was appropriate.

دبیر نبیسنده را گفت شاه
به پیش آر قرطاس و مشک سیاأه

یکی نامه بنوشت ارتنگ وار
برو کرده صدگونه رنگ و نگار

یکی نامه بنوشت ارتنگ‌وار
برو کرده صد گونه رنگ و نگار

He wrote a letter in a plain style, but adorned it with a hundred colors and illustrations.

به نام خداوند خورشید و ماه
که او داد بر آفرین دستگاه

به نام خداوند خورشید و ماه
که او داد بر آفرین دستگاه

In the name of the Lord of the Sun and Moon,
Who created the universe with His hand.

وزو بر روان فریدون درود
کزو دارد این تخم ما تار و پود

وزو بر روان فریدون درود
کزو دارد این تخم ما تار و پود

And to him, greetings from the soul of Fereydoun,
For from him we have this seed, both thread and fabric spun.

گر از تور بر ایرج نیک‌بخت
بد آمد پدید از پی تاج و تخت

گر از تور بر ایرج نیک‌بخت
بد آمد پدید از پی تاج و تخت

"If good fortune comes to Iraj from Tur,
Evil will arise from the pursuit of crown and throne."

بران بر همی راند باید سخن
نباید که پرخاش ماند به‌بن

بران بر همی راند باید سخن
بباید که پیوند ماند به بن

He must continue to speak, despite the chaos he causes,
For the bond must remain intact.

گرین کینه از ایرج آمد پدید
منوچهر سرتاسر این کین کشید

گر این کینه از ایرج آمد پدید
منوچهر سرتاسر آن کین کشید

"If this enmity arose from Iraj,
Manuchehr bore the full weight of that grudge."

بران هم که کرد افریدون نخست
کجا راستی را به بخشش بجست

بران هم که کرد آفریدون نخست
کجا راستی را به بخشش بجست

Wherever Fereydoun first established justice,
He sought to bestow generosity upon the righteous.

سزد گر بداریم دل هم بران
نگردیم از آیین و راه سران

سزد گر برانیم دل هم بران
نگردیم از آیین و راه سران

If we go forth, let our hearts also go forth,
And let us not turn back from the path of the leaders and the customs.

ز خرگاه تا ماورالنهر بر
که جیحون میانجی‌ست اندرگذر

ز جیحون و تا ماورالنهر بر
که جیحون میانچیست اندر گذر

From Jihun to beyond the Mawr-al-Nahr,
Where Jihun flows in its course.

بر و بوم ما بود هنگام شاه
نکردی بدین مرز ایرج نگاه

بر و بوم ما بود هنگام شاه
نکردی بران مرز ایرج نگاه

"On our land and soil was the time of the Shah,
He did not cast his gaze beyond the borders
of Iraj."

همان بخش ایرج از ایران‌زمین
بداد آفریدون و کرد آفرین

همان بخش ایرج ز ایران زمین
بداد آفریدون و کرد آفرین

"That same portion of Iran's land,
Fereydoun gave and created."

ازآن گر بگردیم و جنگ آوریم
جهان بر دل خویش تنگ آوریم

ازان گر بگردیم و جنگ آوریم
جهان بر دل خویش تنگ آوریم

"If we go back to that and engage in war,
We will make the world narrow in our hearts."

بود زخم شمشیر و خشم خدای
نیابیم بهره ز هر دو سرای

بود زخم شمشیر و خشم خدای
نیابیم بهره به هر دو سرای

"The sword's wound and God's wrath
were present,
We could find no benefit in either realm."

وگر همچنان چون فریدون گرد
به سلم و به تور و به ایرج سپرد

و گر همچنان چون فریدون گرد
به تور و به سلم و به ایرج سپرد

"And if we continue to wander like Fereydoun,
We will entrust ourselves to Tur, Salm,
and Iraj."

ببخشیم و زان پس نجوییم کین
که چندین بلا خود نیرزد زمین

ببخشیم و زان پس نجوییم کین
که چندین بلا خود نیرزد زمین

Let us forgive and not seek revenge,
For many calamities will not spare our land.

سر زنده از سال چون برف گشت
ز خون کیان خاک شنگرف گشت

سراینده از سال چون برف گشت
ز خون کیان خاک شنگرف گشت

"The poet became as white as snow from
that year,
From the blood of the nobles, the earth
became crimson."

سرانجام هم جز به بالای خویش
نیابد کسی بهره از جای خویش

سرانجام هم جز به بالای خویش
نیابد کسی بهره از جای خویش

"In the end, no one finds benefit in their own place."

بمانیم با آن رشی پنج خاک
سراپای کرباس و جای مغاک

بمانیم روز پسین زیر خاک
سراپای کرباس و جای مغاک

"We will remain on the last day under the soil,
The resting place of the poor and the rich."

در آزمندی‌ست اندوه و رنج
شدن تنگ‌دل در سرای سپنج

و گر آزمندیست و اندوه و رنج
شدن تنگ‌دل در سرای سپنج

"And if there is hardship, sorrow, and pain,
The narrow-hearted will find refuge in the house of Sepand."

مگر رام گردد بدین کیقباد
سر مرد بخرد نگردد ز دأاد

مگر رام گردد برین کیقباد
سر مرد بخرد نگردد ز داد

"But perhaps with this Kiqubad,
The head of a man will be bought and not given."

کس از ما نبینند جیحون به خواب،
وزایران نیایند ازین روی آب،

کس از ما نبینند جیحون بخواب
وز ایران نیایند ازین روی آب

"None of us will see the Jihun fall asleep,
And from Iran, they will not come from this side of the water."

مگر با درود و نوید و پیام ،
دو کشور شود زین سخن شادکام

مگر با درود و سلام و پیام
دو کشور شود زین سخن شادکام

"Perhaps with greetings, salutations,
and messages,
These two countries will become happy from these words."

چو نامه به مهر اندرآورد شاه
فرستاد نزدیک ایران سپاه

چو نامه به مهر اندر آورد شاه
فرستاد نزدیک ایران سپاه

"When the king inscribed the letter
with affection,
He sent it near the army of Iran."

بردند نامه بر کیقباد
سخن نیز ازین گونه کردند یاد

ببردند نامه بر کیقباد
سخن نیز ازین گونه کردند یاد

"They took the letter to Kiqubad,
And they spoke of it in this manner."

چنین داد پاسخ که دانی درست
که از ما نبد پیش‌دستی نخست

"This was the answer given, 'You know well
That we did not initiate the conflict.'"

ز تور اندرامد نخستین ستم
که شاهی چو ایرج شد از تخت کم

"The first oppression came from Tur,
When a king like Irj was removed from
the throne."

بدین روزگار اندر افراسیاب
بیامد به ایران و بگذاشت آب

"Into this time, in the land of Fars,
He came swiftly and left his mark."

شنیدی که با شاه نوذر چه کرد
دل دام و دد شد پر از داغ و درد

"Have you heard what Nozar did with the king?
His heart became trapped and filled with
wounds and pain."

ز کینه به اغریرت پرخرد
نه آن کرد کز مردمی درخورد

ز کینه به اغریرث پرخرد
نه آن کرد کز مردمی در خورد

"Out of envy, full of cunning,
He did not act in a manner befitting a man."

ز کردار بد گر پشیمان شدی
به نوی ز سر باز پیمان شدی

ز کردار بد گر پشیمان شوید
بنوی ز سر باز پیمان شوید

"If you regret your bad deeds,
Repent and renew your pledge."

مرا نیست از کینه و آز رنج
بسیچیده‌ام در سرای سپنج

مرا نیست از کینه و آز رنج
بسیچیده‌ام در سرای سپنج

"I have suffered much from envy and greed,
I have been tossed about in the house
of Sepand."

شما را سپردم آزان روی آب
مگر یابد آرامش افراسیاب

شما را سپردم ازان روی آب
مگر یابد آرامش افراسیاب

"I entrusted you to the surface of the water,
Perhaps you will find peace in Fars."

به نوی یکی باز پیمان نبشت
به باغ بزرگی درختی بکشت

بنوی یکی باز پیمان نوشت
به باغ بزرگی درختی بکشت

"He wrote a new pledge and planted a tree
In a great garden."

فرستاده آمد بسان پلنگ
رسانید نامه به نزد پشنگ

"The envoy came like a leopard,
And delivered the letter to the Pishang."

بنه برنهاد و سپه را براند
همی گرد بر آسمان برفشاند

"He raised the standard and led the army,
Scattering it like snow in the sky."

ز جیحون گذر کرد مانند باد
وزان آگهی شد بر کیقباد

"He passed through the Jihun like the wind,
And news of him reached Keykavous."

که دشمن شد از پیش بی‌کارزار
بدان گشت شادان دل شهریار

"When the enemy became powerless
before him,
The heart of the king became joyful."

بدو گفت رستم که ای شهریار
مجوی آشتی در گه کارزار

بدو گفت رستم که ای شهریار
مجو آشتی درگه کارزار

"To him, Rustam said, 'O king,
Do not seek peace at the gate of war.'"

نبود اشتی هیچ درخوردشان
بدین روز گرز من آوردشان

نبد پیشتر آشتی را نشان
بدین روز گرز من آوردشان

"He did not show any sign of peace
beforehand,
On this day, my spear brought them down."

به رستم چنین گفت پس کیقباد
که چیزی ندیدم نکوتر ز داد

چنین گفت با نامور کیقباد
که چیزی ندیدم نکوتر ز داد

Thus spoke Kiqubad to the famous one,
"I have not seen anything better than
your gift."

نبیره فریدون و پور پشنگ
به سیری همی سر بپیچد ز جنگ

نبیره فریدون فرخ پشنگ
به سیری همی سر بپیچد ز جنگ

"Feraydun, the fortunate Pishang, did not rest,
He kept turning his head towards the battlefield."

سزد گر هرآنکس که دارد خرد
به کژی و ناراستی ننگرد

سزد گر هر آنکس که دارد خرد
بکژی و ناراستی ننگرد

It is fitting that whoever possesses wisdom
Should not engage in deceit and dishonesty.

ز زاولستان تا به دریای سند
نبشتیم عهدی ترا بر پرند

ز زاولستان تا بدریای سند
نوشتیم عهدی ترا بر پرند

"From Zawulistan to the Sea of Sind,
We have written a covenant for you on the wings of birds."

تو شو تخت با افسر نیمروز
بدار و همی باش گیتی فروز

سر تخت با افسر نیمروز
بدار و همی باش گیتی فروز

"On the throne with the commander at noon,
Stay and be victorious, oh Giti."

وزین روی کاول به مهراب ده
سراسر سنانت به زهر آب ده

وزین روی کابل به مهراب ده
سراسر سنانت به زهراب ده

"From Kabul to Mehrab's city,
Spread your rule to Zahra's city."

کجا پادشاهی‌ست بی جنگ نیست
وگر چند روی زمین تنگ نیست

کجا پادشاهیست بی‌جنگ نیست
وگر چند روی زمین تنگ نیست

"Where there is no war, there is no kingdom,
And even if the earth is vast, it is not enough."

سرش را بیاراست از تاج زر
همان گردگاهش به زرین کمر

سرش را بیاراست با تاج زر
همان گردگاهش به زرین کمر

"He adorned his head with a golden crown,
In the same place, he put on a golden belt."

ز یک روی گیتی مرو را سپرد
ببوسید روی زمین مرد گرد

ز یک روی گیتی مرو را سپرد
ببوسید روی زمین مرد گرد

"Giti entrusted her from one side,
The man kissed the ground before her face."

وزان پس چنین گفت فرخ قباد
که بی زال تخت بزرگی مباد

ازان پس چنین گفت فرخ قباد
که بی‌زال تخت بزرگی مباد

"From then on, Feraydun said,
May the great throne never be without
an heir."

به یک موی دستان نیرزد جهان
که او ماندمان یادگار از مهان

به یک موی دستان نیرزد جهان
که او ماندمان یادگار از مهان

"The world will not be moved by a single hair,
For he left us as a legacy from the greats."

یکی جامهی شهریاران به زر
ز یاقوت و پیروزه تاج و کمر

یکی جامهٔ شهریاری به زر
ز یاقوت و پیروزه تاج و کمر

"A royal garment of gold,
With a ruby-studded crown and belt."

نهادند مهد از بر پنج پیل
ز پیروزه، رخشان‌تر از آب نیل

نهادند مهد از بر پنج پیل
ز پیروزه رخشان بکردار نیل

"They placed the cradle on the backs of
five elephants,
Adorned with shining crowns and
blue garments."

بگسترد زربفت بر مهد بر
یکی گنج که‌ش کس ندانست مر

بگسترد زر بفت بر مهد بر
یکی گنج کش کس ندانست مر

"He spread a golden cloth over the cradle,
A treasure that no one knew about."

فرستاد نزدیک دستان سام
که خلعت مرا زین فزون بود کام

فرستاد نزدیک دستان سام
که خلعت مرا زین فزون بود کام

"He sent for Sam's hands to come near,
For my crown was incomplete without it."

اگر باشدم زندگانی دراز
ترا دارم اندر جهان بی نیاز

اگر باشدم زندگانی دراز
ترا دارم اندر جهان بی‌نیاز

"If I have a long life,
I have you in the world, and I am content."

همان قارن و نیز کشواد را
چو برزین و خراد و پولاد را

همان قارن نیو و کشواد را
چو برزین و خراد پولاد را

"The same blacksmith who made the sword
and armor of Poulad,
Also made the spear and helmet of Niu
and Keshvad."

برافگند خلعت چنان چون سزید
کسی را که خلعت سزاوار دید

برافگند خلعت چنان چون سزید
کسی را که خلعت سزاوار دید

"They put on the crown as it was fitting,
For the one who deserved the crown."

درم داد و دینار و تیغ و سپر
که را بود درخور: کلاه و کمر

درم داد و دینار و تیغ و سپر
کرا در خور آمد کلاه و کمر

"I gave away my wealth, coins, sword,
and shield,
To whoever was deserving of a crown
and belt."

وزانجا سوی پارس اندرکشید
که در پارس بد گنج ها را کلید

وزانجا سوی پارس اندر کشید
که در پارس بد گنجها را کلید

And he journeyed towards Pars,
For in Pars lay the key to treasures.

نشستن‌گه آنگاه اصطخر بود
کیان را بدانجایگه فخر بود

نشستنگه آن گه به اسطخر بود
کیان را بدان جایگه فخر بود

Sitting there, it was in Estakhr,
That place was a source of pride for the kings.

جهانی سوی وی نهادند روی
که او بود سالار دیهیم‌جوی

جهانی سوی او نهادند روی
که او بود سالار دیهیم جوی

They turned their faces towards him,
For he was the lord of the land and the river.

به تخت کیان اندرآورد پای
به داد و به آیین و فرخنده‌رای

به تخت کیان اندر آورد پای
به داد و به آیین فرخنده‌رای

He brought his feet to the throne of the kings,
With justice and glorious customs.

چنین گفت با نامور مهتران
که گیتی مرا از کران تا کران

چنین گفت با نامور مهتران
که گیتی مرا از کران تا کران

Thus spoke to the famous lords,
"My epic stretches from shore to shore."

اگر پیل با پشه کین آورد
همه رخنه در داد و دین آورد

اگر پیل با پشه کین آورد
همه رخنه در داد و دین آورد

"If an elephant brings a mosquito,
It will still uphold justice and righteousness."

نخواهم به گیتی جزاز راستی
که خشم خدای أورد کاستی

نخواهم به گیتی جز از راستی
که خشم خدا آورد کاستی

"I will not speak of epic except with truth,
For God's wrath comes with falsehood."

تن‌آسانی از درد و رنج تن‌ست
کجا خاک و آب‌ست گنج من‌ست

تن آسانی از درد و رنج منست
کجا خاک و آبست گنج منست

The body's ease is from my pain and suffering,
Where there is soil and water, there is treasure.

سپاهی و شهری مرا یکسرست
همه پادشاهی مرا لشکرست

سپاهی و شهری همه یکسرند
همه پادشاهی مرا لشکرند

"Soldiers and cities are all united,
All are my army in the kingdom."

همه در پناه جهاندار بید
خردمند بید و بی‌آزار بید

همه در پناه جهاندار بید
خردمند بید و بی‌آزار بید

"All are under the protection of the
world's creator,
The wise and harmless creator."

هرآنکس که دارد خورید و دهید
سپاسی ز خوردن به من برنهید

هر آنکس که دارد خورید و دهید
سپاسی ز خوردن به من برنهید

"Whoever has food and gives it,
Thank me for eating."

هرآنکس کجا بازماند ز خورد
نیابد همی توشه از کارکرد

هرآنکس کجا بازماند ز خورد
ندارد همی توشهٔ کارکرد

"Whoever remains hungry,
Cannot perform any task."

چراگاهشان بارگاه من‌ست
هرآنکس که آید سپاه من‌ست

چراگاهشان بارگاه منست
هرآنکس که اندر سپاه منست

"Their abode is my court,
Whoever is in my army."

وزان رفته نام‌آوران یاد کرد
به داد و دهش گیتی آباد باد

وزان رفته نام‌آوران یاد کرد
به داد و دهش گیتی آباد کرد

"And he remembered the famous ones who had passed,
And with justice and generosity, he made the world prosperous."

برین گونه صدسال آسان بزیست
نگر تا چنین در جهان شاه کیست

برین گونه صدسال شادان بزیست
نگر تا چنین در جهان شاه کیست

"For a hundred years they lived in such joy,
See who in the world is such a king."

پسر بد مرو را خردمند چار
که بودند ازو در جهان یادگار

پسر بد مر او را خردمند چار
که بودند زو در جهان یادگار

"The wicked son considered him wise,
For he left a legacy in the world."

نخستین چو کاوس بافرین
کی آرش دگر بد، دگر کی پشین

نخستین چو کاووس باآفرین
کی آرش دوم و دگر کی پشین

"The first was Kai Kavous, blessed be he,
The second was Arash, and who was
the third?"

چهارم کجا اشکش بود نام
سپردند گیتی به آرام و کام

چهارم کجا آرشش بود نام
سپردند گیتی به آرام و کام

"Where was the fourth, Arash by name?
They entrusted the world to peace and
tranquility."

چو صدسال بگذشت با تاج و تخت
سرانجام تاب اندرآمد به بخت

چو صد سال بگذشت با تاج و تخت
سرانجام تاب اندر آمد به بخت

"After a hundred years with crown and throne passed,
Finally, the glow of fortune came upon him."

چو دانست کامد بنزدیک، مرگ
پژمرد خواهد همی سبزبرگ

چو دانست کامد به نزدیک مرگ
بپژمرد خواهد همی سبز برگ

"When he knows that death is near,
The green leaves will wither away."

سر ماه کاوس کی را بخواند
ز داد و دهش چند با او براند

سر ماه کاووس کی را بخواند
ز داد و دهش چند با او براند

"Whom did Kai Kavous call upon,
And how many did he take with him from justice and generosity?"

بدو گفت: ما برنهادیم رخت
تو بگذار تابوت و بردار تخت

بدو گفت ما بر نهادیم رخت
تو بسپار تابوت و بردار تخت

"He said to him, 'We did not prepare your belongings,
Leave the coffin to us and take the throne.'"

چه تختی که بی آگهی بگذرد
پرستنده‌ی او ندارد خرد

چو بختی که بی‌آگهی بگذرد
پرستندهٔ او ندارد خرد

"When a fate passes by unnoticed,
No wise person worships it."

چنانم که گویی ز البرزکوه
کنون آمدم شادمان بی‌گروه

چنانم که گویی ز البرز کوه
کنون آمدم شادمان با گروه

"As if you would say, 'From the
Alborz mountain,'
Now I have come joyful with the group."

تو گر دادگر باشی و پاک‌رای
به‌آیین بپایی به دیگر سرای

تو گر دادگر باشی و پاک دین
ز هر کس نیابی به جز آفرین

"If you are a just and pure-hearted judge,
You will receive nothing but blessings
from everyone."

وگر آز گیرد سرت را به دام
برآری یکی تیره تیغ از نیام

و گر آز گیرد سرت را به دام
برآری یکی تیغ تیز از نیام

"And if the demon of arrogance ensnares
your head,
Draw a sharp sword from its sheath."

بگفت این و شد زین جهان فراخ
گزین کرد صندوق بر جای کاخ

بگفت این و شد زین جهان فراخ
گزین کرد صندوق بر جای کاخ

"He said this and departed from this world,
He chose a chest to be placed in the palace."

[جهان را چنین‌ست ساز و نهاد
برآرد ز خاک و دهدشان به باد]

بسر شد کنون قصهٔ کیقباد
ز کاووس باید سخن کرد یاد

"The story of Keyumars has now ended,
It is time to speak of Kai Kavous."

About this edition

Ferdowsi’s Shahnameh · Volume 1
Bilingual comparison prepared by Yahya Nazer, PhD

49 sections · 4,619 Jalal Khaleghi couplets

LEFT: Ganjoor Persian and the supplied English translation.
RIGHT: Jalal Khaleghi Persian, transcribed from volume 1.

Soft red marks differing Ganjoor words; soft green marks differing Jalal Khaleghi words. Comparison uses letters and numbers only, ignoring spacing, punctuation and vowel marks. Whole words are colored to preserve Persian joining.

Rows follow Jalal Khaleghi. Blank cells mean that no complete corresponding couplet is aligned there. Ganjoor Persian and English are preserved as supplied; the English has not been revised for the Jalal Khaleghi text. See the website for source locations and alignment notes.

Reading pages contain poems and the supplied translations, without section titles or reference numbers. Section headings remain available in the navigation. Footnotes are excluded. Optional vocalization and printed justification are not reproduced.

This work is done so my grandchildren Nova and Linden one day read them.

© 2026 CTRL Designer LLC. All rights reserved.
Created by Yahya Nazer · info@farsi-poems.com
https://farsi-poems.com/shahnameh/
Generated 2026-09-28--07-44-14